

تفسیر أنوار القرآن

[گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن

کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی]

جلد دوم

ترتیب و ترجمه:

عبد الرؤوف مخلص

تحریر و دیزاین: محمد اسما عیل (حقانی)

فہرست جلد دوم

3.....	(سورہء مائدہ)
141.....	(سورہء انعام)
278.....	﴿سورہء اعراف﴾
425.....	(سورہء انفال)
486.....	﴿سورہء توبہ﴾
603.....	﴿سورہء یونس﴾

﴿سورهء مائده﴾

مدنی است و دارای (120) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن که دربرگیرنده داستان مائده است، سوره «مائده» نامیدند. به نام سوره «عقود» و سوره «منقذه» نیز نامیده می شود.

سوره مائده دربرگیرنده احکام تشریحی و سه داستان است. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «مائده آخرین سوره ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته اند: مراد عائشه رضی الله عنها از سخن فوق این است که: هیچ آیه منسوخه ای در این سوره وجود ندارد. اما ابن عباس ك بر آن است که دو آیه در آن منسوخ می باشد - که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «در این سوره با موضوعات مختلفی روبرو می شویم اما آنچه که همه آنها را به هم مربوط می سازد، هدف یگانه ای است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف عبارت است از: به وجود آوردن امت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه ای ویژه، بر اساس عقیده، جهانی بینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خدای عزوجل در الوهیت، ربوبیت و حاکمیت، اصل و اساس امور است، خداوندی که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می گیرد...».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحْلَتْ لَكُمْ بِهِمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ
غَيْرَ مُحْلِي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (1)

«ای مؤمنان» نقل است که شخصی نزد عبدالله بن مسعود آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن مسعود فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال می فرماید: (یا ایهاالذین آمنوا: ای مؤمنان!) پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر می کند، یا شری است که از آن نهی می نماید». آری! ای مؤمنان! «به عقود وفا کنید» مراد از عقود: عهدها و پیمانهایی است که خداوند در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگانش گرفته و آن پیمانها را بر ذمه شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته اند و با این سخن خود: (سمعنا واطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم)، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهد شده اند چنان که این عقدها شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار می کنند نیز می شود، از جمله، قراردادها، معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیه کریمه این است: به عهدها و قراردادهایی که با خدا و خلقش بسته اید وفا کنید. در حدیث شریف آمده است: «هر حلف و پیمانی که در جاهلیت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود اما در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفا کردن به پیمانهای بجا مانده از دوران جاهلیت، به آن معاهدات و پیمانهای محدود می شود که در حوزه تعاون و همیاری بر امور خیر قرارداداشته باشد، نه پیمانها و قراردادهای مبتنی بر گناه و تجاوز.

«بر شما چارپایان از قسم انعام حلال گردیده» انعام: اسمی است که بر شتر و گاو و گوسفند اطلاق می‌شود «جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهد شد» و آن عبارت از محرماتی است که خدای سبحان در آیه (3) از همین سوره بیان کرده است «در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمارید» این جمله استثنا از (بهیمه الانعام) است، یعنی: بر شما چارپایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال احرام شکار می‌کنید زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص محرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکه بر محرم و غیر آن حرام می‌باشد. مراد از (حرم): کسی است که به حج، یا عمره، یا به هر دو احرام بسته باشد. «خداوند هر حکمی که بخواهد مقرر می‌دارد» از احکامی که مخالف با عادات و رسوم اعراب است زیرا فقط اوست که حق حلال ساختن و حرام ساختن و قانون‌گذاری را دارد، چراکه او پروردگار شماست بنابراین، به مصالح بندگان خویش داناتر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (2)

«ای مؤمنان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید» با اخلال وارد کردن به چیزی از مناسک حج، یا با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که می‌خواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت خدای عزوجل را در آنها به‌جای آورند. شعائر: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به مثابه شعار و نشانه قرار داده‌شده باشد اما مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال

حج؛ اعم از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدسات الهی است «و هتک حرمت نکنید ماه حرام را» یعنی: حرمت ماههای چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره‌گزاران از بیت‌الله الحرام، در هم نشکنید و حلال نشمارید.

اجماع علما بر آن است که خدای عزوجل جنگیدن با مشرکان و کافران را در ماه‌های حرام و غیر آن از ماه‌های سال، حلال گردانیده است بنابراین، حکم این بخش از آیه منسوخ است. اما به قولی دیگر معنی آیه این است: در ماه‌های حج اعمالی را انجام ندهید که سبب بازداشتن مردم از انجام حج گردد. بنابراین تفسیر، نسخی در کار نیست. «و نه» هتک حرمت کنید «هدی را» هدیه: جمع هدیه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت‌الله الحرام اهدا می‌شود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی می‌کند از این که حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به این که مثلاً آن را از صاحبش بگیرند، یا میان هدیه و میان رسیدن آن به بیت‌الحرام مانع ایجاد کنند «و نه» هتک حرمت کنید «آنچه را که در گردن آن قلاده می‌اندازند» و آن عبارت از چهارپایانی است که در هنگام اهدای آنها به بیت‌الحرام، بر آنها گردن‌بند می‌نهند و هتک حرمت آنها، گرفتن آنها به غضب است. عطف (قربانی‌های قلاده‌دار) بر (هدی)، از باب عطف خاص به عام و به منظور سفارش بیشتر مؤمنان به رعایت حرمت قربانی است. خاطر نشان می‌شود که نهادن گردن‌بند (قلاده) بر گردن حیوانات قربانی، سنت ابراهیمی است که اسلام نیز آن را ابقا کرد. ابن‌کثیر در معنی آیه کریمه می‌گوید: «افگندن قلاده بر گردن حیوانات هدیه را ترک نکنید تا بدین وسیله،

حیوانات هدیه از چهارپایان دیگر متمایز گردند و این امر شناخته شود که آنها به کعبه اهدا گردیده‌اند تا اگر کسی قصد تعرض به آنها را دارد، از این کار دست بردارد». «و نه» هتک حرمت کنید «قصدکنندگان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» یعنی: حرمت زائران و راهیان بیت‌الحرام را نیز نگه دارید، به این معنی که ایشان را از رفتن به بیت‌الحرام به منظور ادای حج، یا عمره، یا سکونت در حریم آن، یا تجارت در آن منع نکنید، همانان که در گشایش معاش و بدست آوردن منافع تجارت، جویای فضل پروردگار خویش و با انجام دادن مناسک حج، جویای خشنودی و رضای وی هستند. پس مراد از فضل در اینجا: تجارت، یا ثواب است.

بنا به روایتی، سبب نزول آیه کریمه این بود که: مشرکان بنا بر آیین خود، به حج و عمره می‌آمدند و قربانی اهدا می‌کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله برند، همان بود که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَهُ...﴾ نازل شد و تجاوز به آنان را حرام گردانید. اما بعد از آن حق تعالی با این فرموده‌اش: ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾: (مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند) «توبه/28»، این حکم را منسوخ کرد. ابن جریر نقل کرده است: اجماع بر آن است که قتل مشرک - چنانچه به وی امان داده نشده بود - جواز دارد، هر چند قصد بیت‌الحرام یا بیت‌المقدس را هم کرده باشد. علمامی گویند: حتی اگر مشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماما پوست درختان حرم را هم آویخته باشد، کشته می‌شود، در صورتی که پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیه کریمه منسوخ نیست بلکه از محکومات است و حکم آن مربوط به حجاج و زوار مسلمان

می‌باشد. «و چون از احرام خود بیرون آمدید پس» می‌توانید «شکار کنید» در بیرون از سرزمین حرم.

از زیدبن اسلم τ در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: رسول خدا ص با یارانشان در حدیبیه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. اصحاب رسول خدا ص موقع را مغتنم شمرده گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم بازمی‌داریم چنان‌که یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خدای عزوجل نازل فرمود: «و البته کینه‌توزی سخت گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، نباید شما را به تعدی وادارد» یعنی: بغض و دشمنی شما با آنان - به سبب آن که شما را از مسجدالحرام بازداشتند - نباید شما را به تجاوز بر آنان وا دارد. برخی از سلف گفته‌اند: نیکوترین شیوه برخورد با کسی که خدای عزوجل را در مورد تو نافرمانی کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری. پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می‌باشد.

«و در بر و پرهیزگاری با یک‌دیگر همکاری کنید» یعنی: باید برخی از شما در نیکوکاری و پرهیزگاری، با برخی دیگر همکار و مددکار باشید. بر: کلمه فراگیری است که «آیه بر» در سوره «بقره» آن را تفسیر کرده است. همچنان این حدیث شریف: «البر ما اطمأنت الیه النفس... بر چیزی است که روان انسان به آن آرام گیرد...». از سیاق آیه دانسته می‌شود که مراد از (بر) در اینجا، عفو و گذشت و پرهیز از انتقام‌گیری است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «الدال علی الخیر کفاعله: کسی که بر کار خیر راهنمایی می‌کند، همچون

انجام‌دهنده آن کار خیر است». «و با یک‌دیگر بر اثم و عدوان همکاری نکنید» اثم: نافرمانی خداوند Ψ ، و عدوان: تعدی بر مردم به ستم و نارواست. گفتنی است که این نهی الهی شامل هزاران شکل از اشکال عمل بشری می‌گردد زیرا روابط اجتماعی غالباً از دو حال خارج نیست؛ یا تعاون بر نیکوکاری و بر و تقوی است، یا تعاون بر گناه و تجاوز «و از خدا پروا دارید که خدا» بر نافرمانان بی‌تقوی و معاونان بر گناه و تجاوز «سخت کیفر است».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در این جمله اخیر از این آیه، قرآن کریم در باره یک مسئله اصولی و اساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمی‌باشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره‌گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدها هزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر این تعاون متکی است. با اندکی تأمل معلوم می‌شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحله مردن تا دفن در قبر وحتى بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شانه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر... محتاج ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند Ψ هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار می داشت چه کسی کار دیگری را انجام می داد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزشهای اخلاقی موجود در این دنیا می شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین المللی ای به صورت یک قانون مطرح می گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین المللی که دچار چالش اند، با مشکل روبرو می شد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوه زنجیره ای از تعاون قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند *** میل او را در دلش انداختند

آری! اگر یک اداره بین المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیه غذا مقرر می کرد، چه کسی از چنین دستوراتی اطاعت می کرد که مثلا راحتی و خواب خوش شب خود را ترک کرده و در این کار مشغول باشد. الله تعالی هر انسانی را برای انجام کار خاصی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تا بدون اجبار قانونی به آن مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجه این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلا خوراک پخته و لباس دوخته شده و

اثاثیه ساخته شده منزل و خانه‌های آماده با پول به آسانی تهیه می‌گردد. و اگر چنین نظامی وجود نمی‌داشت یک انسان میلیاردی با خرج تمام ثروتش قادر به تهیه یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است که اگر شما در هتل باشید و غذای مورد استفاده خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پی خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن آن از جایی، گوشت از جایی، ادویه از جاهای مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است و لقمه‌ای که به دهان شما می‌رسد و سبب ترشح بزاق می‌گردد نتیجه کار و فعالیت صدها انسان و کارخانه و حیوان می‌باشد.

چنانچه صبح از خانه بیرون آید و بخواهید یکی دو فرسخ راه را طی کنید از تاکسی و یا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می‌کنید در صورتی که آهن آن مثلاً از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند، آیا دولت موظف و مجبورشان کرده تا چنین آمادگی را داشته باشند؟ با اندکی تأمل در خواهید یافت که این یک قانون الهی است که خداوند Ψ به‌طور تکوینی در دلها ایجاد و به مرحله اجرا درآورده است»^۱.

**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لغيرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنَقَةُ
وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَّةُ وَالنَّطِيجَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى
النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسَقٌّ الْيَوْمَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ**

^۱ به نقل از تفسیر «معارف القرآن» با تلخیص - ترجمه علامه محمد یوسف حسین پور.

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (3)

«بر شما حرام شده است مردار» یعنی: حیوانی که خود - بدون ذبح شرعی - می‌میرد.

«و» بر شما حرام شده است «خون» یعنی: خون ریخته سیال اما خوردن خون کبد، سپرز (طحال) و خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند، مباح است.

«و» بر شما حرام شده است «گوشت خوک و» بر شما حرام شده است «آنچه نامی جز خدا به هنگام ذبحش برده باشند» علما درباره مذبوحه‌ای که بردن نام خدا Ψ عمدا یا سهوا در آن ترک شده باشد، اختلاف نظر دارند، که بیان آرایشان در سوره «انعام» خواهد آمد. تفسیر محرّمات یاد شده، در آیه (173) سوره «بقره» نیز گذشت.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به خفه کردن مرده باشد» بر اثر فعل خود حیوان، یا بر اثر فعل آدمی، یا به غیر آن از علل؛ فی‌المثل ریسمان در گردن آن بیچد تا بمیرد. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به سنگ یا چوب مرده باشد» بی آن که ذبح شود. در حدیث شریف آمده است که عدی بن حاتم ؓ گفت: یا رسول‌الله! من شکار را با معراض¹ هدف قرار می‌دهم و شکارش می‌کنم. فرمودند: «اگر

¹ معراض: تیر بی‌پر و سترمیانی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.

شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرو رفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه اصابت کرد، بدان که آن (وقیذ) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفاد این حدیث شریف منعقد شده است.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه از بلندی افتاده باشد» مثلاً به چاهی افتاده باشد، یا از کوهی به پایین افتاده و بر اثر آن مرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به شاخ زدن حیوان دیگری مرده باشد» بدون ذبح، هرچند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه درنده از آن خورده باشد» یعنی: آنچه را که درنده نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ، از هم دریده، برخی از آن را بخورد و حیوان بر اثر آن جراحت، بدون ذبح بمیرد «مگر آنچه» که بعد از این آفت‌ها «ذبح کرده باشید» یعنی: آنچه را که قبل از مردن آنها به موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه‌های حیات باقی مانده باشد به طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلالند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه کرده و مابعد آن جاری می‌شود نه بر ماقبل آن زیرا استثنا از (منخنقه: حیوان خفه کرده) شروع می‌شود و این مذهب جمهور فقها (ابوحنیفه، شافعی و احمد) است.

«و آنچه برای نصب ذبح شده است» به منظور تعظیم و بزرگداشت آنها «بر شما حرام است» نصب: سنگهایی بود که در جاهلیت نصب می‌شد و مورد پرستش قرار می‌گرفت و بت پرستان خون حیوانات ذبح شده را بر آنها می‌ریختند. مجاهد

می‌گوید: «نصب، سنگهایی بود در حوالی مکه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح می‌کردند».

«و» بر شما حرام شده است «این که شناخت قسمت و نصیب خود را به تیرهای ازلام طلب کنید» ازلام: تیرهای مخصوصی بود که اعراب به وسیله آنها فال می‌گرفتند و آنها را به سه قسمت تقسیم کرده در دسته اول جمله «بکن» و در دسته دوم جمله «نکن» را می‌نوشتند و دسته سوم سفید بود و هیچ چیز بر آنها نوشته نشده بود و چون کسی از مشرکان می‌خواست تا شانس و قسمت خود را - مثلاً در ازدواج یا سفر یا امر مهم دیگری - بشناسد، آن تیرهای شبیه به هم را در کیسه‌ای می‌انداخت، سپس دستش را به آن کیسه داخل می‌کرد و یکی از آنها را بیرون می‌آورد، اگر از تیرهای «بکن» بیرون می‌آمد، آن کاری را که بر آن تصمیم گرفته بود انجام می‌داد، اگر از تیرهای «نکن» بیرون می‌آمد، آن کار را انجام نمی‌داد و اگر از تیرهای سفید بیرون می‌آمد، فال زدن را تکرار می‌کرد تا یکی از تیرهای دسته اول یا دوم بیرون آید. پس خدای عزوجل این کار را حرام گردانید زیرا این کار نوعی ادعای علم غیب و از «تکهن» است.

«اینها همه فسق است» یعنی: این محرمات یاد شده، یا این تیرهای ازلام، خروج از طاعت حق تعالی است. (فسق) در اینجا، شدیدتر از کفر است «امروز کافران از دین شما ناامید گردیده‌اند» یعنی: امروز آنها از نابود کردن دینتان و این که شما رابه دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند. خاطر نشان می‌شود که این آیه، در روز عرفه سال دهم هجری در حجه‌الوداع نازل شد. ابن عباس ك در تفسیر این آیه می‌گوید: «اهل مکه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان - یعنی پرستش بتان - بازگردید، مأیوس شده‌اند». در حدیث شریف آمده است: «شیطان

از این که نمازگزاران در جزیره‌العرب او را پرستش کنند، مأیوس شده است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می‌پندارید، مورد اطاعت قرار گیرد...». «پس از آنان نترسید» از این که بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند «و از من بترسید» به‌طور خالصانه تا شما را همیشه برآنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم» با غالب ساختن آن بر همه ادیان و با کامل ساختن احکامی که مورد نیازتان است؛ اعم از حلال و حرام و غیره.

این آیه در روز جمعه - که روز عرفه نیز بود - بر رسول اکرم ص درحالی نازل شد که خدای عزوجل اسلام را پیروز ساخته و پیامبرش را نصرت داده بود. روایت شده است که مردی از یهودیان نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش می‌خوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل می‌شد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر ت پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیه ﴿وَإِخْشَاؤِ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. عمر ت فرمود: «به‌خدا سوگند که من به روز و ساعتی که این آیه بر رسول خدا ص نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود». «و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم» با کامل ساختن دین، فتح مکه، سرکوب کفار و ناامیدکردنشان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: ﴿وَلَا تُمِّنْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ﴾ «بقره/150». «و دین اسلام را برای شما پسندیدم» همین دینی را که شما امروز برآنید، به عنوان دین پسندیده و آیین برگزیده خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم. ابن جریر می‌گوید:

«رسول خدا ص پس از این تاریخ، فقط هشتاد و یک روز زنده بودند، سپس به سوی رفیق اعلی شتافتند».

بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرمات، نشان‌دهنده این حقیقت است که تحریم پلیدیهای یاد شده، از کمال این دین می‌باشد.

«و هر کس در مخمصه‌ای ناچار شود» یعنی: هر کس به حکم ضرورت و اضطرار گرسنگی، مجبور به خوردن گوشت مردار و دیگر محرماتی که بعد از آن ذکر شد، گردد «بی آن که به گناه متمایل باشد» یعنی: بی آن که این محرمات را به قصد لذت جویی یا تجاوز از حدود الهی و نافرمانی وی تناول کند «بی تردید خدا آمرزنده مهربان است» بر آن فرد مضطر می‌آمرزد و نسبت به وی مهربان است، چراکه آن چیزهای حرام را بر وی مباح گردانیده است.

ابن کثیر می‌گوید: «فقها بر آنند که تناول گوشت مردار - بر حسب حالات مختلف - گاهی واجب، گاهی مستحب و گاهی مباح است؛ و وجوب تناول آن در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیر از آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن کثیر می‌گوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و او غذای حلالی برای خوردن نیابد - چنان‌که بسیاری از مردم عوام و غیر آنان چنین می‌پندارند - بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در حدیث شریف به روایت ابن عمر r از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «قطعا خدای عزوجل دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد».

این آیه بنابر قول محققان، آخرین آیه نازل شده قرآن نیست بلکه آخرین آیه؛ آیه کریمه: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ «بقره/281» می‌باشد.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ
تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (4)

در بیان سبب نزول آمده است: عدی بن حاتم و زید بن مهلهل از رسول خدا ص سؤال کردند: یا رسول الله! حق تعالی گوشت مردار را حرام گردانیده پس بفرماید که از خوردنی‌ها چه چیزهایی بر ما حلال است؟ همان بود که نازل شد: «از تومی پرسند چه چیز» از خوراکی‌ها «برایشان حلال شده است؟ بگو» ای پیامبر ص «برای شما همه پاکیزه‌ها حلال گردیده» یعنی: هر آنچه که پلید نیست بر شما حلال است. آری! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی می‌شود که حکم تحریم آنها در کتاب خدا Ψ ، یا سنت پیامبرش، یا اجماع امت، یا قیاس اثبات نشده است. برخی (طیبات) را به حیوانات ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام خدا Ψ برده می‌شود، تفسیر کرده‌اند «و آنچه دست آموز کرده باشید از حیوانات شکاری در حالی که شکار تعلیم دهندگانید» مکتب: مربی سگهای شکاری است که کیفیت شکار کردن را به آنها تعلیم می‌دهد و مربی سایر حیوانات و پرندگان شکاری را نیز مکتب می‌نامند. پس مکتب کسی است که انواع فوت و فنهای شکار را به جانوران شکاری آموزش می‌دهد. یعنی: همچنین خداوند متعال بر شما صید حیوانات شکاری دست‌آموزتان را حلال گردانیده است، که این حیوانات شکاری عبارت‌اند از: سگ‌ها تازی‌ها و سایر درندگان و پرندگان شکاری، همچون چرخ و باز که انسان به کمک آنها شکار می‌کند. قرطبی می‌گوید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید می‌کند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن

به شکار نام خدا Ψ را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلافی خورده می‌شود». «که با آنچه خدا به شما آموخته است» یعنی: با آنچه که خداوند Ψ در شما آفریده است، از عقل و خردی که راهکارها و روشهای آموزش و تمرین دادن حیوانات شکاری را به وسیله آن فرامی‌گیرید «آنها را دست‌آموز می‌کنید» و در نتیجه آن آموزش‌هاست که این حیوانات، شکاری می‌شوند. نشانه شکاری بودن حرفه‌ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به‌طور مکرر و حداقل تا سه بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. «پس» اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند «از آنچه برای شما نگه‌داشته‌اند بخورید» اما اگر خود آنها از شکار خوردند، این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگه‌داشته‌اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست. که این حدیث شریف رسول اکرم ص در خطاب به عدی بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست‌آموز خویش را به شکار فرستادی و نام خدا Ψ را بر آن بردی، از آنچه برای تو می‌گیرد و نگه می‌دارد بنخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگه‌داشته باشد».

ولی برخی از فقها گفته‌اند: اگر پرنده شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی‌گرداند زیرا صرف انس گرفتن پرنده شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانه آموزش دیدگی وی است. «و نام خدا را بر آن ببرید» یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام خدا Ψ را ببرید و اگر صیاد نام خدا Ψ را بر آن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقها - بجز شافعی - حلال نیست، مگر این که نام خدا Ψ را به فراموشی ترک

کرده باشد. و اگر صیاد شکار را درحالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام خدا Ψ را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید حیوان است و چنانکه در حدیث شریف آمده است، باید در هنگام شلیک کردن تیر به سوی صید، نام خدا Ψ برده شود. «و از خداوند پروا کنید» یعنی: از مخالفت امر وی در تمام احکام فوق بپرهیزید «که الله زود حساب کننده است» و از شما در برابر افعالتان حساب می‌گیرد.

**الْيَوْمَ أَهَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا
آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (5)**

«امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده» حق تعالی این حکم را به عنوان تأکیدی بر احسان و منت خویش، تکرار فرمود «و طعام اهل کتاب برای شما حلال است» طعام: نام هرچیزی است که خورده می‌شود، که مذبوحه اهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزه یهود و نصاری - بدون فرق میان گوشت و غیر آن - برای مسلمین حلال است. اما در اینجا مراد آیه از طعام - از باب ذکر عام و اراده خاص - مذبوحه اهل کتاب است. علی، عائشه و ابن عمر Ψ گفته‌اند: «اگر می‌شنوی که شخص کتابی‌ای نام غیرخدا Ψ را در هنگام ذبح حیوان بر آن می‌برد، از گوشت آن حیوان نخور». ولی مالک: گفته است: «بردن نام غیرخدا Ψ از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیت خوردن از آن می‌شود نه سبب حرمت آن». ولی در صورتی که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت،

خوردن مذبوحه وی بی‌هیچ خلافی حلال است زیرا این خبر به صحت رسیده‌است که رسول خداصل از گوسفند به زهرآلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند. لیکن مذبوحه مجوس (آتش‌پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحه ملحدان و بت‌پرستان و هر کافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. اما بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چراکه این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد «و طعام شما برای آنان حلال است» یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابراین، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحه خویش اطعام کنند چنان‌که ایشان از حیوانات مذبوحه آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به‌مثل و مبادله نیکویی‌هاست.

«و» نیز ای مؤمنان! برای شما حلال است «ازدواج با زنان عقیفه مؤمن» نه زنان زناکار. نسفی می‌گوید: «عقیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است». فقها نیز - بجز امام احمدبن حنبل - عفت را شرط صحت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند «و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» نیز برای شما با ازدواج حلالند.

ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یاد کرد اما از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلالند، ذکری به‌میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان

است. شرط حلال بودن زن کتابی برای ما - در نزد جمهور فقها - پاکدامنی اوست بنابراین، در تحت این آیه کریمه زنان آزاد عقیفه یهودی و نصرانی داخل می‌شوند، نه زنان زناکار و بدکاره آنها «به شرط این که مهرهای آنان را به آنان بپردازید» این قید دلیل بر آن است که مهر، حق زن است - چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان - بنابراین، مهر گرفتن از زن حرام می‌باشد چنان‌که بعضی از غربی‌ها چنین می‌کنند بلکه عکس آن که همانا دادن مهر به زن باشد، واجب است «و» به شرط این که «عفت جوینده باشید» یعنی: انگیزه شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفت برای خودتان باشد «نه شهوت رانان» یعنی: نه به زنای آشکار و آورانندگان «و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید» با هدف شهوت‌رانی و زناکاری با آنان. خدن: در اینجا به معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل؛ عفت‌جویی، عدم رو آوردن به زنای آشکار و عدم گرفتن دوستان پنهانی را در ازدواج مردان مسلمان با زنان کتابی شرط قرار داد چنان‌که در زنان اهل کتاب نیز، عقیفه بودن آنها را شرط قرارداد «وهر کس به ایمان کفر ورزد» یعنی: هر کس مرتد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد «قطعا عمل» نیک سابق «وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است» زیرا بهشت را باخته و به جای آن جاودانگی ابدی در دوزخ را خریده است پس چه زیانی از این بزرگتر می‌باشد؟!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (6)

«ای مؤمنان! چون به نماز برخاستید» و بی وضو بودید «پس روهای خود را بشوید» با آب و وضو بگیرید. فریضه وضو قبلا با فرضیت نماز در مکه فرض گردیده بود و در اینجا بر فرضیت آن تأکید می شود تا جزء آیات تلاوت شده قرآن قرار گیرد. یادآور می شویم که وضو گرفتن برای هر وقت نمازی مستحب است و فقط آن گاه فرض می شود که انسان بی وضو بوده و قصد نماز گزاردن را داشته باشد. انس بن مالک ؓ فرمود: «رسول خدا ص به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می گرفتند. از وی پرسیده شد: شما چگونه عمل می کردید؟ فرمود: ما نمازها را - تا آن گاه که بی وضو نمی شدیم - با یک وضو می خواندیم». بنابراین، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبی است، اما فضیلت زیادی دارد، چنان که در حدیث شریف آمده است: «وضو بالای وضو، نوری بر بالای نور است». نقل است که: «هر کس بر بالای وضو، وضو کند برایش ده حسنه نوشته می شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ص در روز فتح مکه همه نمازها را با یک وضو خواندند، عمر ؓ از ایشان پرسید: امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی کردید. رسول خدا ص فرمودند: «ای عمر! من قصدا این کار را کردم»، یعنی: تا چنین تصور نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب است.

فقها گفته اند: مضمضه و استنشاق (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی است چنان که بر خلال کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و در صورتی که ریش انبوه باشد، خلال کردن آن مستحب است. در مذهب مالک و شافعی،

مضمضه و استنشاق در وضو و غسل مستحب، در مذهب احمدبن حنبل واجب و در مذهب ابوحنیفه در غسل فرض و در وضو مستحب است. «و» بشوید «دستهای خود را تا مرفق» مرفق: مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده می‌شود. و چون نمازگزار وضو می‌کند، باید آب را بر هر دو آرنج خویش نیز سرازیر نماید «و سرهای خود را مسح کنید» با آب. فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک‌چهارم سر، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کل سر و در نزد شافعی؛ حداقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق می‌شود، در این‌باره کافی است حتی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد. همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه‌بار مستحب است، در مذهب احناف، سه‌بار مسح با یک آب مستحب است و در مذهب احمدبن حنبل، یک بار مسح کردن کافی است «و پاهای خود را تا شتالنگ بشوید» شتالنگ: قوزک پاهاست و قوزکها عبارت از دو استخوان مدورمانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پایند. خاطر نشان می‌شود که احادیث درباره شستن پا بسیار است، از آن جمله در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که خداوند Ψ نماز را جز با آن قبول نمی‌کند». مسح بر موزه‌ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده است.

«و اگر جنب بودید پس غسل کنید» یعنی: تمام بدن خود را با آب بشوید، طوری که چیزی از آن ناشسته باقی نماند «و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده باشید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به چهره و دستهایتان بکشید» تفسیر نظیر این مقطع از آیه، در سوره نساء (آیه/43) به‌طور شافی و کافی بیان

شد، همچنین سخن درباره ملامت زنان و تیمم بر خاک پاک در آنجا گذشت. «خداوند نمی‌خواهد برای شما دشواری قرار دهد» در باب طهارت، به همین سبب است که به شما در هنگام بیماری و فقدان آب - به عنوان گشایش و رحمتی از سوی خویش - رخصت تیمم داد «لیکن می‌خواهد تا شما را پاک سازد» از گناهان، یا می‌خواهد شما را با خاک، پاک سازد زیرا پاکسازی با آب برای شما مقدور نبود. پس انسان مسلمان به وسیله وضو از پلیدی‌های حسی و معنوی هر دو پاک شده و در نماز پاک و مصفا به محضر پروردگارش قرار می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: گناهان همراه با قطرات آب وضو از اعضای بدن انسان فرومی‌ریزند. «و» خداوند Ψ می‌خواهد که «نعمت خود را بر شما تمام کند» با رخصت دادن تیمم برای شما در هنگام نبودن آب. یا می‌خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیله مشروع کردن احکام شرعی‌ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است «باشد که شکرگزاری کنید» نعمت‌های پروردگار را بر خود و با شکرگزاری، مستحق ثواب شکرگزاران گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ مگر این که درهای هشت‌گانه بهشت برایش گشوده می‌شود که از هر دری می‌خواهد به آن درآید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ص وضوکنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند:

«اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين: خدایا! مرا از توبه‌کاران و پاک شدگان قرارده».

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (7)

«و نعمت الله را بر خود به یاد آورید» مراد؛ نعمت والای اسلام عزیز است «و» به یاد آورید «میثاق الله را که به آن با شما عهد بسته است، آن‌گاه که گفتید: شنیدیم و فرمانبرداری کردیم» یعنی: به یاد آورید پیمان خود را هنگامی که این سخن را گفتید و با گفتن آن در حقیقت با خدا Ψ عهدی محکم بستید. به قولی: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول خداص در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هر کس دیگری هم که به اسلام مشرف می‌شد، با رسول خداص بر این شرط بیعت می‌کرد. این خود دلالت می‌کند بر این که سخن مؤمنان: (سمعنا وأطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول خداص نیز هست.

خدای عزوجل این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»^۱، به امر و اذن او بود چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾: (ای پیامبر! همانا کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند...) «فتح/10». بایسته یادآوری است که این آیه با آیه اول این سوره: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ المائدة: 1. در معنی به هم

^۱داستان بیعت عقبه در کتابهای سیرت آمده است.

پیوسته است. در کتب حدیث آمده است که صیغه بیعت مؤمنان با رسول خداص چنین بود: «بایعنا رسول الله علی السمع و الطاعة، فی منشطنا و مکرهنا، و اثره علینا، و أن لا ننازع الامر أهله: بارسول خداص بر شنیدن و فرمان بردن در همه اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده ایم و بر این که در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم». به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (الست) از بنی آدم گرفت، عهدی که آیه کریمه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...﴾ «اعراف/172»، از آن خبر داده است. مجاهد می گوید: «هرچند که ما آن پیمان را به یاد نمی آوریم اما همین که خدای عزوجل از آن به ما خبر داده، کافی است». «و از خدا پروا دارید» در شکستن پیمان «که خداوند به راز دلها» یعنی: به آنچه که دلها از خیر و شر پنهان می دارند «آگاه است» این جمله، هم وعده و هم وعید است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
(8)

«ای مؤمنان! به داد برخیزید برای خدا» یعنی: به برپاداشتن حق الله Ψ متعهد باشید و برآن بپاخیزید؛ به منظور کسب رضا و تعظیم امر وی و به انگیزه طمع در ثواب و بیم از عقاب وی، نه برای رضای مردم و کسب نام نیک در میان آنان. تفسیر نظیر آن در سوره نساء (آیه/135) نیز گذشت. تعبیر (قوامین) به صیغه مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حق الهی بپاخیزند «گواهی دهندگان به قسط باشید» نه به ستم. قسط: عدل

است «و دشمنی قومی، شما را بر ترک عدالت و اندارد» در حق آنان تا گواهی ای را که به نفع آنان است، پنهان کنید «عدالت کنید که آن» یعنی عدالت «به تقوا نزدیکتر است» همان تقوایی که نه یکبار بلکه همیشه به آن مأمور شده‌اید. یا عدالت کنید که عدالت به پرهیز نمودن از آتش دوزخ نزدیکتر است «و از خدا پروا دارید» در اوامر و نواهی وی «که خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» این جمله نیز، هم وعده و هم وعید است. رعایت مساوات میان فرزندان و عدم تبعیض میان آنها نیز، از عدالت می‌باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (9)

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده‌است» این پاداش بزرگ بهشت است، وه! چه بزرگ است این پاداش!

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (10)

«و کسانی که کافر شدند و آیات» تشریحی و تکوینی «ما را تکذیب کردند، ایشانند اهل دوزخ» که هرگز از آن جدایی ندارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (11)

«ای مؤمنان! نعمت الله را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که قومی آهنگ آن کردند که بر شما دست یازند» و به قتلان برسانند «و خدا دستانشان را از شما کوتاه داشت و از خدا پروا دارید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» زیرا اوست

که مصائب و بلیات را از ایشان دفع می‌کند و هم‌او ایشان را کافی است. آری! این نعمت الهی، نعمتی است مکرر که صحابه Ψ آن را بارها مشاهده کردند و مسلمانان در هر عصر و زمانی آن را لمس می‌کنند.

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول روایت شده است: یهودیان بنی‌نضیر خواستند تا در یک سوء قصد برنامه‌ریزی شده علیه جان پیامبر ν ، سنگی بزرگ را از فراز قلعه خویش بر سر پیامبر ν و همراهانشان که به منظور فیصله دادن قضیه‌ای به آنجا رفته بودند، بیفکنند. جبرئیل \cup آمد و پیامبر اکرم ν از این توطئه باخبر ساخت، همان بود که رسول خدا ν و یاران همراهشان بی‌درنگ از آنجا برخاستند و به مدینه پیوستند، آن‌گاه این آیه نازل شد. بعضی برآنند که سبب نزول آیه کریمه، این روایت جابر بن عبدالله τ است: «رسول خدا ν در یکی از سفرها به محلی فرود آمدند و یارانشان برای دور ماندن از آزار گرمای سوزان آفتاب، به سایه درختان بیابانی پناه بردند، خود رسول خدا ν نیز شمشیر خویش را به درختی آویخته بودند. در این اثنا اعرابی‌ای برجست و شمشیر آن حضرت ν را برگرفته از غلاف کشید و تهدیدکنان به سوی ایشان رو آورد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ رسول خدا ν با آرامش و اطمینان کاملی فرمودند: خداوند! اعرابی دو، یا سه بار همین تهدیدش را تکرار کرد و رسول اکرم ν با کمال خونسردی فرمودند: خداوند! در اینجا بود که آن اعرابی شمشیر را در غلاف کرد. رسول خدا ν یاران خویش را فراخوانده و ایشان را از کار آن اعرابی آگاه ساختند در حالی که او در کنار ایشان نشسته بود اما او را مجازات نکردند».

با تأمل در این مقطع از آیات، ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل ندای (ای مؤمنان) را پنج بار تکرار نموده است؛ بار اول: در امر به وفا به عهدها و پیمان‌ها. بار دوم: در کار حلال ساختن امور معینی بر ایشان. بار سوم: در امر به طهارت. بار چهارم: در امر به عدالت. و بار پنجم: در یادآوری از نعمت‌ها. همچنان ملاحظه می‌کنیم که در خلال این نداها، امر به رعایت تقوا نیز بسیار تکرار می‌شود. پس مؤمن باید همیشه در قلب، زبان و دیگر اعضای خویش به خدای سبحان تسلیم بوده و پیوسته عهد خود با خدای خویش را به یاد داشته باشد. و از مقتضای آن این است که: خود را از پلیدی‌های حسی و معنوی برکنار داشته و به نماز پایبند باشد و از مقتضای پاکیزگی و نماز این است که: در شکم و شهوت مرتکب حرام نگردد، از محرّمات الهی اجتناب کند، به کسی در گناه و تجاوز دست یاری و کمک ندهد، بر نیکوکاری و تقوا یار و یاور باشد و نعمت‌های الهی را بر خود به یاد آورد. پس این اوامر همه در یک تسلسل منطقی و در یک انسجام و هماهنگی کاملی، باهم مرتبط و به هم پیوسته می‌باشند.

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (12)

«و همانا خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت» به طور مؤکد و محکم، در رابطه با آنچه که در آخر همین آیه می‌آید «و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم» نقیب: سالار و سرکرده قوم است - چون به ساماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود. به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هریک از آنها به

نماینده‌گی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به‌عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آن را به بررسی و تحقیق گرفته و نیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قراردهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعه اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصور برآنان چیره شد که بنی‌اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند. ولی آنان در میان خود عهد بستند که این راز را از بنی‌اسرائیل مخفی نگاهداشته و آن را فقط با موسی U در میان گذارند. اما پس از برگشت از آن سفر مطالعاتی، ده‌تن از آنان خیانت کردند و کسان و نزدیکان خویش را از اوضاع مطلع ساختند. همان بود که این خبر شایع شد تا بدانجا که حمله بنی‌اسرائیل به فلسطین کلا خشی گردید و بنی‌اسرائیل به موسی U گفتند: تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما همین‌جا نظاره‌گریم! به قولی دیگر: آن نقبا و سرکردگان، مأموریت دیگری داشتند و آن این بود که: هر نقیبی کفیل و ضامن سبط خویش بوده و از سبط خویش بر ایمان و خداترسی بیعت بگیرد و این است معنای برانگیختن‌شان.

«و خداوند گفت» به بنی‌اسرائیل. و این همان مضمون پیمانی است که از آنان گرفت: «من با شما هستم» با نصرت و یاری و حمایت خود «اگر نماز را برپا داشتید» به شیوه درست آن، همان‌گونه که آن را مشروع ساخته‌ایم «و اگر زکات را دادید» مراد صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود «و اگر به پیامبران من ایمان آوردید» بدون فرق نهادن میان احدی از آنان «و ایشان را تقویت کردید» یعنی: اگر ایشان را گرامی داشتید، یا دشمنانشان را از ایشان دفع کردید و نصرت و یاریشان دادید «و اگر الله را وام دادید و امی نیک» یعنی: اگر

در راههای خیر بی هیچ منت و آزاری انفاق کردید؛ آری! اگر این کارها را کردید: «البته از شما گناهان شما را نبود سازم و البته شما را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورم اما اگر پس از این» میثاق «کسی از شما کفر ورزد، قطعاً راه راست را گم کرده است» یعنی: از راهی که مقصد نهایی آن رسیدن به خشنودی خدا Ψ است، خارج گردیده است.

همچنین رسول خداص در شب عقبه - در آستانه هجرت به مدینه - که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لیبیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نه تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خداص را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول خداص بیعت کردند و پیمان بستند. چنانکه تفصیل این واقعه در کتب سیرت آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که از بنی اسرائیل در پنج چیز میثاق گرفته شد ولی آنها پیمان را شکستند و به کیفر این پیمان‌شکنی به قسوت قلب و لعنت دچار شدند چنانکه در آیه بعدی می‌خوانیم. پس هر کس در دل خویش قسوت و سختی‌ای یافت، باید بنگرد که در کدام یک از این امور یا سایر اوامر الهی کوتاهی نموده است.

در عصر ما دل‌های مردم بسیار سخت شده است پس باید به دنبال راهی باشیم که دل‌هایمان را نرم گرداند و این راه چیزی جز برگشت به دین خدا Ψ نیست.

**فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ
وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (13)**

«پس به سبب پیمان شکنی شان، لعنت شان کردیم» یعنی: یهودیان را به این سبب، از رحمت خویش طرد نمودیم و دور ساختیم «و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم» چنان‌که خیری را فراموشی گیرند و در برابر سخن خیر و حرکت خیر، هیچ نرمش و رقت و انعطافی از خود نشان نمی‌دهند تا بدانجا که «کلمات را از مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: آنها را تغییر می‌دهند، یا برخلاف تأویل حقیقی آنها تأویل می‌کنند^۱ و قطعاً سنگدلی‌ای سخت‌تر از افترا بستن بر خدای عزوجل و تغییر دادن وحی اش وجود ندارد «و بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند» یعنی: آنان بخش بزرگی از تورات را ترک نموده، یا آن را به غفلت و فراموشی سپردند «و تو همواره بر خائنه‌ای از آنان آگاه می‌شوی» خائنه: خیانت، دروغ، نافرمانی، بدکارگی، نیرنگ و توطئه است که یهودیان پیوسته با پیامبران الهی به کار می‌بردند و ای رسول ما! با تو نیز همین شیوه را به کار می‌برند «مگر عده‌اندکی از آنان» آنان مؤمنان ایشان - چون عبدالله بن سلام و یارانش - هستند لذا از ایشان بیم خیانت نداشته باش «پس از آنان درگذر و اعراض کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» یعنی: از خیانت‌کاران بنی‌اسرائیل در گذر و از کردار ناشایست‌شان چشم‌پوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنان صرف نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیه/29) از سوره «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: ﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ

^۱ نگاه کنید به تفسیر آیه (46) از سوره «نساء».

الْآخِرِ)؛ و پیامبر ص را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلت و حقارت به دست خویش جزیه بپردازند، فرمان داد.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
(14)

«و از کسانی که گفتند: ما نصارايم؛ میثاق آنان را گرفتیم» یعنی: از کسانی که به ادعای نصرت دادن حق تعالی خود را نصاری نامیدند، نیز مانند پیشینیانسان از بنی اسرائیل - که قبلاً ذکرشان رفت - پیمان گرفتیم «پس بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: بخش بزرگی از میثاقی را که از آنان گرفته شده بود، بی‌درنگ پس از گرفتن آن نادیده گرفته و پشت‌پا افگندند «پس ما هم تا روز قیامت میانشان» یعنی: میان یهود و نصاری، یا مخصوصاً میان نصاری «دشمنی و کینه افگندیم» که به فرقه‌های متعددی - چون یعقوبیه، نسطوریه و ملکانه - تقسیم و تجزیه شده، همدیگر را تکفیر کرده و آشکارا در میان خویش به دشمنی پرداختند، که این دشمنی همچنان تا روز قیامت ادامه دارد «و خداوند به‌زودی آنان را از آنچه می‌کردند، خبر می‌دهد» یعنی: به‌زودی جزای پیمان‌شکنی‌شان را در روز قیامت در می‌یابند.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: به‌فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فروگذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امت می‌انجامد پس ما امت اسلام نیز که عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که خدای عزوجل میان دلهایمان الفت افگند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (15)

«ای اهل کتاب! پیامبر ما» یعنی: حضرت محمد ص «به سوی شما آمده است تا بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی» تورات و انجیل که بر شما نازل شده بود «پنهان داشته‌اید» چون آیه «رجم»، داستان «اصحاب شنبه» که به بوزینه مسخ شدند و اوصاف پیامبر آخرالزمان «را بر شما روشن کند و از بسیاری» دیگر از اموری که پنهان داشته‌اید «در می‌گذرد» و آن را بیان نمی‌کند زیرا انسانیت دیگر به بیان آنها نیازی ندارد. یا معنی این است: از بسیاری از شما درمی‌گذرد و بنابراین، شما رادر قبال خطاهایی که از شما سر می‌زند، مؤاخذه نمی‌کند «هرآینه از جانب الله نوری و کتاب روشنی برای شما آمده است» مراد از نور: حضرت محمد ص اند. بعضی گفته‌اند: مراد از نور، اسلام یا قرآن است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (16)

«که خداوند به سبب آن» نور و کتاب روشن «کسانی را که از رضای او پیروی می‌کنند» یعنی: از آنچه که او پسندیده و به آن راضی است «به سوی راههای سلامت» و نجات از عذاب «رهنمون می‌گردد» راههایی که به «دارالسلام» که همانا بهشت‌برین است منتهی می‌شود؛ بهشتی که از هرگونه آفتی پاک و مبرا است «و آنان را به اراده» و توفیق «خویش از تاریکی‌ها» ی کفر و شرک و شک و نفاق و فسق و فجور «به سوی نور» اسلام «بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت‌شان می‌کند».

از عکرمه در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: یهودیان نزد رسول خداص آمده و حکم «رجم» را از ایشان پرسیدند. رسول خداص به آنان فرمودند: داناترین شما کیست؟ آنها به سوی «ابن‌صوریا» اشاره کردند. رسول خداص ابن‌صوریا را به خداوندی که تورات را بر موسی Ψ نازل کرد و طور را بر بالای سرشان برافراشت و پیمان‌هایی از آنان گرفت، سوگند دادند که: حقیقت را پنهان نکند و بگوید که آیا ادعای پیامبر اسلام ص در بودن آیه رجم در تورات، با واقع امر منطبق نیست؟ ابن‌صوریا از سوگندهای جدی رسول خداص به لرزه درآمد و از بیم عذاب، حقیقت را افشا نمود و گفت: واقعیت این است که چون عمل زنا در میان ما رایج شد، آیه رجم را کنار نهادیم و مرتکبان زنا را صد تازیانه زده و به‌جای رجم، سر مجرم را تراشیدیم. همان بود که رسول خداص به رجم زناکار یهودی حکم کردند و این آیه کریمه نازل شد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (17)

«کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده‌اند» یعنی: با این سخن‌شان از کافران شده‌اند و چه کفری زشت‌تر از آن است که به بشری نسبت خدایی دهند «بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هرکه را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟» یعنی: چه کسی قادر است که حق تعالی را از این کار بازدارد؟ پس هرگاه کسی قادر به بازداشتن خداوند Ψ از این کار نیست، نتیجه طبیعی چنین امری این است که جز آن ذات یگانه، هیچ خدا و رب و

معبود برحقی وجود ندارد و اگر چنان‌که نصاری می‌پندارند، مسیح خدا می‌بود، قطعاً باید قدرت و سلطه‌ای در اختیار می‌داشت، در نتیجه باید قادر می‌بود که هر نیرنگ و توطئه‌ای را از خود دفع نماید. درحالی‌که به پندار شما او به دار آویخته شده و به قتل رسیده‌است پس اگر او به‌راستی خدا بود، چرا این حمله - به ظن شما - نابودکننده را از خود دفع نکرد و چرا قادر نشد که مرگ را از مادرش به هنگام در رسیدن اجل وی دفع کند؟ پس هرگاه او توان دفع مرگ را از مادر - این گرامی‌ترین موجود برای خود - نداشته، مسلماً از دفع نمودن چیزی از عذاب خدا Ψ از شما، عاجزتر و ناتوان‌تر است «و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه مابین آنهاست، از آن خداست، هر چه بخواهد، می‌آفریند» چنان‌که عیسی را بدون واسطه پدر از مادری آفرید لذا قدرت حق تعالی مطلق است بنابراین، از مرد و زن هر دو فرزند می‌آفریند؛ چون عموم انسانها، از زن بدون مرد فرزند می‌آفریند؛ چون آفرینش عیسی \cup و بدون مرد و زن هم انسان می‌آفریند؛ چون آفرینش آدم \cup «و خدا بر هر چیزی تواناست» و اینها همه دلایل روشن عظمت و نشانه‌های کمال قدرت وی است پس چگونه به چیزی از اینها، بر خدایی غیر وی استدلال می‌کنید.

سیاق آیات همه در رد بر نصاری است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (18)

«و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان اویم» یهودیان همان چیزی را برای خودشان ادعا کردند که برای «عزیر» ادعا کرده بودند، آنجا که

گفتند: (عزیر پسر خداست)! نصاری نیز آنچه را که برای مسیح می‌پنداشتند - آنجا که گفتند: (مسیح پسر خداست)! - به خود نیز منسوب ساختند پس خود را - به صرف ادعاهای باطل و آرزوهای لاطائل و بیهوده - دوستان خدا Ψ و پسران وی پنداشتند «بگو» اگر به راستی شما در این جایگاه و منزلت قرار دارید «پس چرا» خداوند Ψ «شما را بر گناهانتان عذاب می‌کند» با کشتن و مسخ کردنتان در دنیا و با آتش دوزخ در آخرت؟ که خود نیز به این عذاب معترفید. ای بی‌خردان! آیا نمی‌دانید که پسر از جنس پدر خویش است و چیزی که صدور آن از پدرش محال باشد، از او سر نمی‌زند درحالی که از شما گناه صادر می‌شود؟! آیا نمی‌دانید که دوست؛ دوست خویش را عذاب نمی‌کند درحالی که شما مورد عذاب قرار می‌گیرید؟! پس این خود، دلیل بر آن است که شما در این ادعایتان دروغ گوید «بلکه شما هم بشری هستید از جمله کسانی که» حق تعالی «آفریده است» همچون سایر بندگان خویش پس از جنس بشر هستید نه فرزندان وی پس بدانید که حق تعالی بر تمام بندگان خویش حاکم است: «هر که را بخواهد، می‌آمزد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند» یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شر محاسبه می‌کند و هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد پس او خواسته است که هر که را بر کفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامزد و گنهکاران را - اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند «و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن خداوند است و بازگشت همه به سوی اوست».

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نعمان بن اضاء، بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد رسول خدا ص آمدند و با

آن حضرت ص گفت وگو کردند. رسول خدا ص آنان را به سوی خدای عزوجل دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمد! تو ما را از چه چیز می‌ترسانی؟ آیا نمی‌دانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیه: **(وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ)** را نازل فرمود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
(19)

«ای اهل کتاب! هرآینه پیامبر ما» حضرت محمد ص «به سوی شما آمده است که برای شما بیان می‌کند» حقایق و معارف الهی، احکام و قوانین شرعی و آنچه را که پنهان می‌کردید و آنچه را که در آن دچار اختلاف شده بودید «در دوران فترت رسولان» زیرا قبل از بعثت حضرت محمد ص، رسالت آسمانی مدت مدیدی انقطاع یافته بود. روایت شده است که ابن عباس ع فرمود: «میان میلاد عیسی ع و محمد ص پانصد و شصت و نه سال فاصله بود». ابن‌کثیر می‌گوید: «بنابراین، نعمت بعثت آن حضرت ص در آن برهه از زمان، از کامل‌ترین نعمتها بود و نیاز به این بعثت هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همه بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همه بندگان - بجز اندکی از احبار یهود و زهاد نصاری که بر بقایایی از دین حق متمسک باقی مانده بودند - خیمه فروهشته بود».

آری! پیامبر ما به سوی شما آمده است: «تا نگویند» در روز قیامت «که هیچ مژده دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامد» یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا

درمقام عذرخواهی از کوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگویند «پس قطعاً برای شما مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای آمده است» یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده‌بخش و هشداردهنده‌ای نزد شما آمده است که مؤمنان را بشارت و کفار را بیم می‌دهد «و خدا بر هر چیزی تواناست» پس از کمال قدرت وی است که حضرت محمدص را با این همه کمالات به رسالت فرستاد، مطیعان را در راه حق ثابت‌قدم و استوار و نافرمانان را در گمراهی و فلاکت نگونسار گردانید.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (20)

«و یادکن زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید» در آغاز از آنها خواست که نعمت خدا را اجمالاً بر خود به یاد آورند، آن‌گاه - به‌طور خاص - سه نعمت از این نعمتها را به تفصیل این‌گونه یادآوری کرد: «آن‌گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت» یعنی: در میان شما پیامبرانی برانگیخت و برخی از شما را پادشاه ساخت. اطلاق پادشاهان به آنان از این باب است که مثلاً نزدیکان شاه می‌گویند: ما پادشاهانیم! بعضی گفته‌اند: مراد از (ملوکا) این است که: آنان مالک امر و صاحب اختیار خویش شدند، بعد از آن که مملوکانی در قبضه تصرف فرعون و قبطیان بیش نبودند. مجاهد می‌گوید: (و جعلکم ملوکا) به این معنی است: شما را صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید». به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله بن عمرو بن عاص پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و

آرام یابی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: آیا مسکنی داری که در آن سکونت گزینی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: پس تو از اغنیا هستی. آن مرد گفت: خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی. «و داد به شما» یهودیان «آنچه که به هیچ یک از عالمیان نداد» چون نعمت من و سلوی، سنگ چشمه بار، ابر سایه بان در صحرای سینا، کثرت انبیا، کثرت شاهان و غیر این از نعمتها. یامعنی این است: داد به شما آنچه که به هیچ یک از عالمیان زمانتان نداد زیرا بنی اسرائیل در زمان خویش نسبت به یونانیان و قبطیان و سایر تیره های بنی آدم، شریف ترین مردم بودند. ابن کثیر نیز این معنی دوم را ترجیح داده است.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (21)

آن گاه موسیٰ U بر یادکرد نعمت، یک امر و یک نهی را بنیان نهاد، امر این بود: «ای قوم من! به سرزمین مقدس» فلسطین «درآید» مقدس: یعنی پاک شده، یا مبارک «که خداوند برای شما مقرر داشته است» یعنی: خداوند Ψ آن سرزمین را در علم ازلی خویش قسمت و تقدیر شما کرده و مسکن و مأوای شما گردانیده است. اما باید دانست که این قسمت و تقدیر مربوط به زمانی بود که بنی اسرائیل نیکوکار بودند و چون فاسد شدند و به فسادگری روی آوردند، خداوند Ψ به وسیله بندگان شایسته اش آنها را از آن سرزمین اخراج کرد و امروز نیز که یهودیان تبه کارترین قوم روی زمین هستند، هرگز شایستگی حضور در آن را ندارند.

و نهی موسی به آنان این بود: «و بر پشت خود روگردان نشوید» یعنی: از فرمان من روگردانید و به عقب باز نگردید و دستور من در مورد جنگ با ستمگران را به سبب ترسویی و ضعف، بر زمین نگذارید «که» در آن صورت «زیانکار می شوید» و خیر دنیا و آخرت را از دست می دهید.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (22)

«گفتند: ای موسی! در آنجا قومی زورآور هستند» یعنی: در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند و پیکرهای تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند، مجبور می گردانند. مراد از آنان: قوم «عمالقه» اند «و تا آنان از آنجا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی شویم» یعنی: با جنگ وارد آن نمی شویم «پس اگر از آنجا بیرون روند» بدون جنگ «ما وارد می شویم». این بیان صریح علت امتناعشان از ورود به فلسطین است، یعنی: عدم ورود ما به آن، علتی جز این ندارد.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (23)

«دو مرد از آنان که می ترسیدند و خداوند بر آنان انعام کرده بود گفتند» آن دو مرد، یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل و از خدا ترسان و متقیان بودند. یا آنها از ضعف و جبن بنی اسرائیل می ترسیدند. و خداوند Ψ با پایدار ساختن شان در ایمان و دادن یقین به وعده های نصرت و پیروزی خویش، بر آنان نعمت داده بود. آری! آن دو گفتند: «ای قوم! از راه

دروازه بر آنان وارد شوید» یعنی: از دروازه شهر بر ستمگران عمالقه وارد شوید «که اگر از آن درآمدید، قطعاً پیروز خواهید شد» آن دو این سخن را با ایمان و اطمینانی که به وعده‌های الهی داشتند، گفتند چنان‌که در پایان سخنشان افزودند: «و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید» زیرا ایمان به خداوند متعال، مقتضی توکل است. توکل: عبارت است از: قطع علائق و پیوندهای قلبی از غیر خدا Ψ و ترک کرنش و تملق ناروا در برابر مخلوقات وی.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (24)

«گفتند» بنی‌اسرائیل به حضرت موسی \cup «ای موسی! ما ابداً در آن وارد نمی‌شویم مادام که آنان» یعنی: عمالقه «در آنجا هستند» این سخنشان از روی جبن و بزدلی، یا به انگیزه عناد و جسارت بر خدای عزوجل و رسول وی بود. به این ترتیب، آنها ورود به شهر بیت‌المقدس را نفی کرده و سپس این نفی را با ذکر (ابدا) مؤکد ساختند، آن‌گاه ورود به آن را به بیرون رفتن جباران از آن مشروط ساختند «پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا می‌نشینیم» یعنی: مایبوسته در این مکان می‌مانیم، نه با تو پیش می‌رویم و نه به عقب برمی‌گردیم. این سخن را از روی نادانی نسبت به خدای عزوجل و صفات وی و به انگیزه کفر به حقایق و واجبات مربوط به ذات و صفات الهی گفتند. نقل است که: «رسول خداص در روز بدر، از باب کسب رأی اصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقداد بن عمرو τ به نمایندگی از دیگر اصحاب برخاست و گفت: سوگند به ذات اقدس الهی که ما چون بنی‌اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و

بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می‌جنگیم. یاران دیگر نیز با تعبیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله ابن مسعود τ می‌گوید: آن‌گاه دیدم که چهره مبارک آن حضرت ص از این سخنان شکفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (25)

«گفت» موسی U از باب شکوی به سوی پروردگار خویش: «پروردگارا! من» در راه یاری دادن دینت «جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم» اما قوم من که از فرمانم سرپیچیدند و تو خود شاهد هستی! «پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز» ما را از آنان متمایز گردان و در مجازات به آنان نپیوندان. یا معنی این است: تو خود میان ما و آنان فیصله کن.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (26)

«فرمود» خداوند متعال به موسی «پس آن سرزمین» یعنی: سرزمین مقدس «چهل سال» نه بیشتر از آن «بر آنان» یعنی: بر آن گروه سرکش و نافرمان «حرام شده است» به سبب سر باززدنشان از جنگ با ستمگران «در زمین سرگردان می‌شوند» و حیران و سرگشته این سو و آن سو می‌روند و می‌آیند، بی آن که راه و مقصد روشنی در پیش داشته باشند. سعید بن جبیر می‌گوید: «بنی اسرائیل در طول این چهل سال، هر روز بامداد به راه افتاده سرگشته و حیران در بیابانها راه می‌پیمودند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تیه» یعنی محل سرگردانی و گم‌گشتگی نامید

وموسیٰ U نیز در دشت تیه با آنان بود». ابن عباس r می‌گوید: «آنان چهل سال تمام، گم‌گشته و سرگردان بودند چنان که موسی و هارون و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل سال متجاوز بود، در تیه در گذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع بن نون که بعد از موسی U رهبر قوم گردید، آنان را به خیزش و جهاد فراخواند و با بهره‌گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به دست موسی U بر مبنای ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد». مفسران نقل کرده‌اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمی‌شویم مادام که آن جباران در آن هستند...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد. «پس» ای موسی! «بر گروه فاسق ستمگر اندوهگین نباش» بدین سان خدای عزوجل به سبب ترک جهاد فرض، دوبار آن گروه از بنی اسرائیل را «فاسق» نامید.

ملاحظه می‌کنیم که این داستان، متضمن سرزنش یهود و بیان رسوائی‌هایشان و نیز مخالفت‌هایشان با خدای عزوجل و پیامبر وی است.

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (27)

«و» ای پیامبر خاتم‌ص! «بر آنان داستان دو پسر آدم را به راستی بخوان، هنگامی که هر یک از آن دو قربانی‌ای عرضه داشت» قربان: آنچه که به وسیله آن به خدای عزوجل تقرب جسته می‌شود؛ از ذبح حیوان یا تقدیم صدقه‌ای «پس، از یکی از آن دو» قربانی‌اش «پذیرفته شد» او هابیل بود «و از دیگری پذیرفته نشد» که او قابیل بود.

ابن کثیر در شرح داستان قابیل و هابیل می‌گوید: «در آن زمان سنت چنان بود که حوا در یک شکم دو فرزند توأمان به دنیا می‌آورد که یکی از آنها پسر و دیگری دختر بود. آدم به ضرورت حال، دخترانش را به پسرانش تزویج می‌کرد؛ به این نحو که دختر این شکم را به عقد پسر شکم دیگر در می‌آورد. و این کار در آن زمان روا بود. از قضا خواهر هابیل از جمال بی‌بهره و خواهر قابیل زیبا بود. آدم طبق سنت و قانون آن زمان، خواست تا خواهر هابیل را به عقد قابیل و خواهر قابیل را به عقد هابیل در آورد اما قابیل نپسندید و گفت: من با خواهر خودم عقد می‌کنم! آدم گفت: حال که تو نمی‌پسندی پس هر دویتان قربانی‌ای تقدیم کنید، قربانی هر کس که پذیرفته شد، آن دختر زیبا از آن وی باشد. قربانی قابیل دسته‌ای از خوشه گندم بود زیرا او شغل کشاورزی داشت و او آن را از پست‌ترین محصول گندم خویش انتخاب کرد ولی هابیل که صاحب گوسفندانی بود، گوسفندی از بهترین آنها را برای قربانی برگزید. پس خدای عزوجل قربانی هابیل را پذیرفت و آن را به بهشت بالا برد اما قربانی قابیل مورد قبول قرار نگرفت و در اینجا بود که قابیل با هابیل حسد ورزید» «گفت» قابیل به هابیل «حتما تو را خواهم کشت» انگیزه وی از این سخن، غیرت و رشک بود «هابیل گفت: خدا فقط از متقیان می‌پذیرد» گویی او به برادرش گفت: آنچه دیدی از خودت دیدی، نه از من زیرا سبب عدم پذیرش قربانیت، همانا بی‌تقوایی خودت بود. آن‌گاه افزود:

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
 الْعَالَمِينَ (28)

«اگر دست به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی» یعنی: اگر قصد قتل را بکنی «من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، چراکه من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم» یعنی: من عمل تبه‌کارانه تو را با عملی همانند آن، پاسخ نمی‌دهم زیرا در آن صورت من و تو هر دو در ارتکاب گناه باهم برابر می‌شویم و بدان که علت اقدام نکردن من به قتل، همانا ترس از رب العالمین است.

این سخن هابیل به معنی تسلیم شدن وی به قتل است. در حدیث شریف آمده است: «آن‌گاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایوب سختیانی می‌گوید: «درحقیقت اولین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان بن عفان τ بود». چنان که سعد بن ابی وقاص τ به هنگام فتنه زمان عثمان τ گفت: گواهی می‌دهم که این حدیث شریف را از رسول خدا ص شنیده‌ام که فرمودند: «همانا به زودی فتنه‌ای روی خواهد داد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتم: یا رسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه‌ام وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم (هابیل) باش».

هر چند در شریعت ما دفاع از نفس - اجماعاً - جایز است و کسی که به ناحق مورد هجوم قرار می‌گیرد، مأمور به دفاع از خود می‌باشد اما در این که این دفاع بروی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد اما قول صحیح‌تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ

الأرضُ): (واگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، همانا فساد زمین را فرا می‌گرفت) «بقره/251». گفتنی است که ارجحیت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه‌ای در میان نباشد ولی آن‌گاه که فتنه به‌پا خاسته بود و هریک از طرفین چنین می‌پنداشت که در راه خدا Ψ می‌جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس - به‌دلیل همین آیات - اولی و ارجح است.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
(29)

هابیل در ادامه گفت: «من می‌خواهم که گناه مرا ببری» یعنی: گناه کشتن مرا «وگناه خود را» یعنی: گناهای را که قبل از کشتن مرتکب شده‌ای، نیز برداری، و به‌سبب همین گناهان هم بود که قربانیت پذیرفته نشد. یادآور می‌شویم که آن گناهان قابیل عبارت بود از: نافرمانی والدین، کینه و حسد «پس در نتیجه از اهل دوزخ باشی و این است سزای ستمگران» یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ (30)

«پس نفس وی کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان نمود» یعنی: نفس «اماره بالسوء» قابیل، کشتن برادر را بر وی آسان نمایان ساخت و او را بدان ترغیب کرد و این تصور را در او القا نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت «پس» با آهنی که در دست داشت «او را کشت و از زیانکاران شد» با ریختن خون به‌ناحق برادر.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (31)

«پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را» با چنگال و منقارش «می کاوید تا بدین وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان کند» آری! چون قابیل برادرش هابیل را کشت، نمی دانست که چگونه جسدش را پنهان کند زیرا هابیل اولین کس از اولاد آدم بود که جان باخته بود پس خداوند Ψ دو زاغ را فرستاد و آن دو زاغ در پیش چشم قابیل باهم جنگیدند و در نهایت یکی از آنها دیگری را کشت، آن گاه با چنگ و منقار برایش گودالی حفر کرده جسدش را در آن افکند و سپس بر آن خاک پاشید، قابیل که این صحنه را دید «گفت: ای ویل بر من!» ویل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به معنی هلاکت است، یعنی: ای خاک نابودی بر سرم باد! «آیا ناتوان هستم از آن که مانند این زاغ باشم و سوات برادر خود را بپوشم» سوات: یعنی پیکر جان باخته قابیل را. «پس از پشیمان شدگان شد» آن گاه با افسوس و اندوه جسد برادر را به خاک سپرد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ از رسول خداصل آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی شود، مگر این که اولین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اولین کسی بود که شیوه کشتن را بنیان گذاشت».

مَنْ أَجَلُ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (32)

«به این جهت» یعنی: به سبب قتل یادشده بود که «بر بنی اسرائیل حکم کردیم» یعنی: حادثه پدیدآمده در میان دو فرزند آدم و انواع مفسد برآمده از قتل عمد بود که سبب مشروع ساختن این حکم بر بنی اسرائیل گردید: «که هر کس کسی را به غیر عوض کسی» یعنی: به غیرعوض کشتن کسی که موجب قصاص است «یا به غیرفساد در روی زمین» که همانا شرک به خدای عزوجل می باشد «بکشد پس چنان است که همه مردم را کشته باشد» مجاهد می گوید: «یعنی: خدای عزوجل جزای کسی را که انسان مؤمنی را به عمد می کشد، جهنم قرارداده، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می کشت، جزای وی بیش از این نبود».

برخی در تفسیر (فساد در زمین) گفته اند: فساد در زمین عام است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خونریزی، دریدن و پایمال کردن مقدسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان خدا Ψ به ناحق، ویران کردن آبادیها، قطع درختان، از بین بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد. «و هر کس، کسی را زنده بدارد» یعنی: هر کس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. مجاهد می گوید: «زنده داشتن نفس، نجات دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار، یا از ورطه نابودی است» «پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است» یعنی: سپاسگزاری از وی بر همه مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همه

مردم را زنده داشته‌است. با توجه به این که حکم فوق در همه ادیان عام و مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی‌اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم) بر می‌آید، این باشد که: آنان اولین امتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنان‌که عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران ﷺ از سوی آنان است. «و هرآینه پیامبران ما برای بنی‌اسرائیل نشانه‌های روشنی آوردند پس از آن، بسیاری از آنان در زمین زیاده‌روی می‌کنند» در کشتار و خونریزی تا بدانجا که آنان پیامبران ﷺ را کشتند.

أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (33)

این آیه کریمه درباره حد «حرابه» یا حکم راهزنان (قطاع‌الطریق) و کسانی از مسلمانان نازل شد که به فسادافگنی در روی زمین می‌پردازند.

«همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه برمی‌خیزند» با ستیز علیه دین خدا ﷻ و کتاب و شریعت و دوستان وی. محاربه با خدا ﷻ؛ عصیان و گردنکشی علیه وی، محاربه با رسول خدا ﷺ؛ حمل سلاح برضد ایشان است و جنگیدن با مسلمانان در عصر پیامبر و بعد از آن همانند آن می‌باشد؛ چنانچه محاربان با اسلحه بر مردم حمله کنند و راهها را به منظور غصب اموال مردم و کشتن آنها بدون وجود شبهه، یا اراده اصلاح، یا دفع فساد قطع نمایند. باید دانست که حکم آیه کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عام است. امام ابوحنیفه و یارانشان می‌گویند: «محاربه،

فقط شامل راهزنی است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی‌شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریادرسی هست، برخلاف راهها که از چنین امکانی به دور می‌باشد». «و» همانا جزای کسانی که «در زمین به قصد فساد می‌شتابند» یعنی: در آن فساد افروزی می‌کنند «این است که کشته شوند» بدون به دار آویختن و قطع دست و پا، چنانچه فقط نفس بی‌گناهی را به قتل رسانده بودند «یا بر دار کرده شوند» چنانچه هم مال را گرفته و هم کشتار کرده بودند. به دار آویختن فقط بعد از کشتن است پس جایز نیست که محارب قبل از کشته شدن به دار آویخته شود «یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یک‌دیگر بریده شود» چنانچه فقط مال را گرفته و مرتکب کشتار نشده بودند. مراد از آن: فقط بریدن دست راست و پای چپ است «یا از وطن تبعید شوند» چنانچه نه مرتکب قتل نفس شده و نه مالی را گرفته باشند بلکه با راهزنی مسلحانه فقط به ارباب مردم پرداخته باشند زیرا راهزن مسلح و دارای نیرو مورد تعقیب قرار داده می‌شود تا آن که دستگیر شود و حد بر وی اقامه گردد، یا به تعقیب وی تا بدانجا ادامه داده می‌شود که از دار اسلام بگریزد و دیگر امکانی برای تعقیب وی وجود نداشته باشد.

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعددی دارند. شافعی: در معنی آن می‌گوید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده می‌شوند و مورد تعقیب و جست‌وجو قرار داده می‌شوند تا حد بر آنان اقامه گردد». مالک: می‌گوید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محل دیگری تبعید می‌گردد و در آنجا زندانی می‌شود، همانند زناکار». احمد بن حنبل: می‌گوید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت

در هیچ سرزمینی داده نشود». ابوحنیفه و یاراناش - رحمهم الله - می گویند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی کردن راهزن است». اما از ظاهر آیه چنین استنباط می شود که: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد می شود، بدون این که زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته اند: امام (حاکم) در میان به کار بردن این مجازاتهای چهارگانه مخیر است پس هر چه از آنها را که می خواهد، اعمال نماید.

بنابراین، مجازات راهزنان مسلح (قطاع الطريق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

- 1 - کشتن آنان؛ در صورتی که فقط مرتکب قتل شده باشند.
 - 2 - به دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال - هردو - گردیده باشند.
 - 3 - بریدن دست و پای آنان به کیفیتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.
 - 4 - نفی و تبعیدشان از وطن - با تفصیلی که فقها به آن نگریسته اند.
- باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقق یابد:

- 1 - این که: محاربان دارای قوت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.
- 2 - این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.
- 3 - این که: محاربان مال را علناً بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به شمار می روند نه محارب، که در آن صورت حد آنها حد سرقت است.

«این» مجازات هایی که ذکر شد «خزبی برای آنان در دنیا است» خزی: ذلت و رسوایی است «و در آخرت هم برای آنان عذابی بزرگ است» که همانا آتش دوزخ می باشد.

در بیان سبب نزول آیه «حرا به» از انس بن مالک τ روایت شده است که فرمود: گروهی هشت نفره از قبیله «عکل» به مدینه نزد رسول خدا ص آمده و بر اسلام بیعت کردند اما آب و هوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و بیمار شدند پس از این حالت نزد رسول خدا ص شکایت کردند، آن حضرت ص فرمودند: «آیا با ساربان به صحرا بیرون نمی روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید (و بهبود یابید)؟» گفتند: چرا! بیرون می رویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آن گاه ساربان را به قتل رسانده و شتران را ربودند. خبر به رسول خدا ص رسید، آن حضرت ص به تعقیب آنان فرستادند. سرانجام مأموران گماشته تعقیب، دستگیرشان کرده نزد آن حضرت ص آوردند. آن حضرت ص دستور دادند تا دستها و پاهایشان را بریده و بر چشمهایشان میخ آهنین بکوبند، سپس آنان را در آفتاب افگند تا به ذلت بمیرند. و چنان کردند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (34)

«مگر کسانی که پیش از آن که بر آنان دست یابید، توبه کرده باشند» یعنی: در این صورت، حدود یاد شده از آنان ساقط می شود، جز آنچه که به حق بندگان (حق العباد) مربوط باشد «پس بدانید که الله آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند، آنان را می آمرزد و بر آنان رحمت آورده و عذابشان نمی کند.

لذا آیه کریمه آن محاربانی را که قبل از دست یافتن بدیشان توبه می‌کنند، از مجازات استثنا کرده است بنابراین، محاربی که قبل از قدرت یافتن بر وی توبه می‌کند، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیه قبل، مورد مجازات قرار نمی‌گیرد. ولی بعضی از اهل علم، از جمله احناف برآنند که: توبه محارب قبل از قدرت یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمی‌گرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولی دم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفوش در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدوده اختیاراتش در قبال وی تصمیم بگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (35)

«ای مؤمنان! از خداوند پروا دارید» با پرهیز از نواهی وی «و به سوی او طلب وسیله کنید» یعنی: چیزی را طلب کنید که شما را به او نزدیک سازد. پس «وسيله» به اتفاق و اجماع مفسران، عبارت است از: عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته می‌شود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسل به آن به پروردگارشان تقرب می‌جویند. اما توسل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان‌گونه که عمر τ در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عباس τ عموی پیامبر اکرم ص توسل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده باشد، توسل به وی جایز نیست و این گونه توسل از بدعت‌هایی است که هیچ‌یک از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند. امام ابوحنیفه: نیز

توسل جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حق یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن تیمیه نیز همین است. بایزید بسطامی می گوید: «استغاثه مخلوق به مخلوق مانند استغاثه زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن که توسل به اسماء الله را ترجیح می دهد اما توسل به رسول خدا ص را در زندگی و مرگشان نیز جایز می داند.

«و در راه او جهاد کنید» یعنی: علیه کسانی که دین و آیین شان مورد قبول حق تعالی نیست، با مالها، جانها و زبانهایتان جهاد کنید «باشد که رستگار شوید» بنابراین؛ تقوی، عمل صالح و جهاد، راه رستگاری است پس کسی که در یکی از اینها کوتاهی کرد، قطعا در حرکت به سوی رستگاری کوتاهی کرده است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (36)

«در حقیقت، اگر تمام آنچه در زمین است برای کافران باشد و مثل آن را نیز با آن داشته باشند تا به وسیله آن خود را از عذاب روز قیامت باز خرند، هرگز از آنان قبول نمی شود و برای آنان است عذابی دردناک» پس هیچ راه نجاتی فرارویشان نیست.

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (37)

«می خواهند که از دوزخ بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است» این عذاب دائم و پایدار، برای کفار است نه

برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذب شدن در دوزخ به اندازه گناهانشان، از آن بیرون آورده شده و به بهشت وارد ساخته می‌شوند چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (38)

چون خدای سبحان حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می‌پردازد، بیان داشت، اکنون به دنبال آن، حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می‌پردازد، بیان می‌نماید: «و مرد دزد و زن دزد؛ دست آنان را ببرید» یعنی: حد شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هر یک از آنان را از بند ببرید «به کیفر آنچه کرده‌اند» از عمل دزدی. این مجازات «نکالی است» یعنی: عذابی است بازدارنده و عبرت‌انگیز «از جانب الله» پس بر آنان اندوهگین نباشید «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالبی است که در حکم خویش مورد معارضه قرار نمی‌گیرد، همان گونه که در حکم خویش بر بریدن دست مرد و زن دزد، صاحب حکمت نیز هست. سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به‌طور پنهانی از چشم دیگران. مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دو نوع است: یکی آن مالی است که خود دارای حرز می‌باشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی. دیگری مالی است که دارای حرز بیرونی است، چون اماکنی که پاسبان و نگهبان دارد.

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

1 - باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یا ده درهم شرعی است و در کمتر از ده درهم حدی جاری نمی‌شود. اما نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.

2 - مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیت و ملکیت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک - مثلاً - که مالیت ندارند، مورد دستبرد قرار گیرند، مال مسروقه به شمار نمی‌روند.

3 - سارق در مال مسروقه، ملکیت یا شبهه ملکیت نداشته باشد.

4 - مال مسروقه باید از جمله اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیت داشته باشد، نه - مثلاً - برده بزرگسال که سرقت آن موضوعیت ندارد.

اما شرایط معتبر در سارق عبارت است از:

1 - بلوغ. 2 - عقل. 3 - عدم ملکیت مال مسروقه. 4 - عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می‌دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ادراوا الحدود بالشبهات: حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (39)

«پس هر که بعد از ستم کردنش» یعنی: بعد از بریدن دستش به سبب دزدی «توبه کند و به صلاح آورد» عمل خویش را با برگرداندن مال دزدی شده «خدا توبه او را می‌پذیرد زیرا خداوند آمرزنده مهربان است» از در رحمت به سوی وی باز می‌گردد و توبه وی را می‌پذیرد. در حدیث شریف آمده است

که رسول خداص بعد از قطع دست سارقی به وی فرمودند: «به‌سوی خدا توبه کن». سارق گفت: توبه کردم. فرمودند: «خداوند توبه‌ات را پذیرفت». در سنت پیامبر اکرم‌ص دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود به‌سوی ائمه (حکام) ارجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و اسقاط آنها ممتنع است اما اگر قبل از ارجاع به‌سوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حد از وی ساقط می‌گردد.

أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (40)

«آیا ندانسته‌ای» ای محمد ص! یا ای انسان! «که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست، هر که را بخواهد عذاب می‌کند» پس او خواسته‌است تا کسانی را که بر کفر مرده‌اند، عذاب نماید «و هر که را بخواهد، می‌بخشد» و او وعده داده است که توبه‌کاران را بیامرزد «و خدا بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عفو و بر عذاب.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (41)

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیات درباره مرد و زن یهودی‌ای نازل شد که زنا کرده بودند و یهودیان که حکم سنگسار (رجم) زناکاران را لغو کرده و مجازاتی سبک را جانشین آن ساخته بودند، در آن قضیه نزد رسول

خداص آمدند، بدین منظور که ایشان نیز بر آن مرد و زن یهودی همچون خود یهودیان حکم کنند تا بدین وسیله بتوانند در پیشگاه خداوند Ψ بر تغییر دادن حکم تورات در مورد رجم، حجتی به دست آورند. اما رسول خداص به رجم آن دو فرمان دادند.^۱

«ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند» به هنگام وجود هر فرصت و به اندک بهانه‌ای «تو را اندوهگین ن سازند؛ از آنان که به زبان خود گفتند: ایمان آوردیم! حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده است» و آنها منافقان‌اند «و از آنان که یهودی شدند» گروهی هستند که: «به سخن دروغ گوش می‌سپارند» یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گرا را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سخنت را تحریف نمایند «برای گروه دیگری خبرچینی می‌کنند» که این گروه دیگر «هنوز پیش تو نیامده‌اند» و به مجلس حاضر نشده‌اند. آنها طایفه‌ای از یهودیان بودند که به انگیزه تکبر و تمرد، خودشان به مجلس رسول اکرم ص حاضر نمی‌شدند اما از میان خود جاسوسانی را به مجلس آن حضرت ص فرستاده و آنها را با تعلیمات خود توجیه می‌کردند «اینان کلمات» کتاب آسمانی «را از جاهای خود بعد از ثبوت آنها در مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: از جمله اوصاف گروه یادشده این است که: کلمات خدا Ψ را از مواضع آن که حق تعالی در آن نهاده است، از حیث لفظ یا از حیث معنی تغییر می‌دهند. شاید مراد این باشد که: آنها تورات را تحریف می‌کنند و از جمله این تحریف‌تشان،

^۱ داستان در کتب حدیث به تفصیل آمده است.

حکم رجم (سنگسارکردن) مرد و زن زناکار بود که بجای آن، حکم سیاه کردن روی و رسواکردن زناکاران را نهادند.

«می گویند» این تحریف گران به پیروان خود «اگر این» حکم تحریف شده «به شما داده شد، آن را بپذیرید» و بدانید که آن حق است «و اگر این به شما داده نشد پس دوری کنید» یعنی: اگر محمدصل این سخن تحریف شده ما را به شما تحویل داد، آن را بپذیرید و بدان عمل کنید اما اگر غیر آن را به شما گفت، از پذیرفتن آن و عمل به آن بپرهیزید «و هر که الله فتنه او را» یعنی: گمراهی او را «اراده کند، هرگز برای او در برابر خداوند ازدست تو چیزی بر نمی آید» یعنی: تو هرگز نمی توانی آن فتنه و گمراهی را از او دفع کنی و قادر نیستی که به او نفعی رسانده و او را به راه راست هدایت کنی. این عبارت، قطع کننده امید آن حضرت ص از ایمان آوردن آنهاست «اینان کسانی هستند که خداوند نخواسته است دلهایشان را پاک کند» از پلیدیهای کفر و نفاق چنان که دلهای مؤمنان را پاک ساخت زیرا آنها خود کفر و نفاق را برگزیده اند «در دنیا برای آنان رسوایی ای است» از سوی خداوند متعال، با آشکار کردن نفاق منافقان، تحمیل جزیه بر کافران یهود و برملا کردن تحریفها و پنهان کاری های آنان در مورد احکام منزله الهی در تورات «و برای آنان در آخرت عذاب بزرگی است» که همانا جاودانگی در دوزخ می باشد.

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ
وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (42)

«آنان پذیرا و شنوای سخن دروغ و خورنده سحت اند» سحت: هر مال حرامی است و به معنی زایل شدن است، چرا که حرام طاعات را از بین برده و پاداش آنرا محو می‌کند. بعضی گفته‌اند: مراد از سحت در اینجا رشوه است زیرا آیه کریمه درباره یهودیان نازل شد که چون مجرم و مقصر با رشوه نزد حکامشان می‌رفت، سخن وی شنیده می‌شد و به قول خصم محق وی، هیچ توجهی به عمل نمی‌آمد «پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان حکم کن، یا از آنان روی بگردان» یعنی: ای رسول ماص! تو در قبال آنان منخیری، که در میانشان حکم کنی یا از آنان روی برگردانی.

علما اجماع دارند بر این که اگر مسلمان و ذمی‌ای نزد حکام مسلمین در قضیه‌ای دادخواهی کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند اما در مورد دادخواهی اهل ذمه نزد حکام مسلمان در قضایای داخلی‌شان، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی: حکم نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان می‌تواند میانشان حکم کند و هم می‌تواند آنان را برگردانده و در میانشان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم کردن میان آنان واجب است. بنابراین قول، جمعی از مفسران برآنند که منخیرکردن رسول خداص و حکام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرموده حق تعالی: ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾ (و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن) «مائده/49». «و اگر از آنان روی برتابی، هرگز زیانی به تو نمی‌رسانند» یعنی: اگر انتخاب تو اعراض و روی گردانی از آنان و حکم نکردن در میانشان باشد، آنها هیچ راهی به سوی سلطه‌گری و زیان رسانی بر تو ندارند «و اگر حکم کردی» یعنی: اگر انتخابت، داوری کردن در میانشان بود «پس در

میانشان به قسط حکم کن» یعنی: به عدالت و انصافی که حق تعالی تو را بدان فرمان داده و آن را بر تو نازل کرده است «هرآینه الله عدالت کنندگان» در همه امور «را دوست می دارد».

وَكَيفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (43)

«و چگونه تو را داور قرار می دهند و حال آن که تورات در نزد آنان است که در آن حکم خدا آمده است» در این آیه، رسول خداص از این امر که از سوی یهودیان به حکمیت برگزیده شوند، به تعجب درافگنده می شوند، چنین امری از آن رو شگفت برانگیز است که یهودیان نه به آن حضرت ص ایمان دارند و نه به کتاب نازل شده بر ایشان، از سوی دیگر، آنچه که رسول خداص را در مورد آن به داوری فرامی خوانند، نزد خودشان در کتابشان تورات موجود است - چون حکم رجم و نظایر آن - بنابراین، فراخواندن رسول خداص به داوری از سوی آنها، فقط می تواند از یک عامل ناشی شده باشد و آن طمع آنها به موافقت و همراهی پیامبر ص با تحریف گری ها و هوسبازی های آنان است و بس اما هنگامی که پیامبر خداص با اهداف ناپاکشان همراه و هم آوا نشدند «آن گاه آنان بعد از این» داوری خواهی، از پیامبر خداص «پشت می کنند و واقعا آنان مؤمن نیستند» نه به تو و نه به کتاب خودشان.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (44)

«همانا ما تورات را فرود آوردیم، در آن هدایت و نوری است» آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مژده بعثت محمد ص و وجوب پیروی از ایشان «که به موجب آن» یعنی: به موجب تورات «پیامبرانی که مسلم اند» یعنی: انبیای بنی اسرائیل که مسلمان و منقاد فرمان خدا Ψ بودند «برای یهود حکم می کردند» (الَّذِينَ اسْلَمُوا) : (آنان که مسلمان بودند)؛ صفتی است در مدح پیامبران بنی اسرائیل \ddagger که پروردگار عزوجل با این توصیف، پوزه یهود را به خاک می مالد، چرا که در واقع به آنها می گوید: ای نگو نبختان! پیامبرانتان پیرو و منقاد دین اسلامی بوده اند که اکنون محمد ص برای احیای آن برانگیخته شده است، در حالی که شما در ورطه های هلاک دست و پا می زنید! آری! به هیچ پیامبری از پیامبران، یهودی یا نصرانی گفته نمی شود بلکه تمام آنها مسلمان بوده اند «و همچنین ربانیون» به تورات حکم می کنند. ربانیون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان اند. همچنین «احبار» یعنی: دانشمندان فهیم و خبره یهود به تورات حکم می کنند. آری! همه آنها به تورات حکم می کردند و حکم می کنند «به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده بود» یعنی: انبیای بنی اسرائیل، آن علمای ربانی را به نگهداری تورات از هرگونه تغییر و تبدیلی امر کرده و آن را به عنوان امانتی به ایشان سپرده بودند «و بر آن، شهدا بودند» شهدا: یعنی: ایشان مراقبان و نگهبانانی بودند که با نظارت خویش، تورات را از تغییر و تبدیل حفظ می کردند و بر کتاب الله Ψ گواه بودند. «پس» ای رؤسای یهود! «از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید» یعنی: حکم کردن به کتاب نازل

شده الهی را به سبب ترس از دیگران، یا به‌انگیزه تمایل به منفعت، یا به‌دست آوردن رشوه‌ای، کنار نگذارید «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود کافرند» حکم این‌آیه شامل همه کسانی نیز می‌شود که عهده‌دار امر حاکمیت جامعه اسلامی می‌شوند اما به کتاب خدا Ψ حکم نمی‌کنند. بعضی برآند که این آیه محمول بر آن است که فرو گذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یا حلال شمردن، یا انکار احکام منزله الهی باشد.

از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به آنچه که خدا Ψ نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود اما به آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است». همچنان از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنان‌که ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همان‌طوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پله‌ها و مراتبی است».

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (44، 45 و 47). در آیه (44) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾: (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند). در آیه (45) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾: (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند) و در آیه (47) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾: (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند

نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند). ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه اول درباره مسلمان، آیه دوم درباره یهود و آیه سوم درباره نصاری است».

وَكَيْتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (45)

«و در آن» یعنی: در تورات «بر آنان» یعنی: بر یهود «مقرر داشتیم که جان در برابر جان است» یعنی: در تورات قصاص را - با کشتن نفس در برابر نفس - بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن. یادآور می‌شویم که شریعت پیشینیان ما - اگر منسوخ نشده باشد - شریعت ما نیز هست بنابراین، حکم قصاص بر ما نیز لازم است.

امام ابوحنیفه: با استدلال به عام بودن این آیه بر آن است که: مسلمان در برابر کافر ذمی و آزاد در برابر برده کشته می‌شود. اما رأی جمهور فقها در این دو حکم، مخالف با رأی ایشان است. لیکن جمهور فقها در حکم قصاص مرد در برابر زن، متفق القول اند «و چشم در برابر چشم است» یعنی: اگر چشم انسانی توسط انسان دیگری به عمد کور ساخته شد، یا از حدقه در آورده شد و در آن هیچ امکانی برای بینایی باقی نماند، در این صورت، چشم شخص جنایتکار در برابر آن کور ساخته می‌شود یا برکنده می‌شود «و بینی در برابر بینی است» یعنی: اگر کسی بینی کسی را تماما برید، بینی جنایت پیشه در برابر آن بریده می‌شود «و گوش در برابر گوش است» یعنی: اگر کسی گوش کسی را تماما برید، گوش وی در برابر آن بریده می‌شود «و دندان در برابر دندان است» یعنی: اگر دندان کسی به عمد کنده یا شکسته شد، مقابلتا با دندان جانی همان

گونه عمل می‌شود و در همه دندانها به‌طور برابر عمل می‌شود و بعضی بر بعضی دیگر برتری ندارند پس هیچ فرقی میان دندانهای پسین، دندانهای نیش، دندانهای آسیاب و... نیست. همچنان لازم است تا قصاص گرفتن از جانی با آنچه که بر مجنی علیه رفته است، همانند باشد، مثلا در برابر گوش راست باید گوش راست قصاص شود، نه گوش چپ «و زخمها نیز» به همان ترتیب «قصاص دارند» لذا، از جانی همانند زخمی که بر مجنی علیه وارد نموده، قصاص گرفته می‌شود؛ چنانچه از قصاص گرفتن زخم، بیم اتلاف نفس نمی‌رفت و در عین حال، مقدار زخم از نظر عمق یا طول یا عرض شناخته می‌شد، در غیرآن، از جانی ارش (دیه جراحات) گرفته می‌شود.

بایسته یادآوری است که ائمه فقه، ارش هر زخمی را به مقادیری مشخص، تعیین کرده‌اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «زخم گاهی در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، که اجماعا قصاص در آن واجب است. گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است، که فقها در این بخش اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه: و یارانش می‌گویند: بجز دندان، در سایر استخوانها قصاص واجب نیست. شافعی: می‌گوید: قصاص گرفتن از استخوانها، مطلقا در هیچ موردی واجب نیست. مشهور از مذهب امام احمد: نیز همین است». اینها همه در صورتی است که جنایات فوق به‌گونه عمدی صادر شده باشد اما جنایت در حال خطا موجب دیه یا تعویض قضائی است «و هرکه از آن قصاص درگذرد پس آن، کفاره گناهان اوست» که خدای عزوجل با درگذشت از وی، گناهانش را محو می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابودرداء از رسول اکرم ص آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمدا زخم و جراحات وارد

گردد و از آن درگذرد، مگر این که خداوند Ψ با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می‌کند».

«و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگرند» یعنی: قطعاً ستمی که از آنان سرزده، ستمی به غایت بزرگ است زیرا تحقق عدالت جز با حکم خدای عزوجل متصور نیست لذا هر کس از حکم وی روی برتابد، یقیناً مرتکب ستم بزرگی شده است.

**وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ
الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً
لِّلْمُتَّقِينَ (46)**

«و به دنبال این پیامبران» مسلمان که قبلاً وصفشان گذشت «عیسی پسر مریم را فرستادیم درحالی که تورات را که پیش از او بود، مصدق بود» یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه دهنده و دنبال‌کننده راه پیامبران بنی‌اسرائیل گردانیدیم درحالی که او به تورات مؤمن بود، به مفاد آن حکم می‌کرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرار داده بود «و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کننده تورات قبل از آن است» لذا حقایق آن را تأیید و تثبیت می‌کند، نه این که ناقض آن باشد «و» انجیل همچنان «هدایت و موعظه‌ای برای متقیان است» زیرا فقط آنان‌اند که از اندرزها و هدیایات آن پند می‌گیرند.

**وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ (47)**

«و باید که اهل انجیل به آنچه که خدا در آن نازل کرده، حکم کنند» یعنی: به اهل انجیل فرمان دادیم که به آن حکم کنند «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود فاسقند» یعنی: از دایره طاعت حق تعالی خارجند. پس دستور الهی به مسیحیان این بود که نباید به انگیزه رغبت در دنیا، یا بیم و هراس از مردم، احکام انجیل را ترک کنند. آری! حکم کردن به انجیل قبل از بعثت محمدی ص حق بود اما بعد از آن؛ این حقیقت روشن است که پیروان انجیل در چندین جا از کتاب خودشان به عمل بر آنچه که خداوند ﷻ در قرآن بر محمد ص نازل کرده، مأمور شده‌اند زیرا قرآن ناسخ آن بخش از احکام کتابهای نازل شده قبلی است که با احکام آن مخالف باشد.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «جایز است که هر سه آیه (47، 45 و 44) را بر منکران حکم (بما انزل الله) حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بما انزل الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق‌اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان». قول دیگر در تفسیر: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ در هر سه آیه این است: هر کس به آنچه خداوند ﷻ نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (48)

آن‌گاه خداوند متعال خطاب به پیامبرش حضرت محمد ص می‌فرماید: «و ما این کتاب» یعنی: قرآن «را به حق به سوی تو نازل کردیم در حالی که تصدیق‌کننده

کتابهای پیشین» یعنی: کتابهایی است که حق تعالی بر انبیای پیشین نازل کرده «است» زیرا قرآن دربرگیرنده دعوت به سوی الله ﷻ، امر به خیر و نهی از شر است چنان که کتابهای پیشین مشتمل بر اینهاست «و» به علاوه آن، قرآن «بر آنها مهیمن است» یعنی: قرآن شاهد صحت و درستی کتابهای نازل شده پیشین و تثبیت کننده آن بخش از آیات و احکام آنهاست که منسوخ نگردیده اند و ناسخ آن بخش است که مخالف آیات آن می باشد. پس با توجه به معنای (همیمنه)، باید گفت که:

- 1 - قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است.
- 2 - قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه های دینی آنهاست.
- 3 - قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می باشد.
- 4 - قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار می گیرند، یا منسوخ و متروک گردیده اند.
- 5 - و نهایتاً این که قرآن بیان کننده بسیاری از امور و احکامی است که علمای یهود و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده اند. و لفظ (مهیمن) در آیه کریمه، شامل همه این معانی است.

«پس در میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده» در قرآن «حکم کن». جمهور علما بر آنند که این آیه، منخیر گذاشتن پیامبر ص در امر حکم کردن یا حکم نکردن میان اهل کتاب را که در آیه «مائده/43» آمده است، منسوخ می کند. «و از هواهایشان» یعنی: از هوسها و خواهش های امت های پیشین «پیروی نکن، با

دور شدن از حقی که به سوی تو آمده» یعنی: با دور شدن از حقی که خدا Ψ بر تو نازل کرده زیرا پیروان هر دین و آیینی در این اندیشه هستند که کار بر وفق مراد آنان و مطابق با اعتقادات و احکام و قوانینی باشد که از پیشینیان خود دریافت کرده‌اند، هر چند آن قوانین، باطل و منسوخ گشته یا از حکم حقیقی‌ای که خداوند بر انبیاء^ﷺ نازل کرده، با دست‌بردها و تحریفات بشری فاصله گرفته باشد. چنان‌که یهود احکامی چون سنگسار (رجم) زناکار و نظایر آن را در تورات تحریف نمودند پس تو ای محمدص! با پیروی از هوس‌هایشان، از راه حق عدول یا انحراف نکن «برای هر یک از شما» امت‌ها «شریعت و راه روشنی قراردادده‌ایم» یعنی: تورات، انجیل و قرآن را برای پیروانشان، شریعت و برنامه روشنی قرار داده‌ایم. گفتنی است که این حکم قبل از منسوخ شدن شریعت‌های پیشین به وسیله قرآن بود اما بعد از آن، دیگر جز آنچه حضرت محمدص با خود آورده‌اند، هیچ شریعت و راه حقی در میان نیست «و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت می‌گردانید» با داشتن یک شریعت، یک کتاب و یک پیامبر «ولی چنین نکرد تا شما را در آنچه به شما بخشیده است» یعنی: از شریعت‌های مختلف بر شما نازل کرده است «بیازماید» با اختلاف شریعت‌ها؛ تا میزان متابعت و فرمانبرداری هر امت از شریعت آن، در عمل نمایان گردد که آیا بدان پایبند هست و بدان اذعان و باور دارد، یا این که آن را ترک کرده و به هواها و هوسهایش متمایل گشته و خریدار گمراهی در برابر هدایت گردیده است.

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوه رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمانها و اشخاص مختلف می‌شود، ابتلا و

آزمایش امت‌هاست «پس در انجام کارهای نیک سبقت بگیرید» یعنی: ای مسلمانان! بر غیرخود از اصحاب شریعت‌هایی که بر اساس شریعت خودشان به سوی طاعت الله ﷻ شتافته‌اند، سبقت گرفته و براساس شریعت خود، به طاعت الله ﷻ عمل کنید «بازگشت همه شما یکجا به سوی خداست، سپس درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردید، شما را آگاه خواهد ساخت» با جزادادنتان به آنچه که مناسب حال شماست، امری که میان اهل حق و اهل باطل از شما جدایی افکنده و این دو گروه را از یک‌دیگر متمایز می‌گرداند. این جمله علت سفارش به سبقت گرفتن در کارهای نیک را بیان می‌کند.

وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتُنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (49)

«و میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن» این تأکید مجددی بر وجوب حکم کردن به احکام منزله الهی است «و از خواهش‌های آنان پیروی نکن» یعنی: اگر اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میانشان حکم کنی و تو هم می‌خواستی که میانشان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوسهای آنان می‌طلبند، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف‌شده آنهاست «و از آنان برحذر باش؛ مبدا که تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده، به فتنه دراندازند» یعنی: مبدا تو را از آن به بیراهه برند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل پیامبرش را - با آن که معصوم و امین بودند - نسبت به فتنه کفار هشدار داد تا امت ایشان به ایشان اقتدا کنند و تا طمع اهل هوا و هوس از این امت به کلی قطع گردد «پس اگر اعراض

کردند» از پذیرفتن حکمت «بدان که خدا می‌خواهد آنان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند» یعنی: بدون شک این اعراضشان بدان جهت است که خداوند Ψ اراده کرده تا آنان را به کیفر برخی از گناهانشان برساند که این گناهشان عبارت است از: روگردانی از تو و پشت نمودن به آنچه که به همراه آورده‌ای، «و هرآینه بسیاری از مردم نافرمانند».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: هیچ انسان یا امت یا گروه یا حکومتی، از حکم خداوند متعال روبر نمی‌تابد، مگر این که خداوند Ψ به سبب این روگردانی، مصیبت دنیوی‌ای را بر او نازل خواهد کرد. ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: کعب بن اسد، ابن صلوبا، عبدالله بن صوری و شاس بن قیس یهودی با یک دیگر گفتند: بیاییم نزد محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول خداص آمدند و گفتند: ای محمد! تو می‌دانی که ما دانشمندان یهود و اشراف و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی می‌کنند و با ما مخالفت نمی‌ورزند پس اینک به تو پیشنهادی می‌دهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوممان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (50)

«آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند؟» یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است رو برگردانده به آن پشت می‌کنند و حکم دوران جاهلیت را که

برآیند جهل، کوتاه‌فکری و هوس‌های آنان است می‌طلبند؟! در حدیث شریف به روایت ابن عباس ك از رسول اکرم ص آمده است که فرمودند: «منفورترین مردم نزد خدای عزوجل دو کس‌اند؛ اول: کسی که در اسلام سنت جاهلیت را می‌طلبد. دوم: کسی که خون شخصی را به ناحق می‌طلبد تا آن را بر زمین بریزد.» (و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟) یعنی: در نزد اهل یقین، حکمی بهتر از حکم خداوند Ψ وجود ندارد، برخلاف اهل جهل و هوا که فقط همان حکمی را می‌پسندند که با هوسهایشان سازگار باشد، ولو این که آن حکم، باطل و بی‌اساس هم باشد.

این آیه بر فضیلت یقین دلالت می‌کند و نشان می‌دهد که تجدید حیات امت اسلامی بر مبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست.

ابن کثیر در تعلیقی بر این آیه می‌گوید: «در زمان ما، تاتارها کتابی به نام (یاسا) را که بر ساخته سیاستهای پادشاهشان چنگیزخان و آمیزه‌ای از احکام برگرفته از شریعت‌های یهودی، نصرانی، اسلام و غیره است و بسیاری از احکام آن بر هواهای خود آن پادشاه مبتنی است، حاکم ساخته و آن را بر کتاب خدا Ψ و سنت رسول وی ص مقدم می‌گردانند پس هر کس از آنان چنین کند، کافر است و جنگیدن با وی واجب می‌باشد تا آن‌گاه که به حکم خدا Ψ و رسول وی ص برگردد.»

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آنچه که ابن کثیر آن را نمونه قابل استشهاد در عصر و زمان خودش دیده، ما هم اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی به صورت حاکمیت قوانین غیراسلامی مشاهده می‌کنیم و به

همان فتوایی نیز فتوا می دهیم که ابن کثیر به آن فتوا داده است». سپس می افزاید: «ما هر حکومتی را که مجموعه برنامه ها و قوانین حاکم بر آن، ناقض شهادتین شمرده شود، کافر می شناسیم، همین گونه مؤیدان و پشتیبانان آن حکومت را ولی اضافه می کنیم که: حکم تکفیر یک نظام حاکم، به این معنی نیست که بر هر فردی از افرادی که در آن نظام کار می کنند، به کفر حکم شود بلکه گاهی ممکن است یک نظام، نظامی کافر شناخته شود ولی رئیس خود آن نظام مسلمان باشد پس حکم کفر بر افراد - بنابر تعین - تابع فتوای شخص آگاه و بابصیرتی است».

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (51)**

در بیان سبب نزول این آیات روایات متعددی آمده است. به روایت سدی این آیات درباره دو مردی نازل شد که یکی از آنان بعد از غزوه احد به رفیقش گفت: اما من نزد فلان یهودی می روم و به آیین وی درمی آیم تا اگر حادثه ای روی داد، یا خطری پدید آمد، این کار برایم سودمند باشد. آن دیگر نیز گفت: من هم نزد فلان نصرانی در شام رفته به آیین وی درمی آیم و به وی پناه می گیرم.

«ای مؤمنان! یهود و نصاری را دوست نگیرید» بجای خدا Ψ تا با آنان همیاری و هم پیمانی کنید. به قولی: مخاطب این سخن منافقانند که با یهود و نصاری موالات و دوستی برقرار می کردند و وصفشان به ایمان، به اعتبار ظاهر حالشان است. سپس حق تعالی علت نهی از موالات با یهود و نصاری را ذکر نموده می فرماید: «بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند» یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یکدیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند

هرگز در این امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبرص و دشمنی با دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هرچند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد می‌باشند لذا کفار در برابر اسلام و مسلمین ملت واحده‌ای هستند «و هر کس از شما آنان را دوست گیرد، جزو آنان است» یعنی: او از جمله آنان و در شمار آنان است. این جمله، وعید و هشدار سختی است به مسلمانانی که در برقرار ساختن پیوند دوستی با یهود و نصاری متساهل اند «همانا الله گروه ستمکاران را» یعنی: کسانی را که با موالات و دوستی با کفار، بر خود ستم می‌کنند «هدایت نمی‌کند» به سوی راه راست.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (52)

«پس کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: بیماری نفاق و شک در دین است «می‌بینی که در» دوستی و هم‌پیمانی با «یهود و نصاری می‌شتابند» و آن‌گاه در توجیه هم‌پیمانی با آنان «می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد» یعنی: بیمار دلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را این‌گونه توجیه می‌کنند: می‌ترسیم کفار بر محمدص غلبه کنند، آن‌گاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و دولت محمدص برافتد و در آن صورت از سوی آنان بر سرما بلایی بیاید. در زمان ما نیز منافقان به آستان کفار و به خدمت آنان می‌شتابند و به وسایل و شیوه‌هایی پناه می‌برند که آنها را به کفار نزدیک گرداند «پس نزدیک است که الله فتح را بیاورد» که همانا غلبه و پیروزی محمدص بر

کافران است. که لله الحمد این وعده به زودی هم تحقق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تارومار گردیدند؛ بدین سان که جنگندگان طایفه بنی قریظه کشته شده و زنان و کودکانشان به اسارت درآمدند و طایفه بنی نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدید آوردن گشایش و رهایی در کار مسلمانان است. «یا» زودا که خداوند Ψ «امر دیگری را از جانب خود» بیاورد، چنان امری که شکوه و شوکت یهود و همراهان و هم‌پیمانانشان را درهم شکند. به قولی: مراد از آوردن امر دیگر، افشای حال منافقان و آگاهانیدن رسول خداص از اندیشه‌های پنهانی درون آنها و صادر نمودن فرمان قتل آنهاست «تا سرانجام از آنچه در دل خود پنهان داشته‌اند» از نفاقی که آنها را بر دوستی و موالات با کفار واداشت «پشیمان گردند» به سبب آشکار گشتن بطلان اسباب و عللی که برای موالاتشان با کفار تصور می‌کردند و ثبوت خلاف آن در عرصه واقعیت. بنابراین، اصلی را که باید دریابیم این است که: نفاق، بیماری‌ای است در قلب، همچون بیماری کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفار و منافقان، تلاش ورزد.

**وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (53)**

«و مؤمنان می گویند: آیا اینان» یعنی: منافقان، که در آیه کریمه از آنان به اشاره (أهؤلاء) تعبیر شده. آری! چون نفاق منافقان آشکار گردد، مؤمنان به یکدیگر می گویند، یا مؤمنان یهودیان را مخاطب ساخته و در حالی که به سوی منافقان اشاره می کنند، می گویند: آیا اینان «بودند که سخت ترین سوگندهایشان را به نام خدا می خوردند که جدا همراه و همدست شمايند» با یاری کردن و پشتیبانی از شما در جنگ. «جهد ایمان»: غلیظترین سوگند هاست. «امروز اعمال آنان نابودشد» یعنی: امروز اعمالی که منافقان در موالات با کفار و یهود و نصاری انجام دادند، تباه گشت. یا هر عملی که انجام داده بودند، تباه گشت. این از سخن خدای عزوجل به عنوان گواهی ای بر هدر رفتن اعمالشان است «پس زیانکار گشتند» در دنیا و آخرت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (54)

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدان می پردازد: «ای مؤمنان! هر کس از شما از دین خود برگردد پس به زودی خدا قومی را به عرصه می آورد که ایشان را دوست می دارد و ایشان نیز او را دوست می دارند» مراد از این قوم که خدای سبحان آوردنشان را به عرصه وعده داده است، ابوبکر صدیق و لشکرش از صحابه و تابعین اند که بعد از رحلت رسول خدا ص با اهل رده (مرتدان) جنگیدند. همچنان آیه کریمه همه مؤمنانی را در بر می گیرد که بعد از ایشان می آیند و با مرتدان می جنگند؛ در همه زمانها. پس این

مؤمنانی که با مرتدان جنگیدند، یا در آینده می‌جنگند، همگی دارای اوصاف عظیمی هستند که در مدح و ستایش پروردگار متعال از ایشان جلوه‌گر شده است، چون این وصف که: ایشان خدای عزوجل را دوست می‌دارند و او نیز دوست‌شان می‌دارد و این که آنان: «با مؤمنان مهربان و فروتن و بر کافران درشت‌طبع و سخت‌گیرند» یعنی: در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و در برابر کفار، شدت و غلظت و گردن‌فرازی را به نمایش می‌گذارند و چون این وصف بزرگ که: «در راه الله جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسند» یعنی: آنان به حدی در عقیده و عمل خویش راسخ و پایدار و سرسخت هستند که اصلاً به نیرنگ‌های دشمنان حق و حزب شیطان که به انگیزه حسد و بغض و نفرت از حق و اهل آن، مؤمنان را مورد تحقیر و تمسخر قرار داده و خوبی‌ها و زیبایی‌هایشان را زشت و کارنامه‌ها و مفاخرشان را معیوب جلوه‌گر می‌سازند، هیچ ارزش و اهمیتی نمی‌دهند.

در حدیث شریف به روایت ابوذرؓ آمده است که فرمود: «خلیل من رسول خداصل مرا به هفت چیز فرمان داد:

- 1 - این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.
- 2 - این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.
- 3 - این که صله رحم (پیوند با نزدیکان) را بجا آورم، هرچند آنان به من پشت کنند.
- 4 - این که از کسی چیزی درخواست نکنم.
- 5 - این که سخن حق را بگویم، هرچند تلخ باشد.
- 6 - این که در راه خدا Ψ از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.

7 - و این که (لا حول و لا قوه الا بالله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

«این» اوصافی که ذکر شد: «فضل الهی است که آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خداوند گشایشگر داناست» از گشایشگری وی است که فضل و رحمتش بسیار است و از دانایی وی است که این اوصاف را به کسانی می‌بخشد که شایستگی آنرا داشته باشند.

باید دانست که این آیه کریمه، نمایانگر بعدی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است زیرا درحالی از ارتداد اعراب خبر می‌دهد که هنوز این پدیده در میانشان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به‌شمار می‌رفت. آری! بعد از مدتی پدیده ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدیق τ به شکل گسترده‌ای خود را نشان داد به طوری که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی‌سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتد شدند.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (55)

«جز این نیست که ولی شما، تنها الله است» یعنی: خداوند تبارک و تعالی ولی و یابوری است که دوست داشتن و موالات با وی فرض عین ذمه هر مسلمانی است «و» جز این نیست که ولی شما «رسول اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند در حالی که در رکوع‌اند» مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای الله Ψ است. یعنی: نماز را درحالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته

فروتن‌اند. خداوند متعال (ولی) رادر آیه کریمه به صیغه مفرد آورد درحالی که از ولایت یک جمع یاد شده است؛ تا به این حقیقت توجه دهد که ولایت وی اصل و ولایت غیر وی تبع است و اگر به صیغه جمع «اولیاءکم...» می‌فرمود؛ دیگر در سخن، اصل و تبعی مطرح نبود.

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (56)

«و هر کس که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولی خود بداند» پیروز است، چرا که «حزب خدا همان پیروزمندانند» حزب خدا Ψ : مؤمنانی هستند که به یاری شریعت خدا Ψ برخاسته‌اند. به این ترتیب، خدای عزوجل به کسانی وعده پیروزی بر دشمنانشان می‌دهد که او و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرند.

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده‌است: چون طایفه یهودی بنی‌قینقاع با رسول خدا ص جنگیدند، عبدالله بن‌ابی منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می‌گفت: من مردی هستم که از روز بد می‌ترسم و از اتحاد با دوستانم دست بر نمی‌دارم! اما عباده بن‌صامت τ که او نیز دوستان و هم‌پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول خدا ص رفت و از حلف و دوستی با یهودیان براءت جست و از تمام تعهداتی که با آنها داشت، خلع‌ید کرد و گفت: از هم‌سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به بارگاه خدا Ψ و پیامبرش بیزاری می‌جویم.

این سه آیه، اوصاف حزب الله را بیان کرده‌اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یاخیر؟.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (57)**

«ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند، چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و چه از کافران، دوستان خود نگیرید» این آیه از موالات و هم‌پیمانی با کسانی نهی می‌کند که دین خدا Ψ را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به ورطه مخالفت با دین خدا Ψ درمی‌افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت‌هایی که به اسلام منتسب اند «و اگر به راستی مؤمنید، از خداوند پروا کنید» و گرد دوستی و یاری و هم‌پیمانی با گروه‌های دشمن با خدا Ψ و رسولش نگردید، چنان نباشد که آنان دینتان را به مسخره بگیرند اما شما در مقابل، آنان را به دوستی بگیرید بلکه باید این کار آنها با انکار و دشمنی از جانب شما، مقابله شود.

ملاحظه می‌کنیم که اگر آیه (51) از موالات با یهود و نصاری نهی کرد، این آیه، نهی از موالات با همه کفار، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش‌پرستان، هنود، بودایی‌ها و دیگر فرقه‌های معاند با اسلام را دربر می‌گیرد.

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (58)

«و چون به سوی نماز ندا می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند» برخی از یهودیان به هنگامی که صدای آذان را می‌شنیدند، آن را به مسخره گرفته و می‌گفتند: خدا دروغگو را لعنت کند! و چون مسلمانان به نماز برمی‌خاستند و رکوع و سجده می‌کردند، به مسلمانان می‌خندیدند و ایشان را مسخره می‌کردند «این به سبب آن است که آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند» زیرا نفس عادت

استهزا و تمسخر، شأن و شیوه نابخردان و سبک مغزان است، چه رسد به آن که شعائر دین حق مورد تمسخره قرار گیرد.

در روایات آمده است که: اذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله به سوی کعبه مشروع شد و اذان از شعائر اسلام و نشانه جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنانکه رسول خداص چون گروه جنگی (سریه) ای را به جهاد می فرستادند، به آنان دستور می دادند که اگر در محله و سرزمینی صدای اذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای اذان را نشنیدند، حمله برند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ (59)

«بگو: ای اهل کتاب! آیا جز به خاطر این بر ما عیب می گیرید» یا با ما ستیزه می کنید، یا انکار می ورزید، یا نسبت به ما بدبین هستید: «که به خدا و آنچه بر ما و آنچه پیش از ما نازل شده است، ایمان داریم» درحالی که به خوبی می دانید که ما برحق هستیم؟ «و آیا» این شیوه رفتار شما با ما «جز به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید؟» با ترک ایمان و بیرون رفتن از حوزه امتثال اوامر الله ﷻ آری! عیب جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (60)

آن گاه خدای سبحان این حقیقت را به پیامبرش روشن می کند که در اینجا مردمی هستند نکوهیده و دارای عیب که به واقع باید آن را عیب گفت و آن

کفرشان است که موجب لعنت خدای سبحان و خشم وی بر آنان گردید تا بدانجا که این لعنت و خشم به فرجام نامیمون مسخ آنان انجامید: «بگو» ای پیامبرص «آیا شما را به بدتر از این به اعتبار مثبت» یعنی: به اعتبار کیفر ثابت و غیر قابل برگشت «در پیشگاه الله خبر دهم؟» اینک شما را از این مردم بد عاقبت تر خبر می‌دهم: «همانان که خدا لعنت‌شان کرده» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده «و برآنان خشم گرفته و آنان را بوزینگان و خوکان گردانید» یعنی: برخی را به صورت بوزینه و برخی را به صورت خوک مسخ کرد. مراد قوم یهودند زیرا خدای سبحان حرمت‌شکنان روز شنبه را به بوزینه مسخ کرد - چنان‌که تفصیل داستان آن در سوره «اعراف» می‌آید - و از نصاری نیز، منکران مائده نازل شده بر عیسی ﷺ رابه خوک مسخ کرد. (مثبت): غالباً در مورد احسان و نیکی به کار می‌رود اما در این آیه به معنای کیفر و مجازات به کار رفته. «و» نیز گردانید از آنان «پرستشگران طاغوت» یعنی: کسانی که طاغوت را می‌پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است «اینانند که از نظر منزلت» و جایگاه در روز قیامت «بدتر و از راه‌راست گمراه‌ترند» پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می‌پندارند، ناروا و بی‌اساس است بلکه این وصف‌الحال خودشان می‌باشد.

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (61)

«و چون نزد شما می‌آیند، می‌گویند: ایمان آوردیم» یعنی: اظهار اسلام می‌کنند «و حال آن که با کفر وارد شده و قطعاً با کفر بیرون رفته‌اند» یعنی: ای

پیامبر ص! نزد تو در حال کفر وارد شدند و باز با کفر از نزد تو بیرون رفتند پس آنچه از تو شنیدند؛ قطعا در آنان هیچ تأثیری نکرد بلکه همان طوری که وارد شده بودند، به همان وضع هم بیرون رفتند «و الله داناتر است به آنچه پنهان می داشتند» در نزد تو از کفر و اظهار می داشتند از اسلام، همراه با آشکار کردن شادمانی ظاهری برای تو.

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السَّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (62)

«و بسیاری از آنان را» یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعا از هر دو گروه را «می بینی که در گناه شتاب می کنند» یعنی: به سوی دروغ، یا به سوی شرک می شتابند «و» می شتابند به سوی «تعدی» یعنی: ستمی که به دیگران متعدی می شود، یا به سوی در گذشتن از حد در ارتکاب گناهان «و» نیز شتاب می ورزند به سوی «حرامخواری خویش» سحت: مال حرام و مخصوصا رشوه است «واقعا چه اعمال بدی انجام می دادند».

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (63)

«چرا خداپرستان و دانشمندان، آنان را از دروغ گفتن شان و حرامخواری شان نهی نمی کنند؟» یعنی: چرا علمای شان مردم را از منکراتی چون دروغگویی، حرامخواری و رشوت و ظلم که در میان شان شیوع یافته، نهی نمی کنند و نهی از منکر را فرو گذاشته اند؟ «راستی چه بد است آنچه انجام می دادند» یعنی: چه بد است این کار و کردار علمای شان که قوم و مردم خویش را می بینند که در

حرام و گناه فرورفته‌اند ولی با وجود آن، آنها را به حال خود وا می‌گذارند، بی آن که هیچ اهمیتی به این امر بدهند، یا در صدد تغییر این حالت برآیند، یا از مشاهده این منکرات چهره درهم کشند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «امر به معروف» و «نهی از منکر» اند، به شدیدترین وجه و حتی سخت‌تر از توبیخی که در حق انجام‌دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش می‌کند زیرا این علما از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام آلوده، بدبخت‌تر و تیره‌روزتر و بد فرجام‌تر و مجرم‌ترند. پس خدای سبحان ببخشاید و نگه دارد آن عالمی را که در موضوع فریضه امر به معروف و نهی از منکر، به مسؤولیت خود قیام می‌کند. در صحیح ترمذی آمده است: «آن‌گاه که مردم ظالم را ببینند اما دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند Ψ آنان را به عذابی عام از نزد خود درافکند». از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: «این آیه شدیدترین آیه قرآن در رابطه با توبیخ علما می‌باشد».

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (64)

دربیان سبب نزول آمده است که این آیه درباره «فناص» یهودی نازل شد که گفت: **(إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ)**: (خدا فقیر و ما بی‌نیاز و ثروتمند هستیم) «آل عمران/181»، در این هنگام ابوبکر صدیق τ بر او سیلی ای زد¹. به قولی

¹ نگاه کنید به آیه «181/آل عمران».

دیگر: این آیه درباره یهودی دیگری نازل شد که گفت: ای محمد! پروردگارت بخیل است و انفاق نمی‌کند.

«و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است» مراد یهودیان - لعنه‌الله علیهم - در اینجا این است که خداوند - العیاذ بالله - بخیل است «به گردن بسته باد دستهای آنان» این نفرینی است علیه آنان که: به بخل گرفتار گردند. همچنان جایز است مراد آیه این باشد که: دستهای آنان با اسارت در دنیا، یا با عذاب در آخرت، بسته می‌شود «و به سبب آنچه گفتند، لعنت شدند» یعنی: به سبب آن که گفتند: دست خدا Ψ بسته است، از رحمت خداوند Ψ دور ساخته شدند. «بلکه هر دو دست او گشاده است» یعنی: چنان نیست که شما یهودیان ملعون می‌پندارید بلکه حق تعالی در منتهای جود و سخا و بخشش و گشاده دستی قرارداد، آیا این همه نعمت‌هایی که در آسمانها و زمین است، جز ثمره فضل دستان بلاکیف اوست؟ سپاس و ثنا بر وی باد! ملاحظه می‌کنیم که یهودیان به صیغه مفرد گفتند: (دست خدا بسته است)! اما خدای سبحان در پاسخ آنان به صیغه تثنیه فرمود: (بلکه هر دو دست او گشاده است) تا منتهای جود و سخای خویش را نشان دهد، چرا که اوج جود و سخای یک جواد در آن است که با هر دو دست خود ببخشد «هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند» یعنی: بخشش و انفاق خدای سبحان به مقتضای مشیت اوست پس اگر بخواهد رزق و روزی را گشاده می‌دارد و اگر هم بخواهد آن راتنگ می‌گرداند زیرا پدیدآورنده گشایش و تنگدستی اوست لذا اگر روزی و نعمت را تنگ گرداند، این نیز به مقتضای حکمت بالغه او می‌باشد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ از رسول اکرم ص آمده است که فرمودند: «همانا دست خدا پر است و بخشش و

انفاق، از آن چیزی کم نمی‌کند...». «و قطعاً آنچه به سوی تو از جانب پروردگار تو فرو فرستاده شده» از قرآن که دربرگیرنده احکام نیکوست «بر طغیان و کفر بسیاری از آنان» یعنی: بسیاری از یهود و نصاری «می‌افزاید» یعنی: آیات منزله برتو، بر کفر و طغیان آنان می‌افزاید، به سبب رشک و حسدی که در نهادشان است «و در میان آنان» یعنی: در میان یهود، یا در میان یهود و نصاری «تا روز قیامت دشمنی و کینه افکنیم» که این دشمنی و کینه هرگز انقطاع نمی‌پذیرد و اگر اتفاق و هم‌پیمانی‌ای هم در میانشان مشاهده شود، این فقط یک پدیده ظاهری و نمایشی است «هربار که آتشی را برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش ساخت» یعنی: هربار که جمعی را به جنگ رسول خداص بسیج کردند و برای آن سازوبرگ و نیرو آماده نمودند، خدای سبحان جمعشان را پراکنده و نیرویشان را متلاشی ساخت پس نه کاری ازپیش بردند و نه سودی به چنگ آوردند. آری! آنها پیوسته علیه اسلام جنگ‌افروزی کرده و برای آن ساز و برگ و نیرو گرد می‌آورند اما خدای عزوجل این تلاش‌ها و تکاپوهایشان را بی‌اثر و بی‌سرانجام می‌گذارد. در عصر ما نیز یهود و نصاری در برخی از نبردها بر مسلمانان پیروز نگشتند، مگر بدین سبب که در برابر پرچمهایی می‌جنگیدند که به نام اسلام برافراشته نشده بود «و در زمین به فساد می‌کوشند» یعنی: در ارتکاب اعمالی که فسادبار و فسادانگیز است جد و جهد می‌ورزند، که تلاش در جهت نابودی اسلام و توطئه علیه اهل اسلام از بزرگترین مصادیق فسادانگیزیهایشان است چنان‌که انتشار فحشا و نابودی اخلاق ملتها نیز از مفاصد بزرگشان می‌باشد «و خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد».

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخُلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ
(65)

«و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند» به آنچه که محمد ص به همراه آورده است، همان طوری که در کتاب های نازل شده الهی بر خود به این کار مأمور شده اند «و» اگر «پرهیزگاری می کردند» از گناهان، که شرک به خداوند متعال و انکار دعوت رسول اکرم ص از بزرگترین آنهاست «قطعاً گناهانشان را» که مرتکب شده اند، هرچند هم بسیار و گوناگون است «می زدودیم و آنان را به بوستانهای» بهشتی «پر نعمت درمی آوردیم» چراکه دیگر در شمار مسلمانان درآمده بودند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ
وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (66)

«و اگر آنان تورات و انجیل را بر پا می داشتند» یعنی: اگر احکام مندرج در آنها را که ایمان به رسالت محمد ص از جمله آن است، بر پا می داشتند «و» اگر آنان «آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده است» از دیگر کتب الهی، برپا می داشتند «قطعاً از بالای سرشان» از برکات آسمانی «و از زیر پاهایشان» از برکات زمینی «برخوردار می شدند» با فراهم شدن اسباب رزق و روزی و کثرت و تعدد انواع آن بر ایشان. آیه کریمه دلالت می کند بر این که عمل به طاعت خدای عزوجل سبب گشایش رزق است «از میان آنان گروهی میانه رو هستند» و آنان مؤمنانشان - چون عبدالله بن سلام و پیروانش و طایفه ای از نصاری هستند. ابن کثیر می گوید: «حق تعالی اقتصاد و میانه روی را بلندترین مقامات یهود و نصاری ذکر کرد در حالی که میانه روی از مقامات متوسط این

امت است و مرتبه (سابقین) فوق آن می باشد»، چنان که در سوره «فاطر/32» آمده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ﴾. که ترجمه و تفسیر آن خواهد آمد. «و بسیاری از آنان چه بدکردارند» آنان کسانی اند که بر کفرشان اصرار ورزیده و از اجابت دعوت محمدص و ایمان آوردن به رسالت ایشان سربر می تابند.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (67)

«ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن» در این دستور، پیامبر خداص مأمور شدند تا تمام آنچه را که از سوی خدای عزوجل به ایشان نازل شده، به مردم برسانند و چیزی از آن را پنهان نکنند و هیچ چیز از احکام و معارف منزله الهی بر خود را، با احدی به عنوان راز در میان نگذارند بلکه آن را به همگان ابلاغ کنند. و رسول خداص این مأموریت را به شایسته ترین شکل آن انجام دادند. بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت می کند که فرمود: «هر کس به تو بگوید: محمدص چیزی از احکام و امور منزله الهی را پنهان ساخته در حالی که خدای عزوجل به او چنین مأموریت داده است که: ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾؛ بدان که او دروغگوست». همچنان از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «اگر حضرت محمدص پنهان کننده چیزی از قرآن می بود، باید این آیه را که در مورد ازدواج ایشان با زینب است پنهان می کرد: ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾. (و چیزی را که خدا آشکارکننده آن بود، تو در دل خود پنهان می کردی و از مردم می ترسیدی، با آن که خدا سزاوارتر بود

که از وی بترسی...) «احزاب/37». «و اگر چنین نکنی» یعنی: اگر برخی از این آیات منزله را، هرچند تا مدتی پنهان سازی «پیامش را نرسانده‌ای». و به‌خاطر اهمیت امر تبلیغ بود که رسول خدا ص بعد از رساندن پیام الهی به مردم، در چندین جا آنان را گواه گرفتند و فرمودند: «هل بلغت؟ آیا پیام الهی را به شما رسانده‌ام؟». و مردم به‌ابلاغ رسالت از سوی ایشان گواهی دادند. «و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد» مراد از مردم در اینجا، کفاراند، به‌دلیل مابعد آن: «هرآینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند» زیرا آنان خود راه هدایت را انتخاب نکرده‌اند، همین‌گونه، آنان را بر رساندن آسیب و گزندی به تو راه نمی‌نماید زیرا از امروز به بعد خدای منان تو را بی‌هیچ وسیله‌ای از کید و توطئه کسانی که خواسته باشند به تو آسیبی برسانند، نگاه می‌دارد پس دیگر هیچ مانعی فراروی تو در ابلاغ همه آنچه که از جانب حق تعالی به سویت وحی می‌شود، وجود ندارد لذا چیزی از آن را پنهان نکن.

خدای سبحان در این آیه به رسولش از آن رو وعده حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهم دشمنان را که گویا مصلحت‌اندیشی رسول خدا ص در امر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی وا می‌دارد، دفع نماید. از عائشه رضی‌الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ص از سوی اصحابشان مورد حراست قرار می‌گرفتند و چون آیه ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ نازل شد، سر خویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! بازگردید زیرا خدای عزوجل مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت». و هر کس توطئه‌ها و سوءقصد‌های فراوان علیه جان پیامبر ص را از جانب قریش، یهود و غیر آنان را مورد بررسی قرار دهد و به رغم اینها، سالم ماندن آن

حضرت ص را از آسیب این توطئه‌ها ملاحظه نماید؛ کمال این معجزه را درمی‌یابد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (68)

از ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نافع بن حارثه، سلام بن مشکم، مالک بن صیف و رافع بن حرمه از یهود، نزد رسول اکرم ص آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو نمی‌پنداری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از تورات نزد ما است ایمان داری و گواهی می‌دهی که اینها به راستی از سوی خداوند متعال است؟ رسول خدا ص فرمودند: «آری! چنان است که می‌گویند ولی شما بدعتها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان براءت جستم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما بر حق و هدایت قرار داریم و به آنچه در دست ما است، تمسک می‌جوئیم، لذا نه به توایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خدای عزوجل در رد این‌پندارهایشان نازل نمود: «بگو» ای پیامبر ص «ای اهل کتاب! شما بر چیزی» از حق و هدایت «نیستید تا» آن‌گاه که «به تورات و انجیل عمل نکرده‌اید» یعنی: تا آن‌گاه که به تمام اوامر و نواهی‌ای که در تورات و انجیل وجود دارد - و از جمله دستور به پیروی از محمد ص و پرهیز از مخالفت با وی - عمل نکرده‌اید «و» نیز تا برپا ندارید «آنچه را که به شما از سوی پروردگارتان نازل

شده است» که قرآن است، چرا که عمل به آن دو کتاب، بدون عمل به این کتاب اخیر، صحت پیدا نمی‌کند «و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید» یعنی: نزول قرآن، کفری بر کفرشان و طغیانی بر طغیانشان می‌افزاید «پس بر قوم کافر اندوه مخور» یعنی: دیگر دریغ و افسوس خوردن بر این گروه را بس کن و بدان که با وجود پیروان مؤمنت، تو را به آنها و ایمانشان هیچ نیازی نیست.

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (69)**

«کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند، و صابئین» بیان معنای (صابئین) در سوره «بقره/62» گذشت «و نصاری» یعنی: حاملان انجیل «هرکس» از آنان «که به خدا و روز آخرت ایمان آورد و کار نیکو کند پس نه ترسی بر آنان است» در هنگام لقاءالله «و نه اندوهگین می‌شوند» بنابراین، هرکسی از آن طوایف که به این باورها ایمانی راستین و خالصانه داشته باشد و کارهای شایسته انجام دهد، البته بر او هیچ بیم و اندوهی نیست، یعنی اندیشه و اعتقاد سابقش به او هیچ زیانی نمی‌رساند.

بایسته یادآوری است که اجماع مسلمانان منعقد است براین که: یهودیان، نصرانیان و صابئینی که دعوت رسول خداص به آنان رسیده اما مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می‌باشند.

**لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا
تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (70)**

«همانا ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم» بر توحید و یکتاپرستی «و به سوی آنان پیامبرانی را فرستادیم» تا برنامه‌ها و قوانین دین را به آنان بشناسانند و از مخالفتها بیم‌شان دهند اما «هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواهشان آورد، گروهی را به دروغ نسبت دادند و گروهی را کشتند» یعنی: برخی از آن پیامبران را دروغگو انگاشته و برخی را هم کشتند، که از جمله تکذیب شدگان، عیسی و امثال وی از انبیا هستند و از شمار کشته شدگان، زکریا و یحیی علیهما السلام.

وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (71)

«و پنداشتند که فتنه‌ای در کار نیست» یعنی: بنی اسرائیل پنداشتند که آزمایش و امتحانی - با انواع سختی‌ها - در کار نخواهد بود تا میزان پایبندی‌شان به پیمان مذکور در عرصه واقعیت آشکار شود. گفتنی است که این پندارشان به خاطر این بود که می‌گفتند: (ما فرزندان خدا و دوستان وی هستیم) «مائده/18» بنابراین از سودای امتحان آسوده خاطر می‌باشیم. «پس کور و کر شدند» یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آن‌گاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» پیامبر را کشتند «سپس» بعد از آن که توبه کردند «خدا توبه آنان را پذیرفت» و قحطی را از آنان برداشت؛ «دیگر بار بسیاری از آنان کور و کر شدند» اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ چون کشتن یحیی فرزند زکریا و سوء قصد به جان حضرت عیسی «و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست» پس آنان را بر حسب اعمالشان جزا می‌دهد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ
النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (72)

«قطعا کسانی که گفتند: الله همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند»
گویندگان این سخن، فرقه‌ای از نصاری به نام «یعقوبیه»، و به قولی: فرقه دیگر
به نام «ملکانیه»^۱ بودند که گفتند: خداوند Ψ در ذات عیسی حلول کرده است!
اماخدای سبحان این پندار غلطشان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «حال آن که
مسیح می‌گفت: ای بنی اسرائیل! الله را پرستید؛ پروردگار من و پروردگار شما»
پس در حالی که مسیح خود دعوتگر راه توحید بود، آنها چگونه به خود اجازه
می‌دهند که در حق کسی ادعای الوهیت کنند که خودش به بندگی اعتراف
می‌کند و می‌گوید: من هم بنده‌ای همچون یکی از شما هستم؟ همان مسیحی که
گفت: «هر کس به خدا شریک ورزد، قطعا او بهشت را بر وی حرام کرده
است و جایگاه وی دوزخ است و برای ستمکاران هیچ یاری‌دهنده‌ای نیست»
آری! این سخن نیز، حکایت ادامه سخن عیسی Ψ است. اما به قولی دیگر: این
سخن خداوند Ψ است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا
عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (73)

«هرآینه کسانی که گفتند: الله سوم سه کس است، کافر شدند» مراد از سه
کس: خدای سبحان، عیسی و مریم‌اند. به قولی دیگر: مراد این سخن‌شان است
که گفتند: خداوند از حیث شخصیت سه‌گانه است، در عین این که طبیعت یا

^۱ اصطلاح رایج معاصر در مورد این دو فرقه، «کاتولیک» و «ارتودکس» می‌باشد.

ذات اویگانه می‌باشد. این سه شخصیت یا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح القدس». «و حال آن که خدایی جز خدای یکتا نیست» یعنی: در دایره هستی، معبود برحق جز خدای سبحان نیست. به قولی: این دنباله سخن نصاری است. یعنی گفتند: خدایان سه شخص‌اند، در عین حال آن سه خدا، یکتا و یگانه‌اند «و اگر از آنچه می‌گویند» که سراسر کفر است «باز نایستند» و آن راترک نکنند «به کافرانیشان عذابی دردناک خواهد رسید» اما کسانی که اسلام آوردند، یا اسلام می‌آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (74)

«آیا توبه نمی‌کنند» و رجوع نمی‌نمایند «به سوی الله و از وی آمرزش نمی‌خواهند» از بستن چنان افترايي که خدای عزوجل را بر سر خشم می‌آورد و آنان را در برابر مجازات سخت و سنگین وی قرار می‌دهد؟ «و خدا آمرزنده مهربان است» و این از منتهای کرم و جود و لطف و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که با وصف ارتکاب این افترا و بهتان عظیم، باز هم آنان را به سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (75)

«عیسی پسر مریم جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته‌اند، نیست» یعنی: عیسی فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی‌رود تا به پندار باطلشان به مرتبه الوهیت یا فرزندى خدای (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودند و

معجزاتی هم که خدای سبحان به دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیت وی نمی‌شود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آورده‌اند چنان‌که حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی Ψ به خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز - العیاذ بالله - خدا بوده‌اند!! «و مادرش زنی صدیقه بود» یعنی: مریم زنی صادق و راستگو، یا تصدیق‌کننده فرزندش عیسی Ψ در رسالت وی بود لذا این امر که او مادر عیسی بود، مستلزم الوهیت وی نیست بلکه او هم در وصف زن بودنش، زنی مانند دیگر زنان است چنان‌که تصدیق عیسی Ψ از سوی مادرش مریم، دلیل بر آن است که مریم پیامبر نیز نبود. پس نظر ابن حزم و جمعی دیگر مبنای محکمی ندارد که مادر عیسی، مادر موسی و ساره زن ابراهیم: را پیامبر می‌دانند، با استدلال به این که فرشتگان با ساره و مریم سخن گفته‌اند و پروردگار متعال درباره مادر موسی فرموده است: (و به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده) «قصص/7».

آری! رأی جمهور علما بر آن است که خداوند Ψ جز از جنس مردان، پیامبری برای بشر برنینگیخت. حتی شیخ ابوالحسن اشعری می‌گوید: «مسلمین بر این امر اجماع دارند». «هر دو غذا می‌خوردند» یعنی: عیسی و مریم همچون سایر افراد بشر غذا می‌خوردند پس کسی که چون سایر آفریدگان غذا بخورد، قطعا پروردگار نیست زیرا فقط کسی غذا می‌خورد که به غذا نیازمند باشد و اگر غذا خوردن را ترک نماید، هلاک گردد. همچنان، کسی که غذا بخورد، برای قضای حاجت به مستراح می‌رود درحالی که پروردگار سبحان نه به غذا نیازی دارد و نه می‌میرد - پاک و برتر است پروردگار سبحان از این افتراها به پاکی و برتری

بزرگ «بنگر چگونه آیات خود را برای آنان روشن می‌سازیم» و بطلان‌پندارهای بی‌بنیادشان را برملا می‌گردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را بر مسند خدایی می‌نشانند، به تعجب در می‌افکند. «باز بنگر چگونه رویگردان می‌شوند» از شنیدن حق و تأمل در آن، بعد از این بیان روشن؟ عجا بر حال این گروه!

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
(76)

«بگو» ای پیامبرص «آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که اختیار زیان و سودی را برای شما ندارد؟» پس کسی که نه می‌تواند به‌شما سودی برساند و نه می‌تواند زیانی را از شما باز دارد، چگونه از سوی شما مورد پرستش قرار می‌گیرد؟ مراد، مسیح و مادرش مریم علیهما السلام اند «و همانا خداوند شنوای داناست» و هر کس چنین باشد، فقط او به رساندن نفع و بازداشتن زیان تواناست، بدان جهت که او بر هر شنیدنی و دانستنی‌ای احاطه دارد بنابراین، فقط او خدای برحق است نه غیر وی.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (77)

«بگو» ای پیامبرص «ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق از حد نگذرید» یعنی: افراط‌گرایی و گزافه‌گویی و تجاوز از حد - چون ادعای الوهیت عیسی و در پیش‌گرفتن روشهای افراطی ناروا - را کنار بگذارید. ولی باید دانست که غلو و افراط در حق، یعنی به کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست‌وجوی

حق و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم نیست «و خواهشهای نفسی قومی را که پیش از این گمراه شدند و بسیاری» از مردمان «را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید» آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بعثت محمدی ص بودند. مراد این است که اسلاف یهود و نصاری خود قبل از بعثت حضرت محمد ص گمراه شده و بسیاری از مردم را در آن دوران گمراه ساختند و آیندگان شان نیز بعد از بعثت آن حضرت ص به روش گمراه سازی مردم ادامه دادند زیرا روش گمراهی را برای پسینیان خود بنیان گذاشته و خط انحراف را ترسیم کردند.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (78)

«کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم» یعنی: در تورات و انجیل «مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حد می گذشتند» مانند از حد گذشتن شان در شکستن حرمت روز شنبه و کفرشان به عیسی U. یعنی: سبب این لعنت و نفرین، نافرمانی و تجاوزشان بود، نه چیز دیگری.

آن گاه در تفسیر بیشتر این عصیان می فرماید:

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (79)

«آنان یکدیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن می شدند، منع نمی کردند» یعنی: آن لعنت شدگان بنی اسرائیل، انسانهای گنهکار و متجاوز را از تکرار گناهی

که انجام داده بودند، یا از ارتکاب گناهی که برای انجام دادن آن آماده می‌شدند، نهی نمی‌کردند.

لازم به یادآوری است که امر به معروف و نهی از منکر، از مهمترین قواعد اسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است. ابن‌عطیه می‌گوید: «اجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسی که توان آن را دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان ایمن است، فرض می‌باشد اما اگر بیم‌چنین زیانی متصور بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند». «چه بد است آنچه می‌کردند» از ترک انکار آنچه که انکارش بر آنان فرض بود. در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود از رسول خداص آمده است که فرمودند: «همانا اولین نقصی که در کار بنی‌اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی با مرد دیگری روبرو می‌شد و وی را در منکری می‌دید، به او می‌گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست اما همین‌که فردای آن بار دیگر با همان شخص ملاقات می‌کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از این که با او در یک‌جا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، باز نمی‌داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دلهای بعضی از آنها را به بعضی دیگر زد (یعنی در میانشان بغض و دشمنی‌افگند) و سپس لعنت‌شان کرد». همچنان رسول خداص در حدیث شریف فرمودند: «همانا خداوند عامه مردم را به عمل خاصه آنان (یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات می‌شوند) عذاب نمی‌کند تا آن‌گاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن که بر انکار آن قادرند، آن را انکار

نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند (خشک و تر را باهم می‌سوزاند) و خاصه و عامه هر دو را عذاب می‌کند».

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (80)

«بسیاری از آنان را» یعنی: از یهودیان را «می‌بینی که با کافران» یعنی: با مشرکان «دوستی می‌کنند» درحالی‌که مشرکان بر دین استوار و حقی قرار ندارند «راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است» از کارنامه ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می‌شوند «آن چیز خشم گرفتن الله بر آنان است و آنان در عذاب جاودانند» یعنی: آنها در واقع برای خود خشم خداوند Ψ در آخرت را پیش فرستاده‌اند پس چون در روز قیامت برانگیخته شوند، در جایگاه خشم الهی فرود می‌آیند و این، جایگاه حتمی آنهاست.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (81)

«و اگر به خدا و پیامبر» یعنی: پیامبر خود، یا پیامبر آخرالزمان «و آنچه که به سوی او فرود آمده» از کتاب «ایمان می‌آوردند» به ایمانی خالصانه بدون هیچ آمیزه‌ای از نفاق، در این صورت «انان را» یعنی: مشرکان را «به دوستی نمی‌گرفتند» زیرا خدا Ψ و پیامبرش آنها را از دوستی با مشرکان نهی کرده‌اند پس دوستی با مشرکان خود دلیل نفاق است «ولی بسیاری از آنان فاسقند»

یعنی: از دایره ولایت و طاعت الله Ψ خارج گردیده و به کفر و نفاق خویش
استمرار می دهند.

**لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ
مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا
وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (82)**

ای مخاطب! «مسلمانان یهودیان و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به
مسلمانان می یابی» پس، خطاب متوجه هرکسی است که صلاحیت مخاطب
شدن با آن را دارد. یعنی: یهودیان و مشرکان - لعنهم الله - سرسخت ترین همه
مردم در دشمنی با مؤمنان اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بیان دشمنی تاریخی یهودیان با مؤمنان
می گوید: «کسی که جنگ احزاب را علیه مسلمانان برانگیخت، یهودی بود...
کسی که در فتنه زمان عثمان عوام را برانگیخت، گروه ها را برشوراند و
شایعات را پراکند، یهودی بود... کسی که حرکت وضع احادیث دروغین از
رسول خداصل و وضع روایات جعلی را در تاریخ و سیر رهبری کرد،
یهودی بود... کسی که نعره های قومی را در آخرین خلافت مسلمانان (دوران
عثمانی) برانگیخت، آتاتورک یهودی بود... و شما در پشت سر هر فتنه و
توطئه ای علیه مسلمین، دست یهودیان را می بینید. از این که بگذریم؛ در پشت
سر اندیشه مادی الحادی، یک یهودی است... در ورای اندیشه ویرانگر محوری
بودن غریزه جنسی در زندگی انسان، یک یهودی قرار دارد... و بالاخره در پشت
سر همه مکاتب و اندیشه های ویرانگر، یهودیان قرار دارند.» «و قطعاً مهربانترین
مردم نسبت به مؤمنان کسانی را می یابی که گفتند: ما نصارا ایم، این بدان

سبب است که از آنان کشیشان و راهبانی هستند» یعنی: نصاری را به دوستی و مودت با مؤمنان از آن رو نزدیکتر می‌یابی که در میان نصاری، کشیشان دانشمند و راهبان حق‌پرستی هستند که فروتنی برای خداوند Ψ ، رحم، سودرسانی به مردم و حق‌جویی را به آنان آموزش می‌دهند. مراد از کشیشان در آیه کریمه، نیایشگران حق‌پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. رهبانیت و ترهب: عبارت است از: تعبد در صومعه‌ها و کلیساها «و نیز» دوستی و محبت نصاری با مؤمنان «به سبب آن است که آنان کبر نمی‌ورزند» از پذیرفتن سخن حق بلکه در برابر آن متواضعند، بر خلاف یهودیان که از این وصف به دور می‌باشند زیرا کفرشان، کفر عناد و انکار است. نسفی می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم کشیشان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (83)

«و چون اینان» یعنی: این دسته از نصاری که وصفشان گذشت «آنچه را بر این پیامبر نازل شده است بشنوند، می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود» یعنی: آنها در هنگام شنیدن قرآن، به پری چشمانشان اشک می‌ریزند «به سبب آنچه از حق شناخته‌اند» یعنی: به سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده‌هایشان حق و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته‌اند «می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به این

کتابی که از سوی تو بر محمد صل نازل شده است و نیز ایمان آورده‌ایم به پیامبری که این کتاب را بر وی نازل کرده‌ای «پس ما را در زمره گواهان بنویس» یعنی: ما را در شمار امت محمد صل قرار ده، همانان که بر مردم در روز قیامت گواهی می‌دهند. یا ما را در زمره گواهان بر صدق و راستگویی محمد صل و این که او فرستاده بر حقت به سوی مردم است، بنویس.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (84)

«و ما را چه شده است که به خدا و آنچه از حق که به ما رسیده، ایمان نیاوریم» یعنی: چه سد و مانعی در میان ما و ایمان به حقیقت - که همانا رسالت حضرت محمد صل است - می‌تواند حایل شود در حالی که مقتضی ایمان موجود است و آن طمع ما به دریافت انعام الهی است: «و حال آن که طمع داریم که پروردگاران ما را با قوم صالحان همراه و وارد کند» یعنی: در حالی که ما چشم داریم تا در مصاحبت صالحان - از انبیاء و پیروان فرمانبردارشان - به بهشت وارد شویم زیرا دیگر هرگز به عواملی که ما را بر کفر به خداوند Ψ و پیامبرش وادارد، التفاتی نمی‌کنیم.

فَاتَّابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (85)

«پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، در آن جاودانه می‌مانند و این پاداش نیکوکاران است»

آری! خدای عزوجل در برابر این سخنان که آن را به اخلاص گفتند و به مضمون آن نیز معتقد و باورمند بودند، چنین پاداش شایسته‌ای به ایشان داد. در بیان سبب نزول آمده‌است: رسول خدا ص عمرو بن امیه ضمیری را همراه با نامه‌ای به سوی نجاشی پادشاه حبشه فرستاده او را به دین حق دعوت کردند پس نجاشی به دنبال راهبان و کشیشان فرستاده همه آنان را گرد آورد، سپس از جعفر بن ابی طالب τ خواست تا بر آنان قرآن بخواند، جعفر τ بر ایشان سوره «مریم» را قرائت کرد پس همه آنان ایمان آوردند و چشمانشان از اشک لبریز شد و همانانند که خداوند Ψ آیه: **(وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً)** را تا **(فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ)** مائده: 81 – 83 در شأن ایشان نازل کرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (86)

و برای این که کسی از آیات قبل چنین برداشت نکند که ستایش یادشده، شامل همه نصاری است، خداوند متعال می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ اند» پس بدانید که ثنا و ستایش ذکر شده، از آن گروه خاصی از نصاری است که اوصاف فوق در آنها یکجا شده است؛ که پذیرفتن اسلام از سوی ایشان در رأس آن اوصاف است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (87)

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده‌است: گروهی از صحابه – که عثمان بن مظعون τ یکی از ایشان بود – گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع می‌کنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول

می‌شویم و همانند راهبان به منظور عبرت گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می‌پردازیم! چون این خبر به رسول خدا ص رسید، آن حضرت ص به دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها در میان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: آری! چنین گفتیم و قصد چنین کاری را داریم! رسول خدا ص فرمودند: «ولی من روزه می‌گیرم و می‌خورم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هر کس به سنت من چنگ زند، او از من است و هر کس به سنت من چنگ نزند، او از من نیست». همان بود که درباره این گروه از صحابه نازل شد:

«ای مؤمنان! طبیعتی را که الله برای شما حلال ساخته است حرام نشمارید»
طبیعت: لذاذی است که خدای عزوجل آنها را به بندگانش حلال ساخته است. بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را نهی می‌کند از این که چیزی از پاکیزگی‌ها را برمبنای این پندار بر خود حرام سازند که حرام کردن پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرب به حق تعالی است و از مقوله زهد و رویگردانی از دنیا می‌باشد، یا به هر بهانه دیگری نباید حلالی از حلال‌های خداوند Ψ را بر خود حرام گردانند. چنان‌که برخی از عوام‌الناس در هر عصر و زمانی چنین می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: این چیز بر من حرام است! آن چیز را بر خود حرام ساختم! و الفاظی مانند اینها - که نهی قرآنی شامل آن می‌شود «و از حد در نگذرید» با حلال کردن آنچه که حق تعالی آن را بر شما حرام گردانیده. یعنی: در اعمال رخصتها و فرورفتن در تساهل و آسان‌گیری، کار را به آنجا نرسانید که حرامی را بر خود حلال گردانید زیرا این کار نیز بر شما نارواست، همان‌گونه که

سخت‌گیری‌های بی‌مورد، چون حرام کردن حلالها ناجایز می‌باشد «همانا الله از حد‌گذرندگان را دوست نمی‌دارد».

امام ابوحنیفه، امام احمدبن حنبل و پیروانشان برآنند که: هر کس چیزی را تناول کرد که آن را بر خود حرام ساخته بود، بر وی کفاره یمین (سوگند شکنی) لازم می‌شود.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (88)

«و آنچه الله به شما روزی داده‌است؛ حلال و پاکیزه بخورید» لذا نه آنها را بر خود حرام بشمارید و نه پلید و نجس «و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید» یعنی: در همه امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می‌کند بر این که ایمان به خداوند Ψ ، موجب تقوا و پرواداشتن از وی در امر و نهی وی است.

و از آنجایی که حرام کردن پاکیزگی‌ها بر خود، غالباً با سوگند همراه است پس بیان حکم سوگند در اینجا مناسب می‌نمود، به همین جهت فرمود:

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (89)

«خداوند شما را به سوگندهای لغو بازخواست نمی‌کند» یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست. سوگند لغو: در مذهب شافعی: این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه والله! آری والله!، بی آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته‌باشد، که این نوع

از سوگندهای بیهوده، اغلب به طریق عادت از انسان صادر می‌شود. اما از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبر دادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ در حالی که واقعیت امر برخلاف آن باشد. بیان حکم سوگند لغو در سوره «بقره» نیز گذشت. «ولی شمارا به سبب محکم کردن سوگندها به قصد مؤاخذه می‌کند» یعنی: شما را به سوگندهای محکم و منعده‌ای که از روی قصد و اراده یاد می‌کنید، مؤاخذه می‌کند، در صورتی که این سوگندها را بشکنید.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

1- سوگندهای لغو. 2- سوگندهای محکم و از روی اراده. اما در این جا نوع سوم از سوگند است که آن را «یمین غموس» می‌نامند. سوگند غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگند خوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف بر آنند که سوگند «غموس» کفاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطه‌ور شدن در جهنم است چنان‌که از نام آن پیداست. «پس کفاره آن» یعنی: کفاره سوگند منعده، از کسی که با اراده و آگاهانه سوگند می‌خورد و سوگند خود را می‌شکند: «طعام دادن ده مسکین است از جنس میانه آنچه که خانواده خود را می‌خورانید» یعنی: آن ده مسکین را از میانگین آنچه که عادتاً به کسان و خانواده خود می‌خورانید، اطعام کنید و طعام دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همان‌گونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی‌باشد و اطعام آنها تا سرحد سیر کردن آنهاست. احناف می‌گویند: اطعام به‌طور اعلی؛ سه نوبت غذا دادن با نان خورش، اطعام

به‌طور ادنی؛ یک‌بار غذا دادن از خرما یا جو و اطعام به طور اوسط؛ دو نوبت غذا دادن در نهار و شام است. عمر و عائشه رضی‌الله عنهما گفته‌اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما پردازد. رأی احناف نیز همین است. اما شافعی می‌گوید: برای هر مسکین یک «مد»^۱ پردازد. «یا» کفاره سوگند قصدی «پوشانیدن آنان است» یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هرچند یک قواره لباس باشد. به قولی: مراد از (کسوت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حد ادنای لباس، لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمامه کافی نیست. «یا» کفاره سوگند قصدی «آزاد کردن برده‌ای است» از قید بردگی. شافعی شرط کرده است که آن برده باید مؤمن باشد اما احناف، مؤمن بودن وی را شرط نکرده‌اند. بنابراین، کسی که سوگند می‌خورد و باز سوگند می‌شکند، در میان سه کار یاد شده مخیر است و هر یک از آنها را که می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد.

«پس هر که اینها را نیافت، بر اوست که سه روز روزه بگیرد» یعنی: هر کس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفاره وی است. و این رأی جمهور فقهاست. اما مالکی‌ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرق نیز درست است. «این است کفاره سوگندهای شما هنگامی که سوگند خوردید» و بعد از آن سوگند شکسته و حانث گردیدید زیرا دادن کفاره قبل

^۱ صاع: عبارت از (2751) گرم، و مد: یک‌چهارم صاع است.

از سوگندشکنی - چنان که احناف گفته‌اند - جایز نیست «و سوگندهای خود را نگاه دارید» این عبارت به سه معنی است:

- 1 - سوگندهای خود را نگاه دارید و به سوگند خوردن شتاب نوزید.
 - 2 - سوگندهایی را که خورده‌اید نگاه دارید و به شکستن آنها نشتابید.
 - 3 - چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت كفاره سهل انگاری نکنید.
- «این گونه خداوند برای شما آیات خود را بیان می‌کند» با این چنین بیان روشنی «باشد که شکر کنید» این نعمتهایی را که او بر شما منت نهاده است، چون نعمت بیان شریعت و روشن ساختن احکام خود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (90)

«ای مسلمانان! جز این نیست که خمر و میسر» تفسیر خمر و میسر (شراب و قمار) در سوره «بقره» گذشت. از ابن عباس ر روایت شده است که فرمود: تمام انواع قمار از «میسر» است، حتی بازی بچه‌ها با گردو و مهره‌های نرد. «و» جز این نیست که «انصاب» یعنی: بتانی که برای پرستش نصب شده بودند «و ازلام» یعنی: تیرهای قرعه، که تفسیر آن در اوایل این سوره گذشت «رجس است» رجس: بر پلیدیها و نجاستها اطلاق می‌شود «و از عمل شیطان است» زیرا این شیطان است که اعمال یادشده را برای شما نیکو جلوه داده و آنها را آرایش می‌دهد «پس، از آن پرهیز کنید» یعنی: از پلیدی، یا از عمل شیطان پرهیز کنید؛ و در هر دو صورت معنی یکی است. «باشد که رستگار شوید» و به فیض رستگاری نایل گردید.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام اعلام کرد: تأکید اول این که: آنها را در ردیف پرستش بتان قرار داد. تأکید دوم این که: آنها را رجس، یعنی نجس معنوی معرفی کرد، هرچند به قول بعضی: در شراب نجاست حسی نیز هست. تأکید سوم این که: آن دو را از عمل شیطان نامید و روشن است که از شیطان جز شر خالص سر نمی‌زنند. تأکید چهارم این که: مؤمنان را دستور داد تا از آن بپرهیزند، که این تعبیر در نهی، از معنای (ترک کردن) بلیغ‌تر است. و نهایتاً این که: پرهیز از آنها را موجب رستگاری اعلام کرد پس هرگاه پرهیز از آنها رستگاری باشد، روشن است که ارتکاب آنها، سراسر زیان و خسارت است.

از ابن عمرؓ روایت شده است که فرمود: درباره شراب سه آیه نازل شده است، اولین آنها آیه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ «بقره/219» است و بعد از نزول آن، برخی از اصحابؓ چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول خدا ص گفتند: اجازه بدهید تا چنان که خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول خدا ص در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیه: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾ «نساء/43» نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحابؓ گفتند: یا رسول الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی‌نوشیم. باز هم رسول خدا ص سکوت نمودند. سپس آیه: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...﴾ نازل شد. در این هنگام رسول خدا ص فرمودند: اکنون دیگر شراب (به‌طور قطع) حرام گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کل مسکر خمر، وکل مسکر حرام، ومن شرب الخمر فمات وهو یدمنها لم یتب، لم یشر بها فی الآخرة: هر چیز مستی‌آوری شراب است و هر مستی‌آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و در حالی مرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی‌نوشد».

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ نِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (91)

بعد از آن که حق تعالی در آیه سابق حکم تحریم شراب و قمار را اعلام کرد، اکنون در این آیه حکمت تحریم آنها را بیان می‌کند: «همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد» این از مفسد دنیوی شراب و قمار است (و) از مفسد دینی نیز در آنها بسیار است، از جمله این که شیطان می‌خواهد: «شما را از یاد الله و از نماز بازدارد پس آیا شما دست برمی‌دارید؟» و از آنها به‌طور نهایی باز می‌ایستید؟ یعنی: دیگر بس است، باز ایستید! عمر ۳ چون این آیه را شنید، فرمود: باز ایستادیم پروردگارا!

احناف بر آنند که: بازی با نرد، شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، ورق و مانند اینها مکروه تحریمی است، هر چند که با قمار همراه نباشد اما امام ابویوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

- 1 - بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.
- 2 - شخص به‌طور دایم به آن پایبند نباشد.
- 3 - به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.
- 4 - بر آن بسیار سوگند نخورد.

**وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (92)**

«و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و برحذر باشید» از نافرمانی خدا Ψ و پیامبرش، یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت خدا Ψ و رسولش یکجا گردانید «پس اگر رو گردانیدید» از فرمانبرداری و ترس از خدا Ψ و اطاعت رسولش ص «بدانید که بر پیامبر ما جز پیام رساندن آشکار نیست» یعنی: در آن صورت، شما بر پیامبر هیچ زیانی وارد نساخته‌اید زیرا مأموریت وی فقط ابلاغ آیات است و بس بلکه برخود زیان رسانده‌اید؛ چراکه از تکلیف خویش روی برتافته‌اید.

**لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا
وَأَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ (93)**

«بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند، در آنچه خوردند» قبل از تحریم شراب، از هر نوع خوراکی و نوشیدنی‌ای که میل داشتند «گناهی نیست، چون تقوا پیشه کردند» یعنی: چرا که از آنچه بر آنان حرام گشته بود؛ چون شرک و غیره، پرهیز کردند «و ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعدا بر آنان حرام شد، با وجود آن که قبلا بر آنان مباح بود «و ایمان آوردند» به تحریم آن «و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعد از آن تحریم، بر آنان حرام شد و قبلا بر آنان مباح بود «و نیکوکاری کردند» یعنی: اعمال نیک انجام دادند.

مراد از تقوا و ایمانی که در اول ذکر شد؛ تحقق اصل تقوا و اصل ایمان در آنان است، مراد از تقوا و ایمانی که بار دوم ذکر شد؛ ثبات و دوام ایشان بر تقوا و ایمان است و مراد از تقوای سوم؛ پرهیز از ظلم بر بندگان و احسان و مواسات با آنان است. یا مراد از تقوای اول؛ خودداری از شرک، مراد از تقوای دوم؛ خودداری از محرمات و مراد از تقوای سوم؛ خودداری از شبهات است «و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد».

سبب نزول: چون آیه تحریم شراب و قمار نازل شد، گروهی از صحابه گفتند: چگونه خواهد بود سرانجام کار کسانی از ما که قبل از تحریم درگذشتند درحالی که تا دم مرگ شراب می‌نوشیدند و تا دم مرگ اموال به دست آمده از قمار را می‌خوردند و درحالی مردند که این غذاهای حرام در شکم‌شان بود؟ پس آیه کریمه نازل شد و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار درگذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده‌اند. بایسته یادآوری است که حد شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلاق (دره) است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (94)

«ای مؤمنان! هرآینه خداوند شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود» یعنی: شما را به چنان شکار آماده‌ای می‌آزماید که در آن به‌تیراندازی، راندن حیوانات شکاری و تعقیب و دنبال نمودن آنها نیازی نباشد بلکه آن شکارها - به منظور آزمایشتان - همه در دسترس و در برد نیزه‌هایتان قرارداشته باشد. آری! شکار یکی از موارد تأمین

زندگی مادی اعراب بود و خدای عزوجل ایشان را با تحریم آن در حال احرام و در سرزمین حرم، مورد آزمایش قرار داد چنانکه بنی اسرائیل را با عدم تجاوز از حدود مقرر در روز شنبه، مورد آزمایش قرار داد «تا معلوم بدارد که چه کسی غایبانه از وی می‌ترسد» یعنی: خدای عزوجل این آزمایش را ترتیب خواهد داد تا به علم ظهور معلوم بدارد که چه کسی از شما پنهان از چشم مردم، از او پروا می‌دارد، همان‌گونه که از او در پیش چشم و گوش مردم پروا می‌دارد زیرا پروا داشتن از خداوند Ψ به‌طور غایبانه و نهان از چشم و گوش مردم، خود برهان ایمان است «پس هر کس بعد از آن تجاوز کند، برای اوست عذاب دردناک» به‌جهت مخالفت وی با امر و شرع الهی.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه در عمره حدیبیه نازل شد، آن‌گاه که انبوهی از جانوران و پرندگان بر مسلمانان در محل اردویشان درآمده و آن محل را پوشانیدند، به‌گونه‌ای که ایشان در گذشته چنین جمع انبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. همان بود که خدای عزوجل ایشان را از کشتن شکار در حال احرام نهی کرد.

بایسته یادآوری است که این آزمایش برای مؤمنان تا روز قیامت استمرار دارد چنانکه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ
مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا بِالْعُقْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٌ
مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ
فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (95)

«ای مؤمنان! درحالی که محرمید» یعنی: درحالی که جهت انجام حج یا عمره یا هر دو، احرام بسته‌اید «شکار را نکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد» یعنی: درحالی آن را بکشد که به‌یادآورنده احرام خویش است، یا از حرمت کشتن آن آگاه است «باید نظیر آنچه کشته است کفاره‌ای بدهد» یعنی: بر وی تحمل کیفر و پرداخت کفاره‌ای همانند با آنچه کشته؛ واجب است «از چهارپایان» یعنی: از شتر، یا گاو، یا گوسفند «که حکم کند به آن» یعنی: به آن جزا و کیفر، یا به همانند بودن آنچه که کشته است «دو تن عادل از میان شما» یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دو به آن حکم کردند، آن کفاره بر وی لازم می‌شود «و به صورت هدی به کعبه برسد» یعنی: اگر دو تن حکم عادل به کفاره حکم کردند، با آن حیوان کفاره، همان کاری انجام می‌شود که با قربانی انجام می‌شود؛ از فرستادن آن به سوی مکه و ذبح نمودن آن در آنجا. البته مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمی‌شود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلافی در این نیست «یا باید کفاره‌ای بدهد که عبارت است از: طعام دادن مساکین، یا برابر آن روزه بگیرد» اما بر کسی که بدون عمد شکار را می‌کشد، کفاره‌ای نیست. برخی گفته‌اند: بر وی نیز کفاره است.

بایسته یاد آوری است که علما مقدار کفاره در هر گونه صیدی را مقرر داشته‌اند. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

1 - همانند صید را در حرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی به خلقت و هیأت و در نزد ابوحنیفه به قیمت است زیرا مماثلت به خلقت و هیأت متعذر

می‌باشد پس مراد مماثلت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

2 - به قیمت صید، خوراکی‌ای خریده و آن را به مسکینان بدهد. در نزد شافعی باید به هر مسکین مدی از طعام و در نزد ابوحنیفه به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد.¹

3 - بجای اطعام هر نفر مسکین به شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفاره یادشده مخیر است «تا وبال کردار خود را بچشد» وبال: یعنی: سرانجام بد و جزای کشتن شکار را «الله از آنچه گذشت» از جانب شما، درمورد شکارکردن صید حرم قبل از نزول حکم کفاره «عفو کرده است ولی هر کس که بازگردد» به سوی کشتن شکار، بعد از این بیان قاطع «پس خدا از او انتقام می‌گیرد» در آخرت و او را به سبب گناهانش عذاب می‌کند «و خداوند غالب و صاحب انتقام است» بر کسی که از حدود اسلام تجاوز کند. برخی گفته‌اند: معنی این است که خداوند Ψ از او با وضع نمودن کفاره انتقام می‌گیرد چنان‌که جمهور فقها از جمله امام ابوحنیفه، پرداخت کفاره را بر تکرارکننده این جنایت، واجب شناخته‌اند بنابراین، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار می‌شود زیرا جزای آخرت مانع وجوب جزای دنیا بر وی نیست. اما شریح و سعیدبن جبیر گفته‌اند: او در اولین باری که مرتکب این عمل شد، باید کفاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفاره حکم

¹ یک صاع (2751) گرم است، و مد یک چهارم صاع است.

نمی‌شود بلکه به وی گفته می‌شود: برو که خدای عزوجل از تو انتقام می‌گیرد!
یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفاره جبران شود.
خاطر نشان می‌شود که بر مبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات مودی
ذیل از حکم قتل صید در حالت احرام مستثنا هستند: 1 - کلاغ. 2 - زغن
(غلیواج). 3 - عقرب. 4 - موش. 5 - سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق
می‌شود. پس در کشتن آنها گناه و کفاره‌ای نیست.

**أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا
دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (96)**

«برای شما» حتی در حال احرام نیز «شکار دریا حلال شده است» شکار دریا:
شکار حیوانات آبی (آبزیان) است. مراد از دریا در اینجا: هر آبی است که در آن
شکار دریایی یافت می‌شود، هرچند آن آب، آب نهر یا چاهی باشد «و» همچنین
برای شما حلال شده «طعام دریا» طعام دریا: خوردنی‌ای از خوردنی‌های آن
است که دریا به بیرون افکند، یا بر روی آب آید. اما در نزد ابوحنیفه، ماهی
مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمی‌شود و بجز ماهی، خوردن سایر
حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیر احناف، (صید) را در آیه
کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته می‌شود و (طعام) را به آنچه که دریا بعد
از مردن آن را به بیرون می‌افکند، تفسیر کرده‌اند. آری! شکار و طعام دریا را
برای شما حلال گردانیدیم «تا برای شما منفعتی باشد» و مقیمانی که آن را به
طور تازه مصرف می‌کنند، از آن نیرو بگیرند «و برای قافله» یعنی: منفعتی باشد
برای مسافران شما که از آن توشه برمی‌گیرند و گوشت حیوان شکارشده را
خشک می‌کنند، یا آن را در یخچالها نگهداری می‌کنند - چون عصر حاضر -

«ولی شکار بیابان بر شما حرام گردیده است، مادام که محرم باشید» یعنی: تا آن‌گاه که لباس احرام بر تن داشته باشید. همچنان شکار غیر محرم بر محرم حرام است، اگر غیر محرم آن را جهت استفاده محرم شکار کرده بود، مگر در رأی احناف که خوردن شکار خشکی را که به وسیله غیر محرم صید شده باشد؛ در هر حال برای محرم جایز می‌دانند، چه به منظور استفاده وی شکار شده باشد، چه در غیر آن. شکار خشکی شامل هر حیوانی می‌شود که در خشکی تخم‌گذاری و تولید نسل نماید، هرچند پاره‌ای از اوقات در دریا زندگی کند، چون مرغابی «و از خدایی که نزد او محشور می‌شوید پروا دارید» زیرا او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

**جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ
ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ (97)**

«خداوند کعبه را که بیت الحرام است، سبب قوام امور مردمان» یعنی: مایه و مدار سامان‌یابی و انتظام امور معاش و معاد و دین و دنیایشان «گردانید» زیرا در حج، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیایشان می‌شود؛ آری! در حج نیایشگران‌شان به اوج عبودیت واصل می‌شوند، خائف و هراسناکشان ایمن می‌شود، ضعیفشان نصرت داده می‌شود، تجارشان در آن سود می‌برند، فقرايشان در آن اطعام می‌شوند و اخيرا اين كه خداوند Ψ مناسك حج را سبب آبادانی وادی‌ای غیرمزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ کسی اقامت نمی‌گزید «و» خداوند Ψ «ماه حرام را» نیز سبب انتظام و سامان یافتن امور مردم گردانید، طوری که مردم در ماه‌های حرام - ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب - نه خونی

را می‌طلبند، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدس و ارزش مورد احترامی بی‌حرمتی می‌کنند پس ماههای حرام - از این حیث - نیز مایه قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماههای حرام، در شریعت ما منسوخ شده است «و» خداوند Ψ «هدی را» یعنی: حیواناتی را که به مکه اهدا می‌شود «و قربانی‌های قلاده‌دار را» نیز سبب انتظام امور مردم گردانید زیرا بجز منافع دیگری که در آنهاست، وقتی کسی حیوان دارای گردن‌بند (قلاده) را با خود همراه کند، فهمیده می‌شود که او عزم حج یا عمره را دارد و بنابراین، کسی متعرض وی نمی‌گردد. و قربانی قلاده دار را مخصوصا یاد کرد درحالی که این نوع قربانی نیز از (هدی) است، به خاطر آن که ثواب آن بیشتر و شکوه حج با آن جلوه‌گرتر است «این بیان برای آن است تا بدانید که الله آنچه را که در آسمانهاست و آنچه را که در زمین است می‌داند و تا بدانید که الله به همه چیز داناست» پس براساس حکمت و علم مطلق خویش، احکام را مشروع می‌گرداند.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (98)

«بدانید که عقوبت الله سخت است» بر کسی که احکام وی، حرم قدسی وی و حرمت احرام را سبک انگارد و به مقدسات و ارزشهای وی بی‌حرمتی کند «و بدانید که خدا آمرزنده مهربان است» بر تائبان و بازگشت‌کنندگانی که به آستان عفو و رحمت وی باز می‌آیند.

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (99)

«بر عهده پیامبر جز رساندن پیغام» برای شما «نیست» پس اگر امتثال و اطاعت نکردید، مسلماً جز به خودتان زیان نرسانده و جز در حق خودتان جنایت نکرده‌اید اما تا جایی که به رسول خدا ص مربوط است؛ ایشان به تکلیف خود عمل کرده، دستور خدای عزوجل را انجام داده و به واجب تبلیغ قیام کرده است پس برای شما در کوتاهی‌ها و تقصیرهایتان هیچ عذری نیست «و خداوند آنچه را آشکار می‌کند و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» لذا نفاق یا وفاق شما بر او پنهان نمی‌ماند.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ (100)

«بگو» ای پیامبر ص «خبیث و طیب» یعنی: پلید و پاک «برابر نیست» مراد از خبیث: حرام و مراد از طیب: حلال است. یا مراد؛ انسان‌های بد و شرور و مردمان خوب و پاکند. یا مراد؛ اعمال بد و اعمال نیک است. قرطبی می‌گوید: «لفظ، عام است و همه این معانی را دربر می‌گیرد». آری! این دو برابر نیستند «هرچند کثرت پلیدیها تو را به شگفت آورد» زیرا پلیدی یک چیز، سود و ثمر آن را از بین برده و برکت آن را نابود می‌کند «پس ای صاحبان خرد! از الله پروا کنید» و اعمال صالحه را بر کردارهای ناشایست برگزینید و از پاکان و نیکان مردم باشید، نه از تبهکاران و پلیدان آنها «تا رستگار شوید».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (101)

پس از آن که خداوند Ψ حکم شکار در حال احرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش‌هایی که به انگیزه گرایش به تحریم اشیا عنوان می‌شود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: «ای مؤمنان! از آن چیزهایی نپرسید» که به پرسیدن از آنها نیازی ندارید و به شما در امر دیتان مدد نمی‌رسانند. آری! از پیامبر خدا Ψ در چنین مواردی سؤال نکنید «زیرا اگر حقیقت آنها برای شما آشکار شود، شما را غمگین می‌کند» و بر شما ناخوش می‌آید. از جهتی دیگر، سؤال کردن از امور بی‌فایده و از آنچه که بدان نیازی نیست، ممکن است سبب وجوب آن امر بر سؤال‌کننده و بر دیگران شود چنان‌که یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول این آیه، دال بر این امر است. در این روایت آمده‌است؛ یکی از اصحاب از رسول خدا ص پرسید: آیا حج در هر سال فرض است؟ رسول خدا ص خشمگین شدند و فرمودند: اگر بگویم: آری! بی‌گمان بر شما واجب می‌شود. همان بود که آیه کریمه نازل شد. «و اگر از آنها هنگامی که قرآن نازل می‌شود سؤال کنید» بدانید که با وجود رسول خدا ص در میانتان و نزول وحی بر وی؛ «البته برای شما روشن ساخته می‌شود» جواب آن سؤالتان؛ با پاسخ رسول اکرم ص یا با نزول وحی در باره آن موضوع «خدا از آنها گذشت» یعنی: خدا Ψ از آنچه در گذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگر بار به این شیوه بازنگردید. یا خدا Ψ از مکلف کردنتان به آن تکالیف درگذشت «و خداوند آمرزنده بردبار است» و از بردباری وی است که شما را - جز بعد از هشدار دادن - مجازات نمی‌کند.

حاصل معنی این است: در پیرامونتان اموری است که قرآن از آنها سکوت کرده و شما را در مورد آنها به چیزی مکلف نکرده است پس، از آن چیزها سؤال نکنید ولی اگر به‌رغم این سؤال کردید، حکم آن بر شما نازل می‌شود، هرچند که شما را غمگین کند. در حدیث شریف آمده است: «بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از نظر جرم، کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نشده است اما به سبب سؤال وی حرام می‌شود».

بعد از نزول این آیه، صحابه رسول خدا ص به این ادب پایبند شدند به طوری که از طرح سؤالات بی‌فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبر اکرم ص به ایشان ابلاغ می‌نمود، اکتفا می‌کردند. اما بعد از عصر رسول اکرم ص، طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (102)

«همانا قومی پیش از شما، از مانند آنها سؤال کردند، باز به آن کافر شدند» یعنی: کسانی از امت‌های پیشین، سؤال‌هایی مطرح کردند که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد اما چون بر اساس پرسشهای خود به تکالیفی مکلف شدند، به آن تکالیف عمل نکردند، که نمونه این چنین اموری در آیین‌های یهود و نصاری فراوان است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول خدا ص ابتدائاً چیز نوی را نپرسید اما جایز است که درباره آنچه نازل شده، به قصد فهمیدن و عمل کردن به آن، توضیح بخواهید.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (103)

«الله هیچ بحیره و سائبه و وصيله و حامی ای را مشروع نگردانیده است»

بحیره: ماده شتری بود که اهل جاهلیت گوش آن را می شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص می دادند پس کسی حق دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه ای بر این امر بود. سائبه: ماده شتری بود که نذر بتان می کردند و رهایش می ساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیت مشروط نذر بتان می کرده که اگر مثلا خداوند Ψ او را از بیماری ای به سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هر جایی می خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود. وصيله: ماده شتری بود که اگر دوشکم مادینه می زاید، به خودشان تعلق می گرفت اما اگر نرینه ای می زاید، به بتان اختصاص می یافت. حامی: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به وجود می آمد، می گفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش می کردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می شد، نه او را از آب و علفی باز می داشتند. اینها اموری چند بود که اهل جاهلیت آنها را اختراع کرده و در آنها به روش پیشینیانشان تمسک می جستند. «ولی کافران بر الله دروغ می بندند» زیرا آنها این چیزها را به انگیزه تدین و تعبد بر خود حرام کرده و این تحریم را به خدای سبحان نسبت می دادند؛ در حالی که خدای عزوجل آنها را حرام نکرده بود «و بیشترشان تعقل نمی کنند» زیرا افعال و دیدگاه آنان از عقل و فهم نشأت نمی گیرد. چنان که آیه بعدی، نمونه دیگری از جهل و بی خردی آنان را این گونه معرفی می کند:

**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
أَبَاءَنَا أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ لَا يُعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (104)**

«و چون به آنان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبرش
بیایید؛ می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است» یعنی:
هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است
«آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند» یعنی: حتی اگر
هم پدرانشان جاهلانی گمراه بوده باشند، باز هم بر دین آنان باقی می‌مانند؟ حال
آن که سزاوار نیست کسی فقط به خاطر این که پیشینیانش در راهی روان
بوده‌اند، به کیش و آیین آنان باقی بماند، بویژه آن گاه که فساد شیوه‌های
پیشینیان آشکار باشد، یا راه و روش آنان با کتاب خدا Ψ و سنت پیامبرش Ψ در
مخالفت قرار داشته باشد. بنابراین، اگر اقتدا به کسی لازم است؛ آن‌کس باید
عالمی راه‌یافته باشد درحالی که پدرانشان نه علمی داشتند و نه از هدایتی
برخوردار بودند.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ
مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (105)**

«ای مؤمنان! به خودتان پردازید» یعنی: شما در قبال خودتان مسؤول هستید
پس خودتان را بپایید، یا خودتان را نگاه دارید «هرگاه شما راه‌یافته باشید،
کسی که گمراه شده‌است، به شما زیان نمی‌رساند» یعنی: چنانچه شما خود در
حدود مسؤولیت نفس خویش، به سوی حق راهیاب و هدایت‌شده باشید،
گمراهی کسانی از مردم که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.

باید دانست که این آیه به معنای نفی وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیست زیرا آیات قرآنی و احادیث نبوی بسیاری، بر وجوب حتمی و قطعی امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کنند. پس این آیه کریمه که بر مسئولیت شخصی تأکید می‌کند، بر کسانی حمل می‌شود که توانایی قیام به واجب «امر به معروف و نهی از منکر» را ندارند، یا بر کسانی حمل می‌شود که گمان نمی‌کنند امر به معروف و نهی از منکر به هیچ حالی از احوال در مخاطبشان تأثیری بجا گذارد، یا از آن بیم دارند که از امر به معروف و نهی از منکر با چنان زیانی روبرو شوند که صرف تصور وقوع آن، ترک آن را به آنان توجیه می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: شما این آیه را می‌خوانید و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهدید... (یعنی آن را بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل می‌کنید) در حالی که من از رسول خدا ص شنیدم که فرمودند: «آن‌گاه که مردم منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خدای عزوجل همه آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». از ابو ثعلبه خشنی نیز روایت شده است که فرمود: درباره این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، آری! درباره آن از رسول خدا ص سؤال کردم پس در حدیث شریف فرمودند: «بلکه باید به معروف امر و از منکر نهی کنید تا آن‌گاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می‌شد و خودپرستی و دنیامحوری مدار اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته می‌گردید پس در آن وقت بر شما مخصوصاً مسئولیت نفس خود شماست...». «بازگشت همگی شما به سوی خداوند است، آن‌گاه شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌سازد» یعنی: راه‌یافتگان و گمراهان هر دو به

سوی خدا Ψ باز می‌گردند و او به‌زودی تمام آنها را از اعمالشان خبر داده و در برابر عملشان محاسبه‌شان خواهد کرد، سپس همگی را در برابر اعمالشان جزا خواهد داد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ (106)

آیات سه‌گانه زیر از نظر اعراب، لفظ و حکم، از دشوارترین آیات قرآنی است:

«ای مؤمنان! نصاب شهادت در میان شما» شهادت در اینجا: عبارت از گواهی‌ای است که از سوی شهود ارائه می‌شود. آری! نصاب شهادت در میان شما «هنگامی که مرگ یکی از شما حاضر آید» حضور مرگ: حضور علائم و نشانه‌های آن است «این است که در موقع وصیت باید از میان خود دو تن را» یعنی: دو تن از مردان مسلمان را «به گواهی در میان خود فراخوانید که عادل باشند» یعنی: این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند «یا دو تن از غیرتان را» یعنی: از کفار را «به گواهی فراخوانید، اگر در زمین سفر کرده باشید» و گواه مسلمانی موجود نبود «ومصیبت مرگ شما را فرارسید» یعنی: نشانه‌های مرگتان در رسید. پس در چنین شرایطی می‌توانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیت‌تان به‌سوی ورثه‌تان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما به‌سوی آنان باشند.

آیه کریمه دلیل جایز بودن گواهی اهل ذمه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا می‌باشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقید به دو شرط یاد شده است.

واگر به گواهان کافر مشکوک شده و علیه آنها ادعای خیانت کردید: «آنان را» برای ادای سوگند «بعد از نماز» عصر، یا غیر آن از نمازها «بازدارید». خاطر نشان می‌شود که ادای سوگند و فیصله قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به تکان واداشتن وجدان و ضمیر سوگندخورنده است «پس اگر در صداقت آنان شک کردید» و مردد بودید «به الله قسم خورند» آن دو تن شاهد، به این مضمون «که: ما این حق را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم» یعنی: ما بهره‌مان از سوی خداوند Ψ را به این متاع ناچیز دنیا نمی‌فروشیم تا به خاطر دستیابی به مال دنیا، به نام مقدس او سوگند دروغ یادکنیم! «هرچند کسی که به نفع او گواهی می‌دهیم، صاحب قرابت باشد» یعنی: هرچند فرد (مشهودله) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم «و گواهی الله را پنهان نمی‌کنیم» یعنی: گواهی‌ای را که خدای عزوجل به نگهداری و بزرگداشت آن امر کرده، پنهان نمی‌کنیم «که در غیر این صورت، از گناهکاران خواهیم بود» این جمله نیز در حکم قسم داخل است.

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانَ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدِينَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (107)

«و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده‌اند» یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصی، با دروغ گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند؛ «پس دوکس دیگر بجای آنها بایستند که قرابت نزدیکتری به

متوفی داشته باشند» یعنی: دوتن دیگر که از نزدیکان متوفی باشند، بجای آن دو، جهت ادای سوگند علیه آنها بپا ایستند و بر آنچه که حق و حقیقت است؛ شهادت بدهند یا سوگند بخورند «از گروهی که هر یک از دو گواه دروغ به زبردستی بر آنان، مال را حق خود ساخت» یعنی: این دو تن شاهد نزدیک به متوفی، از کسانی باشند که از سوی آن دو شاهد اول، بر آنان جفا رفته و ستم شده است «پس به الله سوگند خورند که گواهی ما درست تر از گواهی آن دو است» یعنی: علیه دو شاهد کافر سوگند یاد کنند که: شهادت ما از شهادت آنها درست تر است و آنها دروغگو و خائن هستند و ما امانت دار و راستگو «و ما از حد تجاوز نکرده ایم» یعنی: ما این سوگند را علیه آنها به دروغ و بهتان نخورده ایم «و در غیر این صورت از ستمکاران باشیم» اگر در کارمان دروغ و دغلی وجود داشته باشد.

**ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (108)**

«این» روش «نزدیکتر است به آن که شهادت را بر وجه آن ادا کنند» یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان بردارنده گواهی وصیت، گواهی را بر وجه درست و به طور شاید و باید آن ادا کنند و آن را تحریف و تبدیل نکرده و در آن خیانت نورزند «یا از آن بترسند که سوگندها بعد از سوگندهای آنان برگردانده شود» یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان وصیت ایمن باشند از این ترس که سوگندها به ورثه برگردانده شده و آنها برخلاف گواهی آنان سوگند بخورند زیرا اگر کسی بداند که بعد از سوگند وی، سوگند دیگری

از جانب مدعی نخواهد بود، سوگند دروغ می‌خورد لذا سوگند ورثه بعد از سوگند شهود وصیت، سبب می‌شود تا شهود وصیت از سوگند خوردن به دروغ، پرهیز و احتیاط کنند «و از خدا پروا دارید» در امر خیانت و سوگند دروغ «و حکم او را بشنوید» به شنیدن پذیرش و اجابت «و الله گروه فاسقان را راه نمی‌نماید» یعنی: بیرون‌روندگان از دایره اطاعت خود را به حق راهیاب نمی‌گرداند.

حاصل معنای دو آیه کریمه فوق این است: اگر به کسی نشانه‌های مرگ دررسد، باید وصیت کند و دو تن شاهد عادل مسلمان را بر وصیت خود گواه بگیرد و چنانچه در سفر بود و جز کافران کس دیگری در حول و حوش وی نبود و دو تن شاهد مسلمان نیافت، جایز است تا دو تن شاهد کافر را بر وصیت خویش گواه بگیرد. سپس اگر ورثه شخص وصیت‌کننده، در گواهی آن دو تن شک کردند، باید آن دو کافر به خداوند Ψ سوگند بخورند بر این که: به حق شهادت داده و چیزی از شهادت را کتمان نکرده‌اند و در مال متروکه متوفی که به آنها سپرده، خیانت ننموده‌اند. آن‌گاه اگر بعد از این سوگند، در عمل خلاف سوگندشان به‌ظهور رسید، یا تصور می‌رفت که چیزی از ترکه متوفی به وجهی از وجوه در ملکیت آن دو تن درآمد است، در این هنگام، دو تن از مردان ورثه متوفی، علیه آن دو گواه کافر سوگند بخورند و بعد از آن به مفاد این سوگند عمل می‌شود.

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «تمیم داری و عدی بن بداء دو تن از نصرانیانی بودند که در مکه تجارت می‌کردند... و چون رسول اکرم ص به مدینه هجرت کردند، آنان مرکز تجاری

خویش را به مدینه انتقال دادند. در مدینه، یک تن از مسلمانان به نام بدیل سهمی یکجا با آنان به قصد تجارت عازم شام گردید، بدیل در راه بیمار شد و احساس کرد که از آن بیماری جان به سلامت نخواهد برد پس به دست خویش وصیتی نوشته و آن را در درون کالای تجارتی اش پنهان نمود، آن گاه وصیت کرد و آنها را بر وصیت خویش گواه گرفت. و چون درگذشت، آنها از میان کالای تجارتی اش ظرفی را که با طلا نقش و نگار یافته بود، برای خود برداشتند و چون به مدینه آمدند، ماجرای بیماری و مرگ بدیل را به خانواده اش بازگفته و اموالش را به آنان سپردند. هنگامی که خانواده بدیل کالایش را گشودند، وصیت نامه او را که صورت اموال خود را نیز در آن نوشته بود، یافتند اما از آن ظرف خبری نبود. لذا نزد رسول اکرم ص شکایت نمودند، همان بود که آیات مبارکه نازل شد...».

ابن جریر طبری می گوید: «ترجیح این است که حکم آیه منسوخ نیست بلکه محکم است».

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (109)

«روزی که خدا، پیامبران را گرد می آورد» که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنانند که باید این روز را به یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آری! روزی که خداوند ﷻ پیامبران را گرد می آورد «پس می فرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟» یعنی: امت هایتان که خدای عزوجل شما را به سوی آنان برانگیخت، به شما چه پاسخی دادند؟ «می گویند: ما علمی نداریم، تویی که دانای رازهای نهانی» با آن که پیامبران ﷺ به چگونگی پاسخی که امت هایشان به ایشان داده اند دانا بودند ولی به منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه خدای

علام‌الغیوب، چنین گفته و پاسخ این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی دیگر: پیامبران ﷺ از هول و وحشت عرصه محشر، پاسخ امت‌هایشان را از یاد بردند. و این قولی است که می‌تواند یکجا کننده این سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً درباره امت‌هایشان می‌دهند. به قولی دیگر: محتمل است که مراد پیامبران ﷺ این باشد که: ما به اخلاص امت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (110)

«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور» ابن‌کثیر می‌گوید: «یادآوری این نعمت به عیسی Ψ بعد از بالابردن وی به سوی آسمان بود. یا این یادآوری به وی در روز قیامت است و تعبیر از آن به صیغه ماضی، برای آن است که بر وقوع حتمی آن دلالت کند». هدف از یادآوری نعمت براو و بر مادرش، همانا آشنا ساختن امت‌ها به کرامت، علو مقام و رفعت شأنی است که خداوند Ψ آن‌دو را بدان مفتخر، معزز و ممتاز گردانید چنان‌که این یادآوری، دربرگیرنده توبیخ کسانی نیز هست که آن‌دو را به خدایی گرفتند زیرا آنان در واقع از این حقیقت غفلت کرده‌اند که این انعام‌ها بر عیسی و مادرش همه از جانب خدای سبحان بوده و آن‌دو، بندگانی از زمره بندگان وی‌اند که از این نعمت‌هایش برخوردار شده‌اند پس عیسی و مریم هیچ

صلاحیت و قدرتی، افزون بر آنچه که خدای سبحان به آنها عنایت کرده، ندارند. آری! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور «آن گاه که تو را تأیید کردم» یعنی: نیرو دادم «به روح القدس» یعنی: روح پاکی که خداوند Ψ عیسی \cup را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح القدس، جبرئیل \cup است. یعنی: تو را به وسیله جبرئیل تأیید و تقویت کردم «با مردمان در گهواره» به اعجاز «سخن می گفتم» در حال کودکی «و در میانسالی» نیز سخن می گفتم، و سخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی باهم نداشت «و آن گاه که به تو کتاب را آموختم» یعنی: خط و سواد، یا مطلق کتاب - یعنی جنس آن را «و حکمت» یعنی: سخن محکم و استوار را «و تورات» یعنی: کتاب موسی \cup را «و انجیل را» یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم «و آن گاه که به اذن من از گل به شکل پرنده می ساختی، آن گاه در آن می دمیدی پس به اذن من پرنده ای می شد» متحرک و زنده، مانند سایر پرندگان «و کور مادرزاد و سپس را به اذن من شفا می دادی و آن گاه که مردگان را بیرون می آوردی» زنده از قبرهایشان و این برای تو معجزه ای بزرگ بود؛ «به اذن من» همه اینها به حکم و فرمان الهی بود و عیسی \cup در همه اینها هیچ نقشی جز این نداشت که فقط از امر الهی پیروی کند «و هنگامی که بازداشتتم» یعنی: دفع کردم و برگردانیدم «از تو شر بنی اسرائیل را» وقتی قصد کشتن تو را کردند «آن گاه که برای آنان حجت های آشکار» یعنی: معجزه های روشن «آوردی پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست» چون در برابر درخشش این

معجزات بزرگ خیره ماندند و تجلی آنها، چشم و روانشان را پر ساخت، قادر به انکار کلی آنها نشده بلکه آنها را به سحر و جادو نسبت دادند.

وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (111)

«و چون وحی کردم» یعنی: الهام کردم «به سوی حواریون، که به من و پیامبرم ایمان آورید» پس نور توحید و اخلاص را در دلهایشان افگندم. به قولی دیگر معنی این است: به حواریون بر زبان پیامبرم عیسی دستور دادم که به من و رسالت پیامبرم ایمان آورید. حواریون: شاگردان و پیروان راستین عیسی بودند «گفتند: ایمان آوردیم» یعنی: آنها دعوت عیسی را اجابت کردند «و» گفتند: «گواه باش که ما مسلمانیم» یعنی: پروردگارا! گواه باش به این که ما در ایمان خویش کاملاً مخلص و به تو کاملاً تسلیم هستیم.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (112)

این آیه بیانگر داستان «مائده» است، داستانی که این سوره نسبت خود را از آن بر گرفته.

«هنگامی که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می تواند که بر ما مائده ای از آسمان فرو فرستد؟» به قولی: این درخواست حواریون از آن رو نبود که در توانایی خداوند متعال شک کرده باشند زیرا آنها به قدرت حق تعالی باور راسخ داشتند بلکه به سبب نیاز آنها به خوراکی بود. به قولی دیگر: آنها با درخواست مائده، خواستار طمأنینه و آرامش قلبی شدند چنان که ابراهیم گفت: (پروردگارا! به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده

می‌کنی...» (بقره/260). و آیه بعد، گواه هر دو قول است زیرا نیاز به خوراک و اطمینان قلبی هر دو در آن مطرح شده است. مائده: سفره‌ای است که بر آن غذا نهاده شده باشد. عیسی U در پاسخ حواریون «گفت: اگر مؤمنید، از خدا پروا کنید» یعنی: چنانچه در ایمان خود راست‌گویید، از خدا پروا کنید و از این درخواست و امثال آن صرف‌نظر نمایید زیرا از شأن مؤمن به‌دور است که چنین پیشنهاداتی را به حق تعالی ارائه کند.

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (113)

«گفتند: می‌خواهیم که از آن بخوریم» زیرا جمع بزرگی با عیسی U همراه بودند که غذای کافی برای خوردن نداشتند «و دل‌های ما آرام گیرد» با مشاهده کمال قدرت خداوند Ψ ، یا به این امر که خداوند متعال درخواست ما را مورد اجابت قرار داده است «و بدانیم که به ما راست گفته‌ای» یعنی: به عین‌الیقین بدانیم که تو در ادعای نبوتت به ما راست گفته‌ای «و در نزول آن» یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان «از گواهان باشیم» در نزد کسانی از بنی‌اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد فرود آمدن آن نیستند.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (114)

چون «عیسی بن مریم» این سخنان آنها را که بیانگر هدفشان از فرود آوردن مائده بود، شنید «گفت: بارالها! پروردگارا! از آسمان خوانی» پر از غذا «بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد» یعنی: تا روز فرود آمدن آن برای ما عیدی

باشد «برای اول و آخر» امت «ما» یعنی: هم برای آنان که در عصر ما زندگی می‌کنند و هم برای کسانی که بعد از ما می‌آیند. به قولی: نزول مائده بر آنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قرار دادند «و» تا «نشانه‌ای از جانب تو» باشد. یعنی: دلالت و حجت روشنی باشد بر کمال قدرت و درستی ادعای کسی که به رسالتش فرستاده‌ای «و ما را روزی ده» که با آن بر عبادتت نیروگیریم «و تو بهترین روزی دهندگانی» بلکه در حقیقت، غیر از تو روزی‌دهنده‌ای نیست.

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (115)

«خدای سبحان» خواسته عیسی U را اجابت کرد و «فرمود: من فرو فرستنده آن بر شما هستم» و وعده من حق است و من خلف وعده نمی‌کنم «ولی پس از آن» یعنی: پس از فرودآوردن مائده «اگر کسی از شما کافر شود» و انکار ورزد «پس او را به عذابی تعذیب کنم که به آن» یعنی: به مانند آن «هیچ‌یک از اهل عالم را عذاب نکرده باشم» چرا که آنها در آن صورت، معجزه‌ای را تکذیب کرده‌اند که محسوس است و آن را به چشم سر دیده‌اند پس عذابشان نیز عذابی سنگین و بی‌مانند خواهد بود.

جمهور مفسران بر آنند که مائده بر آنان نازل شد، برخلاف قولی که می‌گویند: وقتی آنها به عذاب تهدید شدند، گفتند: به نزول مائده نیازی نداریم. از ابن عباس r روایت شده است که فرمود: «مائده، بر عیسی U و حواریون نازل شد و آن خوانی آماده از ماهی و نان بود که از آن در هر جایی که می‌رفتند و در هر

زمانی که می‌خواستند، می‌خوردند». ابن‌کثیر بر اساس روایت عمار بن یاسر r می‌گوید: «... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند اما خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کیفر آن، به خوک و بوزینه مسخشان کرد».

ابن‌عباس r روایت کرده‌است که قریش نیز به رسول اکرم ص گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن وقت به تو ایمان می‌آوریم...! رسول اکرم ص دعا کردند و جبرئیل u فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر می‌خواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل می‌کنم اما اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگر هم می‌خواهی، در توبه و رحمت را به روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول خدا ص گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [برکوه طلا] ترجیح می‌دهم».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این گفت‌وگو میان عیسی u و حواریون، ما را به طبیعت قوم عیسی u و برگزیده‌ترین‌هایشان آشنا می‌سازد.. ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم ص فرقی است بزرگ زیرا حواریون با آن‌همه معجزات حسی آشکاری که از عیسی u دیدند، باز هم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند درحالی که اصحاب محمد ص بعد از آن که اسلام آوردند، حتی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریون عیسی u با حواریون محمد ص ».

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (116)

«و یاد کن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟» یعنی: ای محمدص! روز قیامت را به یادآور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی U می گوید. این رأی جمهور مفسران در تفسیر آیه کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به هنگام بالابردن عیسی U به آسمان، جهت رد پندارهای نصاری در باره وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آن که خداوند Ψ می دانست که عیسی U چنین سخنی به نصاری نگفته است اما به منظور توبیخ نصاری و قطع حجت شان، از عیسی U در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح U بیاگاهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش درحالی که خداوند متعال او را به سویشان برای این فرستاد که آنان را به یگانگی پرستی دعوت نماید. «عیسی گفت: تو را به پاکی یاد می کنم» یعنی: پروردگارا! تو منزهی و من تو را از این بهتان ها تنزیه می کنم «مرا نسزد که آنچه را از حق من نیست بگویم» یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حق و حد من نیست، ادعا کنم. سپس عیسی U این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: «اگر این سخن را گفته باشم پس بی شک تو آن را دانسته ای» یعنی: من به سوی تو چه عذری پیش آورم درحالی که تو خود به حقیقت امر دانایی «می دانی آنچه را در ضمیر من

است» و آن را از مردم پنهان می‌دارم «و نمی‌دانم آنچه را در ضمیر توست» لیکن من به علم نهان تو و آنچه که می‌خواهی انجام دهی، هیچ آگاهی ندارم «این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی» یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواس و ادراک بنی آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
(117)

«جز آنچه خود مرا به آن فرمان داده بودی، به آنان نگفتم» یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابراین، من به آنان گفته‌ام: «که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، پرستید و مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد بودم» یعنی: بر آنان نگهبان و ناظر بودم و احوالشان را تحت اشراف و مراقبت خود داشتم و آنان را از مخالفت فرمانت باز می‌داشتم «پس آن‌گاه که مرا متوفی کردی، تو خود بر آنان نگهبان بوده‌ای» یعنی: چون مرا به آسمان بردی، تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات) در اینجا به معنی مرگ نیست زیرا عیسی U در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن که در آخرالزمان به زمین فرود آید «و تو بر همه چیز نگهبانی» هم بر سخن و عمل من و هم بر سخن و عمل آنان.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (118)

«اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تواند» پس با آنان هرآنچه خواهی، می کنی «و اگر بر آنان بیامری پس تویی عزیز» یعنی: قادر و توانا بر این کار «حکیم» و فرزانه هستی در افعال خویش.

عیسی U این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنان که مولی در حق غلام خویش مورد این درخواست قرار می گیرد. همچنان ملاحظه می کنیم که عیسی U در این سخن، از توانایی حکم کردن در مورد امتش در روز قیامت بیزاری می جوید بلکه حکم کردن در باره آنان را فقط به خداوند یگانه متعال مربوط می داند که هرچه خواهد با آنان می کند. در حدیث شریف به روایت ابوذر r آمده است که رسول خدا ص شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می کردند پس چون صبح دمید، گفتم: یا رسول الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را می خواندید و با آن رکوع و سجده می کردید، راز این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امت خود از پروردگار عزوجل درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به این شفاعت دست می یابد - ان شاء الله - اما این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورد».

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (119)

«خداوند فرمود: این روزی است که در آن راستگویان را راستی شان» یعنی: راستگویی شان در دنیا، یا: راستگویی شان در آخرت «نفع می رساند» و ممکن است هر دو قول را جمع کرد و گفت: یعنی راستگویی پیوسته شان در دنیا

وآخرت به آنان در روز قیامت نفع می‌رساند. «برای آنان باغهایی است» یعنی: در بهشت «که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه درآیند، خدا از آنان خشنود شد» با طاعات خالصانه‌ای که برای وی انجام دادند «و آنان نیز از او خشنود شدند» با پاداشی که دریافت کردند، پاداشی فراوان که اصلاً به خیالشان خطور نمی‌کرد و عقلهایشان از تصور آن عاجز بود «این است فوز عظیم» زیرا این رستگاری، باقی و ماندگار است درحالی که رستگاری دنیا ناپایدار می‌باشد. فوز: دست‌یافتن به مطلوب به کاملترین و عالی‌ترین شکل آن است.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (120)

«فرمانروایی آسمانها و زمین برای الله است» پس این فرمانروایی نه از آن عیسی است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان «و» برای الله است «فرمانروایی آنچه در آنهاست» یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمانها و زمین است از تمام خلائق، همگی تماماً ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزّه است «و او بر همه چیز تواناست» پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

﴿سورهٔ انعام﴾

مکی است و دارای (165) آیه است.

وجه تسمیه: به سبب آن که در آیات (138، 139) این سوره، از (انعام: چارپایان) سخن رفته است، آن را «انعام» نامیدند.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمرؓ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «سوره انعام تماما یکباره بر من نازل شد درحالی که هفتاد هزار فرشته با بانگ تسبیح و تحمید آن را همراهی می کردند». علمای اسلام می گویند: این سوره صف آرای محاجه و مبارزه با مشرکان و تکذیب کنندگان معاد است و به پایدار ساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجه دارد.

شش آیه از این سوره مدنی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (1)

در آغاز این سوره، حق تعالی همراه با ستایش خود، از قدرت کامله خویش خبر می دهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی اش برای تمام ستایش ها را اثبات می کند پس می فرماید: «ستایش آن خدایی راست که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی ها و نور» یعنی: سیاهی شب و روشنی روز و تاریکی های کفر و نور ایمان «را پدید آورد» (ظلمات) را به صیغه جمع اما (نور) را به صیغه مفرد ذکر کرد، از آن رو که ظلمات کفر و نفاق بسیار و نور هدایت یکی است «آن گاه

کافران» باوجود این حجتها و نشانه‌ها «با پروردگار خویش» غیر وی را «برابر می‌کنند» یعنی: کافران بعد از مشاهده این آفرینش عظیم، بجای آن که فقط حق تعالی را ستایش کنند، نعمت‌هایش را ناسپاسی کرده، معبودان باطلی را با او برابر می‌کنند و شریک می‌آورند که بر چیزی از آنچه که خداوند متعال بدان تواناست، قادر نیستند و این، نشان‌دهنده منتهای حماقت و نادانی و بی‌شرمی آنهاست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (2)

«اوست آن که شما را از گل آفرید» مراد، آفرینش آدم است که اصل و بنیاد نوع بشر می‌باشد «آن‌گاه اجلی را مقرر داشت» برای شما، یعنی: وقت مرگ شما را «و نزد او میعاد می‌عین است» برای برپاساختن قیامت. به قولی: اجل اول؛ فاصله میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصله میان مرگ تا زنده شدن مجدد اوست. به قولی دیگر: اجل اول؛ مدت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدت عمر انسان تا هنگام مرگ وی است «با این همه شما شک می‌کنید» یعنی: با آن که مشاهده می‌کنید که از آغاز تا انتها بر شما چه می‌رود، باز هم در امر بعثت خویش، شک می‌کنید!! آیا نمی‌دانید؛ آن ذاتی که شما را از گل آفرید و زندگانی دانا و با خردگردانید و برای شما این حواس و این اندامها را پدید آورد، سپس همه آنها را از شما سلب کرده و شما را بعد از آن، مردگانی بی‌جان و استخوانهایی پوسیده و پراکنده می‌گرداند به‌طوری که به اصل جمادی خود باز می‌گردید؛ همان ذات قادر متعال، از برانگیختن مجدد شما نیز ناتوان نیست و یقیناً اجسام شما را به شکل اولیه آن برمی‌گرداند و ارواح را بدان باز می‌گرداند!؟

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ
(3)

«و اوست الله در آسمانها و در زمین» یعنی: اوست معبود، یا مالک، یا متصرف آسمانها و زمین «نهان و آشکار شما را می داند و نیز آنچه را که عمل می کنید می داند» و هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست.

آیات سه گانه فوق، در واقع چون مقدمه‌ای برای سوره «انعام» است و به مضمون اصلی این سوره که عبارت از محاجه با مشرکان و منکران معاد و پایدار ساختن اصول عقیده در نهاد بشر است، اشاره دارد.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (4)

«و برای آنان» یعنی: برای مشرکان «هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان نمی آید» همانند معجزات انبیاء و سایر نشانه‌هایی که از قدرت حیرت‌انگیز پروردگار صادر می شود «مگر این که از آن روی بر می تافتند» بی آن که بدان کمترین توجه و التفاتی داشته باشند. آری! آنها از نشانه‌هایی روی برمی تابند که هر کس ذره‌ای عقل و خرد داشته باشد، نمی تواند در این حقیقت که آنها اثر فعل خدای سبحان‌اند، شک کند، آنها باید به وسیله همین آیات و نشانه‌ها، به یگانگی خداوند متعال راه می یافتند اما اسفا! که هیچ نشانه‌ای از این نشانه‌ها را ندیدند، جز این که از آن روی بر تافتند. روایت شده است که: مشرکان مکه به رسول خدا ص گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آن گاه ما ایمان می آوریم! ایشان دعا کردند و ماه دو نیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنان که ابن مسعود می گوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمه ماه

دیدم». اما آنها با وجود مشاهده این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکار!

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (5)
«به تحقیق آنان حق را» یعنی: قرآن را «تکذیب کردند» زیرا قرآن بزرگترین معجزه و نشانه پروردگار است، به دلیل این که چون آنها در مورد قرآن به معارضه (تحدی) فراخوانده شدند، از آوردن مانند آن ناتوان گردیدند. یا معنی این است: اگر آنان از نشانه‌های الهی رو بگردانند، جای استبعاد نیست درحالی که بزرگتر از آن، یعنی قرآن را «آن‌گاه که به سویشان آمد» تکذیب کردند و به قولی معنی این است: آن‌گاه که محمد صل به سویشان آمد، او را تکذیب کردند «پس به زودی اخبار آنچه بدان استهزا می کردند، به آنان خواهد رسید» یعنی: به زودی برای آنان آشکار خواهد شد که آنچه بدان استهزا و تمسخر می کردند، در جایگاه استهزا قرار نداشته است و آشنایی‌شان به این حقیقت: در هنگام ارسال عذاب الهی بر آنان، یا در هنگام پیروزی و غلبه اسلام در دنیا، یا در روز قیامت است.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (6)

«آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار قرن‌ها را هلاک کردیم» قرن: بر مدت انقضای عمر اهل هر عصری اطلاق می‌شود. یعنی: آیا از طریق شنیدن اخبار و معاینه آثار، این حقیقت برایشان آشکار نشده که چه بسیار امت‌ها را در عصری پس از عصر دیگر - به سبب این که انبیای خود را تکذیب می‌کردند - نابود

کردیم «امتهایی که آنان را در زمین به قدری تمکین داده بودیم که شما را تمکین نداده‌ایم» یعنی: ما به آن امت‌های تکذیب پیشه که قبل از شما بودند، از مال دنیا و طول عمر و نیرومندی بدنی، به اندازه‌ای اقتدار و امکانات داده بودیم که به شما نداده‌ایم ولی با این حال، همگی آنان را نابود کردیم پس نابود کردن شما با این ضعف و بی‌اقتداریتان بر ما آسانتر است. گفتنی است که مردم مکه نخستین مخاطبان قرآن در این موردند. «و بارانهای آسمان را پی‌درپی بر آنان فروفرستاده‌بودیم و رودبارها را از زیر آنان» یعنی: از زیر درختان و منازل آنان «روان ساختیم، آن‌گاه آنان را به سبب گناهانشان هلاک کردیم» پس اقتدار و امکاناتشان هیچ سودی به حالشان نکرد «و بعد از آنان امتی دیگر» یعنی: نسلی دیگر «پدید آوردیم» تا آنان را بیازماییم اما آن نسل نیز همانند آنها عمل کردند و همانند آنها هم نابود شدند پس شما ای اهل مکه! و ای منکران در همه جا و هر زمان! به خود آید.

این آیه بیانگر سنت الهی در عذاب‌کردن و نابودساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می‌شوند. باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیارزود فریب می‌خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکن می‌بینند... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب می‌کنند، آنها آغاز یا میانه راه را می‌بینند اما به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آن‌گاه دیده می‌شود که تحقق یابد! پایان راه دیده نمی‌شود، مگر در ویرانه‌های گذشتگان و خرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری از داستان‌های خود، ما را به همین وادهای ویران می‌برد تا درس عبرت بگیریم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (7)

سبب نزول: این آیه کریمه درباره نضربن حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیاوری که چهار فرشته همراه آن بر صحت آن و درستی رسالت گواهی دهند.

«و اگر کتابی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم، آن‌گاه آنان با دستان خویش آن را لمس می‌کردند» تا بدانجا که از طریق حس بینایی و بساوایی‌شان هر دو، آن را درمی‌یافتند «قطعا کافران» آنان «می‌گفتند: این، جز سحری آشکار نیست» بنابراین، به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی‌آوردند پس درحالی که رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این‌چنین باشد، دیگر حال آنها با وحی مجرد بر رسول خداص که به وسیله فرشته موکلی نازل می‌شود که نه آن را می‌بینند و نه احساس می‌کنند، چگونه خواهد بود؟

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (8)

سبب نزول: رسول خداص قوم خویش را به سوی اسلام فراخواندند و حکم خدای عزوجل را به آنان ابلاغ کردند اما جمعی از سران قریش گفتند: ای محمد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می‌شد تا درباره رسالت با مردم سخن می‌گفت...! همان بود که نازل شد: «و کافران گفتند: چرا بر پیامبر فرشته‌ای فرودآورده نشد» یعنی می‌گویند: ای محمد! چرا خداوند بر تو

فرشته‌ای نازل نکرد، به گونه‌ای که ما آن را ببینیم و او با ما در این باره که تو پیامبر هستی، سخن بگوید تا به تو ایمان آورده و از تو پیروی کنیم؟ «و اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم» یعنی: به همان اوصافی که آنها پیشنهاد کردند، به گونه‌ای که او را مشاهده کرده و با او سخن می‌گفتند و از او سخن می‌شنیدند؛ «قطعا کار تمام شده بود» یعنی: بی‌تردید آنان را هلاک ساخته بودیم؛ چنانچه در هنگام فرود آمدن فرشته و دیدن وی، ایمان نمی‌آوردند «باز دیگر مجال و مهلتی داده نمی‌شدند» بعد از فرود آمدن و مشاهده آن فرشته. یا معنی این است: اگر فرشته را مشاهده می‌کردند، از هول و هراس دیدن او جان می‌باختند و نابود می‌شدند. انبیاؑ هم که گاهی فرشتگان را به صورت اصلی آنها می‌دیدند - چنان‌که در مورد رسول اکرم ص روایت شده است - به این دلیل بود که ایشان با وجود آن که بشرند ولی استعداد و قابلیت‌های روانی و روحی و قلبی آنها با بشر عادی فرق می‌کند.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (9)

«و اگر آن فرستاده را فرشته‌ای می‌گردانیدیم، بی‌گمان او را به صورت مردی درمی‌آوردیم» یعنی: اگر هم آن فرستاده به سوی پیامبر اکرم ص را فرشته‌ای می‌گردانیدیم که او را مشاهده کند و مورد خطابش قرار دهند، بی‌گمان او را مردمی گردانیدیم زیرا انسانها نمی‌توانند فرشتگان را به صورت حقیقی‌ای که حق تعالی ایشان را بر آن آفریده، ببینند، مگر بعد از آن که به شکل اجسام مشابه با اجسام بنی‌آدم - با همان تراکم و جسامت و چگالی آن - مجسم شوند چنان‌که ابن عباس r فرمود: «اگر آنها فرشته را به صورت اصلی آن می‌دیدند، قطعا

می‌مردند زیرا تاب و توان دیدن فرشته را نداشتند». حتی در مقیاس عالم ماده نیز ثابت شده است که: میدان درک حواس بشر محدود است و چشم بشر نمی‌تواند ماده را در صورت تلطیف شده آن، یا در حالتی که دارای چگالی و تراکم بسیار بالایی باشد، ببیند، همان گونه که «انشتین» این قانون را توضیح داده است. پس هرگاه در عالم ماده چنین باشد، در عالم غیب چگونه خواهد بود؟ بنابراین، اگر خدای عزوجل رسول خویش به سوی بشر را فرشته مشاهده شده مورد خطاب قرار می‌داد، قطعاً انسانها از او می‌گریختند و با او انس نمی‌گرفتند و رعب و وحشت از او سراپای وجودشان را فرا می‌گرفت، آن وقت، طبیعی بود که ترس حاصله از این امر، آنان را از سخن گفتن با آن فرشته و مشاهده وی باز می‌داشت «و هرآینه کار را بر آنچه که هم‌اکنون اشتباه می‌کنند، بر آنان مشتبه می‌گردانیدیم» یعنی: همین التباس و خلطیتی که هم‌اکنون درآند و می‌گویند که پیامبر هم بشری مانند ماست، در آن صورت نیز اتفاق می‌افتاد زیرا وقتی آنان فرشته را به صورت انسانی وی می‌دیدند، قطعاً می‌گفتند: این هم انسان است و فرشته نیست پس کار همچنان بر آنان مشتبه و آشفته باقی می‌ماند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (10)

آن‌گاه حق تعالی پیامبراکرم ص را از این که با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو می‌گردد، تسلیت و دلجویی نموده می‌فرماید: «و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی به استهزا گرفته شدند» یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرار داشته‌اند «اما آنچه را ریشخند

می کردند، گریبانگیر ریشخندکنندگان آنان شد» یعنی: آنچه بدان ریشخند می کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (11)

«بگو» ای پیامبرص «در زمین سیر کنید، آن گاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟» یعنی: در زمین سیروسفر کرده و آثار و ویرانه های بجامانده از پیشینیان را بنگرید تا بدانید که چه عقوبتهایی بر سر آنان فرود آمده است، بعد از آن که در نعمتهای بزرگ مستغرق بودند پس اگر شما نیز همچنان شیوه نادرست و نقش پای آنان را در تکذیب حق دنبال کنید، به آنان پیوسته و بسان آنان هلاک می شوید.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (12)

«از آنان پرس» ای پیامبرص که «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» یعنی: از آنان این سخن را پرس پس اگر پرسیدند: از آن کیست؟ بگو: از آن خداست، به اعتراف خودتان - چراکه مشرکان در این حقیقت شکی نداشتند - یا برای آنان در این باره که آسمانها و زمین از آن خداΨ است، حجت و دلیل بیاور و چون به این اصل اعتراف کردند؛ فهم این حقیقت که خدای مالک آسمانها و زمین بر فرودآوردن عذابی عاجل قادر است، نیز بر آنها دشوار نخواهد بود ولی حق تعالی «رحمت را بر خود مقرر کرده است» مراد این است که: با وعده ای مؤکد، رحمت خویش را به بندگانش وعده داده است و وعده او خواه ناخواه تحقق پذیرفتنی است

بنابراین، بندگانش را به شتاب عذاب نمی‌کند بلکه از آنان توبه و انابت را می‌پذیرد چنان‌که فرستادن پیامبران ﷺ، فرودآوردن کتابهای آسمانی و برپاداشتن ادله بر حقانیت حق نیز از رحمت وی بر آنهاست.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره r از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «آن‌گاه که خدای عزوجل آفرینش خلق را به پایان رساند، نامه‌ای به عبارت زیر نوشت و آن را در نزد خویش بر بالای عرش نهاد: همانا رحمت من بر خشمم پیشی گرفته‌است.» «یقیناً شما را در روز قیامت گرد می‌آورد که هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در روز قیامت یا در گرد آوردنتان نیست اما خداوند متعال مهلتتان می‌دهد و گردآوردنتان را از قبرهایتان تا روزی که منکر آن هستید، به تأخیر می‌اندازد «کسانی که بر خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند» یعنی: کسانی که به این حقیقت ایمان ندارند، به زودی در روز گردآوری، بر آنان روشن خواهد شد که با این عمل خویش به خود زیان زده و خود را غرق خسران کرده‌اند.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (13)

«و برای اوست آنچه در شب و روز ساکن است» یعنی: همه چیزهایی که در شب و روز آرام و ساکنند، از آن حق تعالی هستند. آری! با تأمل در پدیده‌های هستی، ملاحظه می‌کنیم که بعضی اشیا همه‌وقت در حال سکون و آرامش به‌سر می‌برند؛ چون جمادات و بعضی اشیا در شب آرام‌اند؛ چون اغلب حیوانات و بعضی از آنها در روز آرام‌اند؛ مانند بسیاری از پرندگان و درندگان و

حشرات. به قولی: مراد این است که هرچه در شب و روز آرام است و هرچه هم که تحرک و تکاپو دارد، جملگی از آن حق تعالی است.

عنوان کردن حرکت و سکون در این مقام، به معنای برپاداشتن حجت علیه کافران است زیرا حرکت و سکون، مقتضی حدوث عالم است و حدوث عالم، بوجود آفریننده‌ای برای آن دلالت می‌کند و آفریننده آن مالک آن است و چیزی از وی پنهان نیست، به همین دلیل، آیه کریمه را این‌گونه به پایان برد: «و اوست شنوای دانا» لذا هیچ چیز بر او پنهان نیست. پس هرگاه چنین است، مکلفان باید از روز قیامت حذر کنند زیرا ذاتی که احوال و اوضاعشان را نقد می‌کند، به همه امور آگاه و بیناست و حساب هم سخت است، جز بر کسی که خدا Ψ خود آن را بروی آسان سازد.

قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ آتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (14)

«بگو» ای پیامبر ص «آیا غیر از خدا - فاطر آسمانها و زمین - را ولی خود گیرم؟» در حالی که اوست که آنها را از کتم عدم اختراع کرده و آفریده است؟ نقل است که مشرکان رسول خدا ص را به پرستش بتان دعوت کردند پس آن حضرت ص مأمور شدند که این سخن را به آنان بگویند «و اوست که به همگان روزی می‌خوراند و خود روزی نمی‌خورد» یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک می‌دهد در حالی که خود از خورد و خوراک و کسی که اطعامش کند بی‌نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمی‌دهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. آری! ای پیامبر! بعد از آن که ولایت و سروری غیر خدا Ψ را انکار می‌کنی، به آنان

«بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و به من فرمان داده شده که هرگز از مشرکان نباشم» مأمورم تا اولین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اولین کس از این امت باشم که در بست تسلیم فرمان خدای عزوجل است. به‌راستی هم‌چنین بود زیرا رسول خداصل از همه امت خویش در اسلام جلو بودند.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (15)

«بگو» ای پیامبرص «اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با پرستش غیر وی، یا مخالفت امر یا نهی وی «هرآینه از عذاب روز بزرگ می‌ترسم» که همانا روز قیامت است، آن‌گاه که گردنکشان و نافرمانان در برابر اعمالشان مورد محاسبه و عذاب قرار می‌گیرند - جز آن کس که خداوند Ψ او را شامل رحمت خویش گرداند.

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (16)

«آن روز، کسی که عذاب از وی برگردانده شود» یعنی: هرکسی که عذاب از وی در روز قیامت بازداشته شود «قطعا خدا بر او رحمت آورده» یعنی: یقینا او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به‌زودی به بهشت وارد خواهد شد «و این همان فوز آشکار است» فوز: عبارت از به دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (17)

«و اگر خداوند به تو زیانی برساند» و سختی و بلا و ضرری چون فقر، بیماری یا بلای دیگری را بر تو نازل کند «کسی جز او برطرف کننده آن نیست» یعنی: کسی جز او قادر به برداشتن آن زیانی که بر تو نازل می‌شود، نیست «و اگر خیری به تو برساند» چون گشایش و نعمت و رفاه، یا عافیت و سلامتی، یا غیر آن از نعمت‌ها «پس او بر همه چیز تواناست» و از جمله این توانایی وی، رساندن شر و خیر است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص چنین دعا می‌کردند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد: بارخدايا! عطای تو را هیچ بازدارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست و جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانب سودی نمی‌رساند» بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

بعد از آن که خدای عزوجل پیشنهاد کافران را در مورد فرستادن فرشته و فرود آوردن نامه‌ای از آسمان که دال بر تصدیق رسالت باشد، بیان کرد و روشن ساخت که این‌گونه پیشنهادات، ناشی از عناد و استهزای آنان است، نه از سر اشتیاق به کشف و دریافت حقیقت، اینک در این آیات به پیامبرش دستور می‌دهد که به مشرکان چهار سخن را بگوید و به کار بستن این چهار دستور، داروی درد کافران است پس هر کس از اهل کفر که بخواهد ایمان آورد، راه همین است که باید برود:

- 1 - سیروسفر در زمین و عبرت گرفتن از فرجام کار تکذیب‌کنندگان.
- 2 - شناخت مالکیت و فرمانروایی همه‌جانبه حق تعالی و دیدن آثار رحمت وی بر همه چیز.

3 - نگرش در آفرینش حق تعالی.

4 - اعلان ترس و نگرانی از عذاب خداﷻ.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (18)

«و اوست قاهر» یعنی: غالب و چیره و برتر «بر بندگان خود» که گردنهای گردنکشان در برابر وی فرو افتاده و سرهای جباران در پیشگاه وی به ذلت نگونسار شده است. خاطر نشان می‌شود؛ در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است «و اوست حکیم» در اجرای مراد خود «آگاه» به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (19)

«بگو» ای پیامبرص «چه کسی برتر است در باب شهادت» یعنی: کدامین گواه در گواهی خود برتر است؟ پاسخ این است: «بگو: خدا، که میان من و شما گواه است» پس وقتی خدای سبحان میان پیامبر خودص و میان آنان گواه باشد، قطعاً او در گواهی برای رسول خویش، برتر است. به قولی: جواب سؤال در (قُلْ اللَّهُ) تمام می‌شود، یعنی: خدا برتر است در گواهی دادن. در این صورت، جمله بعد از آن: (شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ) جمله مستقل دیگری است. یعنی: او میان من و میان شما گواه است «و این قرآن به من وحی شده است تا شما را با آن بیم دهم و کسی را نیز که قرآن به او می‌رسد، بیم دهم» آوردن این عبارت بعد از

بیان گواهی خدای عزوجل، این معنی را می‌رساند که فرود آوردن قرآن بر پیامبرص، بخشی از گواهی حق تعالی برای پیامبرش می‌باشد. یعنی: قرآن بدان جهت بر من وحی شده است تا شما و تمام مردم - اعم از انس و جن - را با همه ملل و اقشار و اصناف مختلفشان، چه آنان که در حال حاضر موجودند و چه آنان که در زمانهای آینده - تاروز قیامت - به وجود خواهند آمد، با آن بیم و هشدار دهم زیرا احکام قرآن، فراگیر همه بشر و همه جن است، چه آنان که در عصر رسالت موجود بوده‌اند و چه آنان که بعدا به وجود آمده یا می‌آیند، به شرط آن که دعوت اسلام به آنان برسد و این قرآن را بشنوند. همین طور، پیامبرص نیز بیم‌دهنده آنهاست زیرا آنان در هنگام لقای الهی از چگونگی پاسخ‌گویی خود به دعوت الله Ψ که به وسیله پیامبرش ابلاغ شده و از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند، مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند چنان‌که رسول اکرمص در حدیث شریف فرمودند: «ازسوی خدای عزوجل (پیام وی را) برسانید و ابلاغ کنید زیرا هر کس آیه‌ای از کتاب خدا به او برسد، در حقیقت فرمان خداوند به او رسیده است».

«آیا شما شهادت می‌دهید که خدایان دیگری با الله وجود دارند؟ بگو» ای پیامبرص! اگر شما شهادت دهید «من چنین شهادتی نمی‌دهم» زیرا این شهادت از باطل‌ترین باطل‌هاست «بگو: جز این نیست که او معبودی یگانه است و بی‌تردید، من از آنچه شما شریک او قرار می‌دهید، بیزارم» یعنی: از بتانی که آنها را خدایان خویش قرار می‌دهید، یا از شرک‌آوردنتان به خدای عزوجل، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهم. آیه کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ اسلام بر مسلمانان فرض است.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20)

«کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم» چون تورات و انجیل «او را می‌شناسند» یعنی: رسول خداص را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتابهایشان بیان شده است «همان گونه که فرزندانشان را می‌شناسند» و کسی همچون پدر و مادر انسان، او را نمی‌شناسد پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمدص را نمی‌شناسیم، دروغ‌گویند. روایت شده است که بعد از هجرت رسول خداص به مدینه، عمر[ؓ] به عبدالله بن سلام گفت: خدای عزوجل این آیه را - که شما پیامبر خاتم وی را همچون فرزندانتان می‌شناسید - نازل فرموده لذا به من بگو که شناخت شما از ایشان چگونه است؟ عبدالله بن سلام گفت: سوگند به خدا Ψ که چون او را در میان شما دیدم، چنان شناختمش که فرزندم را می‌شناسم، حتی من - بدون تردید - محمدص را از فرزندم نیز بهتر می‌شناسم زیرا من نمی‌دانم که زنان چه کرده‌اند...!». «کسانی که بر خود زیان زده‌اند» از مشرکان و ملحدان و منکران رسالت - اعم از اهل کتاب و تمام کفار «آنان ایمان نمی‌آورند» یعنی: انکارشان از رسالت پیامبرص ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمردشان است، عناد و تمردی که به سبب آن به خود زیان وارد کرده‌اند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (21)

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدا Ψ دروغ بسته و مدعی بودن چیزی در

تورات یا انجیل یا قرآن شده که در آنها نیست «یا آیات او را» یعنی: معجزات روشن و آشکار، یا آیات قرآن عظیم او را «تکذیب کرده» و با این تکذیب، دروغ بستن بر خدای عزوجل را با دروغ انگاشتن فرمان وی در مورد لزوم و وجوب ایمان به قرآن و پیامبرص، یکجا گردانیده و به این ترتیب، هم کاذب شده و هم مکذب «بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند» و چگونه رستگار می‌شوند؛ درحالی که دو چیز باطل - یعنی دروغ انگاشتن دین حق و دروغ بستن بر خداوند Ψ - را باهم یکجا کرده‌اند؟.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شِرْكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (22)

«و» ای محمد! یادآوری کن به آنان از «روزی که همه آنان را حشر می‌کنیم» یعنی: از روز قیامت، که خدای عزوجل پرستندگان و پرستش‌شدگان باطل را همه یکجا در آن گرد می‌آورد «آن‌گاه به کسانی که شرک آورده‌اند، می‌گوییم» از روی توبیخ «شریکان شما که آنها را شریک خدا می‌پنداشتید، کجایند؟» یعنی: کجایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی‌رسانند؟ یا خدایانشان احضار می‌شوند ولی از آنجایی که به هیچ وجه منفعتی از آنان بر نمی‌آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابراین، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند. آری! درحقیقت شریکی برای خدای عزوجل وجود نداشته بلکه آنها بوده‌اند که به ناروا معبودان باطلی را که بجز خدای یگانه یا همراه با او مورد پرستش قرار می‌دادند، شرکای وی نامیدند.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (23)

«آن‌گاه فتنه آنان جز این نیست که می‌گویند: قسم به الله - پروردگارمان - که ما مشرک نبوده‌ایم» یعنی: جواب آنها جز انکار و بیزاری جستن از شرک، چیز دیگری نیست. مفسران در بیان معنای «فتنه» در این آیه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزاری جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن‌عباس τ است: «فتنه آنان، یعنی حجت آنان». عطاء می‌گوید: «فتنه آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)

«بنگر، چگونه بر خود دروغ بستند» با انکار شرکی که از آنان در دنیا روی داد «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم گشت» یعنی: افترایشان بر باد رفت و نابود شد و این پندار یاوه‌شان که شریکان آنها را به خدا Ψ نزدیک می‌کنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله Ψ پرستش می‌کردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (25)

ابن‌عباس τ و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: ابوجهل و سران قریش شبانگاه دور از دیده مردم و بی‌آن که یکی از آنها از حال دیگری آگاه باشد، به قرآن گوش می‌سپردند پس نازل شد: «و از آنان» یعنی: از مشرکان «کسانی هستند که به تو گوش می‌دهند» آن‌گاه که قرآن می‌خوانی «ولی ما

بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند» یعنی: درحالی که قطعا ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم، چون دوست نداریم که آنها قرآن را درک کنند «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم» یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته‌ایم «تا بدانجا که کافران چون نزد تو آیند، با تو مجادله می‌کنند» یعنی: آنها در کفر و عنادشان بدانجا رسیده‌اند که به صرف ایمان نیاوردن اکتفا نکرده بلکه جدال‌کنان نزد تو می‌آیند و «می‌گویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، جز از جنس داستانها و افسانه‌های بی‌پایه‌ای که پیشینیان آن را در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمد ص قرآن را از این داستانها و اخبار برگرفته است درحالی که قرآن جز فروفرستاده خدای عزیز و حمید نیست.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (26)

«و آنان مردم را از او باز می‌دارند و خود نیز از او دور می‌شوند» یعنی: مشرکان هم مردم را از ایمان به قرآن، یا محمد ص بازمی‌دارند و هم خود از آن حضرت ص دور می‌شوند. یا: مردم را از آسیب رساندن به آن حضرت ص باز می‌دارند اما درعین حال، خود نیز از رسول خدا ص دوری می‌گزینند. بنابر روایتی در بیان سبب نزول: این آیه درباره ابوطالب عموی پیامبر ص نازل شد زیرا او در همان حالی که کفار را از آزار دادن پیامبر ص بازمی‌داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر ص در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد. «و هلاک نمی‌کنند مگر خود را ولی نمی‌دانند» یعنی: آنچه از بازداشتن مردم و دور شدن از اجابت دعوت حق از آنان سر می‌زند، سبب نابودی خود آنان می‌شود زیرا با

این کار، خود را در معرض عذاب الهی و خشم وی قرار می‌دهند اما نمی‌دانند که چه بلایی بر سر خویش می‌آورند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27)

«و اگر آنان را هنگامی که بر آتش عرضه می‌شوند، ببینی» بی‌تردید منظره هولناک و حالت دهشتناکی را خواهی دید زیرا در حالی که بر پل (صراط) بر فراز جهنم نگاه داشته می‌شوند و آتش را مشاهده می‌کنند؛ «می‌گویند: ای کاش بازگردانیده شویم!» به‌سوی دنیا «آن‌گاه آیات پروردگار خویش را به دروغ نسبت ندهیم و از مؤمنان شویم» و گذشته عبرت‌انگیز خود را جبران نماییم. آری! چنین آرزویی می‌کنند ولی هیئات که این آرزویشان برآورده شود.

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (28)

«نه؛ بلکه آنچه را پیش از این پنهان می‌داشتند، بر آنان آشکار شده است» یعنی: چون عقاید و اعمال نابکارشان بر آنان آشکار شد و دانستند که حتماً به سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده‌های دروغین روی آوردند. یا: حقیقت باوری که در دنیا به راستگویی محمدص داشتند اما آن را پنهان کرده و در محافل و مجامع خود ایشان را تکذیب می‌کردند، بر آنان در آخرت آشکار شد. یا: کفر و شرکشان که آن را در آخرت با این سخن پنهان می‌کردند: (به خدا - پروردگار ما - سوگند که ما مشرک نبودیم) «انعام/23»، در آخرت با گواهی دادن اعضا و اندامهایشان، بر آنان آشکار شد. پس آیه کریمه سه وجه تفسیری دارد. «و اگر بازگردانده هم

بشوند» به سوی دنیا، آن طور که آرزو کردند «قطعاً برمی گردند به» انجام دادن «آنچه از آن نهی شده بودند» از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است، همان گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی بازم عناد ورزید و سر به تمرد برداشت «و قطعاً آنان دروغگویند» در این وعده شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می گردند بلکه این سخن را فقط به انگیزه نجات از مهلکه ای که در آن درافتاده اند، می گویند.

آری! وقتی با این طبیعت نابهنجار و این منش نابکارشان آشنا شویم، آن گاه درمی یابیم که چرا سزاوار جاودانگی در دوزخ گردیده اند.

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29)

«و گفتند: حیاتِ جز همین زندگی این جهانی ما نیست» لذا ما همه توانمان را برای ساماندهی این زندگانی دنیا و بهره برداری شهوانی در آن، مایه می گذاریم و هرگز برای آخرت کاری نمی کنیم زیرا آخرت وجود ندارد «و ما برانگیختنی نیستیم» بعد از مرگ. وه! این چه جهالتی است بزرگ!!

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُقْفَوْنَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (30)

«و اگر بینی آن گاه که در حضور پروردگار خویش بازداشته می شوند» برای حساب و کتاب، یقیناً کاری بزرگ، منظره ای هولناک و دهشت انگیز را مشاهده کرده ای، در آن حال که «خدا به آنان می گوید: آیا این حق نیست؟» یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این کیفری که شما آن را انکار می کردید، حاضر و آماده نیست؟ «می گویند: چرا، سوگند

به پروردگاران» که این حق است. آری! آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف می‌کنند و این اعترافشان را با سوگند، مؤکد می‌سازند «می‌گوید» حق تعالی «پس به سبب آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید» یعنی: به سبب کفرتان به حق، اینک کفرتان را دریابید.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ
(31)

«در حقیقت، کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند زیانکار شدند» مراد، تکذیبشان به رستاخیز و کيفر آخرت است «تا آن‌گاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می‌گویند: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» یعنی: ای دریغ‌ها! ما را فراگیرید، وای و صد افسوس و حسرت بر ما و بر غفلت و قصور بسیار مان در باب قیامت! که بدان بها ندادیم و اهمیت قائل نشدیم و آن را تصدیق نکردیم! «و آنان بارهای خویش را» یعنی: بار گناهان خویش را «بر می‌دارند» به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بر دوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست «آگاه شوید؛ چه بد است آنچه برمی‌دارند» و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها در حالی حشر می‌شوند که گناهانشان بر پشتشان است تا به سبب آن عذاب شوند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَاللَّادِرُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
(32)

«و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست» مراد آیه، تکذیب این سخن کفار است که: حیاتی جز این زندگانی دنیا نیست. لذا بشر باید بداند که حیات حقیقی‌ای که باید برای آن کار کرد، همانا حیات آخرت است زیرا حیات آخرت، دائمی و ناگسستنی است «و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند» از شرک و معاصی «بهتر است» این عبارت دلیل بر آن است که جز اعمال متقیان هرچه هست؛ بازی و سرگرمی و بیهودگی است «آیا در نمی‌یابید؟» و اندیشه نمی‌کنید تا ایمان آورید؟ و آیا به بی‌ارزش بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت هیچ نمی‌اندیشید تا برای آخرت عمل کنید؟ آخر باید بیندیشید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوع است.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (33)

«همانا می‌دانیم که آنچه آنان می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند» یعنی: پس اندوهگین نباش که «در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند» یعنی: به شخص تو نسبت دروغگویی نمی‌دهند زیرا آنان به راستگویی و صداقت شخص تو معترفند ولی تکذیب آنها به آنچه که از پیام الهی به همراه آورده‌ای، برمی‌گردد، از این جهت فرمود: «ولی ستمکاران آیات الله را انکار می‌کنند» یعنی: آنها درحقیقت آیات الهی و کتاب وی را تکذیب می‌کنند. چنان‌که در بیان سبب

نزول آمده است: ابوجهل به رسول اکرم ص گفت: بدان که ما شخص تو را دروغگو نمی‌شناسیم ولی آنچه را که با خود آورده‌ای، دروغ می‌دانیم. در روایت دیگری آمده است که گفت: ... به خدا سوگند که من می‌دانم او پیامبر است ولی ما چه وقت پیرو طایفه «عبد مناف» بوده‌ایم که حالا باشیم؟!

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ (34)

«و هرآینه پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند» پس طبیعت نفس بشری‌ای که به کفر آلوده شده، در هر عصر و زمانی این‌گونه بوده است «ولی» آن پیامبران «بر آنچه تکذیب شدند و بر آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای وعده‌های الله» در یاری دادن به پیامبرانش «هیچ تغییر دهنده‌ای نیست» این آیه، دلجویی از رسول خداص و تسلی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکبیا باش و به پیامبران پیش از خود اقتداکن و اندوه نخور چنان‌که آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنان‌که به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغ انگاران پیروز و غالب هستی - و سپاس خدای عزوجل را که چنین هم شد «و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است» یعنی: بعضی از اخبار پیامبران و کیفیت نجات دادن ایشان و همراهان مؤمن‌شان و این که چگونه خدای عزوجل تکذیب‌کنندگان را هلاک گردانید، به تو رسیده است پس این اخبار، خود دلیل روشن آن است که سرانجام ما تو را پیروز می‌گردانیم.

وَإِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (35)

«و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید» آری! رویگردانی قوم رسول خداص از اجابت دعوت حق بر ایشان سخت گران می‌آمد و آن را بسیار بزرگ انگاشته بر آن سخت اندوهگین می‌شدند پس خدای سبحان به آن حضرت ص روشن ساخت که آنچه از رویگردانی کفار از دعوت حق می‌بینند، خواه‌ناخواه روی دادنی است، بدان جهت که این کار در علم او سبقت گرفته است لذا اصلاح حالشان قبل از آن که او بدان اذن دهد، از توان آن حضرت ص خارج است. آری! اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید؛ «پس اگر می‌توانی که نقبی در زمین بجویی» تا از آن نقب برای آنان نشانه و معجزه‌ای بیاوری «یا نردبانی در آسمان» بجویی «تا برای آنان معجزه‌ای بیاوری» چنین کن! ولی چنین نتوانی کرد پس حزن و اندوه را کنار بگذار. آری! خدای سبحان در این امر که به پیامبرش ص معجزه حسی دائمی نداد، حکمت روشنی قرار داده است زیرا اگر اوبه پیامبرش معجزه‌ای می‌داد که به وسیله آن کفار را به ایمان آوردن ناچار سازد، در آن صورت، برای «تکلیف» که مدار آن بر ابتلا و امتحان بندگان است، هیچ معنی و موضوعیتی باقی نمی‌ماند، به همین دلیل است که فرمود: «و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد» به شیوه اجبار و اکراه ولی او این کار را نخواست بلکه موضوع را به انتخاب خود آنان وا گذاشت - و از آن خداست حکمت بالغه «پس از جاهلان نباش» زیرا شدت اشتیاق به اجابت کفار و سختی اندوهت بر اعراض آنان - قبل از آن که خداوند متعال به ایمانشان اذن دهد - از کارکرد اهل جهل است و تو قطعاً از آنان نیستی. یا: از

کسانی نباش که این حقیقت را نمی‌دانند و حکمت‌های بزرگ حق تعالی را در این کار در نمی‌یابند.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (36)
«تنها کسانی اجابت می‌کنند» دعوت حق را «که می‌شنوند» به شنوایی فهم و قبول، بدان‌گونه که عقل اقتضا می‌نماید و فهم ایجاب می‌کند؛ که گروه یاد شده از آنان نیستند بلکه آنان به منزله مردگانی هستند که نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند «و مردگان را خداوند در روز قیامت برمی‌انگیزد پس به سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: چنان‌که خداوند Ψ در روز قیامت مردگان را برمی‌انگیزد، همین‌طور ممکن است که دل‌های مرده این گروه کفار را به سوی فهم آنچه که تو به همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزوجل کفار را که مرده‌دل اند، به تن مردگان تشبیه کرد و این از باب تهکم و استهزای آنهاست».

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (37)

«و گفتند: چرا آیه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟» مرادشان از (آیه) در اینجا، نشانه و معجزه‌ای است که به ایمان آوردن ناچارشان گرداند، مانند فرودآوردن فرشتگان در جلو چشم آنان، یا برکندن کوه و بالابردن آن برفراز سرشان... پس خدای عزوجل به پیامبرش دستور داد: «بگو» ای پیامبرص درپاسخ آنان «بی‌گمان خداوند قادر است بر آن که آیه‌ای فروفرستد» بر من که شما را به ایمان آوردن مجبور گرداند ولی او این کار را نکرد تا فایده «تکلیف»

که ابتلا و امتحان است، نمایان گردد. همچنان، اگر حق تعالی نشانه‌ای از آن دست که آنان طلب کردند، نازل می‌کرد، دیگر بعد از نزول آن نشانه، به آنان مهلت نمی‌داد بلکه اگر ایمان نمی‌آوردند، بی‌درنگ عذابشان می‌کرد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» که خداوند Ψ بر فرودآوردن معجزه پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمی‌دانند که در صورت فرودآوردن این معجزه پیشنهادی، فرجام آن، چه قدر برایشان سنگین و فاجعه‌بار خواهد بود.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (38)

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش می‌پرد مگر آن که آنها» نیز «امت‌هایی همانند شما هستند» یعنی: آنها گروه‌ها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هر یک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمع، تغذیه، نیاز به کارپرداز و مدبر... و غیر این از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامه مخصوص به خود می‌باشند و خدای عزوجل آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده است و این گروه‌های مختلف از مخلوقات خدای عزوجل نیز، در حیطة علم و تقدیر و سلطه و احاطه وی قرار دارند. به قولی دیگر: (أَمْثَالِكُمْ: همانند شما هستند) به این معنی است: این امتهای نیز در ذکر خدای عزوجل و راهیابی فطری به سوی وی و برخورداری از هدایت تکوینی، همانند شما هستند. قید پرواز پرنده‌گان با (دو بال)، برای نفی مجاز و تأکید بر اراده معنای حقیقی پرواز است. «در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم» از امور شما و امور این امت‌ها. مراد از «کتاب»، لوح محفوظ است زیرا خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده است. یا مراد؛ قرآن

است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر این که قرآن را فراگیر آن ساختیم.

بیان حقیقت جامعیت و فراگیری قرآن کریم در سیاق ذکر انواع جنندگان زمین، به اعجاز علمی قرآن کریم اشاره دارد، که علم زیست‌شناسی گوشه‌هایی از این اعجاز را به نمایش گذاشته است.

«پس همه به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند» یعنی: همه امت‌های مذکور، در قیامت حشر می‌شوند. این تعبیر براین حقیقت دلالت دارد که امت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون بنی‌آدم محشور می‌شوند. از ابوهریره ت روایت شده است که فرمود: «هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیست مگر این که در روز قیامت محشور خواهد شد، آن‌گاه برای برخی از آنها از برخی دیگر قصاص گرفته می‌شود، حتی از حیوان شاخ‌دار برای حیوان بی‌شاخ، سپس به آن حیوان گفته می‌شود: به خاک تبدیل شو! و در این هنگام است که کافر می‌گوید: (یا لیتنی کنت ترابا: ای کاش من هم خاک بودم!). اما به قولی: مراد از «حشر» در اینجا، مرگ این جانوران است. به قولی دیگر: مراد از «حشر»، حشر کفار است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأُ اللَّهُ يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَأُ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (39)

«و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، کردند» یعنی: با گوش‌هایشان سخن حق را نمی‌شنوند «و گنگ‌اند» با زبان‌هایشان سخن حق را نمی‌گویند «و در تاریکی‌هایند» یعنی: در تاریکی‌های کفر و جهل و حیرت سرگشته‌اند و به چیزی که صلاحشان در آن است، راهیاب نمی‌شوند زیرا از بینایی‌ها و شنوایی‌هایشان بهره نمی‌گیرند، از این رو همچون حواس‌باختگانی هستند که به

هیچ حال از حواس خود بهره گرفته نمی‌توانند، همانند شخص کر و کور و لالی که در تاریکی سختی دست‌وپا می‌زند، نه می‌تواند راهش را ببیند، نه مردم را به یاری فراخواند تا او را راهنمایی کنند و نه هم کسی او را از دور می‌بیند تا راهنمایی‌اش کند پس چگونه چنین کسی به سوی راه نجات رهنمون می‌شود و به مقصد خویش می‌رسد؟ «الله هر که را بخواهد، گمراه می‌کند و هر که را بخواهد، بر راه راست قرارش می‌دهد» به این شیوه که او را به سوی اسلام هدایت می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که: حق تعالی خالق افعال است و معاصی شامل اراده وی اند و وضع «اصلح» بر او واجب نیست.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَعْبَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (40)

«بگو» ای پیامبرص «به من خبر دهید: اگر عذاب الهی به شما دررسد، یا قیامت به شما دررسد، آیا کسی جز خدا را می‌خوانید؟» یعنی: آیا در این حالت - که حالت رسیدن عذاب یا برپایی قیامت است - کسی غیر خدا را - از قبیل بتانی که پرستش می‌کنید - به زاری می‌خوانید، یا فقط خدای سبحان را می‌خوانید؟ «اگر راست‌گویید» در این ادعای خود که بتان شما نفع و ضرر می‌رسانند و چنان‌که می‌پندارید، خدایانند؟

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (41)

«نه بلکه تنها او را می‌خوانید» نه دیگران را. آری! در آن احوال سخت که پریشانی بر شما چیره شده و دستتان از اسباب مادی کوتاه می‌گردد، فقط او را

می‌خوانید، آن هم با نهایت اخلاص و تضرع «پس» خداوند متعال «اگر بخواهد آنچه را که برای دفع آن دعا می‌کنید، دفع می‌کند» و آن عذاب و وحشت را از شما برمی‌دارد «و آنچه را که برای او شریک قرار داده‌اید، فراموش می‌کنید» از بتان و مانند آنها پس در آن حال نه آنها را می‌خوانید و نه دفع بلیه‌ای را که در آن افتاده‌اید، از آنها انتظار دارید بلکه از آنها همانند روگردانی فراموشکار، رو برمی‌گردانید زیرا می‌بینید که در آن هنگام از آنها برای شما هیچ سودی متصور نیست. آری! بازگشت انسان در مواقع سختی به سوی خدای عزوجل، خود دلیل قاطعی است براین که ایمان به خدا Ψ و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ
(42)

«و به یقین ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، پیامبرانی فرستادیم و آنان را به باء دچار ساختیم» باء: فقر و مصایب در اموال است «و به ضراء» ضراء: بیماری و مصایب در ابدان است «تا زاری کنند» یعنی: تا ما را با تضرع که همانا شکستگی و خاکساری است بخوانند و از گناهان خویش توبه کنند زیرا قاعده این است که دلها در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، خاشع و فروتن می‌شوند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
(43)

«پس چرا وقتی که عذاب ما به سراغشان آمد، تضرع نکردند» به سبب شدت تمرد و افراط در کفر چنان که می‌فرماید: «ولی» حقیقت این است که «دل‌هایشان قسی شد» یعنی: سخت و درشت شد پس از این عذاب درس عبرت نگرفته بلکه بر سرکشی‌شان افزودند «و شیطان، کار و کردارشان را در نظرشان آراست» یعنی: با مصمم ساختن‌شان بر کفر، به اغوایشان پرداخت.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (44)

«پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: چون هشدارها و تذکرات عبرت‌انگیز ما در یادآوری مصیبت‌های مالی و جانی، هیچ اثری از پندپذیری و دردسوز در آنان ایجاد نکرد و از این پندها روی برتافتند؛ «درهای همه چیز را بر آنان گشودیم» یعنی: از باب «استدراج»، درهای نعمت را با همه انواع آن به روی آنان باز کردیم «تا چون به آنچه داده شده بودند» از نعمت‌های گونه‌گون «شاد شدند» به شاد شدن سرمستی و ناسپاسی و گردنکشی و تکبر و پنداشتند که از این همه رفاه و نعمت به سبب آن برخوردار گشته‌اند که کفر و انکارشان درست و برحق است؛ «ناگهان آنان را فرو گرفتیم» به‌طور غیرمترقبه و به‌گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند «پس یکباره نومید شدند» مبلس: کسی است که به سبب شدت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده است، غرق حزن و اندوه گردیده و از هر خیری مأیوس می‌شود.

اگر به تاریخ، نگاهی گذرا داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که واقعیت زندگی بشر، نمونه چنین امت‌هایی را فراوان شناخته است؛ زیرا امت‌های بسیاری را می‌یابیم

که خدای سبحان آنها را در اوج مدنیت و رفاه و نعمت، به سرایشب اضمحلال و فروپاشیدگی درافکنده است و این سنت الهی است و سنت الهی را هیچ دگرگونی‌ای نیست. عقبه‌بن عامر τ از رسول خداص روایت کرده است که در حدیث شریف فرمودند: «چون دیدی که خدای عزوجل در عین فروری بنده در نافرمانی‌های وی، به او دوست‌داشتنی‌های دنیا را می‌دهد پس بدان که آن استدراج است»، آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند. همچنین از عباده‌بن‌صامت τ روایت شده است که رسول خداص در حدیث شریف فرمودند: «چون خداوند برای قومی بقا یا رشد و بالندگی را اراده داشته باشد، به آنان وارستگی و میانه‌روی در تنعمات را ارزانی می‌کند و چون به آنان اراده نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، در خیانتی را بر آنان می‌گشاید». آن‌گاه این آیه کریمه و آیه بعدی را تلاوت کردند.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (45)

«پس بنیان و ریشه ستمکاران برکنده شد» یعنی: همه آنها از اول تا آخر به طور یکپارچه ریشه‌کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند «و سپاس خداوند راست که پروردگار جهانیان است» یعنی: سپاس خدای عزوجل را بر نابودی آنان.

این آیه به مؤمنان می‌آموزد که باید در هنگام فرودآمدن نعمت‌ها - که نابودی ظالمان از بزرگترین آنهاست - خدای عزوجل را ستایش گویند زیرا ظالمان - یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی‌کوشند - بر بندگان خدای عزوجل از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناک‌ترند. پس بارخداایا! بندگان

مؤمنت را از ظلم ظالمان برهان و شر آنها را از سرشان کم کن و ریشه آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز. همچنین از این آیات درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ (46)

«بگو» ای پیامبرص: «به من خبر دهید» یعنی به نظر شما: «اگر الله شنوایی شما را و چشمهای شما را بازگیرد» یعنی: نیروهایی را که در این دو حاسه شماست، از شما بازگیرد، یا هر دو حاسه یادشده را کاملاً محو و نابود گرداند «و بر دل‌هایتان مهر نهد» تا بدانجا که دیگر فهم چیزی در امکان آنها نباشد «کیست معبودی غیر از خداوند که آنها را به شما برگرداند؟» پس در این امر خوب بیندیشید. «بنگر» ای محمدص! «که چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم!» این جمله مفید «تعجیب: به‌شگفتی واداشتن» است، یعنی: از این بیان بلیغ و بدیع در شگفت شو. تصریف آیات: آوردن آنها بر وجوه مختلف؛ گاهی با هشدار و انذار، زمانی با نمایاندن عذرها، وقتی با ترغیب و گاهی با تخویف و ارباب و تهدید است «آن‌گاه آنان روی برمی‌تابند» از این آیات!؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (47)

«بگو» ای پیامبرص «به‌نظر شما اگر عذاب الله بر شما بیاید» یعنی: به من خبر دهید که اگر عذاب خداΨ به شما برسد؛ «ناگهانی» بغته: به‌طور غافلگیرانه و

بدون بروز هیچ‌گونه نشانه و مقدمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند «یا آشکارا» جهره: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. آری! اگر چنین شود؛ «آیا جز قوم ستمکار هلاک می‌شوند؟» یعنی: قطعا اگر چنین شود، جز گروهی که با کفر به پروردگار عزوجل بر خود ستم کرده‌اند، به عذاب و خشم الهی نابد نمی‌شوند.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (48)

«و ما پیامبران را نمی‌فرستیم جز بشارت‌دهنده» به وعده پاداش بزرگ برای کسانی که از ایشان پیروی کنند «و بیم‌دهنده» از عذاب سخت برای کسانی که ایشان را نافرمانی کنند «پس هر که ایمان آورد» به آنچه که پیامبران ﷺ با خود آورده‌اند «و اصلاح کرد» حال خود را با انجام دادن آنچه که پیامبران ﷺ به سوی آن فرامی‌خوانند «پس هیچ بیمی» به هیچ وجهی از وجوه «بر آنان نیست» نسبت به آینده‌ای که پیش رو دارند «و نه اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (49)

«و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، به آنان به سبب فسقشان عذاب می‌رسد» یعنی: به سبب خارج شدنشان با کفر از دایره فرمان‌های خدای عزوجل، به عذاب گرفتار می‌شوند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (50)

«بگو» ای پیامبرص «به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های» قدرت «خدا نزد من است» تا هر معجزه‌ای را که پیشنهاد کنید، بیاورم «و نمی‌گویم که غیب را می‌دانم» تا از امور ناپیدا به شما خبر داده و شما را از رویدادهایی که در روزگاران آینده واقع خواهد شد، آگاه گردانم.

گفتنی است که خداوند Ψ پیامبرش را بر پاره‌ای از علوم غیب آگاه گردانید و به هر مسلمان دیگری نیز گاهی امر حقی را الهام می‌کند - که چه‌بسا این نیز به نوعی با امر غیبی‌ای پیوند داشته باشد - ولی باید دانست که این اساس و زیر بنایی نیست که یک مسلمان همه امور خویش را بر آن بنا کند.

«و به شما نمی‌گویم که من فرشته هستم» تا مرا به کارهای خارق العاده‌ای مکلف گردانید که بشر تاب‌وتوان آن را ندارد «من جز آنچه را که به‌سویم وحی می‌شود» و به تبلیغ آن برای شما مأمور گردیده‌ام «پیروی نمی‌کنم» و حتی یک سر سوزن هم از آن تخطی نمی‌نمایم «بگو» ای پیامبرص «آیا نابینا و بینا برابرنند؟» یعنی: گمراهان و هدایت‌یافتگان، یا کافر و مسلمان، هرگز با هم برابر نیستند «آیا تفکر نمی‌کنید» در این امر تا عدم برابری میان آنها را دریابید و آن‌گاه از روش کسانی پیروی کنید که حق را دیده و راه را یافته‌اند؟

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (51)

«و به‌وسیله قرآن کسانی را که از محشورشدن در نزد پروردگارشان اندیشناکند، هشدار بده» زیرا هشدار دادن در آنها تأثیر می‌کند، به سبب این که

خدا ترس‌اند، برخلاف کسانی از گروه‌های کفر که به سبب انکار رستاخیز، از حشرونشر نمی‌ترسند و بنابراین، هشدار دادن در آنها تأثیری نمی‌کند.

این آیه دربرگیرنده همه کسانی است که به برانگیخته‌شدن پس از مرگ ایمان دارند؛ اعم از مسلمانان، اهل ذمه و برخی از مشرکانی که هرچند - در اصل - روز حشر را باور ندارند ولی از آن بیم دارند که خبر دادن رسول خدا ص در این مورد، صحت داشته باشد. بنابراین، کسانی که به معاد اعتقاد داشته و از فرا رسیدن آن بیمناک اند، پنددادنشان مفیدتر و هشدار دادنشان سودمندتر است. و این خود نشان‌دهنده آن است که اولین قضیه مهم در دعوت اسلامی؛ قضیه ایمان است. چنان‌که روایت شده است که ابن‌عمرک فرمود: «قبل از آن که قرآن به ما آموخته شود، ایمان به ما داده می‌شد». «برای آنان بجز الله هیچ دوست و شفיעی نیست» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را هشدار بده که از آن بیمناکند که جز خداوند Ψ هیچ دوست و یاور و شفاعت‌گری نداشته باشند تا آنان را یاری و نصرت دهد، یا در نزد خدای عزوجل شفاعت و سفارش آنان را بکند تا در نتیجه از عذاب وی نجات یابند «باشد تا پرهیزگاری کنند» یعنی: به وسیله این هشدار، در زمره اهل تقوی درآیند.

این آیه، پندار کسانی از کفار معترف به حشر را رد می‌کند که تصور می‌کنند؛ پدران یا بتانشان برایشان شفاعت می‌کنند و آنان منحرفان اهل کتاب، یا مشرکانی هستند که می‌پندارند؛ بتان برایشان شفاعت می‌کنند.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (52)

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مصعب، بلال، عمار، خباب و غیر آنها از ضعف و فقرای مسلمانان در محضر رسول خدا ص بودند، که گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت ص آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به همین گروه بی همه چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! همان بود که نازل شد: «و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان به نیایش می‌خوانند در حالی که خشنودی او را می‌خواهند، از خود مران» یعنی: کسانی را که صبح و شام برای حق تعالی نماز می‌گزارند و ذکر او را بر دل و بر زبان دارند در حالی که در عبادت خود اخلاص داشته و جز رضای او هیچ هدف و مرام دیگری را دنبال نمی‌کنند، از خود مران. سعید بن مسیب می‌گوید: «مراد، ادا کنندگان نمازهای فرض اند». آری! اینان را از خود مران بلکه از نزدیکان و رازداران خود قرار بده «چیزی از حساب آنان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست» نه تو عهده‌دار چیزی از حساب آنان هستی و نه آنان عهده‌دار چیزی از حساب تو پس دیگر چرا آنان را از خود می‌رانی؟ پس به آنان روی آور، با آنان بنشین و مبادا به انگیزه رعایت حق کسانی که در دین و فضل به پایه و مقام آنها نیستند، آنان را از خود برانی «که برایشان و از ستمکاران گردی» یعنی: اگر آنان را برانی، از ستمکاران می‌گردی.

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (53)

«و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم» یعنی: مستکبران را با مستضعفان آزمودیم و امتحان کردیم «تا بگویند» مستکبران و گردنکشان «آیا اینانند» کسانی «که خدا از میان ما بر آنان منت نهاده است» و آنان را با واصل کردن به حق، گرامی داشته است؟ در حالی که ما رؤسا و پیشوایان قوم هستیم؟ خداوند متعال فرمود: «آیا خداوند خود به احوال شکرگزاران آگاه تر نیست؟» پس شما را چه شده است که جاهلانه اعتراض می کنید و منکر فضل فضلا می گردید؟.

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول خداص در آغاز بعثت، مستضعفان و بینوایان - از مردان و زنان و بردگان - بودند و از اشراف - جز اندکی - از آن حضرت ص پیروی نکردند، که خدای عزوجل در این آیات، از این مستضعفان و همه مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافله آن می شوند، تجلیل کرده است.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (54)

«و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند» آنان همان مستضعفان مؤمنی هستند که خداوند Ψ پیامبرش را از راندن ایشان نهی کرد «پس بگو» ای پیامبرص برای خوش ساختن خاطر و تجلیل و گرامی داشت مقدمشان: «سلام بر شما». یا معنی این است: سلام خداوند Ψ را به آنان برسان. و چنان بود که رسول خداص بعد از نزول این آیه، هر وقت آن مستضعفان را می دیدند، در سلام گفتن بر ایشان، سبقت می جستند «پروردگارتان بر خود

رحمت را لازم گردانیده» یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ بر خود رحمت را نوشته است. «هر کس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود» یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را¹ «آن گاه بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب آن عمل زشت «توبه کند و اصلاح نماید» آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت بازآید «بداند که خداوند آمرزنده مهربان است» بر اهل ایمان می‌آمرزد و رحم می‌کند.

وَكَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ (55)

«و بدین سان آیات خود را به روشنی بیان می‌داریم» در امر دین و حکم هر گروهی را با نسبتی که به دین دارند، به تفصیل و توضیح تمام روشن می‌سازیم «تا راه و رسم مجرمان آشکار گردد» یعنی: تا ای پیامبر ص! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر می‌کنند، از راه و روش مؤمنان، بر تو متمایز گردد.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (56)

¹ باید گفت که هر گناهی از روی جهالت سر می‌زند. نگاه کنید به تفسیر «نساء/ 17».

«بگو» ای پیامبرص «من نهی شدم» یعنی: به ادله سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این «که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و هوسهای شما» یعنی: از راه و رسم‌ها و هدفهای فاسدتان که مسبب افتادن در گمراهی می‌شود «پیروی نمی‌کنم» از قبیل این خواسته که معبودان باطلتان راپرستش کنم و مستضعفان مؤمن را از خود برانم! «آن‌گاه» اگر از هوا و هوس‌های شما پیروی کنم «گمراه شده باشم و از راه‌یافتگان نباشم». آیه کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هوا و هوس، سبب فروافتادن در گمراهی است و آنان به همین سبب، از راه‌یافتگان نبودند.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (57)

«بگو» ای پیامبرص «هرآینه من از سوی پروردگار خود بر حجت آشکاری هستم» یعنی: من از جانب پروردگار خود به پشتوانه برهان و یقین روشنی استوار هستم و شک و هوا و هوس، تکیه‌گاه من نیست چنان‌که شما در پیروی از شبهات باطل و شک‌ورزیهای بی‌اساس، هیچ تکیه‌گاهی جز هوس‌های ناروا ندارید «و شما آن را دروغ پنداشتید» یعنی: پروردگار را، یا حجت آشکار را. «آنچه به شتاب از من می‌طلبید» از عذاب الهی «در نزد من نیست» یعنی: در اختیار من نیست. نقل است که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزا و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی می‌شدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست «حکم جز به‌دست خداوند نیست» در همه‌چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت

درخواست عجزلانه عذاب، یا فرودآوردن معجزات «او گویای حق است» یعنی: خداوند متعال در آنچه که بدان حکم می‌کند، بیان‌کننده حق و حقیقت است و هیچ حکمی از احکام وی خالی از حکمت نیست. یا او بیان‌کننده قضایای حق است «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» میان حق و باطل، با آنچه که در میان بندگانش حکم می‌کند و فیصله می‌دهد. فصل: قضاوت و داوری است.

**قُلْ لَوْ أَنَّنِي عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقَضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِالظَّالِمِينَ (58)**

«بگو» ای پیامبرص «اگر آنچه را به شتاب از من می‌طلبید، نزد من بود» یعنی: اگر فرودآوردن عذاب درخواست شده شما در توان من بود «همانا کار بین من و شما یکسره می‌شد» زیرا آن را بر شما فرود می‌آوردم، آن‌گاه دیگر کار میان من و شما به انجام خود می‌رسید «و خداوند به ستمکاران آگاه‌تر است» به همین جهت، عذاب را - به مقتضای علم و حکمتش - در وقت مناسب آن فرود می‌آورد.

**وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ
رَوْقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ (59)**

بعد از این گفت وگویی طولانی که خدای عزوجل میان پیامبرش و معاندان دین حق ترتیب داد، اینک سیاق آیات به موضوع علم الهی می‌پردازد: «و کلیدهای غیب» یعنی: گنجینه‌های غیب. یا کلیدهای گنجینه‌های غیب «تنها نزد اوست،

هیچ کس جز او آن را نمی‌داند» یعنی: احدی از خلقش به چیزی از امور غیبی‌ای که او علم آنها را به خودش مخصوص ساخته، آگاهی ندارد. این آیه، اباطیل و یاوه‌گویی‌های کاهنان، منجمان، رمالان و دیگرانی را که مدعی دانستن اموری فراتر از حد و شأن خویش هستند، دفع می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس نزد عراف (کاهن، منجم، رمال) برود و از او چیزی را سؤال کند، چهل شب از وی نمازی پذیرفته نمی‌شود». همچنین در حدیث شریف راجع به «علم غیب» آمده است: «کلیدهای غیب پنج چیز است که جز خدای سبحان کسی به آنها علم ندارد:

- 1- کسی جز خدا Ψ نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.
 - 2- کسی جز خدا Ψ نمی‌داند که در رحم‌ها چیست «از اوصاف اخلاقی و ایمانی جنین».
 - 3- کسی جز خدا Ψ نمی‌داند که باران چه وقت نازل می‌شود.
 - 4- کسی جز خدا Ψ نمی‌داند که قیامت چه وقت برپا می‌شود.
 - 5- و کسی جز خدا Ψ نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد»¹.
- «و آنچه را در خشکی و دریاست» از نبات و حیوان و جماد و جواهر و عناصر و غیره «می‌داند» به علم تفصیلی «و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که آن را می‌داند» یعنی: هیچ برگی از هیچ درختی فرو نمی‌افتد، مگر این که حق تعالی به آن آگاه است و شمار، زمان و مکان سقوط آن را می‌داند «و هیچ دانه‌ای» نیست «در تاریکی‌های زمین» یعنی: در اماکن تاریک آن، چون بطن

¹ برای آگاهی بیشتر از مفاد و مصادیق این امور، نگاه کنید به تفسیر سوره «لقمان / 34».

زمین «و هیچ تر و خشکی نیست» این تعبیر، شامل تمام موجودات می‌شود «مگر این که در کتابی روشن ثبت است» که همانا لوح محفوظ، یا علم خداوند متعال می‌باشد.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (60)

«و اوست آن که در شب شما را قبض روح می‌کند» یعنی: در شب شما را به خواب فرو می‌برد و ارواح شما را که به وسیله آن قادر به تمییز و تصرف می‌گردید، در آن قبض می‌کند، از این رو گفته‌اند که: خواب مرگ صغری است. «و آنچه را در روز کسب کرده‌اید» یعنی: آنچه را از خیر و شر با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده‌اید «می‌داند» این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می‌دهیم، نمی‌داند، یا ما را در روز به وسیله خواب قبض روح نمی‌کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست «سپس شما را در آن» یعنی: در روز «برمی‌انگیزد» مراد بیدار شدن انسان از خواب در روز است «تا میعاد معین» یعنی: تا میعاد که برای زندگی و رزق و روزی هر فردی از افراد بندگان تعیین شده است، «به انجام رسانده شود، سپس بازگشت شما به سوی اوست، آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد» این آیه کریمه بر احاطه علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش در همه احوال و اطوار هستی و مرگشان دلالت می‌کند. خدای عزوجل در این آیه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابراین، از تعبیر فوق چنین برمی‌آید که ما می‌توانیم به وسیله خواب،

چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت‌های قبر بدانیم زیرا در همان حالی که ما شخص به خواب رفته را ساکن و آرام و بی‌حرکت می‌بینیم، ممکن است او در حال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می‌بیند، این حالات را احساس کند. البته این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک شده از مرگ است. در حدیث شریف آمده است: «النوم اخو الموت: خواب برادر مرگ است».

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ (61)

«و اوست قاهر بر بندگان خود» یعنی: حق تعالی بر کار خود درباره آنها غالب است «و بر شما نگهبانانی می‌فرستد» یعنی: فرشتگانی که آنها را نگهبان شما از افتادن در آفات قرار داده‌است چنان‌که این فرشتگان، اعمال شما را نیز نگاه می‌دارند. در حدیث شریف آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند، این دو گروه در نماز بامداد و نماز عصر باهم یکجا می‌شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می‌کنند، آن‌گاه پروردگارشان - درحالی که او خود به کار ایشان داناتر است - از ایشان می‌پرسد: بندگانم را در چه حالی بجا گذاشتید؟ می‌گویند: آنان را درحالی ترک کردیم که نماز می‌خواندند و درحالی به میانشان آمدیم که نماز می‌خواندند».

حکمت در این امر که فرشتگان نگهبان، اعمال انسان را می‌نویسند - با آن که خدای عزوجل خود به همه چیز از همه کس داناتر است - همانا آوردن دلیل

مادی محسوسی برای اقامه حجت بر انسان است و نیز بدان جهت که اگر انسان بداند که اعمالش این‌گونه دقیق، ضبط و تدوین می‌شود، خود را از منهیات بازداشته و به طاعات و عبادات روی می‌آورد. «تا وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما او را قبض روح می‌کنند» که این فرشتگان، ملک‌الموت (عزرائیل) و یاوران او هستند. توفته: یعنی: طلب کرد دریافت روح او را. «درحالی که آنان تفریط نمی‌کنند» یعنی: آن فرشتگان، در آنچه که بدان - از اکرام یا اهانت به ارواح - مأمور گشته اند، هیچ کوتاهی و فروگذاشتی نمی‌کنند. در اینجا بخشی از یک حدیث شریف طولانی‌ای را که به این ارتباط در تفسیر ابن‌کثیر آمده است، نقل می‌کنم. ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «فرشتگان درحال احتضار شخص بر بالای سر وی حاضر می‌شوند پس اگر آن شخص نیکوکار باشد، می‌گویند: بیرون‌آی ای روح پاکیزه‌ای که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای، بیرون‌آی خوشحال و ستوده، نه خشم‌آلود و ناستوده... و اگر شخص بدکرداری باشد، می‌گویند: بیرون‌آی ای روح پلیدی که در جسم پلیدی بوده‌ای، بیرون‌آی نکوهش شده و مژده باد تو را به جوشاب و چرکاب...».

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (62)

«آن‌گاه به سوی خداوند - مولای برحقشان - بازگردانیده می‌شوند» یعنی: فرشتگان موکل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به سوی خدای عزوجل که مالک عادل آنهاست باز می‌گردانند «آگاه باشید که حکم از آن اوست» در دنیا و آخرت پس اگر خدانشناسان ظاهرا در دنیا با حق تعالی

کشمکش می‌کنند، قطعاً در آخرت چنین نیست؛ در آنجا حکم در ظاهر و باطن از آن اوست «و او سریع‌ترین حساب‌رسان است» لذا در کار حسابرسی و حسابگری به تأمل نیازی ندارد چنان‌که بندگان در حسابرسی به تفکر و تدبر و تأمل نیاز دارند.

قُلْ مَنْ يُنَجِّبِكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (63)

«بگو» ای پیامبرص! «کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات می‌دهد؟» آن‌گاه که «او را به زاری و مناجات پنهانی می‌خوانید که: اگر ما را نجات دهد» یعنی: اگر ما را نجات دهی «از این محنت» و شدتی که بر ما فرود آمده است «بی‌گمان از شکرگزاران خواهیم شد» برای تو به اخلاص تمام، در برابر نعمت نجات دادن‌مان از این سختی‌ها.

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّبِكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (64)

«بگو» ای پیامبرص «الله شما را از آن» تاریکی‌ها و سختی‌ها «نجات می‌دهد و از هر کربی» کرب: غم و اندوهی است که روح انسان را می‌آزارد «و باز شما شرک می‌ورزید» به خدای سبحان بعد از آن که به شما احسان کرد؛ با رها ساختن از چنگال سختی‌ها و محنت‌ها و غم‌ها و گرفتاری‌ها در حالی که شریکان نمی‌توانند هیچ سودی به شما برسانند و هیچ گرفتاری‌ای را از شما برطرف کنند پس چگونه این شرک‌گزاری را به‌جای آن شکرگزاری‌ای که خود وعده داده بودید، قرار می‌دهید؟ چه قدر غافل و ناسپاس هستید؟!

قُلْ هُوَ الْقَائِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَّرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (65)

«بگو» ای پیامبر ص «اوست توانا براین که بر شما عذابی را بفرستد» از همه اطراف و جوانبتان: «از بالای سر شما» و آن عذابی است که از آسمان فرود می‌آید؛ چون بارانهای ویرانگر، باریدن سنگ و صاعقه‌های مهلک - چنان‌که پروردگار متعال، قوم لوط و اصحاب فیل را سنگ‌باران کرد «یا از زیر پاهای شما» با فرورفتن در زمین (خسف) و با زلزله و غرق چنان‌که فرعون را غرق و قارون را در زمین فرو برد. در حدیث شریف مربوط به «نشانه‌های قیامت» آمده‌است: «همانا در میان این امت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید». «یا شما را گروه‌گروه به هم اندازد» یعنی: حق تعالی تواناست بر این که شما را گرفتار هواهای متضاد، نحله‌ها و اندیشه‌های مختلف، آرا و نظریات تفرقه‌بار و اختلاف کلمه نماید به‌طوری که سرتاپا غرق کشمکش و معارضه درونی با یک‌دیگر گردید، یا با یک‌دیگر بجنگید «و شر و بلای بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشانند» چون کشتن و غارت و به اسارت گرفتن همدیگر چنان‌که در عصر حاضر، امت اسلام در بسیاری از نقاط زمین مبتلای این عذاب است «بنگر چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم» یعنی: حجت‌ها و دلایل آشکار را از وجوه مختلف و به شیوه‌های گونه‌گون برایشان بیان می‌کنیم «باشد که بفهمند» حقیقت را پس به وسیله بیانهای متنوع و روشهای گونه‌گون، به سوی حقی که آن را برایشان روشن ساخته‌ایم، بازگردند. در حدیث شریف به روایت سعدبن ابی وقاص آمده است که فرمود: روزی رسول خدا ص از محل اقامت

خود در بالای مدینه، به سوی قسمت سفلی آن آمدند و چون در راهشان به مسجد بنی معاویه (قریه‌ای از قرای انصار) رسیدند، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزاردند و ما نیز با ایشان نماز گزاردیم، آن‌گاه با پروردگارشان مناجات طولانی‌ای نمودند، سپس به سوی ما بازگشتند و فرمودند: «از پروردگارم سه چیز را درخواست کردم؛ اما او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت: از او خواستم که امتم را با غرق نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شر و بلای آنان را در میان خودشان نیفکند (آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند) اما او آن را از من بازداشت». البته این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امت، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی‌شوند بلکه به این معنی است که امت اسلام با این بلیات ریشه‌کن نمی‌شود و کاملاً نابود نمی‌گردد. ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول اکرم ص در حدیث شریف فرمودند: «من بر امتم جز از ائمه (حکام) گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امتم نهاده شد تا روز قیامت از میانشان برداشته نخواهد شد».

وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (66)

«و آن را قوم تو دروغ شمردند درحالی که آن حق است» یعنی: قومت قریش، قرآن یا عذاب را تکذیب کردند درحالی که اینها حق و راست اند «بگو» ای پیامبر ص! «بر شما نگهبان نیستم» یعنی: من نگهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیب‌تان کیفر دهم بلکه من رسول پروردگارم هستم و بر رسولان بلاغ باشد و بس.

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (67)

«هر خبری را مستقری است» یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر می‌دهد - اعم از امور دنیا یا آخرت - وقت وقوعی دارد که لابد در آن وقت به وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می‌شود «و به زودی خواهید دانست» نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشدار محکم و مؤکد بر وقوع و تحقق اخبار قرآن است.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (68)

«و چون کسانی را که در آیات ما فرو می‌روند» به قصد تخطئه، یا تکذیب و رد و استهزا «بینی، از آنان روی گردان» یعنی: آنان را به حال خود واگذار و با آنان درگوش سپردن به همچو منکر بزرگی همراه مشو. پس اگر با گروهی نشستی و در این اثنا، آنان به کندوکاو تخطئه‌گرانه و فروروی جدال پردازانه در آیات ما پرداختند، بی‌درنگ از مجلس آنان برخیز «تا وقتی که به سخنی غیر از آن پردازند» یعنی: تا سخنی را که با آن مغایر باشد، در میان آورند. بدین‌سان خدای عزوجل رسول خویش و به تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و اعراض از مجالسی که در آنها به آیات خدا Ψ توهین روا داشته می‌شود و از هم‌نشینی و انس گرفتن با بدعت‌گذاران گمراه‌کننده نهی می‌کند زیرا در هم‌نشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در هم‌نشینی با گناهکاران وجود دارد. از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: آیه کریمه ناظر بر هم‌نشینی با کسانی است که در آیات خدای عزوجل جدال و بگومگو می‌کنند. «و اگر شیطان تو را

به فراموشی انداخت» که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی «پس بعد از آن که به یاد آوردی» فرمان ما را «با قوم ستمکار منشین» بلکه دردم برخیز. باید یادآور شد که بر انبیا^ﷺ در تبلیغ احکام شرع که برایشان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمی‌دهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است. علما گفته‌اند: هر کس در آیات خدای عزوجل به ناحق و در غیرصواب فروری کرد - چه مؤمن بود، چه کافر - باید همنشینی با وی فرو گذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقاً مکروه است، مگر این که معاشرت با بدعتیان و فسادپیشگان، به قصد موعظه و اندرزدهی و اصلاح مفاسدشان باشد.

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (69)

«و چیزی از حساب کافران برعهده پرهیزگاران نیست» یعنی: بر کسانی که از جدال و فروری تخطئه‌گرانه در آیات خدا^ﷻ می‌پرهیزند، از همنشینی با فروروندگان در این آیات - چنانچه با آنان همنشینی کردند - هیچ گناهی نیست زیرا گناه فرورونده در آیات الهی، برعهده خود وی است «ولی بر آنان پنددادن لازم است» یعنی: پرهیزگاران باید از مجلس آنان برخیزند تا با این کار خود، عظمت گناهشان را، به آنان یادآور شوند «باشد که پرهیز کنند» آن گمراهان و این عمل ناشایست خود را ترک نمایند.

تفسیر آیه کریمه دو وجه دارد: بنابر وجه اول؛ همنشینی با کفار برای متقیان مؤمن - چنانچه در فروروی‌هایشان مشارکت نورزند - رخصت داده شده زیرا روایت شده‌است که مسلمانان گفتند: اگر ما در هر وقتی که آنان به قرآن استهزا

می‌کنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه می‌توانیم در مسجدالحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده‌شد. وجه دوم این‌است: اگر از هم‌نشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فروروی آنان در آیات خدا Ψ برعهده شما نیست.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدِلَ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (70)

«و کسانی را که دین خود را» همان دین حقی که پذیرش و عمل به آن بر آنان واجب است «به بازی و سرگرمی گرفتند، رها کن» و هرچند مأمور رساندن حجت به آنان هستی اما دلت را آویخته آنان نکن زیرا آنها اهل تعصب و سرسختی و گردنکشی هستند «و زندگانی دنیا آنان را فریفته است» تا بدانجا که آن را بر حیات جاودانی آخرت ترجیح داده و منکر رستاخیز گشته‌اند «و به‌وسیله این قرآن اندرز ده، مبادا کسی به‌سبب کار و کردارش به مهلکه افتد» ابسال: تسلیم شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه بسا کسی که به وسیله قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی - قبل از آن که بدان گرفتار آید - نجات دهد زیرا آن‌گاه که عذاب نازل شد: «او را در برابر خداوند نه یآوری است و نه شفיעی و اگر هر فدیة‌ای بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود» یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وا نهاده شده، هر فدیة و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدیة از وی پذیرفته نمی‌شود و در نتیجه، او همچنان در مهلکه خویش دست‌وپا می‌زند «آن گروه» که دین‌خویش را به بازی

گرفته‌اند، هم‌آنان «اند که به وبال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند» یعنی: همان گروه هستند که به سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده شدند «برای آنان آشامیدنی‌ای از آب جوشان است» که چون آن را می‌نوشند، روده‌هایشان را قطع می‌کند «و برای آنان است عذاب دردناک» و سخت «به سبب آن که کافر بودند».

قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَىٰ الْهُدَىٰ إِنَّنَا قُلٌّ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (71)

«بگو» ای پیامبر ص! به این گروه کفار «آیا به جای خداوند چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی» یعنی: چگونه به جای خداوند Ψ بتانی را پرستیم که اگر از آنان طالب منفعتی گردیم، به هیچ وجه نمی‌توانند سودی به ما برسانند چنان‌که به هیچ وجه از زیان آنها نیز بیمی نداریم؟ پس کسی که فاقد هرگونه توان و سلطه‌ای باشد، قطعاً سزاوار پرستش نیست «و آیا بعد از آن که خدا ما را هدایت کرده است، بر پاشنه‌های خود بازگردانیده شویم؟» یعنی: به سوی شرک و گمراهی‌ای بازگردیم که خدای سبحان ما را از آن بیرون آورده و به اسلام هدایت کرده است؟ «مانند کسی که شیطانها در زمین او را از راه به در برده‌اند» آنان غولهای بیابانی، یا سرکشان از جنیان‌اند که در بیابان راه را بر انسان گرفته و او را به نام و نام پدر و جدش فرامی‌خوانند و او هم - با این پندار که او را به راه سلامت رهنمون می‌شوند - از آنان دنباله‌روی می‌کند اما چون بر سر عقل می‌آید و چشم باز می‌کند، می‌بیند که او را به بیابان برهوت بی آب و علف و ناپیدایی درافکنده‌اند که در آن سربه‌نیست می‌شود و از تشنگی

می‌میرد. این است مثل کسی که بجز خدای برحق لاشریک، خدایان دروغین را به پرستش گیرد. آری! این انسان درافتاده دردام غولان بیابان: «حیران است» و سرگشته، نه راه به‌جایی می‌برد و نه می‌داند که چه کار باید بکند تا از این مهلکه به درآید «برای وی یارانی است که او را به سوی راه راست می‌خوانند، که: به سوی ما بیا» یعنی: آن شخص سرگشته، در راه رفیقان و همراهانی دارد که وی را به سوی راه راستی که به مسکن و مأوایش می‌رساند، فرامی‌خوانند و به او می‌گویند: با ما بیا! اما او به سخن آنان گوش فرامی‌دهد و از راهنمایی آنان بهره نمی‌گیرد زیرا او حیران است و نمی‌داند که کدام یک از طرفین او را به راه درست فرامی‌خوانند «بگو» ای پیامبر ص! «بی‌گمان هدایت، همان هدایت الهی است» یعنی: قطعاً دین راست و درست، دین وی است که آن را برای بندگانش پسندیده و غیر از آن هر چه هست، باطل و گمراه‌کننده است «و» بگو: «دستور یافته‌ایم به این که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم» یعنی: خالصانه او را عبادت کنیم و کسی را با وی شریک قرار ندهیم.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (72)

«و این که نماز را برپا دارید و از او بترسید» یعنی: همچنین دستور یافته‌ایم به این که نماز را برپا داشته و خداترس باشیم. پس این همان راه هدایت است «وهم‌اوست که به سوی محشور می‌شوید» یعنی: تنها و تنها به سوی او گرد آورده می‌شوید و حکم در محشر و بعد از آن تنها و تنها به دست اوست و در آن روز، جز آنچه از اعمال نیکو - که در رأس آنها تقوا و نماز است - پیش فرستاده‌اید، هیچ چیز دیگر به شما سودی نمی‌رساند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ
 وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ
 (73)

«و او کسی است که آسمان و زمین را آفرید، به» آفرینشی «حق» یعنی: با
 تدبیری محکم و به عدل پس اوست آفریننده و مالک و مدبر آسمانها و زمین و
 هرچه در آنهاست «و روزی که بگوید: موجود شو، بی درنگ موجود شود؛
 سخن او حقا است» یعنی: چون خلائق را به حشر و رستاخیز فرمان می‌دهد،
 جملگی از وی فرمان می‌برند، چرا که هرچیزی بی‌درنگ به‌دستور او موجود
 می‌شود و همه سخنان و کارهای او مبتنی بر حق و حکمت است پس چگونه ما
 به‌جای این خدای بزرگ، چیزی را بخوانیم که نه منفعتی به ما می‌رساند و نه
 زیانی و از آن گذشته، با پرستش آن به قهقرا برمی‌گردیم؟ «و روزی که در
 صور دمیده شود؛ فرمانروایی از آن اوست» صور: شاخی (شیپوری) است که
 اسرافیل U در آن می‌دمد، که دمیدن اول برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای
 احیای مجدد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است. ابن‌کثیر می‌گوید:
 «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخه اول؛ برای ایجاد هول و هراس از قیام
 قیامت، نفخه دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخه سوم؛ نفخه برخاستن برای
 حضور در پیشگاه رب‌العالمین است» «دانای غیب و شهود است» خدای
 سبحان داناست به هر آنچه که نهان است و هر آنچه که پیداست «و اوست
 حکیم» یعنی: فرزانه استوارکار در تمام آنچه که از وی سر می‌زند، از جمله در
 زنده ساختن و میراندن «آگاه» است به همه چیز، از جمله به حساب و جزا.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّ اتَّخَذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (74)

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت» ابراهیم ابوالانبیا، دهمین فرد از اولاد «سام» جد بزرگ اعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان» که هم‌اکنون به نام «اورفه» معروف است و در جنوب ترکیه در مجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر ابراهیم، «تارح» بود، به قولی دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح. آری! ابراهیم به پدرش گفت: «آیا بتان را به خدایی می‌گیری؟» و آنها را می‌پرستی؟ در حالی که آنها شایسته الوهیت نیستند؟ این استفهام، توبیخی است «همانا من تو و قومت را» که باتو در پرستش بتان موافقت «در گمراهی ای آشکاری می‌بینم» از راه حق و حقیقت. آری! کدامین گمراهی آشکارتر و بزرگتر از گرفتن غیر خداوند Ψ به خدایی است؟.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (75)

«و این‌گونه، ملکوت آسمانها و زمین را» یعنی: آنچه که در آنها از آفرینش و عظمت و قدرت و فرمانروایی است «به ابراهیم نمایانندیم» نری: نمایانندیم و نشان دادیم. آری! چنان بود که آزر و قومش؛ بتان، ستارگان، خورشید و مهتاب را می‌پرستیدند پس خدای عزوجل خواست تا آنها را به اشتباهشان متوجه گرداند لذا با نمایاندن گستره فرمانروایی خویش بر ابراهیم \cup ، زمینه احتجاج وی را بر قومش فراهم گردانید. به قولی: حق تعالی گستره ملک و فرمانروایی عظیم خود در پهنای آسمانها و زمین را به ابراهیم \cup بدانسان نمایان و مکشوف ساخت که او از بالا به سوی عرش و از پایین به سوی فروترین طبقات زمین نگرست.

ابن کثیر می‌گوید: «محمتمل است که خداوند Ψ حجابها را از برابر بینایی حسی ابراهیم \cup دور کرده باشد و بنابراین، او آنها را به چشم سر دیده باشد. همچنین احتمال دارد که ابراهیم \cup با بصیرت قلبی و بینش درونی خود، این حقایق را دیده و دریافته باشد». به قولی دیگر: ابراهیم \cup فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کرده‌است، مشاهده کرد «تا از جمله یقین‌کنندگان باشد» یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم \cup نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به‌طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه چیز، ذره شکی در نهاد خود نداشته باشد.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ (76)

«پس چون شب بر او پرده افگند» یعنی: او را با تاریکی خویش پوشاند «او ستاره‌ای را دید» نقل است که ابراهیم \cup ستاره مشتری، یا زهره را دید «گفت: این پروردگار من است» درباره این سخن ابراهیم \cup و سایر سخنان وی در این باب - که در دو آیه بعدی می‌آید - میان مفسران دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که: ابراهیم \cup این سخنان را هنگامی گفت که در دوره طفولیت خویش به‌سر می‌برد و دارای بینش آنچنان عمیقی نبود. نظر دوم این است که: او این سخنان را در مقام مناظره و به‌مثابه حکایت از حال و اعتقادات آن بت‌پرستان می‌گفت تا آنان را در حجت ملزم گرداند پس هدفش از طرح این سخنان، اقامه حجت علیه قومش بود، نه این که به آنها باور داشته باشد. ابن کثیر این قول را که سخنان ابراهیم \cup در این باب، در مقام مناظره بود، نه از روی تأمل

و قناعت‌درونی وی؛ ترجیح داده است «پس چون افول کرد» یعنی: چون آن ستاره غروب کرد «گفت» ابراهیم: بی‌گمان آنچه غروب کند، خدا نیست زیرا خدا؛ زنده، پاینده و تدبیرکننده امور آسمانها و زمین می‌باشد پس «من افول‌کنندگان را» یعنی: خدایانی را که غروب می‌کنند «دوست ندارم».

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (77)

«پس چون ماه را تابان دید» یعنی: طلوع‌کنان دید «گفت: این است پروردگار من! آن‌گاه چون افول کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند» به‌سوی راه و روش حق «قطعا از گروه گمراهان می‌شوم» یعنی: از کسانی می‌شوم که به حق راه نیافته و بر خود ستم می‌کنند و خود را از بهره‌خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین‌سان، ابراهیم: به قومش فهماند که هر کس ماه را به خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا ابراهیم: به افول استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیت آن چیز افول‌کننده، دلالت‌کننده‌تر است.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا أَعْزَبُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (78)

«پس چون خورشید را طلوع‌کرده دید، گفت: این پروردگار من است» زیرا «این بزرگتر است» از ستارگان و مهتاب لذا این سزاوارتر به آن است که خدا باشد «و چون افول کرد، گفت: ای قوم من! هرآینه من از آنچه شریک مقرر می‌کنید بیزارم» یعنی: از اجرام فلکی‌ای که آنها را شرکای خدا قرار داده و به پرستش آنها می‌پردازید، بیزار و برکنارم. ابراهیم: این سخن را هنگامی گفت که

برایش روشن شد که این پدیده‌ها آفریدگانی هستند که به رساندن نفع و دفع
زیانی قادر نمی‌باشند و هیچ یک آنها هم خدای هستی نیستند، به‌دلیل این که
افول می‌کنند. یا ابراهیم Ψ از باب مناظره، قوم خود را قدم‌به‌قدم با شیوه حکیمانه
و منطقی، به‌سوی این باور رهنمونی کرد که اعتقاداتشان، هیچ پشتوانه‌ای از دلیل
و برهان ندارد.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
(79)

«همانا من روی خود را» یعنی: تمام و کلیت وجود و شخصیت و عبادت خود
را «به‌سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را آفریده است» و آنها را از
کتم عدم پدید آورده است «در حالی که حنیف هستم» یعنی: گراینده هستم از
همه ادیانی که چیزی از خلق خدا Ψ را با وی شریک می‌آورند به سوی دین
حق، پاکدین و پاکدل هستم «و از مشرکان نیستم» که چیزی از خلق خداوند Ψ
را با وی شریک گردانم.

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (80)

از دلایلی که تأیید می‌کند؛ ابراهیم Ψ این سخنان را در مقام مناظره با قوم خود
گفت، نه از سر تأمل و گرایش به الوهیت این پدیده‌ها؛ این فرموده خداوند
متعال است: «و قومش با او محاجه کردند» یعنی: با او در امر توحید ستیزه و
مجادله کردند، همان توحید خالصانه‌ای که او به آن رسیده بود پس خواستند تا
او را به صحت و درستی پرستش خدایان باطل قانع نموده و او را از زیان و
خشم آن خدایان بترسانند «گفت: آیا با من درباره الله محاجه می‌کنید» یعنی:

در باره این حقیقت روشن که او از شریک و همتا منزّه است «حال آن که او مرا هدایت کرده است» به سوی توحید و یگانگی خویش درحالی که شما می‌خواهید تا من در شرک و گمراهی و جهالت و عدم هدایت، همانند شما باشم؟ «و من از آنچه شریک او می‌سازید، بیمی ندارم» یعنی: من از آنچه که خود مخلوقی از مخلوقات خداست - چون سنگی که نه زیانی می‌رساند و نه نفعی - هیچ بیمی ندارم «مگر آن که پروردگارم چیزی» از زیان برایم «اراده کند» در برابر گناهی که مرتکب گردیده باشم، که در این هنگام فرمان از آن اوست و در این صورت، این زیان از سوی اوست نه از سوی معبودات باطل شما «و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است» و به همه چیز فراگیر است پس اگر فرود آوردن شری را بر من اراده کند، آن شر، خواه‌ناخواه به من می‌رسد «پس آیا پند نمی‌گیرید» و متذکر نمی‌شوید تا میان توانا و ناتوان تمییز دهید؟.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (81)

«و چگونه از آنچه شریک خدا می‌گردانید، بترسم درحالی که شما از آن که برای خداوند چیزی را شریک ساخته‌اید که هیچ دلیلی بر آن بر شما فرو نفرستاده است، نمی‌هراسید؟» یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان می‌رساند و نه سود، نه می‌آفریند و نه روزی می‌دهد، بترسم حال آن که شما از شریک آوردن به خدای لاشریک نمی‌ترسید، با آن که او زیان‌رسان و نفع‌رسان و آفریننده و روزی‌دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجت و دلیلی هم بر این

شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید «پس کدام یک از ما دو گروه به امن» و امان از عذاب «سزاوارتر است؟» گروه مؤمنان به خدای قوی قادر و کافران به بت ناتوان، یا گروه مؤمنان به بت ناتوان و کافران به خدای قوی قادر؟ آری! به من خبر دهید که کدام یک از این دو گروه، به امن و امان و عدم ترس و بیم سزاوارتر است «اگر می دانید» و برهانهای راستین را شناخته و آنها را از شبهه‌های نادرست و باطل تمییز می دهید؟.

سپس ابراهیم U خود به این سؤال چنین پاسخ داد:

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (82)

«کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، آن گروه ایشان راست ایمنی و ایشانند راه یافتگان» یعنی: ایشان از کسانی که شرک آورده‌اند، به ایمن بودن سزاوارترند. معنای: **(وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ)** این است که: ایشان ایمانشان را به شرک نیالودند زیرا مراد از ظلم در اینجا، شرک است.

از ابن مسعود روایت شده است که فرمود: چون آیه کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول خداص دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمی کند؟ اگر کار چنان باشد که همه ما از ایمنی بی بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته ایم؟ همان بود که رسول خداص در حدیث شریف فرمودند: «معنای آیه کریمه چنان نیست که شما می پندارید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! به خدا شریک نیاور زیرا بی گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (83)

«و آن حجت ما است» یعنی: حجت‌هایی که ابراهیم U بر قومش اقامه کرد و بیان آن گذشت، حجت ما است «که به ابراهیم در برابر قومش دادیم» یعنی: او را با آموختن این حجتها نصرت دادیم و به‌وسیله آنها بر قومش غلبه کرد «درجات هرکس را که بخواهیم بلند می‌گردانیم» با هدایت و راهنمایی وی به‌سوی حق و تلقین حجت و علم و حکمت به وی چنان‌که درجات و مراتب ابراهیم U را بلند بردیم «هرآینه پروردگار تو حکیم است» در بلند بردن مقام و مرتبه هرکسی که بخواهد «دانااست» به کسانی که شایستگی این رفعت و برتری را دارند.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمَن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (84)

«و به او» یعنی: به ابراهیم U «اسحاق و یعقوب را بخشیدیم» به‌عنوان بخششی از سوی خود. یعقوب U فرزند فرزندش اسحاق U است «و هر یک از آنان را هدایت کردیم» زیرا همه ایشان را به نبوت برگزیدیم «و نوح را» که جد ابراهیم U است «پیش از این هدایت کردیم» این خود، ما را به فضل الهی بر ابراهیم U در اجداد و احفادش نیز رهنمایی می‌کند «و از نسل او» یعنی: از نسل نوح U «داوود و سلیمان» فرزند وی را «و ایوب و یوسف» فرزند یعقوب «و موسی و هارون را هدایت کردیم» نسل نوح را جداگانه نام برد زیرا یونس و لوط که در آیه بعد از آنها نام برده می‌شود، از نسل ابراهیم U نیستند، چراکه لوط فرزند هاران فرزند آزر، برادرزاده ابراهیم U است. دلیل این که خدای سبحان

هدایت این گروه انبیاء را از زمره نعمتهایی بر می‌شمارد که بر ابراهیم و ارزانی داشت، این است که: فضل و شرف فرزندان، به پدران می‌پیوندد «و این گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، پاداش دادیم، همچنین هر نیکوکار دیگری را پاداش می‌دهیم.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَىٰ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (85)

«و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم» به قولی: الیاس، همان ادريس است. ولی این قول درست نیست زیرا ادريس قبل از نوح می‌زیست درحالی که الیاس از نسل نوح است زیرا او برادرزاده هارون برادر موسی - علیهما السلام - است. چنان‌که این آیات نیز بر این امر دلالت می‌کند.

ذکر عیسی در زمره نسل ابراهیم یا نوح، دلیل بر آن است که فرزندان دختری از نسل مرد به حساب می‌آیند زیرا نسبت عیسی به ابراهیم از راه مادرش مریم است. داخل بودن حسن و حسین رضی الله عنهما در نسل رسول خداصل نیز مانند این است چنان‌که در حدیث شریف به روایت صحیح البخاری آمده است که آن حضرت صل به حسن بن علی رضی الله عنهما فرمودند: «همانا این فرزندانم سید است و شاید که خداوند Ψ به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار کند».

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (86)

«و اسماعیل و یسع را هدایت کردیم» به قولی: یسع، خضر U است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس U است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام - می‌زیستند «و» نیز هدایت کردیم «لوط را» لوط برادرزاده ابراهیم U بود «وهریک را بر عالمیان برتری دادیم» یعنی: هر یک از این گروه پیامبران را با نبوت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیاؑ بهترین بشرند.

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (87)

«و برخی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را» هدایت کردیم و بر جهانیان برتری دادیم «و آنان را برگزیدیم» اجتباء: برگزیدن، یا خالص ساختن، یا برتری دادن است «و آنان را به‌سوی راه راست هدایت کردیم» یعنی: به‌سوی اسلام که همانا دین یگانه خداوند Ψ در همه عصرهاست. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیات فوق، اولاً چهارتن از انبیاؑ را نام‌برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوبؑ، سپس از ذریه (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیاؑ را - که در مجموع هجده تن می‌شوند - ذکر کرد. اما ترتیب در میانشان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی‌باشد. حکمت در این که انبیا: در این آیات به سه دسته تقسیم شده‌اند، عبارت‌است از این که:

1 - داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارونؑ در میان نبوت و پادشاهی جمع کردند زیرا داوود و سلیمان پادشاه بودند، ایوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارونؑ حاکم بودند چنان‌که فرموده خداوند متعال درباره ایشان:

(وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) انعام: 84 نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجا ساختن میان ریاست دنیا و نعمتهای آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، این گونه پاداش می‌دهیم.

2 - زکریا، یحیی، عیسی و الیاس \ddagger به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا خدای عزوجل ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

3 - اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اول و نه از دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه بر جهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (88)

«این است هدایت الله» یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیا \ddagger دانسته شد، همانا هدایت الله Ψ است «که هر که را از بندگان خویش بخواهد، به آن هدایت می‌کند» از روی فضلش و هر که را بخواهد گمراه می‌گرداند؛ از روی عدلش و هدایت‌یافتگان کسانی هستند که خداوند Ψ ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده‌است «و اگر ایشان» یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان «شریک مقرر می‌کردند، قطعا حبطه شدی از آنان» یعنی: از حسناتشان «آنچه انجام داده بودند» حبوط: بی‌اثر گردیدن و تباه‌شدن است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَوَاءٍ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (89)

«این گروه» انبیایی که ذکرشان رفت «کسانی هستند که آنان را کتاب و حکم دادیم» حکم: یعنی علم و حکمت «و نبوت» دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیت برای حق تعالی است «پس اگر این گروه» یعنی: کفارقریش که معاندان رسول خداص هستند و غیر آنان از سایر اهل زمین «به آیات قرآن کافر شوند، بی گمان ما برای ایمان به آن» یعنی: برای ایمان به آیات قرآن «گروهی دیگر را گماردیم که هرگز کافر نمی شوند» نه چیزی از قرآن را انکار می کنند و نه یک حرف از آن را رد می نمایند و ایشان مهاجرین و انصارند که به برداشتن بار این امانت توفیق داده شدند تا بدانجا که گویی بر این کار گمارده شده اند. همچنان از موکلان و گماشتگان به ایمان کسانی هستند که رسول خداص در حدیث شریف به ایشان چنین اشاره کرده اند: «گروهی از امت من پیوسته بر حق آشکار قرار دارند و مخالفان ایشان به ایشان زیانی رسانده نمی توانند تا آن که امر خدا Ψ (قیامت) در رسد».

**أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي
لِلْعَالَمِينَ (90)**

«این جماعت» انبیای ذکر شده «کسانی هستند که الله آنان را هدایت کرد پس به هدایت آنان اقتدا کن» لذا رسول خداص در اموری که بر ایشان درباره آن نصی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند «بگو» ای پیامبرص «از شما هیچ مزدی بر آن درخواست نمی کنم» یعنی: در برابر انجام رسالت خویش و تبلیغ قرآن از شما هیچ مزدی نمی طلبم «این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست» یعنی: قرآن: موعظه، یادآور و بیدارگری برای تمام خلق، اعم از جن

وانس و همه کسانی است که در هنگام نزول آن موجود بودند، یا آنان که بعدا به وجود می آیند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا بَشِيرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتَخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلِمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (91)

«و خداوند را چنان که سزاوار اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: قدر و حرمت خداوند متعال را چنان که باید نشناختند، یا او را چنان که شایسته عظمت اوست، بزرگ نشمردند؛ «آن گاه که گفتند: خداوند هیچ چیز را بر هیچ بشری نازل نکرده است» یعنی: آن گاه که مشرکان قریش، منکر ارسال پیامبران و نزول کتابها از سوی حق تعالی شدند «بگو» ای پیامبرص «چه کسی کتابی را که موسی آن را آورده است فر فرستاد؟» شما مشرکان به فرودآوردن تورات بر موسی اذعان و اعتراف دارید و از طریق اخباری که از یهودیان دریافت کرده اید، این امر را می دانید، از این گذشته یهودیان را در فرودآمدن چنین کتابی بر آنان تصدیق هم می کنید؟ «همان کتابی که» یعنی: توراتی که «روشنی و هدایتی برای مردم بود، و آن را به صورت طومارها در می آورید» خطاب از مشرکان به سوی یهود برمی گردد، یعنی: شما یهودیان تورات را ورق پاره های جدا شده و از هم شکافته ای می گردانید تا به این ترتیب، هدفتان از تحریف و تبدیل تورات برحسب دلخواهتان از جمله پنهان ساختن اوصاف حضرت محمدص که در آن ذکر شده است، برآورده شود «آنچه را از آن می خواهید آشکار می کنید» از کاغذهایی که از تورات جدا کرده اید «و بسیاری را» یعنی: بسیاری از تورات را

«پنهان می کنید» پس یهودیان، تورات را به دو بخش طومارهای جداگانه‌ای تقسیم کرده بودند تا به آشکارساختن یا پنهان کردن آنچه که می‌خواستند، قادر گردند «در صورتی که به شما» یهودیان در قرآن «آنچه که شما و پدرانتان نمی‌دانستید آموخته شد» آموزه‌های یهودیان از قرآن، اخباری است که پیامبر ما حضرت محمدص از وحی خداوند Ψ به ایشان دادند زیرا وحی الهی در قرآن مشتمل بر خبرهایی است که یهود و نصاری نه از کتب خویش آنها را آموخته بودند، نه از زبان پیامبران خویش دریافته بودند و نه پدرانشان آنها را آموخته بودند. یا خطاب متوجه این امت است، که در این صورت معنی چنین می‌شود: چه کسی بر شما قرآنی را که در آن اخبار گذشتگان و آیندگان است، نازل کرد؟ اخباری که نه شما آن را می‌دانستید و نه پدرانتان؟ «بگو: خدا» یعنی: Ψ آن را نازل کرد «آن‌گاه آنان را بگذار تا در کندوکاوشان بازی کنند» یعنی: آن‌گاه رهایشان کن تا همانند کودکان بازی‌گوش، در ژرفای باطل خود بازی کنند و هیچ پروایشان را نداشته‌باش.

سعیدبن جبیر τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردی از یهودیان به نام مالکبن صیف نزد رسول خداص آمد و با ایشان مشاجره کرد، آن‌گاه از سرخشم گفت: (ما أنزل الله علی بشر من شیء: خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است!) پس این آیه کریمه در رد پندار وی نازل شد. اما روایت راجح در بیان سبب نزول، روایت ابن‌عباس τ است که می‌گوید: آیه کریمه درباره قریش نازل شد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (92)

«و این» قرآن «کتابی است مبارک» یعنی: بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم؛ بدان جهت که مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اولین و آخرین است «که ما آن را فروفرستادیم» بر محمدصل پس شما یهودیان چگونه می‌گویید که: (خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است)؟ «تصدیق کننده آن چیزی است که پیش از آن آمده است» یعنی: قرآن موافق کتابهایی چون تورات و انجیل است که خداوند Ψ بر پیامبران پیشین نازل کرده است «و تا مردم ام‌القری و کسانی را که پیرامون آنند» از قبایل عرب و سایر طوایف بنی‌آدم؛ از عرب و عجم «بیم دهی» ام‌القری (مادرشهر): مکه مکرمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همه شهرها بزرگتر می‌باشد زیرا اولین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده است، همچنان، به خاطر آن که مکه قبله‌گاه این امت و محل حج آنان است و در ناف زمین قرار دارد لذا ابلاغ پیام به مردم مکه و هشدار دادن آنان، معنا انذار و بیم‌دهی سایر اهل زمین را نیز دربر دارد، چراکه اهل زمین تابع این مادرشهر بزرگ امت اسلام‌اند «و البته مؤمنان به آخرت، به قرآن ایمان می‌آورند و آنان بر نماز خود محافظت می‌کنند» یعنی: سزاوار کسانی که به سرای آخرت معتقدند، آن است که به این کتاب ایمان آورند زیرا تصدیق به آخرت و بیم از عاقبت، موجب پذیرفتن دعوت کسی است که مردم را به سوی چیزی فرامی‌خواند که خیر آخرت به وسیله آن در دسترس و دفع زیان آخرت هم به وسیله آن مقدور می‌باشد پس ایمان به آخرت و خوف از عاقبت، اصل دین و نماز هم ستون دین است، بدین جهت از این دو امر مخصوصا یاد شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ
 وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ
 وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ
 تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (93)

«و ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بر می‌بندد کیست؟» همچون کسانی که گفتند: خداوند Ψ بر هیچ بشری هیچ چیز نازل نکرده‌است. یا معنی این است: چگونه می‌گویید که خداوند Ψ بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است درحالی که این سخن شما مستلزم تکذیب انبیاء است و هیچ کس ستمکارتر نیست از آن کس که بر خدا Ψ دروغ بر بندد و چنین بپندارد که پیامبر است درحالی که در واقع امر پیامبر نیست، یا بر خدای سبحان در چیزی از چیزهای دیگر - همچون تحریم حیوانات اختصاص یافته به بتان - دروغ بر بندد «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «می‌گوید: به من وحی شده، حال آن که در حقیقت چیزی بر وی وحی نشده است» همچون کسانی که به دروغ مدعی نبوت می‌شوند پس اینان نیز ستمکارترین مردم‌اند. آری! بی‌گمان خدای عزوجل انبیایش را از گفتن دروغ، مصون و محفوظ نگه داشته است، بر خلاف آنچه شما مشرکان در مورد ایشان می‌پندارید زیرا ادعای دروغ، شأن و شیوه رهبران کذاب جریانهای ضلالت - همچون مسلیمه کذاب، اسود عنسی و سجاح است - که به دروغ مدعی نبوت شدند «و» کیست ستمکارتر از «آن کس که گفت: به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم» چراکه بر معارضه قرآن توانا هستم و می‌توانم قرآنی همانند آن انشا کنم. «انشاء» را از باب مشاکلت، «انزال» نامید.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد کسانی نازل شد که گفتند: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَفُتْنَا مِثْلَ هَذَا﴾ (اگر می‌خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم) «انفال/31». یک روایت دیگر در بیان سبب نزول آیه کریمه این است که: آیه کریمه در باره عبدالله بن ابی‌سرح نازل شد که نویسنده وحی بود و چون رسول خدا ص آیه: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ را بر او املا کردند، بی‌درنگ با خود گفت: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾. آن حضرت ص به او فرمودند: «بنویس؛ این چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شک افتاد و با خود گفت: اگر محمد در ادعای نبوت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابراین، از اسلام مرتد شد و به مشرکان پیوست. اما در روز فتح مکه مجدداً اسلام آورد - چنان‌که داستان وی معروف است.

«و اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند» غمرات: جمع غمره، به معنی شدت است یعنی: اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان - یعنی منکران وحی خدا Ψ ، یا مدعیان دروغین نبوت، یا پرچمداران معارضه با قرآن - در سكرات مرگ و سختی‌های جان‌کندن قرار دارند؛ بی‌گمان کار بزرگی را دیده‌ای «و فرشتگان دستهایشان را بر آنان گشوده‌اند» برای گرفتن ارواحشان، یا برای عذاب نمودنشان در حالی که پتکهای آهنین در دستهایشان است و به آنان چنین نهیب می‌زنند: «روح‌های خود را بیرون آرید» از این شداید و سختی‌های جان‌کندن که در آن در افتاده‌اید، یا جانهای خود را از دست ما بیرون آرید و آنها را از عذاب نجات دهید، یا ارواح خود را بیرون آرید تا آن را از اجساد شما

برگیریم و جانهایتان را برای ما تسلیم کنید «امروز به سبب آنچه به ناحق به خداوند نسبت می‌دادید» از انکار فرود آوردن کتابها از سوی خدای متعال بر پیامبران و ادعای این که خدای عزوجل شرکایی دارد «و به سبب آن که از آیات او سرکشی می‌کردید» یعنی: از تصدیق آیات الهی و عمل به آنها تکبر می‌ورزیدید؛ «به کیفر عذاب خوارکننده می‌رسید» پس این عذاب خوارکننده‌ای که بدان کیفر یافته‌اید، کیفری متناسب و برابر با جرم شماست.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (94)

«و» می‌گوییم به آنان در روز قیامت: «همانا پیش ما تنها آمده‌اید» یعنی: یکی‌یکی، جدا از خانواده و مال و یاران و پشتیبانان خود و هرآنچه که بجای خدای سبحان می‌پرستیدید، پیش ما آمده‌اید و امروز چیزی از آنها به کارتان نمی‌آید «چنان‌که شما را نخستین بار آفریدیم» یعنی: بر همان وصفی پیش ما می‌آید که در هنگام خارج شدن از شکمهای مادرانتان بر آن قرار داشتید؛ عریان و ختنه نشده «و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید» خول: ناز و نعمت‌ها و خدم و حشمی را که در دنیا به شما بخشیده بودیم، همه را پشت سر نهاده و چیزی از آنها را نزد ما با خود همراه نیاورده‌اید و نه به وجهی از وجوه، از آنها به نفع خود استفاده کرده‌اید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برای تو از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش ساخته‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش کرده‌ای، یا صدقه داده‌ای و باقی گذاشته‌ای؟ بدان که هرچه جز این

گذاشته‌ای، همه از بین رفتنی است و در واقع آن را برای مردم گذاشته‌ای». «و شفاعت‌کنندگان شما را باشما نمی‌بینیم» همانان که در دنیا عبادتشان کردید و گفتید: (ما آنها را جز برای آن که هرچه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم) «3/39». «همانان که گمان می‌کردید؛ در عبادت شما شریکند» با خداوند متعال و از سوی شما سزاوار پرستش می‌باشند، همان‌گونه که حق تعالی سزاوار آن است «به‌یقین پیوند میان شما بریده شد» یعنی: اینک در آخرت پیوند میان شما و معبودان باطلتان بریده شد «و آنچه را که می‌پنداشتید» از شرک و شرکا «از دست شما رفت» و میان شما و میان آنان، فاصله وصل نشدنی افتاد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول روایت کرده است؛ نضر بن حارث گفت: لات و عزی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

**إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ
ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانِي تُوَفَّكُونَ (95)**

«هرآینه الله شکافنده دانه‌ها و هسته‌هاست» شکافنده دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شکافنده هسته‌هاست که از آنها درختان را بیرون می‌آورد. نوی: جمع «نواه»، بر هر میوه و محصولی اطلاق می‌شود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و هلو. «زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: موجود دارای حیات حیوانی و نباتی را از موجود ضعیف و ناچیزی همچون نطفه و بیضه و زمین مرده بیرون می‌آورد درحالی که آنها فاقد حیات هستند.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن زنده از مرده؛ شکل‌گیری و قوام‌پذیری حیاتی موجودات زنده از غذاهاست بنابراین، موجود زنده با خوردن اشیای مرده رشد و نمو می‌کند زیرا غذا مرده است و رشد نمی‌کند.

«و بیرون‌آورنده مرده از زنده است» یعنی: بیرون‌آورنده نطفه و بیضه از حیوانات زنده است. یا معنای دو جمله فوق این است: بیرون‌آورنده مؤمن از کافر و بیرون‌آورنده کافر از مؤمن است - با ولادت.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج‌شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیالی است که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد درحالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج می‌شود.

«این» یعنی: صانع این صنع عجیب و پدیدآورنده این کارگاه بدیع که ذکر شد، همانا «الله است پس چگونه به بیراهه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: با آن که این صنع بدیع و این قدرت کامل پروردگار را می‌بینید، چگونه از حق برگشته و از آن روی بر می‌تابید؟.

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (96)

«هم اوست که شکافنده صبح است» یعنی: شکافنده ستون صبح از تاریکی شب است، یا آفریننده نور و روشنی روز است «و شب را آرامگاه گردانید» که مردم در آن از جنب‌وجوش و تکاپو برای معاششان آرام گرفته و از خستگی روز می‌آسایند و به خواب می‌روند، همان‌گونه که دوستان خداوند متعال، شبانگاه از وحشت خلق به‌سوی انس با حق، آرام می‌گیرند «و خورشید و ماه را معیار

حساب گردانید» یعنی: آنها را وسیله و نشانه حساب و کتابی قرارداد که مصالح بندگان به آن وابسته است زیرا سیروسفر خورشید و ماه، بر اندازه‌های معینی استوار می‌باشد که کم و زیاد نمی‌شود و هر یک از آنها را منازلی است که در تابستان و زمستان و دیگر فصلهای سال، آن را می‌پیمایند پس اختلاف شب و روز از نظر درازی و کوتاهی، بر این حرکت مترتب است. آری! بدین‌سان پروردگار متعال خورشید و ماه را وسیله و معیار حساب قرار داد تا بندگان را به قدرت عظیم و صنع بدیع خویش رهنمون گردد «این است اندازه‌گیری آن توانای دانا» و ذات ذوالجلالی که از توانایی‌ها و دانایی‌های او، یکی هم راهبری خورشید و ماه بر چنین تدبیر استوار و محکمی است.

**وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا
الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (97)**

«و اوست آن که برای شما ستارگان را بیافرید تا به وسیله آنها در تاریکی‌های» شب، به هنگام راهپیمایی‌تان در: «خشکی و دریا راه یابید» آری! هنگامی که راههای خشکی و دریا بر شما مشتبه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیله پیدا کردن راه برای شماست و این یکی از منافع است که خدای عزوجل ستارگان را برای برآوردن آن آفریده‌است.

بی‌مناسبت نیست اگر به این حقیقت «علمی - تجربی» اشاره کنیم که: خطوط طول و عرض، به شکلی از اشکال به وضعیت ستاره قطب ارتباط دارند و این خطوط، اساس راهیابی انسان معاصر در فضا، دریا و خشکی می‌باشند «به یقین ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان کرده‌ایم» پس تدبر

و علم و معرفت است که افق روشنی را به سوی آیات و نشانه‌های الهی می‌گشاید.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (98)

«و اوست آن که شما را از یک تن» یعنی: از آدم U «پدید آورد» که این در عین دلالت بر قدرت حق تعالی، بر وحدت اصل و نوع انسانی نیز دلالت می‌کند، امری که خود مقتضی لزوم شناخت و تعاون میان مردم است، چه آنان همه از یک پدرند و برادران یکدیگر می‌باشند و برادر با برادر یار و غمخوار است، نه دشمن مکار «پس برای شما قرارگاهی است و ودیعتگاهی» یعنی: برای شما بر روی زمین قرارگاهی و در اندرون آن ودیعتگاهی است. به قولی دیگر معنی این است: برای شما قرارگاهی است در رحم زنان و ودیعتگاهی است در صلب (پشت) مردان. «هرآینه آیات را به تفصیل برای قومی که می‌فهمند» و اهل درک و خردند «بیان کرده‌ایم».

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ذکر نجوم، تعبیر: (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) و در اینجا تعبیر: (لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ) را به کار برد زیرا پی بردن به حکمت آفرینش بشر از یک تن واحد و تطور آن به احوال مختلف، به دقت نظر و عمق فهم و فکر نیاز دارد، که معنای «فقه» نیز همین است اما دانستن جایگاههای ستارگان و راهیابی به وسیله آنها در خشکی و دریا، با مقداری از دانش و مشاهده ظاهری هم ممکن است و به دقت نظر و تفکر عمیق متوقف نیست، از این جهت، تعبیر «علم» برای آن متناسب بود بنابراین، هریک از دو تعبیر فوق، مطابق مقتضای حال می‌باشد.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (99)

«و اوست آن که از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به وسیله آن آب، هرگونه گیاه» یعنی: گونه‌های مختلف گیاهی «را برآوردیم» تعبیر: (فَأَخْرَجْنَا بِهِ): (پس به وسیله آن بر آوردیم)؛ التفاتی است از حالت غایب به حالت تکلم، که این «التفات»، مفید عنایت به شأن انسان و نعمتهایی است که به زندگی او مربوط می‌شود «و از آن گیاه، جوانه سبزی بیرون آوردیم» خضر: سبزیجات تروتازه است «که از آن جوانه سبز، دانه‌های متراکمی برمی‌آوریم» یعنی: دانه‌های درهم‌رسته‌ای که برخی با برخی به هم پیوسته‌اند چنان‌که در ترکیب خوشه‌ها می‌بینیم «و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین» یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، درحالی که «دانه» است. دانه: یعنی: نزدیک است به طوری که شخص در هر دو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد. زجاج می‌گوید: «معنی این است که: بعضی از این خوشه‌ها نزدیک و در دسترس است و بعضی دور. و جمله (بعضی از آنها دور است) حذف شد زیرا ماقبل آن بر آن دلالت می‌کرد». «و نیز باغهایی از درختان انگور و زیتون و انار - همانند و غیرهمانند - بیرون آوردیم» یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیرهمانند هستند.

سپس خدای سبحان به فرزندان آدم فرمان می‌دهد تا به سوی این میوه‌ها در مرحله شکوفه‌دهی و در مرحله پختگی و نضج آنها که مرحله بهره‌برداری از

آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیده عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمل کنند که خدای عزوجل چگونه از خاک تیره‌میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواص و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟ پس فرمود: «به میوه آن چون ثمر دهد بنگرید» که چگونه شکوفه آن ضعیف و غیرقابل بهره‌گیری است «و» نیز بنگرید به سوی «پختگی آن، آن‌گاه که برسد. قطعاً در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست» یعنی: در آنچه که به اجمال و تفصیل ذکر شد؛ برای اهل ایمان نشانه‌هایی است راه‌گشا به سوی وجود و یگانگی خدای توانای حکیم زیرا پدید آوردن اجناس مختلف و گوناگون از یک اصل؛ فقط به قدرت آفریننده توانایی ممکن است که به راز و رمزهای مخلوقاتش به‌خوبی آگاه است پس تأمل در هر بخشی از آنها، فتح بابی به سوی این آیات و نشانه‌هاست.

آری! آیه (99) تا (95)، متضمن چهار نوع از ادله بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اول: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

و نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این

آیات، در برابر کتاب باز شده هستی پروردگار عزوجل قرار داریم. اسفا! که غافلان هر لحظه از کنار آنها می‌گذرند اما لختی هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیده جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند.

**وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ (100)**

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند» یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنی را شریک خدای عزوجل پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که به پرستش و تعظیم پروردگار می‌پرداختند «حال آن که خداوند آنان را آفریده است» یعنی: در حالی که به قطعیت می‌دانند که خداوند Ψ جنیان را آفریده است. یا: در حالی که مشرکان به‌طور قطع می‌دانند که خدای عزوجل آفریننده آنهاست پس چگونه دیگران را با آفریدگار متعال خود به پرستش می‌گیرند؟ «و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند» یعنی: مشرکان در خیال خود برای خداوند متعال پسران و دخترانی بر ساختند زیرا ادعا کردند که فرشتگان دختران خدایند. نصاری نیز ادعا کردند که مسیح \cup پسر خداست، یهود هم ادعا کردند که عزیر پسر خداست «بدون علم» بلکه از روی جهل خالص و نادانی محض «او پاک است» و مقدس «و برتر است» و فراتر «از آنچه وصف می‌کنند» برایش از سخنان باطل و بی‌اساس.

**بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (101)**

«نوپدیدآورنده آسمانها و زمین است» یعنی: حق تعالی مبدع و نوآورنده آنها بر این وضع محکم و متین و منظم و استوار، بدون نمونه‌برداری پیشینی است «چگونه برای او فرزندی باشد» یعنی: چگونه کسی که به وصف آفرینندگی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، موصوف می‌باشد؛ دارای فرزند است؟ آخر چگونه او آنچه را که خود آفریده، به فرزندی می‌گیرد؟ از سوی دیگر، ولادت از صفات اجسام است و مخترع اجسام، خود جسم نیست تا برایش فرزندی مانند باشد «در صورتی که برای او همسری نبوده» پس هرگاه برایش همسری وجود نداشته باشد، وجود فرزند هم برای وی ناممکن است. همچنان فرزند باید از دو شیئی که با هم تناسب داشته باشند، متولد گردد در حالی که هیچ چیز از مخلوقات خداوند متعال با او هیچ نوع تناسب و تشابهی ندارد؛ زیرا «او همه چیز را آفریده است» و از آن جمله فرشتگان و مسیح و عزیر را «و او به هر چیزی داناست» پس هر کس بر این اوصاف باشد، از همه چیز بی‌نیاز است درحالی که فقط نیازمندان خواستار فرزند هستند.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ
(102)

«این است الله، پروردگار شما» یعنی: ذات متصف به اوصاف برتر سابق، همانا الله پروردگار شماست «هیچ خدایی جز او نیست، آفریننده همه چیز است پس او را بپرستید» یعنی: هر کس جامع این اوصاف باشد، فقط او سزاوار پرستش است بنابراین، غیر او را نپرستید «و او بر همه چیز نگهبان است» و ناظر همه اعمال شما می‌باشد.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (103)

«چشمها او را در نمی یابند» یعنی: چشمها به کنه حقیقت او نمی رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می بینند چنان که خود می فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ (22) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (23)﴾: (در آن روز، صورتهایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می نگرند) «القیامه/22 - 23». همچنان دیدن حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر - به چنان تواتری که شک و شبهه‌ای را در آن راهی نیست - نیز ثابت شده است «و او دیدگان را در می یابد» یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می کند و به کنه و حقیقت آنها می رسد به طوری که هیچ پوشیده‌ای از آنها بر او پنهان نمی ماند.

از عکرمه درباره آیه: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾: (چشمها او را در نمی یابند)، سؤال شد، در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همه آن را می بینید و نگاهتان همه آن را احاطه می کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این چنین است. قتاده می گوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «بینایی بشر و حواس و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیله آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده درک نماید اما در باره ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از این که قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن

خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می‌گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوتاه‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت نمی‌توان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن می‌گویند در حالی که هیچ یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده‌ها را می‌بینند؛ وجود آنها را هم مسلم گرفته‌اند اما وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می‌رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی‌هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، در این موضوع جدال می‌کنند و خواهان دلیل مادی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه اعجوبه‌هایش کافی نیست که در مقام این دلیل قرار گیرد». «و اوست لطیف» یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست. بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به آسانی درک می‌کند. و اوست «آگاه» که به همه اشیاء، اعم از آشکار و نهان آنها احاطه علمی دارد.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (104)

«به‌راستی بصائری از سوی پروردگارتان برای شما آمده است» بصائر: جمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می‌شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به وسیله آن حقایق علمی درک و دریافت می‌شود. و درمقابل آن «بصر» قرار دارد که اشیای حسی به‌وسیله آن درک می‌شود پس مراد از بصائر: حجتها و برهان‌های روشنی است که هر کس در آنها به‌چشم خرد

بنگرد، حق را می‌بیند. این حجتها در آیات این سوره و غیر آن از سوره‌ها، و همچنین در احادیث رسول خداص که وحی خفی می‌باشد، تجلی یافته است. «پس هر که به دیده بصیرت بنگرد، به سود خود اوست» یعنی: هر کس حجت را خردورزانه درک و باور کرده و به مفاد آن عمل کند؛ این کار به نفع خود اوست «و هر کس ناپیناماند» از دیدن حجت و آن را درک نکرده و به آن باور ننماید «پس به زیان خود اوست» و خود او از مشاهده حقیقت کور مانده است. بگو: ای محمد!ص «و من بر شما نگهبان نیستم» تا اعمالتان را بر شما شمرده و بر شما نظارت و نگهبانی کنم بلکه من پیامبری هستم که پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اوست که بر شما نگهبان است.

وَكَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسَتْ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (105)

«و این گونه، آیات خود را گوناگون بیان می‌کنیم» به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیده توحید «تا مبادا بگویند: تو درس خوانده‌ای» مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به‌طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این‌چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین و بدون وحی الهی، از کسی بر نمی‌آید «و تا این که آن را» یعنی: قرآن را «برای گروهی که می‌دانند» حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند «بیان کنیم».

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (106)

«پیروی کن» ای محمد! «از آنچه از جانب پروردگارت به تو وحی شده» در اینجا خدای متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول باشد «هیچ معبودی جز او نیست» از این رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد «و از مشرکان روی بگردان» با عفو و گذشت و تحمل آزارها و ترک نمودنشان به نرمی و ملایمت؛ تا خدای عزوجل بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن گشایشی پدید آورد و آن‌گاه بتوانی احکام خداوند را در میانشان برپاداری. این حکم قبل از نزول آیه «قتال» بود و به آیه قتال منسوخ شد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (107)

«و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند» یعنی: قطعاً خداوند متعال قادر است بر این که همه آنان را مؤمن گرداند به طوری که شرک نیاورند و اگر می‌دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به سوی ایمان رهنمایی می‌کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمد ص! تو این قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیت خدای سبحان تعلق دارد. «و تو را بر آنان نگهبان نگردانیدیم» یعنی: تو را مراقب و ناظر اعمال آنان و محکوم به سبب جرایم آنان

نگردانیدیم «و تو وکیل آنان نیستی» یعنی: تو قیم آنچه که نفعشان در آن است نیستی تا منفعت را به سوی آنان جلب کنی لذا تو جز ابلاغ رسالت، هیچ مسؤولیت و تعهد دیگری در قبال آنان نداری.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (108)

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مشرکان مکه گفتند: ای محمد! یا از دشنام دادن خدایان ما دست بردار، یا که پروردگارت را هجو می‌کنیم و او را به باد دشنام و ناسزا می‌گیریم! همان بود که نازل شد: «و» ای مسلمانان! «آنهايي را که مشرکان جز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید چراکه آنها از سر دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد» یعنی: خدایان باطل مشرکان را دشنام ندهید زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حق خدای سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد «این‌گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم» یعنی: به مانند آرایش دادن این باطل آشکار در پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امتی از امت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم «آن‌گاه بازگشت‌شان به سوی پروردگارشان است و او آنان را از حقیقت کار و کردارشان آگاه می‌سازد» و در برابر آن جزایشان می‌دهد.

چه قدر زشت و نفرت‌بار است حال کسانی که دشنام دادن پروردگار متعال در پیش چشم و دلشان، برای دفاع از بت یا طاغوتی آراسته می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کسی که پدر و مادرش را دشنام می‌دهد، ملعون است. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! چگونه شخص پدر و مادرش

را دشنام می‌دهد؟ فرمودند: او پدر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتا پدرش را دشنام می‌دهد، همچنان او مادر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتا مادرش را دشنام می‌دهد». پس در صورتی که فراهم ساختن زمینه دشنام دادن پدر و مادر، مستوجب این همه توییح باشد، چگونه است حال کسانی که سبب دشنام دادن خداوند تعالی و تقدس می‌شوند!

شیخ سعیدحوی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علامه الوسی نقل کرده، آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «چنانچه طاعت، فرض یا واجب یا سنت یا مستحب بود، باید آن را انجام داد، بدون پروا داشتن از پیامدی که بر آن مترتب می‌شود اما اگر امری از امور، مباح بود و بر انجام دادن آن مفسده و مصلحتی مترتب می‌گشت؛ در این صورت، شخص باید ببیند که جنبه مصلحت مقدم‌تر است یا جنبه دفع مفسده، آن‌گاه با در نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور است».

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (109)

«و» مشرکان «با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند» یعنی: به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود «که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند» یعنی: اگر محمدص معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا می‌دهند، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند. و از آنجا که مشرکان عقیده داشتند که خداوند Ψ ، خدای اعظم است، از این‌رو به‌نام اوسوگند خوردند. «بگو» ای پیامبرص «جز این نیست که

معجزات تنها در اختیار الله است» این معجزه پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز از این معجزات در اختیار من نیست پس اگر خدا Ψ بخواهد، آن را فرود می آورد و اگر نخواهد فرود نمی آورد «و شما چه می دانید که اگر معجزه ای هم بیاید، باز ایمان نمی آورند» یعنی: ای مسلمانان! چه چیز شما را آگاه ساخته است که اگر معجزه ای برای آنان بیاید، ایمان می آورند؟ نه! چنین نیست، آنان ایمان نمی آورند و حقیقت حال همین است که من شما را از آن آگاه ساختم پس این قدر بر ایمان آوردنشان حریص نباشید.

از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که گفت: رسول خدا ص با قریش گفت و گو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند اما آنها در پاسخ گفتند: ای محمد! به ما خبر می دهی که با موسی عصایی بود... عیسی مردگان را زنده می کرد... ثمود ماده شتری داشت و... پس تو هم برای ما از این گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول خدا ص فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما طلاگردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می کنید؟»، گفتند: آری! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی می کنیم. آن گاه رسول خدا ص برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که جبرئیل U در رسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر می خواهی، خداوند Ψ کوه صفا را به طلا تبدیل می کند اما اگر در آن هنگام نیز تورا تصدیق نکردند، قطعا عذابشان می کند و اگر هم می خواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه کارشان توبه کند». رسول خدا ص فرمودند: «بلکه

ترجیح می‌دهم که توبه‌کارشان توبه کند». همان بود که خدای عزوجل آیه: **(وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...)** را نازل کرد.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (110)

«و دلها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم» در روز قیامت بر شعله‌های سوزان و اخگرهای فروزان جهنم «چنان‌که نخستین بار به آن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاوردند» در دنیا بلکه درباره قرآن آرا و اندیشه‌های باطلی را به هم بافتند و سخنان درهم و برهم بسیاری گفتند. یا ممکن است معنی چنین باشد: شما چه می‌دانید که ما دلها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم، در نتیجه حقیقت را درنیافته و حق را نمی‌بینند بنابراین، اگر حتی معجزه‌ای محسوس هم نازل شود ایمان نمی‌آورند چنان‌که اولین بار در هنگام نزول آیات ما ایمان نیاوردند «و آنان را رها می‌کنیم» یعنی: در دنیا مهلت‌شان می‌دهیم و مجازاتشان نمی‌کنیم «تا در طغیانشان سرگردان بمانند» و سرگشته و حیران در طغیان و تجاوزشان دست‌وپا زنند.

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ (111)

«و اگر ما» درخواست این گروه مشرک را اجابت کرده و «فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم» تا به چشم سر آنها را دیده و با آنان سخن بگویند و از زبان ایشان از صدق و راستگویی‌ات باخبر شوند «و اگر مردگان با آنان سخن می‌گفتند» یعنی: اگر طبق پیشنهاد دیگری که دادند، مردگانی که برای آنان

شناخته شده هستند، به فرمان ما زنده ساخته می شدند و به آنان می گفتند: همانا این پیامبر ص در ادعای رسالتش از سوی خدا Ψ راستگوست پس به او ایمان آورید؛ «و» اگر «بر آنان هر چیزی را» از جنس معجزات و نشانه‌ها «دسته دسته گردمی آوردیم» قبلاً: دسته‌دسته و گروه‌گروه، یا به‌طور رویاروی و قابل مشاهده «هرگز ایمان نمی آوردند» به اختیار و انتخاب خود «مگر آن که خدا بخواهد» که ایمان آورند. یعنی: پس تو ای پیامبر! دل‌نگران ایمان آوردنشان نباش بلکه همچنان که مأمور شده‌ای، فقط پیامت را به آنها ابلاغ کن. «ولی بسیاری از آنان نمی دانند» این حقیقت را تا از خداوند متعال ملتمسانه درخواست هدایت کنند. یا معنی این است: بسیاری از مؤمنان نمی دانند که حتی اگر خواسته‌ها و پیشنهادات اینان برآورده هم بشود؛ باز هم ایمان نمی آورند.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می کند: گروهی از کفار مکه و زعمای آن نزد رسول خدا ص آمده و به ایشان گفتند: یا فرشتگان را به ما نشان بده که بر رسالت تو گواهی بدهند، یا بعضی از مردگانمان را زنده کن تا از آنان بپرسیم که آیا تو بر حق هستی یا خیر؟ یا خدا و فرشتگان را با ما رویاروی گردان...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (112)

«و بدین گونه برای هر پیامبر دشمنانی را پدید آوردیم» یعنی: چنان‌که تو را به کفر و عناد این مشرکان معاند مبتلا کردیم، پیامبران قبل از تو را نیز به این آزمایشها مبتلا کرده و بر هریک از آنان دشمنانی از کفار زمانشان برگماردیم زیرا ابتلا سبب ثبات و پایداری و بسیار شدن اجر و ثواب است. نقل است که

ورقه بن نوفل به رسول خداص گفت: «قطعا هیچ کس پیامی همچون پیام تو نیاورده است مگر این که مورد دشمنی قرار گرفته». آری! این دشمنان «از شیاطین انس» اند، چون کاهنان و ساحران و رؤسای کفر - که از خدای ذوالجلال نمی ترسند «و» از شیاطین «جن» اند. شیاطین جن: فرزندان ابلیس لعنه الله هستند که سایر جنیان و همچنان آدمیان را گمراه می سازند. در حدیث شریف آمده است که ابوذرؓ نماز می خواند، رسول خداص به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جن پناه جستی؟». ابوذر گفت: مگر از آدمیان هم شیاطینی وجود دارند؟ رسول خداص فرمودند: «آری!» آن گاه این آیه را تلاوت کردند. «بعضی از آنها به بعضی دیگر سخنان به ظاهر آراسته القا می کنند» یعنی: بعضی از آنها بعضی دیگر را به طریق پنهانی وسوسه می کنند و سخنان باطل خود را با روکشی دروغین می آریند «تا فریب دهند» با آن سخنان همدیگر را «و اگر پروردگار تو می خواست، چنین نمی کردند» یعنی: اگر او می خواست، شیاطین را از وسوسه افگنی باز می داشت ولی او این کار را نکرد تا مؤمنان را بیازماید و بر ثوابشان بیفزاید «پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند» بر تو و بر خداوند Ψ «واگذار» زیرا حق تعالی آنان را مجازات نموده و سرانجام، تو را بر آنان پیروز می گرداند.

وَلْتَصْنَعِ إِلَيْهِ أَفْنِدَةً الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (113)

«و» شیاطین سخنان فریبنده به ظاهر آراسته را القا می کنند «تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، میل کند» یعنی: تا دلهای باطل پرستان و عاشقان دنیا

به سوی باطل و به سوی ظاهر آرایی های شیاطین انس و جن، میل کند «و تا» این باطل پرستان «آن» فریب و سخن باطل «را پسندند» برای خود، بعد از گوش سپردن و گرویدن به آن «و تا هر چه عمل کننده آند، بکنند» از گناهان و معاصی ای که لایق شأنشان است.

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبَتَيْ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (114)

«بگو» ای پیامبر ص «آیا داوری جز خدا طلب کنم؟» حق تعالی به پیامبرش دستور می دهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، رد کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان داوری عادل است و چگونه داوری جز او می طلبند: «با این که اوست که این کتاب را به سوی شما واضح شده فرو فرستاد» یعنی: کتابی را به شما فرو فرستاد که شیوا و روشن، تبیین شده و فراگیر، جداکننده میان حق و باطل و به طور مفصل جوابگوی همه قضایاست «وکسانی که بدیشان کتاب داده ایم» یعنی: اهل کتاب «می دانند که قرآن از جانب پروردگار تو به راستی فرو فرستاده شده است» و به این حقیقت علم راسخ دارند، هر چند که اظهار انکار و مکابره کنند، چرا که نزد آنان در کتب منزله الهی - چون تورات و انجیل - بر این حقیقت دلایل روشنی وجود دارد «پس، از تردیدکنندگان مباش» نقل است که رسول خدا ص بعد از نزول این آیه فرمودند: «نه شک و تردید می کنم و نه سؤال می نمایم». پس این خطاب مقتضی وقوع شک از سوی آن حضرت ص

نیست. یا خطاب متوجه شنونده است، یعنی: ای شنونده! در این که اهل کتاب به حق و حقیقت دانا هستند، از تردیدکنندگان مباش.

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (115)

«و سخن پروردگارت به صدق و عدل سرانجام گرفته است» یعنی: بی‌گمان خدای عزوجل وعده خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و به وسیله آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است «کلمات او را دگرگون‌کننده‌ای نیست» نه در آنها خلافتی است و نه برای آنچه که او به آن حکم کرده، تغییردهنده‌ای است «و او شنوای دانا است» شنواست به آنچه می‌گویند، دانا است به آنچه که در اندرون خویش پنهان می‌دارند.

وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (116)

«و اگر از بیشتر اهل زمین» یعنی: از کفار «فرمانبرداری کنی» زیرا آنان اکثریت هستند «تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» و از دین وی به بیراهه می‌کشند. آری! سنت خدای سبحان در خلقتش بر آن رفته است که حق جز به دست اقلیتها پای نمی‌گیرد اما اکثر مردم، پیرو خواهشها و هواهای نفسانی خویش در امور دین هستند و «جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند» وهم و گمانی که هیچ اصل و اساسی از علم و عقل ندارد، مثلاً این گمان که: معبودان باطل سزاوار پرستش‌اند و آنان بندگان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازند! همچنان سایر

پندارهای بی‌اساس در اندیشه دینی بشر «و جز این نیست که دروغ می‌بافند»
یعنی: آنان در ادعاهای باطل خود، حدس و تخمین و دروغ به هم می‌بندند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (117)

«بی‌گمان پروردگار تو به کسانی که از راه وی دور می‌شوند داناتر است و او به راه‌یافتگان نیز داناتر است» پس ادعاهای آنچنانی، در نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (118)

«پس، از آنچه نام خدا به هنگام ذبح بر آن برده شده‌است، بخورید» و چیزی از آن را بر خود حرام نگردانیده و تحت عنوان تدین، از خوردن آن امتناع نکنید زیرا حیوان حلال گوشتی که در هنگام ذبح آن نام خدا Ψ بر آن برده شود، حلال است «اگر به آیات او» یعنی: اگر به احکام او از اوامر و نواهی «ایمان دارید» فقط گوشت حیواناتی را بخورید که نام خدا Ψ بر آن برده می‌شود، نه نام خدایان پنداری آنان و نه گوشت حیوان خود مرده (مردار) را.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (119)

«و شما را چه شده‌است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید؟»
یعنی: چه چیز شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام خدا Ψ را در هنگام ذبح آن برده‌اید، باز می‌دارد، بعد از آن که خدای عزوجل خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است «حال آن که خداوند آنچه را بر شما حرام کرده،

به تفصیل برایتان بیان کرده است» یعنی: خوراکی‌های حرام را به بیانی مفصل و روشن که هیچ جایی برای شک و شبهه برایتان باقی نمی‌گذارد، با این فرموده خود: ﴿قُلْ لَا أَدْرِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...﴾ («انعام/ 145» - که تفسیر آن بعداً می‌آید - بیان کرده است. همچنین بیان محرمات در آیات (5 - 1) سوره «مائده» نیز گذشت «جز آنچه بدان ناچار باشید» یعنی: جز محرماتی که به خوردن آن ناچار و مضطر باشید زیرا ضرورت، حرام را مباح می‌گرداند «و همانا بسیاری، مردم را به خواهش نفس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند» همانند کفاری که حیوانات «بحیره» و «سائبه» و مانند آنها را بر خود تحریم کردند¹ و نیز همه کسانی که با تحریم و تحلیل‌های برخاسته از هوی و هوس خود، مردم را گمراه ساخته‌اند و مردم نیز از آنها پیروی کرده و غافل از آنند که این راه و رسم، پیروی از جهل و گمراهی است چنان‌که در میان بسیاری از ملتها محرماتی رواج دارد که منشأ تحریم آنها فقط هوی و هوس و نادانی می‌باشد «بی‌گمان پروردگار تو به تجاوزکاران» از حق به‌سوی باطل «داناتر است».

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ
(120)

«و گناه آشکار و پنهان را رها کنید» گناه آشکار: گناه اعضا و اندامهای بیرونی و گناه پنهان: افعال قلب است. یا معنی این است: هم گناهی را که آشکارا مرتکب می‌شوید و هم گناهی را که در نهان انجام می‌دهید، همه را ترک کنید.

¹ نگاه کنید به تفسیر «مائده/103».

به قولی دیگر: مراد زناى علنى و زناى پنهان، يا انجام فعل زنا با زناكاران معروف و مشهور، يا با معشوقه‌هاى پنهانى است. در حديث شريف به روايت نواس بن سماعيل آمده است كه گفت: از رسول خداص راجع به گناه پرسيدم، فرمودند: «الإثم ما حاك في صدرك وكرهت أن يطلع الناس عليه. گناه چيزى است كه در دلت رسوخ كند و دوست نداشته باشى كه مردم برآن آگاه شوند.» «بى شك كسانى كه مرتكب گناه مى شوند، جزا داده خواهند شد» در قيامت «در برابر آنچه كه مى كردند» در دنيا.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (121)

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخوريد» چون حيوانات مردار (خودمرده) و آنچه كه به نام غير خدا Ψ ذبح شده است. اما حيوانى كه مسلمان آن را ذبح کرده است، ترك عمدى نام بردن از الله Ψ در هنگام ذبح آن - در نزد جمهور فقها - موجب حرمت تناول آن مى گردد ولى ترك آن به فراموشى زيانى ندارد. ولى شافعى و ديگران گفته اند: بردن نام خدا (بسم الله...) در هنگام ذبح، مستحب است نه واجب پس اگر مسلمان آن را - ولو به عمد - ترك كرد، هيچ زيانى ندارد و موجب حرمت نمى گردد زيرا نام خدا Ψ در قلب هر مسلماني وجود دارد. بعضى گفته اند: آيه كريمه در بيان حكم حيوانات مردار (خودمرده‌اى) كه اصلا ذبح نشده اند و حكم حيواناتى نازل شده كه به نام غير خدا Ψ ذبح گرديده اند. «وَأَنْ قَطَعَا فِسْقًا اسْت» يعنى: خوردن گوشت حيوانى كه به نام غير خدا Ψ ذبح شده و خوردن گوشت خودمرده و مانند آن، بيرون رفتن از دايره فرمان حق تعالى و حكم وى است «و هر آينه شياطين و سوسه القا مى كنند

به سوی دوستان خویش تا با شما خصومت کنند» یعنی: شیاطین در ذهن و ضمیر دوستان خود القائات و شبهاتی می‌افکنند که پایه خصومت و جدال آنان با شما قرار می‌گیرد، مانند این سخن آنان در مورد خوردن گوشت حیوان خودمرده به دوستانشان: «شگفتا! از آنچه که خدا آن را کشته است، نمی‌خورید اما از آنچه که شما خود آن را کشته‌اید، می‌خورید؟»، که این القای باطل، آنان را به خوردن حیوانات خودمرده و جدال با شما در این امر، بر می‌انگیزد «و اگر از آنان فرمانبرداری کنید» در امر و نهی‌شان و در مورد حلال شمردن حلالهای خدا Ψ «قطعا شما هم مشرک هستید» مانند آنان زیرا هر کس به حلال کردن چیزی که خداوند Ψ آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعا کافر است. از ابن عباس τ در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه: (وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ) نازل شد، فارسیان که در جاهلیت از دوستان قریش بودند و میانشان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به وسیله کارد ذبح می‌کنی حلال است اما آنچه که خداوند Ψ با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خودمرده)، حرام می‌باشد؟! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (122)

«آیا کسی که مرده بود پس زنده‌اش گردانیدیم» یعنی: کافر بود پس به سوی اسلام هدایتش نمودیم زیرا ایمان حیاتبخش دلهاست «و نوری به او بخشیدیم

که با آن میان مردم راه می‌رود» مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته‌اند: نور، قرآن است. به قولی دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانه بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید، آری! آیا چنین کسی «همانند کسی است که وصفش این است که گرفتار تاریکی‌ها» ی کفر و گمراهی «است و از آن بیرون آمدنی نیست» و زمینه و فضای این را که از کفر و گمراهی دست بکشد، از دست داده است؟ «بدین سان برای کافران کار و کردارشان آراسته شده است».

از زیدبن اسلم در بیان سبب نزول نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمر بن الخطاب ؓ و ابو جهل بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند اما خدای عزوجل عمر ؓ را به اسلام زنده گردانید و عزت بخشید و ابو جهل را در کفر و گمراهی اش ابقا کرد و این بدان جهت بود که رسول خدا ص دعا کردند: «بارخدا یا! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا عمر بن الخطاب عزت بخش» و دعایشان در حق عمر ؓ مستجاب گردید. ابن کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مفاد آیه کریمه عام است و شامل هر مؤمن و کافری می‌شود».

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (123)

«و بدین گونه» که بزرگان مکه را فاسقان آن قرار دادیم «در هر شهری گناهکاران بزرگش را پدید آوردیم تا در آن مکر ورزند» مکر: تدبیر پنهانی

برای برگردانیدن دیگری از برآوردن خواسته‌اش با حيله و نیرنگ یا چرب‌زبانی است و معنای آن در اینجا: گردنکشی و ستم و به‌کار بردن حيله و نیرنگ در مخالفت باره استقامت می‌باشد. گفتنی است که مخصوص ساختن گناهکاران بزرگ به یادآوری از آن‌روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد توانا تر و جسورترند «و بی‌گمان مکر نمی‌ورزند مگر در حق خود» یعنی: وبال و فرجام بد مکر ورزیدنشان به خودشان برمی‌گردد «و درک نمی‌کنند» این حقیقت را از فرط جهل و فروروی‌شان در خواهش‌ها و هوسهای پلید.

آری! سنت خدای عزوجل در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف‌بندی میان ایمان و کفر را تشدید می‌کند و در آغاز؛ نفوذ و تسلط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می‌باشد.

**وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا
كَانُوا يَمْكُرُونَ (124)**

«و چون آیتی بر آنان بیاید» یعنی: چون آیتی از آیاتی را که خدای عزوجل بر تو نازل کرده است، به بزرگان و رؤسای قریش خبر دهی، یا برایشان معجزه‌ای بیاوری؛ «می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آن‌گاه که مانند آنچه به پیامبران الهی داده شده، به ما نیز داده شود» مرادشان این است که: ایمان نمی‌آورند مگر آن که به وحی و رسالت برگزیده شوند «خدا بهتر می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد» زیرا رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی

و کوشش و مال و جاه به دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله Ψ و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که خواهد می‌بخشد پس بدانید که انتخاب الهی بر این قرار گرفته تا رسالت را در شخص محمد ص، رسول برگزیده و محبوب خویش قرار دهد لذا آنچه را که از شأن شما نیست و لیاقت آن را ندارید، درخواست نکنید. از وائله بن اسقع روایت شده است که رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش، بنی‌هاشم را و از بنی‌هاشم مرا». «به زودی این مجرمان را از جانب الله صغاری خواهد رسید» صغار: خواری و ذلت و رسوایی است «و عذابی سخت به سبب آن که مکر می‌کردند» زیرا این سردمداران نگفتند آنچه را که گفتند، مگر به سبب کبری که در دل‌هایشان وجود داشت.

این آیه چنان که در بیان سبب نزول آمده است؛ درباره ولید بن مغیره نازل شد که گفت: اگر به راستی نبوت حق بود، بی‌گمان من از محمد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سنا از او بزرگترم و هم در مال و اولاد از او بیش و افزونتر می‌باشم!

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (125)

«پس هر که را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده می‌کند» یعنی: دلش را باز و گشاده می‌کند تا اسلام را با سینه باز و منشرح بپذیرد. در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده

است: اصحاب از رسول خدا ص راجع به این آیه پرسیدند ؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راه یافته گشاده می شود؟ رسول خدا ص فرمودند: «نور یقذف فیه، فینشرح له وینفسح: نوری است که در او افکنده می شود پس سینه اش از آن نور، باز و گشاده می شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإنبابة إلى دار الخلود، والتجافی عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت: آری! نشانه آن رجوع به سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ص سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». «و هر کس را که» خداوند Ψ «بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ می گرداند در نهایت تنگی» به طوری که در آن هیچ جایی برای ایمان و هدایت نباشد. ابن کثیر می گوید: «یعنی سینه اش را برای پذیرش (لااله الا الله) تنگ می گرداند تا بدانجا که این کلمه طیبه به آن وارد نمی شود». زجاج می گوید: «حرج، نهایت تنگی است». «چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود» زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه تنگی می کند، گویی نزدیک است که خفه شود. گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم می باشد زیرا حقیقت علمی ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به سوی اسلام فراخوانده می شود - درحالی که برای وی گمراهی مقدر شده است

- به حالت حسی کسی تشبیه می‌کند که از بالا رفتن به سوی آسمان سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی می‌خواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به بالا سبب نفس تنگی می‌شود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. خاطر نشان می‌شود؛ آوردن این آیه معجز در سیاق این فقره که با بیان درخواست معجزه از سوی مشرکان آغاز گردید، پیام بس روشنی به همراه دارد. «این‌گونه خداوند رجس را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌اندازد» رجس: پلیدی و ناپاکی، یا عذاب، یا هر چیزی است که فاقد خیر باشد.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (126)

«و این راه پروردگار توست» یعنی: راهی که پیامبر اکرم ص و همراهان مؤمنان بر آن هستند، دین پروردگار عزوجل است «که مستقیم است» و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست «هرآینه ما آیات خود را برای گروهی که پند می‌پذیرند» یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی خدا و رسول وی هستند «به روشنی بیان کرده‌ایم».

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (127)

«برای آنان» یعنی: برای این گروهی که پند می‌پذیرند «نزد پروردگارشان دارالسلام است» دارالسلام: بهشت است زیرا بهشت، سرای سلامتی از هر ناخوشی و ناملایماتی است و مؤمنان از آن رو مستحق این سرای سلامتی هستند که با سیر در صراط مستقیم از آفات انحراف و کجروی سالم باقی مانده‌اند «و او ولی آنان است» یعنی: خداوند Ψ مددکار و کارساز و متولی امر آنان است تا

آن که درحالی به بهشت درآیند که از هر ستم و ناخوشی‌ای ایمنند «به سبب آنچه می‌کردند» یعنی: به سبب اعمال نیک و پاکیزه‌شان.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (128)

«و روزی که خداوند همه آنان را یکجا حشر کند» یعنی: همه بشر و جن را در محشر گرد آورد، می‌فرماید: «ای گروه جنیان» یعنی: ای شیطانهای جنی «از آدمیان پیروان بسیار گرفتید» یعنی: از آنان بسیاری را اغوا و گمراه کردید تا در حکم پیروان شما شدند، در نتیجه، ما نیز آنان را با شما یکجا حشر کردیم. «و دوستان آنها از آدمیان می‌گویند» یعنی: پیروانشان از کفار انسی، در پاسخ به آن فرموده حق تعالی می‌گویند: «پروردگارا! ما از همدیگر بهره‌مند شدیم» بهره‌برداری جنیان از آدمیان، لذت گرفتن‌شان از پیروی آدمیان است اما بهره‌مندی آدمیان از جنیان این است که: چون آرایش‌دهی گناهان را از جنیان پذیرفتند و در گناهان فروافتادند، از آن گناهان لذت بردند و بهره‌مند شدند، همچنان اهل جاهلیت و هم‌قطاران‌شان، جنیان را در القائات‌شان تصدیق می‌کردند و از این تصدیق خویش لذت می‌بردند و کاهنان و عرفان هم در برابر آن، به چیزی از بهره‌های دنیا دست می‌یافتند «و به میعادى که برای ما مقرر داشته بودى، رسیدیم» یعنی: به میعاد روز قیامت. این نوعی حسرت خوردن بر گذشته و اعترافی از سوی‌شان به فرارسیدن میعادگاه الهی‌ای است که آن را در دنیا تکذیب می‌کردند. «خدا می‌فرماید: آتش دوزخ جایگاه شماست» یعنی: اقامتگاه و منزلگاه شما و دوستان شماست «جاودانه درآیند مگر آنچه خدا بخواهد» مگر

در آن وقتی که خداوند Ψ ، نبودنتان را در دوزخ بخواهد. یا: مگر در آن اوقاتی که از عذاب سوزان به عذاب سرد زمهریر یا آب جوشان درآید «بی‌گمان پروردگار تو حکیم داناست» به آنچه که با دوستان و دشمنانش انجام می‌دهد. روایت شده‌است که ابن‌عباس ك در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچ‌کس سزاوار نیست که بر خدای عزوجل در مورد خلقتش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن‌عباس ك این است که نباید کسی حکم خدا Ψ را در مورد کسی - اعم از مؤمن یا کافر - پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان - مثلاً - در بهشت یا در دوزخ است.

وَكَذَلِكَ نُؤَيِّبُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (129)

«و این‌گونه بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می‌کنیم» یعنی: این گونه ستمکاران جن را بر ستمکاران انس و نیز بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می‌کنیم تا آنان را هلاک کنند و به ذلت کشانند. یا معنی این است: بعضی از ستمکاران را در دوزخ، دوستان یا پیروان بعضی دیگر قرار می‌دهیم؛ «به کیفر آنچه می‌کردند» یعنی: مسلط ساختن بعضی از ظالمان بر بعضی دیگر، به سبب کار و کردار کفرآمیز و گناه‌آلودشان است. از اعمش روایت شده‌است که گفت: «از سلف صالح شنیدم که می‌گفتند: چون زمانه فاسد شود، خدای عزوجل بدترین مردم را بر مردم حاکم می‌کند». فضیل بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می‌گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِينَ (130)

«ای گروه جن و انس» یعنی: روزی که آنان را محشور می‌کنیم، به آنان از باب سرزنش می‌گوییم: ای گروه جن و انس! «آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان شما را بیم دهند؟» یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای خداوند Ψ را بر انس و جن تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جن پیامبری مبعوث نشده است و جنیان فقط حامل پیامی به‌سوی طایفه خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می‌شنوند. «می‌گویند: بر خود اعتراف کردیم» که پیامبران آمدند و پیامت را به ما ابلاغ کردند. این اقراری از سویشان به این حقیقت است که حجت خدای عزوجل بر آنان در فرستادن پیامبران واجب گردیده است «و زندگی دنیا آنان را فریب داده بود» زندگی دنیا با آرایشها و زینتهای خود، آنان را به خود مشغول گردانیده بود بنابراین، دل‌هایشان به‌سوی آن گروید تا بدانجا که این گرایش، آنان را به‌سوی تکذیب پیامبران کشانیده و از ایمان به ایشان باز داشت «و بر خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند» در دنیا به پیامبران مرسل حق تعالی و آیاتی که ایشان با خود آورده بودند. این گواهی دیگری از سوی آنان بر ضد خودشان است.

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (131)

«این» فرستادن پیامبران و خواندن آیات «به‌سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک‌کننده شهرها از روی ستم نیست درحالی که مردم آنها غافل باشند» آری! خدای عزوجل هلاک‌کننده مردم شهرها به‌ستم نیست زیرا او برتر از آن

است که ستم کند بلکه به امته عذر نمایانده و فقط در صورتی هلاکشان می کند که سزاوار این هلاکت باشند و او با فرستادن پیامبران حامل بیم و امید به سوی مردم، پرده پندار و غفلت و بی خبری را از جلو روی آنان برمی دارد. یا معنی این است: خداوند Ψ هلاک کننده شهرها نیست به سبب ستمی که کرده اند، مگر بعد از برپا کردن حجت بر آنان.

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (132)

«و برای هر یک طبق کار و کردارشان درجاتی است» برای هر یک از دو گروه جن و انس در آخرت، برحسب اعمالشان، درجات و مراتب متفاوتی - در بهشت یا دوزخ - است «و پروردگارت از آنچه می کنند، غافل نیست» ابویوسف و محمد - رحمهما الله - با این آیه استدلال کرده اند بر این که: جنیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می شوند و به بهشت وارد می شوند.

وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ (133)

«و پروردگار تو غنی و صاحب رحمت است» یعنی: خدای سبحان از خلقش بی نیاز است، نه به خودشان نیازی دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی می رساند، نه کفرشان به وی زیانی اما با وجود این بی نیازی، بر آنان صاحب رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی نیازی، خود بیانگر منتهای فضل و کرم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلف کرده است تا ایشان را در معرض منافعی همیشگی قرار دهد «اگر بخواهد، شما را از میان می برد» و با عذاب ریشه کن می کند ای بندگان نافرمان!

«وبعد از شما» یعنی: بعد از نابود ساختنتان «هرکه را بخواهد» از خلقتش «جانشین می‌سازد» از آنان که نسبت به شما در برابر او فرمان پذیرترند «همچنان که شما را از نسل قومی دیگر پدید آورد» به قولی: مراد از آن قوم، سرنشینان کشتی نوح \cup اند.

إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (134)

«قطعا آنچه به شما وعده داده می‌شود» از برانگیختن در قیامت و مجازات در آخرت «آمدنی است» خواه‌ناخواه و به‌طور حتم زیرا خداوند Ψ خلف وعده نمی‌کند «و شما گریزنده نیستید» از عذاب من و نمی‌توانید مرا درمانده کنید. اعراب می‌گویند: «أعجزني فلان: فلان مرا درمانده ساخت»؛ آن‌گاه که از نزد وی بگریزد و او نتواند خود را به وی برساند. این تعبیر رد کننده این پندار مشرکان است که می‌گفتند: «من مات فقد فات: هر کس مرد؛ در حقیقت فنای ابدی شد و جان به در برد». از ابی‌سعید خدری τ روایت شده است که رسول خداص در حدیث شریف فرمودند: «يا بني آدم، إن كنتم تعقلون فعدوا أنفسكم من الموتى، والذي نفسي بيده إنما توعدون لآتٍ وما أنتم بمعجزين: ای فرزندان آدم! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتی که جانم در ید اوست، آنچه وعده داده شده‌اید البته آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (135)

«بگو» ای پیامبر ص «ای قوم من! بر حالت خویش عمل کنید» این جمله دارای دو معنی است:

1 - بر همان راه و روشی که هستید پایداری کنید، اگر می‌پندارید که بر جاده هدایت روان هستید.

2 - هر چه در توان شماست انجام دهید و بر کفر و دشمنی‌تان پای بفشارید.

«من نیز عمل کننده‌ام» من هم بی‌پروا به شما و بی‌آن که به کفرتان اهمیتی بدهم، بر راه و روش و برنامه خود پایبند و پایدار و مقاوم و برقرار هستم «به‌زودی خواهید دانست» چه کسی برحق است و چه کسی بر باطل و به‌زودی خواهید دانست «که عاقبت پسندیده سرا» یعنی: پیروزی و وراثت زمین در سرای دنیا و نیک‌فرجامی سرای آخرت «از آن کیست» آیا از آن ماست یا از آن شما؟ «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: کافران «رستگار نمی‌شوند» آری! خدای عزوجل وعده‌اش را برای پیامبرش محقق کرد و او را بر سرزمین‌های مخالفانش مسلط گردانیده مکه را برای وی گشود و او را بر تکذیب‌کنندگان قومش غالب و بر کل جزیره‌العرب مسلط گردانید و همه اینها در حیات آن حضرت ص روی داد و بعد از حیات ایشان در دوران خلفای ایشان نیز، شهرها و قلمروهای بزرگ دیگری فتح گردید.

در این آیه خدای سبحان یکی از شیوه‌های ادبی انذار و هشدار را که تعجیز و تحدی است و در قرآن کریم نمونه‌های دیگری نیز دارد، به کار برده است.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (136)

در آیات ذیل، خدای عزوجل انواعی چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده بودند، در میان می‌گذارد، که نوع اول عبارت است از: «و برای خداوند از زراعت و چهارپایانی که خود او آفریده‌است، بهره‌ای قائل شدند و به پندار خود گفتند که: این سهم برای الله است و این سهم برای شرکایی که ما مقرر کرده‌ایم» یعنی: کفار عرب برای خداوند Ψ از آنچه خود از کشت و میوه درختان و نسل‌های چهارپایان آفریده، سهمی مقرر کرده آن را صرف مسکینان و میهمانان می‌کردند، همین‌گونه برای خدایان باطل خود نیز بهره‌ای از این اشیا مقرر کرده و آن را صرف متولیان بتان و خدمتکاران آستان آنان می‌کردند و چون اموال اختصاص یافته به بتان تمام می‌شد؛ از سهمی که برای خدا مقرر کرده بودند، برداشته و به وجوه مصارف بتان می‌افزودند و می‌گفتند: خداوند از این وجوه بی‌نیاز است. یا اگر چیزی از سهم خداوند Ψ در سهم بتان در هم می‌آمیخت، آن را به حال خود واگذاشته و می‌گفتند: خدا بدان نیازی ندارد. ولی اگر از سهم بتان در سهم خداوند Ψ در می‌آمیخت، آن را جدا کرده و می‌گفتند: بتان بدان نیازمندند. «پس آنچه خاص شرکایشان بود، به خدا نمی‌رسید» یعنی: به مصارفی نمی‌رسید که خداوند Ψ صرف اموال در آنها را مشروع گردانیده، همچون صدقه، صلہ رحم و اطعام میهمان «ولی آنچه خاص خدا بود، به شرکای آنان می‌رسید» یعنی: آن را در مصارف مربوط به دستگاه بتان و بت‌سالاران مصرف می‌کردند «چه بد حکم می‌کنند» در این که خدایان باطل خود را بر خدای سبحان برگزیده و مخلوقی ناتوان را بر خالق توانا ترجیح می‌دهند. قطعاً این‌گونه سخنان و اعمال، صرفاً بر پندار غلط آنان متکی است، که

خداوند Ψ نه آنها را بدان امر کرده، نه همچو تقسیم‌بندی‌ای را برایشان مشروع گردانیده است.

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرِدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (137)

نوع دوم از احکام اختراع کرده اهل جاهلیت عبارت بود از: «و این گونه» که شیاطین اختصاص دادن سهمی برای خدا Ψ و سهمی دیگر برای بتان را در چشم مشرکان آراستند، همین‌گونه «شرکایشان در نظر بسیاری از آنان قتل فرزندانشان را آراستند» یعنی: شیاطین این عمل زشت را نیز در چشم و دلشان نیکو جلوه دادند «تا آنان را هلاک کنند» یعنی: تا سرانجام، آن دختران و پسران بی‌گناه را هلاک کنند، با کشتن و زنده‌به‌گورکردن به‌ناحق آنان. یا شیاطین، مشرکان را با گمراه‌کردنشان هلاک و نابود کنند «و تا مشتبه» و درهم و برهم «سازند» شیاطین «بر آنان دین‌شان را» و در نتیجه آنان نتوانند میان آنچه که برایشان مشروع است، با آنچه که مشروع نیست، فرق بگذارند. بعضی گفته‌اند: مراد از شرکا در اینجا، خدمتکاران بتان از کاهنان و پرده‌داران اند که زنده‌به‌گور کردن دختران را از بیم نیازمندی یا به اسارت درآمدن آنها و کشتن فرزندان را از بیم فقر و درویشی، در چشم و دل مشرکان می‌آراستند. همین طور به‌نام خدای بزرگ سوگند یاد می‌کردند که اگر به آنان این تعداد (عددی معین را ذکر می‌کردند) از اولاد پسر عنایت نماید، یکی از آنان را برای او قربانی می‌کنند چنان‌که عبدالمطلب، چنین نذر کرد و قرعه به‌نام عبدالله پدر پیامبر اکرم ص برآمد، و سرانجام او با فدیة دادن صد شتر، از ذبح وی منصرف شد «و اگر خدا

می‌خواست چنین نمی‌کردند» یعنی: این جنایت از سوی آنان به اراده تکوینی خداوند Ψ سرزد، بر اساس حکمتی که او خود به آن داناتر است «پس آنان را با آنچه افترا می‌بندند واگذار» یعنی: آنان و افترا بستن‌شان بر خدای سبحان را رها کن؛ زیرا این اعمالشان به تو زیانی نمی‌رساند.

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرِثٌ حَجْرٌ لَا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بَزْ عَمَهُمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ (138)

نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیت این بود: «و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است» یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد «و جز کسی که ما بخواهیم، هیچ‌کس نباید از آن بخورد، به‌زعم خودشان» و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصرًا حق استفاده از آن اموال را داشتند «و چهارپایانی دیگر است که سواری بر پشت آنها حرام شده است» و آن عبارت است از: حیوانات «بحیره»، «سائبه» و «حام» که به‌نوعی توت‌م عصر جاهلی بودند.¹ پس از روی جهالت، سواری یا حمل بار بر این نوع از چهارپایان را تحریم می‌کردند «و چهارپایان دیگری است که نام خدا را بر آنها نمی‌گیرند» این نوع سوم از چهارپایان ذکر شده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به‌نام بتانشان و برای آنان ذبح می‌کردند، نه به‌نام خداوند Ψ . بعضی گفته‌اند: مراد آیه این است که حتی آنان سوار بر این چهارپایان به مناسک حج هم نمی‌رفتند تا بر پشت آنها

¹ نگاه کنید به تفسیر «مائده/103».

نام خدا Ψ را ببرند «به محض افترا بر خدا» یعنی: در این ادعای خود که این اعمال از دین خدا Ψ است، دروغ گو بوده و بر خدا افترا می‌بستند «خداوند به زودی آنان را در برابر آنچه که افترا می‌بستند، جزا خواهد داد».

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰی أَرْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (139)

«و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است» مراد آنها جنین‌های شکم چهارپایان «بحیره» و «سائبه» بود «خاص مردان ماست» یعنی: فقط برای آنها حلال است «و بر همسران ما حرام است» مرادشان همه زنان اعم از دختران، خواهران، همسران و مانند آنها از زنان بودند. بعضی برآند که مراد آیه: شیر آن حیوانات بود که آن را برای مردان حلال و برای زنان حرام گردانیدند «و اگر مرده باشد» یعنی: اگر جنینی که در شکم آن چهارپایان است، مرده باشد «پس آنان همه در آن» یعنی: در جنین مرده «شریکند» و مرد و زن هر دو از آن می‌خورند. از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر می‌زاید، آن را ذبح می‌کردند و فقط مردان حق تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زاید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است». «خداوند به زودی وصف آنان را جزا خواهد داد» یعنی: به زودی در برابر این سخنان و احکام اختراعی‌شان به آنان سزای مناسب خواهد داد «زیرا او حکیم» است در افعال و اقوال و شریعت و مقدرات خویش

«داناست» به عقیده و اعمال خیر و شر بندگان خویش پس جزای همه را به کاملترین وجه خواهد داد.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (140)

«هرآینه کسانی که فرزندان خود را» یعنی: دختران خود را «کشتند» با زنده به گور کردنشان «از روی سفاهت و نادانی» نه از روی حجت عقلی یا شرعی «زیانکار شدند» سفاهت: سبک مغزی، کم خردی و نادانی است. آری! آنان از روی جهل و کم خردی ندانستند که این خداوند Ψ است که روزی دهنده فرزندانشان است، نه خودشان «و» نیز زیانکار شدند کسانی که «آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند» از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سائبه» می نامیدند «از روی افترا به خداوند» زیرا خدای سبحان هیچ چیز از این اشیا را حرام نکرده است «در حقیقت آنان گمراه شدند و راه یافته نبودند» به سوی راه صواب در این حرام ساختن های خویش.

از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: «اگر دوست داری که از جهالت اعراب آگاه شوی پس آیات بعد از صدوسوم از سوره انعام: (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا...) را بخوان».

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مُمْتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (141)

«و اوست کسی که باغهای داربست‌دار» یعنی: برداشته شده بر ستونها «و بدون داربست را» یعنی: درختان فروگذاشته بر روی زمین را که بر ستونها برافراشته نیستند «پدید آورد» به قولی: درختان داربست‌دار (معروشات)، درختانی است که بر روی زمین پهن می‌شود، مانند انگور و خربزه و خیار و غیره، یا به وسیله ستونها برپا می‌شود تا شاخه‌ها بر آن فرو غلتد و درختان بدون داربست (غیرمعروشات)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون‌دار «و پدید آورد درختان خرما و زراعتی را که محصولات آن گوناگون است» یعنی: بر وبار و طعم و لذت و میوه آن و دانه یا گوشتی که از آن می‌خورند، گوناگون است. بدین‌سان خدای عزوجل با این گوناگونی طعمها و لذتهایی که برای نوع بشر آفریده است، مهربانی‌اش را بر بندگانش منت می‌گذارد «و پدید آورد زیتون و انار را که شبیه به یک‌دیگر و غیرشبیه‌اند» در رنگ و طعم خود. تفسیر این مفاهیم در آیه (99) گذشت «بخورید از میوه‌های آن چون میوه داد» هرچند که آن میوه به پختگی نرسید «و حق آن را در روز بهره‌برداری از آن بدهید» به قولی: این آیه مبین فرضیت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابوحنیفه: با تمسک به این آیه و عام بودن حدیث نبوی‌ای که بخاری آن را در این مورد از ابن عمرؓ روایت کرده است، پرداخت زکات را در هرآنچه که از زمین می‌روید، چه مواد خوراکی باشد یا غیرآن - بجز هیزم و علف

خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخه خشک درخت خرما و نی‌بوریا (اقارون) و نی‌شکر - واجب دانسته است. آن حدیث شریف به روایت ابن عمرؓ این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می‌دهد، عشر است و در آنچه که به وسیله شتر یا به وسیله دلو و چرخ آبکش آبیاری می‌شود، نصف عشر است».

اما رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل بهره‌برداری غذایی و قابل ذخیره‌کردن باشد. وقت وجوب زکات - به قول راجح که همانا رأی ابوحنیفه: است - روز چیدن یا روز درو کردن است «ولی اسراف نکنید» یعنی: در خوردن یا در صدقه دادن «که او اسراف‌کاران را دوست ندارد» زیرا آنان حق را پایمال کرده و از حد در گذشته‌اند.

ابن جریر در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه **(وَلَا تُسْرِفُوا...)** درباره ثابت بن قیس بن شماس نازل شد که خرمای نخلستان خود را چید و گفت: هیچ‌کس امروز نزد من نمی‌آید مگر این که او را اطعام می‌کنم پس تا شامگاه مردم را با چنان دست و دلبازی‌ای اطعام کرد که هیچ چیز برای خودش باقی نماند.

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (142)

«و نیز پدید آورد از چهارپایان، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و فرش دهنده را» یعنی: خداوند متعال برای شما از چهارپایان، اصناف هشت‌گانه‌ای را پدید آورد که در آیه بعدی ذکر می‌کند، در حالی که باربردارنده و فرش‌دهنده‌اند. حموله: حیوان باری، یعنی شتر است اما فرش: حیوانی است که مردم از مو و پشم و کرک آن برای خود فرش می‌سازند. بعضی گفته‌اند: حموله؛

شتران بزرگسال اند و فرش: شتران خردسال که بر آنها بار حمل نمی‌شود «از آنچه الله» از این اشیاء «شما را روزی داده است بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید» چنان که مشرکان کردند؛ با تحریم آنچه که خداوند Ψ حرام نکرده و حلال ساختن آنچه که او حلال نگردانیده «هرآینه او برای شما دشمنی آشکار است» پس همیشه شیطان لعین را در امر دینتان متهم و محکوم بدانید.

**ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِيُّنِي بَعْلِمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (143)**

در بیان سبب نزول آمده است: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاص مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

«آفرید» برای شما از چهارپایان بارکش و حیوانات دارای کرک و پشم «هشت جفت را» یعنی: هشت فرد را زیرا هریک از نر و ماده جفت آن دیگر است و به آن «زوجان» هم گفته می‌شود «از گوسفند دو قسم» نر و ماده. ضأن: گوسفندان دارای پشم‌اند «و از بز دو قسم» نر و ماده. معز: برخلاف ضأن، گوسفند موداری است که گوشهای کوتاهی دارد «بگو» ای پیامبرص «آیا خداوند این دو نر را یا این دو ماده را حرام کرده است؟» مراد از دو نر: قوچ و بز نر و مراد از دو ماده: میش و بز ماده است «یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟» این استفهام؛ انکار و تویخ بر مشرکان در امر تحریم این حیوانات است، یعنی: آیا رحم حیوان بیش از یک نر یا یک ماده را دربر می‌گیرد پس چرا بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال می‌گردانید؟ اگر به نظر شما ماده بودن حیوان

سبب حرمت آن است، باید هر حیوان ماده‌ای حرام باشد، و اگر نر بودن سبب حرمت آن است، باید هر حیوان نری حرام باشد، و اگر هر چیزی که رحم حیوان آن را برمی‌دارد حرام باشد پس باید همه جنین‌ها حرام باشند، نه فقط جنین حیوان ماده پس علت و قیاس شما همه فاسد است. «مرا از روی علم خبر دهید» یعنی: به علمی که مستند به خبر خبردهنده صادقی باشد لذا هرگاه دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید پس نقلی صحیح از کتب الهی یا از شریعت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - و دلیلی از کلام خداوند متعال بیاورید «اگر راستگو هستید» در این که خدای متعال آنها را حرام کرده است.

این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند. یعنی خدای عزوجل می‌فرماید: ما نه این چهارپایان و نه چیزی از نتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همه آنها را برای بهره‌برداری بنی‌آدم آفریده‌ایم.

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإُنثَيْنِ أَمْ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإُنثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (144)

«و همچنین از شتر دو قسم و از گاو دو قسم» یعنی: نر و ماده «آفرید. بگو» ای پیامبرص «آیا نرهای آنها را حرام کرده‌است یا ماده‌های آنها را، یا آنچه را که رحم‌های آن دو ماده در بر گرفته است؟» استفهام همچون آیه قبل انکاری و توییحی است. پس حالا که دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید، دلیل نقلی‌ای بیاورید: «مگر وقتی که خداوند شما را به آن سفارش کرد، حاضر بودید؟» یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند Ψ به

این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آنها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا ص فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت ص دنباله آیه را خواندند: «پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بندد تا مردم را بی‌هیچ علم و اطلاعی به گمراهی بکشاند؟» یعنی: هیچ کس از آن کس که بر خدا دروغ بندد و چیزی را حرام گرداند که باری تعالی آن را حرام نکرده، و باز آن را به دروغ و افترا به خدای سبحان نسبت دهد، ستمکارتر نیست چنان‌که رهبران مشرکان چنین کردند «بی‌گمان خداوند قوم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند» یعنی: کسانی را که علم وی بر آن پیشی گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمِ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَلِهُ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (145)

«بگو» ای پیامبر ص «در آنچه به من وحی شده است» تا ساعت نزول این آیه - زیرا بعد از نزول این آیه، چیزهایی حرام گردید - «هیچ چیز بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم» از خوردنیها و آشامیدنی‌ها. یا معنی این است: در آنچه بر من از قرآن وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم زیرا وحی از طریق سنت چیزهایی را حرام گردانید. یا معنی این است: در آنچه بر من در

مورد چهارپایان وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم «مگر آن که مردار باشد» مردار: عبارت از حیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد «یا خون‌ریخته» یعنی: خون روان اما خون غیر ریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند و خون کبد و طحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است «یا گوشت خوک زیرا که این» یعنی: خوک «پلید است، یا آنچه که از روی فسق به‌هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن برده شده باشد» یعنی: به‌نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به سبب فروری مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن عباس، ابن عمر و عایشه ۱۷ روایت شده است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیه: (قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...)، بر انحصار محرمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کند - اگر این آیه مکی نمی‌بود - اما چون این آیه مکی است، بعد از آن در مدینه منوره با نزول سوره «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوذه، متردیه و نطیحه) است، نیز بر محرمات فوق اضافه شد.^۱ به علاوه اینها، تحریم هر درنده نیش‌دار، هر پرنده چنگال‌دار، خر اهلی و سگ نیز در سنت رسول اکرم ص به اثبات رسیده است. «پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی ناچار» به خوردن این محرمات «گردد، قطعاً پروردگار تو» بر شخص مضطر و ناچار چنانچه از محرمات یادشده تناول کرد «آمرزنده مهربان است»^۲.

^۱ نگاه کنید به تفسیر آیه سوم از سوره «مائده».

^۲ تفسیر «مضطر» و حالت «اضطرار» در سوره «بقره» آیه (173) گذشت.

از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت چیزهایی را می‌خوردند و چیزهایی را پلید می‌دانستند و نمی‌خوردند پس خدای عزوجل پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود.»

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (146)

آن‌گاه خداوند متعال روشن می‌سازد که آنچه را در تورات بر یهودیان حرام کرده بود، محرمانه است که در این آیه ذکر می‌شود پس اهل جاهلیت از کجا و با چه استنادی چیزهای خاصی را بر خود تحریم کردند درحالی که تحریم آنها نه در تورات آمده است و نه در قرآن؟

«و بر یهود هر جانور ناخن‌داری را حرام ساختیم» از مجاهد روایت شده است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می‌کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرندگان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می‌خوردند اما چون کف پای شتر، شترمرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته شده نیست، اینها و هر پرنده یا حیوان دیگری که دارای سپل (سم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند، بر آنان حرام بود.» «و از گاو و گوسفند، پیه آن دو

را بر آنان حرام کردیم» که عبارت از: پیه کلیه‌ها و پیه رقیقی است که بر روی شکمبه آنها قرار دارد. آن‌گاه حق تعالی پیه پشت و روده‌ها و استخوانها را از این تحریم استثنا کرده فرمود: «مگر آنچه بر پشت آن دو، یا بر روده‌هاست، یا آنچه به استخوان چسپیده است» در تمام مواضع بدن حیوان و از آن جمله دنبه وی زیرا دنبه به استخوان دم حیوان چسپیده است پس این سه نوع پیه و چربی، بر یهودیان حرام نیست «این» تحریم «را به سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم» یعنی: این اشیائی که بر یهودیان حرام گردید و در قرآن حرام اعلام نشده، اساساً از پاکیزه‌هاست اما به مثابه کیفری بر ظلم و ستم و تجاوز یهودیان، بر آنان حرام گردانیده شد «و همانا ما راست‌گوییم» در خبری که پیرامون تحریم اشیای فوق بر یهودیان، به تو دادیم پس این پندارشان که یعقوب (اسرائیل) آنها را بر خود حرام کرده بود، اصلاً درست نیست. یا معنی این است: ما در کیفری که به آنان دادیم، عادل هستیم.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ
(147)

«پس اگر تو را دروغگو انگاشتند» یعنی: اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام مختلف ذکر شده در آیات (139 - 138) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، تو را دروغگو شمردند؛ «بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده است» و از رحمت اوست حلم و بردباری او به شما و عدم شتابش به کیفردادنتان «ولی عقوبت او از گروه مجرمان بازگردانده

نمی‌شود» زیرا اگر سزاوار عذاب شتابان و عاجل باشند، آن را بر آنها فرود می‌آورد پس دروغ‌انگاران نباید به رحمت و اسعه باری تعالی فریفته شده و از بیم عذابش آسوده‌خاطر باشند.

در این آیه ترغیب و ترهیب (بیم و امید) با هم پیوست گردانیده شده و این شیوه قرآن کریم در بسیاری از آیات آن است.

**سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ
كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ
لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (148)**

«زود باشد که مشرکان» قریش و غیر آنان «بگویند» بر سبیل مناظره و شبهه پراکنی: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را» خودسرانه «تحریم نمی‌کردیم» هدف مشرکان از این سخن این است که آنچه انجام داده‌اند، حق است و اگر حق نمی‌بود، باید خدای سبحان به‌سوی پدرانشان پیامبرانی می‌فرستاد تا آنها را به فرو گذاشتن شرک و ترک تحریم آنچه که او حرام نگردانیده و حلال نشمردن آنچه که او حرام گردانیده، دستور دهند پس هرگاه حق تعالی چنین نکرده، این بدان معنی است که او از این اعمالشان راضی بوده است «پیشینیان آنان هم به همین‌گونه تکذیب کردند» یعنی: پیشینیان هم با استناد به همچو حجت‌های بی‌اساسی، پیامبران خویش را تکذیب کردند «تا آن که عقوبت ما را چشیدند» و عذاب خویش را بر آنان فرود آوردیم. پس اگر حجت آنان درست می‌بود، خدای سبحان به آنان عذاب نمی‌چشانید «بگو: آیا نزد شما علمی هست تا آن را برای ما آشکار کنید» یعنی: آیا دلیلی بر این امر در دست دارید که خدای سبحان به شرک شما و نیز

به حلال‌سازیها و حرام‌سازیهای شما راضی بوده است؟ قطعاً چنین نیست پس بدانید که صرف وقوع فساد از سوی شما، به هیچ‌وجه بر خشنودی خداوند متعال از شما دلالت نمی‌کند، چرا که مشیت باری تعالی در همه حال، عین رضای او نیست «شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید» یعنی: حقیقت این است که شما جز از پندار و خیال و اعتقادات فاسد پیروی نمی‌کنید، پندارها و باورهایی که خواستگاهی جز جهل و نادانی و اشتباه ندارند «و شما جز دروغگو نیستید» یعنی: شما فقط دروغ و خیال به هم می‌بافید.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (149)

«بگو» ای پیامبر ص «حجت رسا و روشن» که عذرهایشان در پیشگاه آن منقطع شده و شبهه‌ها، پندارها و توهماتشان در برابر آن هیچ می‌شود «از آن خداوند است» و مختص و ویژه اوست «پس اگر خدا می‌خواست» که همگی شمارا یکجا بدون تعلیم و ارشاد و اندیشه و استدلال، هدایت کند، «قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد» و چون فرشتگان شما را خلقتاً همیشه مؤمن و مطاع می‌گردانید تا در حوزه انتخاب و اراده و تمیز دادن میان خیر و شر و حق و باطل، هیچ نقشی نداشته باشید ولی از حکمت اوست که هدایت و گمراهی - هر دو - را بر اسباب آنها معلق گردانید لذا در کسانی که شایستگی هدایت را دارند - به توفیق خویش - هدایت را آفرید و در کسانی که سزاوار گمراهی هستند - به عدل خویش - گمراهی را آفرید.

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ
يَعْدِلُونَ (150)

«بگو» ای پیامبرص «گواهان خود را که گواهی می دهند به این که خدا اینها را» یعنی: این اشیای پنداری شما را «حرام کرده است بیاورید پس اگر هم شهادت دادند» بدون علم و اطلاع و فقط از روی گزافه گویی و تعصب «تو با آنان شهادت نده» یعنی: تو آنان را تصدیق نکن و به این گواهی دروغ آنان تسلیم نشو «و از هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، پیروی نکن» زیرا آنان سردمدار دروغ انگاران آیات ما بوده و به آخرت ناباوراند «و آنان با پروردگار خود همتا قرار می دهند» یعنی: برای او از مخلوقاتش - چون بتان - همتایانی قرار می دهند پس چگونه از کسانی پیروی می کنی که خردهایی این چنین سست و بی بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می کنند؟.

آیه کریمه دلیل بر آن است که تکذیب کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می کردند، باید آیات الهی را تصدیق می نمودند.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِمْ إِلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْلَمُونَ (151)

ابن مسعودؓ فرمود: هر کس می خواهد به وصیت مهر شده رسول خداص بنگرد، باید آیات «151-153» از سوره «انعام» را بخواند:

«بگو» ای پیامبرص «بیاید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برای شما بخوانم» این محرمات الهی عبارت‌اند از: «این که چیزی را با او شریک قرار ندهید» یعنی: نخستین چیز از محرمات این است که: حق تعالی بر شما لازم گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. «و به پدر و مادر احسان کنید» با امتثال امر و نهی آنها و این خود به معنای نهی از نافرمانی آنها نیز هست. «و فرزندان خود را از بیم املاق نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم» زیرا رزق بندگان بر عهده مولایشان است. بنابراین، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. املاق: فقر است. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت فرزندان خود را - اعم از ذکور و اناث - از بیم فقر و تنگدستی می‌کشتند و به‌علاوه درخصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز اعمال می‌کردند. «وبه فواحش» یعنی: گناهان «نزدیک نشوید» و از آن جمله است زنا و لواط «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه آن کارهای زشت و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است. «و هیچ نفسی را که خداوند کشتنش را حرام ساخته است، جز به حق نکشید» کشتن نفس به قصاص، کشتن آن به سبب ارتداد، از حق است و این همان اسبابی است که شرع شریف در باب قتل مسلمان آنها را مشروع گردانیده است. چنان‌که احادیث بسیاری بر آن ناطق است، از آن جمله روایت ابن مسعود² از رسول خداص است که در حدیث شریف فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می‌دهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زنا، مرد زن

دار یا زن شوهردار، کشتن نفس به قصاص نفس و کشتن کسی که دین خود را ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده است.» پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحق است. «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده است «باشد که شما بفهمید» امر و نهی خداوند متعال را.

**وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ
وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نَكْفِ أَنْفُسًا إِلَّا وَسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ
وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (152)**

«و به مال یتیم نزدیک نشوید» یعنی: به هیچ وجه متعرض مال یتیم نشوید «مگر به» شیوه و «نحوه‌ای که» آن شیوه «هرچه نیکوتر باشد» نسبت به غیر آن از شیوه‌ها و آن شیوه‌ای است که صلاح و نفع یتیم و رشد و نمو مال وی، در آن نهفته باشد «تا زمانی که به حد رشد» یعنی: کمال بلوغ و سن جوانی «خودبرسد» و آن زمانی است که یتیم در تصرفات مالی خویش، شیوه‌ای استوار و بهنجار و راه و روش رشدیافتگان را دنبال کند، نه روش بی‌خردان و اسراف‌کاران را. پس ششمین حرام؛ خوردن مال یتیم است. «و پیمانانه و ترازو را به قسط» یعنی: به عدالت تمام در دادوستد «بپیمایید» در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمانانه و وزن است.

«هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم» در تمام تکالیف شرعی و از آن جمله تکلیف پیمودن پیمانانه و ترازو به شیوه عادلانه‌ای که پرهیز از کاستن و افزودن در آن ممکن باشد «و چون سخن گویند» در داوری، یا شهادت،

یا جرح، یا تعدیل^۱ «پس انصاف را رعایت کنید» و در سخن خویش جویای صواب باشید، لذا به خاطر رعایت نزدیکی کسی، یا به انگیزه دوری کسی؛ روش متعصبانه و طرفدارانه‌ای را در پیش نگیرید و هرگز به حساب حق و عدل، به سوی دوستی - به خاطر دوستی‌اش - متمایل نشوید و بر دشمنی - به صرف دخالت دادن انگیزه دشمنی خود با وی - اجحاف و ستم روا ندارید بلکه در میان مردم به عدل و داد رفتار کنید «هرچند» آن صاحب دعوی، که سخن به نفع یا علیه اوست «صاحب قرابت باشد» با شما. پس حرام هشتم؛ دروغ گفتن و شهادت دادن به ناحق و نارواست.

«و به عهد الله وفا کنید» یعنی: هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حق دیگری با خدا Ψ عهد بستید، به آن وفا کنید. همچنان کسی که اسلام آورده است، درحقیقت با خدای عزوجل بر طاعت وی عهد بسته است بنابراین، تعبیر وفا به عهد خدای عزوجل، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهی نیز می‌شود. پس نهمین حرام عهدشکنی است. «اینها» که ذکر شد «خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: با امری مؤکد و محکم، شما را به آنها فرمان داده است «باشد که پند گیرید» و از آنچه خدا Ψ شما را از آن نهی کرده، خود را باز دارید.

**وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ
ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (153)**

^۱ حکم به بطلان صحت روایت، یا ادای شهادت کسی را به خاطر وجود عیب و ایراد شرعی در وی، جرح و حکم به عدالت شخص را تعدیل گویند.

«و بدانید که این است راه راست و درست من» یعنی: راه رساننده به سرمنزل رضای من که همانا دین من است، همین راه است «پس» فرمان من به شما این است که «از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید» یعنی: از ادیان و اندیشه‌هایی که راههای متضاد و بینابینی را دنبال می‌کنند، پیروی نکنید «که این راهها شما را جدا می‌کنند» یعنی: دور می‌افکنند و منحرف می‌کنند «از راه الله» یعنی: از راه راست الله Ψ که همانا دین اسلام است. تعبیر (راههای دیگر) در آیه کریمه، مفهومی است عام که شامل یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و سایر ملل و نیز تمام شیوه‌های مبتنی بر بدعت و گمراهی و متکی بر هواها و اندیشه‌های انحرافی انگیز و فساد آمیز می‌شود. پس دهمین حرام؛ پیروی از راه و روشهای غیرالهی است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ آمده است که فرمود: «رسول خدا ص با دست مبارک خود در زمین خطی کشیدند، سپس فرمودند: این راه راست و مستقیم خداست، آن‌گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راههای دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر این که بر آن شیطانی قرار دارد که به سوی آن فرامی‌خواند. آن‌گاه آیه کریمه: **(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...)** را تلاوت کردند». «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است، باشد که تقوا پیشه کنید» و از پیروی هوی و هوسها پرهیزید.

از عباده بن صامت τ روایت شده است که رسول اکرم ص در حدیث شریف خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفاد این سه آیه با من بیعت می‌کند؟ سپس تلاوت نمودند: **(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ...)** تا از تلاوت هر سه آیه

فارغ شدند... آن‌گاه فرمودند: هر کس به آنها وفا کند، پاداش وی بر خدا Ψ است و هر کس از آنها چیزی کم کند و خدای عزوجل او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان کیفر اوست و هر کس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و اگر خواهد، از وی درمی‌گذرد». پس اینها در مجموع، ده وصیت الهی برای انسان است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی آیه اول از این سه آیه را با **(لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)**، آیه دوم را با **(لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)** و آیه سوم را با **(لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)** به پایان آورد، که مناسبت هریک از تعابیر در هریک از آیات روشن است زیرا اگر انسانها تعقل و تفکر کنند، به هوش می‌آیند و پند می‌گیرند و اگر پند گرفتند؛ از محرمات پرهیز کرده و به تقوی می‌گرایند پس هر یک از آنها زمینه‌ساز دیگری است.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (154)

«آن‌گاه به موسی کتاب آسمانی دادیم» تقدیر سخن چنین است: ای محمد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمد صل نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابراین، توصیه‌هایی که ذکر شد، در شریعت‌های الهی دیگر نیز آمده است. پس روی سخن در مجموع با مشرکان است. **(تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ)** مفسران این جمله را به دو وجه معنی کرده‌اند:

1 - تورات را به شیوه‌ای که نیکوترین و جامع‌ترین شیوه‌هاست، به اتمام رساندیم.

2 - به این منظور به موسی کتاب آسمانی دادیم تا نعمت را بر کسی که با پایبندی به طاعت خدای عزوجل نیکی کرده‌است - که خود موسی \cup است - به

پایه اتمام برسانیم. «و برای این که همه چیز را به روشنی بیان کنیم» یعنی: احکام همه چیز را «و» برای این که تورات «هدایت و رحمتی باشد تا آنان» یعنی: بنی اسرائیل «به ملاقات پروردگار خویش ایمان بیاورند» یعنی: رستخیز و حساب و دیدار پروردگار عزوجل در محشر را باور کنند.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (155)

«و این» قرآن کریم «کتابی مبارک است» یعنی: بسیار بابرکت است، به سبب آن که دربرگیرنده خیر و منفعت دینی و دنیوی است «که ما آن را نازل کرده ایم پس از آن پیروی کنید» و پیروی از آن بر شما حتمی است «و پرهیزگاری کنید» از مخالفت با قرآن و تکذیب آنچه که در آن است «باشد که شما» اگر آن را بپذیرید و با آن مخالفت نورزید «مورد رحمت» خداوند متعال «قرار گیرید».

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (156)

«تا نگویند» ای اعراب «که کتاب آسمانی» یعنی: تورات و انجیل «فقط بر دو طایفه پیش از ما نازل شده است» که یهود و نصاری هستند و بر ما کتابی نازل نشده «و به تحقیق که ما از تلاوت آنان» یعنی: از تلاوت کتابهای آنان به زبانهایشان «بی خبر بوده ایم» یعنی: نمی دانستیم که در آنها چه بوده است، چرا که زبانشان را نمی فهمیده ایم و مخاطب آن کتابها نبوده ایم.

مراد؛ اثبات حجت بر مشرکان با فرود آوردن قرآن بر محمد ص است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
وَهُدًى وَرَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ
يَصْدِفُونَ عَنَّا آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (157)

«یا بگویند که: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد» چنان که بر دو طایفه پیش از ما نازل شد «قطعا از آنان راه یافته تر بودیم» زیرا ما اعراب؛ اذهانی بیدارتر، فهمی راسختر و حافظه‌ای نیرومندتر داشتیم. بنابراین، چنین سخن و چنین معذرتی از سوی شما با فرستادن محمدص و فرودآوردن قرآن بر وی، به کلی ناوارد و مردود است «پس به تحقیق که برای شما حجتی از جانب پروردگارتان آمده است» یعنی: ای گروه عرب! خداوند Ψ بر پیامبرتان کتابی روشن نازل کرده و این پیامبر از میان خود شماست پس به عذرهای باطل و بهانه‌های مردود و ناوارد توسل نجوید «و هدایت و رحمتی است» این کتاب الهی برای بندگانی که پیرو آند «پس ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را» که رحمت و هدایتی برای مردم‌اند «دروغ پندارد و از آنها اعراض کند» و با رویگردانی از آنها گمراه شود «کیست؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب اعراضشان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد».

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ
يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي
إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (158)

«آیا جز این انتظار دارند» یعنی: ما حجت را بر وحدانیت و ثبوت رسالت پیامبر خویش برپا داشته و باورهای نادرست‌شان را ابطال کرده‌ایم لذا بعد از این، جز این انتظاری ندارند؛ «که فرشتگان به سوی‌شان بیایند» یعنی: فرشتگان مرگ

برای قبض ارواحشان بیایند «یا پروردگار تو بیاید» در روز قیامت برای داوری نهایی میانشان «یا بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: نشانه‌ها و علائمی که بر فرارسیدن قیامت دلالت می‌کند «روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: همان نشانه‌هایی که آنان پیشنهاد کرده‌اند و عبارت از نشانه‌هایی است که آنان را به ایمان آوردن مجبور می‌کند؛ چون طلوع خورشید از مغرب و خروج «دابه الارض» که با آنها سخن می‌گوید؛ در آن روز: «نفعی نمی‌بخشد هیچ کسی را ایمان آوردن آن» به سبب این که در آن روز تکلیف ایمان آوردن برداشته می‌شود زیرا آن‌روز، روزی است که همگان حق را به رأی‌العین می‌بینند و همه بالاجبار به آن ایمان می‌آورند بنابراین، ایمان آوردن در آن به کسی سودی نمی‌رساند، چرا «که ایمان نیاورده بود پیش از این» یعنی: پیش از آمدن بعضی از آن نشانه‌ها «یا در ایمان آوردن خود خیری به دست نیاورده بود» با عمل صالحی که تقدیم کرده باشد. یعنی: در آن روز که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، از هیچ‌کس عمل صالحی پذیرفته نمی‌شود؛ در صورتی که قبلاً به آن عمل صالح عامل نبوده باشد بنابراین، هر کس پیش از آمدن نشانه‌های قیامت، فقط ایمان آورده اما در ایمان خویش هیچ عمل شایسته‌ای نکرده باشد، یا عمل شایسته‌ای کرده ولی ایمان نیاورده باشد؛ بی‌گمان این ایمان یا این عمل نیک، به حال وی هیچ سودی ندارد «بگو: انتظار بکشید» یکی از سه چیز یاد شده در اول آیه را، «ما نیز منتظریم» برای شما یکی از آنها را.

در حدیث شریف آمده است: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که خورشید از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون خورشید از غروبگاه خود طلوع کرد و همه مردم آن را دیدند، در آن هنگام همگی آنها ایمان می‌آورند اما این ایمان آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان آوردن آن سودی نمی‌بخشد...».

إِنَّ الدِّينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (159)

«به تحقیق کسانی که دین خود را پراکنده ساختند» یعنی: دین خود را تکه تکه کرده، برخی از آن را گرفتند و برخی را وانهادند. مراد: یهود، نصاری و مشرکان‌اند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را، همچنان مراد همه کسانی هستند که در دین خدا Ψ بدعت نهاده و اموری را به میان می‌آورند که خدای عزوجل بدانها فرمان نداده است «و فرقه فرقه شدند» یعنی: گروه گروه و حزب حزب شدند. پس این معنی بر هر امتی صادق است که اساس کارشان در امر دین بر وحدت و اجتماع و یگانگی استوار بوده، سپس هر گروهی از آنان، رأی نادرست شخصی از سرکردگان خود را پیروی کرده و در نتیجه، از آنها فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی پدید آمده‌است «تو هیچ‌گونه مسؤل آنان نیستی» یعنی: تو از بدعتها و تفرقه‌سازی‌های آنان، بیزار و پاک و مبرا هستی و بر تو فقط هشدار دادن و بیم دادن است و بس. عمر τ روایت کرده است که رسول خداصل در حدیث شریف به عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این امت هستند، ای عائشه! بدان که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برایشان توبه‌ای نیست، من

از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند». «جز این نیست که کارشان فقط با خداوند است» پس اوست که به آنچه مقتضای مشیت وی است، مجازاتشان می‌کند «آن‌گاه» در روز قیامت «آنان را از حقیقت آنچه می‌کردند» از اعمالی که مخالف با شریعت و تکالیف و واجبات معینه وی بر آنان بود «آگاه می‌سازد» و حقیقت اعمالشان را به آنان خبر می‌دهد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (160)

«هر کس کار نیکی بیاورد، ده‌چندان آن پاداش دارد» این همان پاداشی است که خدای منان آن را بر خود لازم گردانیده. و گاهی بر ده‌چندان نیز می‌افزاید، همانند دانه‌ای که هفت خوشه می‌رویاند و در هر خوشه صد دانه است. حتی روایاتی آمده است که بر اساس مفاد آن، انجام‌دهنده بعضی از اعمال نیک، پاداشی بی‌حساب دریافت می‌کند به طوری که نمی‌توان آن را به حدود مرزی معین محدود کرد «و هر کس کار بدی بیاورد» از کارهای ناشایست «پس جز مانند آن جزا داده نمی‌شود» بی‌آن که بر آن افزوده شود. پس کیفر کار بد، بدی‌ای همانند آن است در سبکی و سنگینی خود. مثلاً کیفر شرک، جاودانگی در آتش است و کیفر گناهی که یک مسلمان انجام می‌دهد، سزایی همانند آن است. البته این در صورتی است که مرتکب معصیت توبه نکند اما چنانچه توبه کرد، یا ثواب‌هایش بر گناهانش غلبه کرد، یا خدای منان او را به رحمت خود درپوشانید و با آمرزش خویش بر او بخشید پس در همه این صورتها، بر وی مجازاتی نیست. گفتنی است که حد و کیفر عقوبات در دنیا نیز مشخص ساخته شده است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس r از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هر کس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته می‌شود اما اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می‌شود و هر کس قصد انجام کار بدی را بکند اما آن را به عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته می‌شود، یا هم خدای عزوجل آن بدی را از کارنامه وی محو می‌کند...» «و بر آنان» یعنی: بر کسانی که کار نیک یا بدی در آخرت می‌آورند «ستم نخواهد شد» با کاستن از ثواب حسنات نیکوکاران، یا افزودن بر کیفر بدکاران.

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (161)

«بگو» ای پیامبر ص «هرآینه پروردگارم مرا به سوی راه راست هدایت کرده است» این راه راست؛ «دینی است استوار» و پایدار، که در آن هیچ کجی‌ای نیست، این راه و روش استوار؛ «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: حق‌گرا «و او از مشرکان نبود». در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم ص شب رابه صبح می‌آوردند، می‌فرمودند: «اصبِحنا علی مله الاسلام و کلمه الاخلاص و دین نبینا محمد و مله ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین: بر آیین اسلام و کلمه اخلاص و دین پیامبرمان حضرت محمد ص و ملت حق‌گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (162)

«بگو» ای پیامبر ص «در حقیقت نماز من» مراد از نماز: تمام انواع نمازهاست «و نسک من» نسک: جمع نسیکه، به معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. بعضی گفته‌اند: نسک به معنی عبادت است، یعنی: عبادات من «و زندگانی و مرگ من» یعنی: آنچه را که از اعمال خیر در زندگانی‌ام انجام می‌دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگم به من می‌رسد؛ چون وصیت کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایه تقرب به سوی خدا Ψ است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است. آری! اینها همه «برای خدا، پروردگار جهانیان است» یعنی: خاص و خالص برای اوست.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (163)

«او را هیچ شریکی نیست» یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگم شریک نمی‌آورم «و به همین راه و روش فرمان یافته‌ام» از سوی پروردگارم «و من نخستین مسلمانانم» یعنی: نخستین مسلمان امت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امتش مقدم است. در حدیث شریف به روایت علی τ آمده است که رسول خدا ص چون نماز را شروع می‌کردند، چنین می‌گفتند: «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض تا - و انا اول المسلمین». که شافعی‌ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می‌خوانند و حنفی‌ها: (سبحانک اللهم...) را می‌خوانند ولی مالکی‌ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأساً به قرائت فاتحه آغاز می‌کنند.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (164)

«بگو» ای پیامبرص «آیا غیر از الله پروردگاری بجویم» یعنی: چگونه جز الله Ψ پروردگاری دیگر جسته و پرستش الله Ψ را رها کنم؟ یا چگونه برای الله Ψ شریکی قراردادده و آن دو را باهم پرستش کنم؟ «و» حال آن که «اوست پروردگار همه چیز» پس آنچه که مرا به عبادتش فرامی خوانید، پرورده او و مخلوقی همانند من است و بر رساندن نفع یا ضرری قادر نیست پس چگونه جز حق تعالی پروردگاری دیگر بجویم؟ «و هیچ کس جز بر زیان خود گناهی انجام نمی دهد» یعنی: هیچ کس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست «و هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را بر نمی دارد» بنابراین، هیچ انسان پاک و بی گناهی، گناه شخص ناپاک و گنهکاری را بر نمی دارد و به گناه او مؤاخذه نمی شود «سپس بازگشتان به سوی پروردگارتان است، آن گاه شما را از حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتید» در امر ادیانی که در آنها متفرق گشته بودید «آگاه می سازد» و تفرقه سازان را به کیفر می رساند.

در این آیه، روش اهل جاهلیت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را مورد مؤاخذه قرار می دادند، مردود اعلام شده است. یادآور می شویم که فرموده حق تعالی در آیه (25) از سوره «نحل»: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ...﴾: (تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه

می‌کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می‌کشند!)، بدین معنی است که: شخص گمراه‌گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می‌کشد، بی‌آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (165)

«و اوست کسی که شما را در زمین جانشین یک‌دیگر قرار داد» یعنی: شما را در عمران و آبادانی زمین، خلیفه و جانشین یک‌دیگر گردانید. بعضی گفته‌اند: مراد این است که نوع انسان در زمین، خلیفه خداوند Ψ است «و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد» در خلقت و رزق و نیرومندی و فضل و علم و او در این کار حکمتهایی دارد «تا شما را در آنچه به شما داده است» از این نعمتها «بیازماید» که چگونه این نعمتها را شکر می‌گذارید و غنی با فقیر، شریف با وضع و حاکم با محکوم چگونه رفتار می‌کند؟! «همانا پروردگار تو زودکیفر است» و هرچند این کیفر در آخرت می‌باشد، لیکن هر امر آمدنی‌ای نزدیک است «و هم‌او آمرزنده مهربان است» یعنی: حق تعالی بر کسانی که به او و پیامبران و کتابهایش ایمان آورند و آنچه را که از هدایت نازل کرده، پیروی کنند و شکرگزارش باشند، بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است.

ملاحظه می‌کنیم که خدای منان بر حقیقت آمرزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول خداص در حدیث شریف فرموده‌اند: «آن‌گاه که خداوند Ψ خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر

فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره π آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خدای عزوجل رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را در نزد خویش نگه‌داشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلاق در میان یک‌دیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سُم خود را از بچه‌اش دور نگه می‌دارد، از بیم آن که سُمش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

﴿سورهء اعراف﴾

مکی است و دارای (206) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آمدن اسم اعراف در آن - که داستانش خواهد آمد - «اعراف» نامیده شد.

سوره اعراف - بجز هشت آیه از آن - مکی است، که آیات مکی از این فرموده خداوند متعال: ﴿وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...﴾ شروع و تا آیه: ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ...﴾ ادامه دارد.

موضوع این سوره مبارکه، بیان اصول عقیده و تفصیل داستانهای انبیاء است.

المص (1)

«الف. لام. میم. ص» از حروف مقطعه است و خداوند Ψ به مرادش از آوردن این حروف دانتر می باشد. گفتنی است که سخن در باره حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (2)

«کتابی است» یعنی: این قرآن کتابی است «که به سوی تو فرو فرستاده شده پس نباید در سینهات از ناحیه آن هیچ تنگی ای باشد» یعنی: ای محمدص! از بیم آن که مردم تو را در ابلاغ این کتاب تکذیب کرده و به تو آزار و اذیتی برسانند، هیچ تنگدل مباش زیرا خدای عزوجل خود نگهبان و یاور توست. همچنان از این امر تنگدل مباش که به قرآن ایمان نیاورده و به دعوت تو لبیک نگفته اند زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس. به قولی دیگر؛ مراد این است: نباید

در این امر که قرآن کتاب حق تعالی است و آن را برای دعوت بندگان خویش به سوی دین حق بر تو نازل کرده، در سینهات هیچ تردید و ابهامی وجود داشته باشد. «تا به وسیله آن هشدار دهی» یعنی: قرآن بر تو فرود آورده شد تا به وسیله آن مردم را بیم و هشدار دهی «و برای مؤمنان پندآموزی باشد» زیرا کتاب خدا Ψ مردم را گاه‌به‌گاه به یاد پروردگارشان افکنده و ایشان را به آنچه که شایسته طاعت وی است، رهنمون می‌شود پس این کتاب، در واقع از طریق پیامبر اکرم ص به سوی مردم فرستاده شده است.

اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (3)
 «آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرود آورده شده، پیروی کنید»
 که همانا قرآن عظیم و سنت نبی کریم ص است زیرا سنت، مبین و مفسر قرآن می‌باشد چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾: (و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، بازایستید) «حشر/7». «و بجز او از دوستان دیگر پیروی نکنید» این جمله دو وجه دارد:

1 - غیر خدا Ψ را معبود خویش نگیرید و آنها را شرکای خدای یگانه قرار ندهید.

2 - بجای کتاب خداوند Ψ از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنان‌که اهل جاهلیت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

«چه اندک پند می‌گیرید!» یعنی: بشر از آن رو به حقیقت امر ایمان کم توجه کرده و این حق بدیهی را فراموش می‌کند، یا از برابر آن به نادانی می‌گذرد، که دین خدای عزوجل را فروگذاشته و از مراجع و معبودان دیگر پیروی می‌کند.

وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بِأَسْنَاءٍ بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (4)

«و چه بسیار شهرها که هلاکشان کردیم» یعنی: بسیاری از مردم شهرهای تکذیب‌کننده حق را به سبب مخالفت‌شان با پیامبران‌شان نابود کردیم «پس، شبانگاه عذاب ما به سوی آنان آمد» درحالی که به خواب آرمیده بودند «یا به‌هنگامی که در قیلوله بودند» قیلوله: خواب نیمروز است. بعضی گفته‌اند: قیلوله، استراحت در نیمروز به سبب شدت گرماست، چه با خواب همراه باشد چه نباشد. خدای سبحان این دو وقت را مخصوصا برای فرودآوردن عذاب مقرر کرد زیرا این دو وقت، اوقات آرامش و استراحت است لذا فرود آمدن عذاب در آنها سخت‌تر و وحشتناک‌تر می‌باشد. نسفی می‌گوید: «قوم لوط و شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب و به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَاءٍ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (5)

«و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: به‌راستی که ما ستمکار بودیم» یعنی: دعای آنان به بارگاه پروردگارشان در هنگام فرودآمدن عذاب، جز اعترافشان به ظلم بر خویشان، چیز دیگری نبود اما این اعتراف بعد از وقت، هیچ سودی به‌حالشان نداشت.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (6)

«پس، قطعاً از کسانی که پیامبران به سوی آنان فرستاده شده‌اند» یعنی: از امت‌های گذشته «خواهیم پرسید» از این که به دعوت پیامبرانشان چه پاسخی داده‌اند «وقطعا از خود فرستادگان نیز خواهیم پرسید» یعنی: از پیامبرانی که آنان را برانگیخته‌ایم نیز خواهیم پرسید که امت‌هایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند، چه کسی از آنان اطاعت کرده و چه کسی عصیان ورزیده است.

ابن عباس ر در تفسیر آن می‌گوید: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده‌اند، خواهیم پرسید و این پرسش‌ها به خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران ﷺ بر خویشان ستمگر بوده‌اند». در حدیث شریف آمده است: «همه شما راعی هستید و همه از رعیت خویش مورد پرسش قرار می‌گیرید پس امام (زمامدار) از رعیت خویش، مرد از خانواده خویش، زن از خانه شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند».

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ (7)

«همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد» یعنی: آنچه را که در میانشان به هنگام دعوت پیامبران ﷺ روی داده‌است، به آنان گزارش خواهیم داد درحالی که به حقیقت آن رخدادها و به احوال آشکار و نهانشان در نحوه پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم «و ما غایب نبوده‌ایم» از آنان و احوالشان تا چیزی از آنچه که در میانشان روی داده است، بر ما پنهان باشد.

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادهایی است که در میانشان واقع شده است.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (8)

«و در آن روز وزن حق است» یعنی: اعمال بندگان در روز قیامت به وسیله میزان (ترازو)، به شیوه عادلانه و بی ذره‌ای ستم و اجحاف، به وزن حقیقی سنجیده می‌شود. و هرچند که اعمال اعراض‌اند و در حقیقت امر، جرم و جسامتی ندارند ولی - چنان‌که از ابن عباس ؓ روایت شده است - حق تعالی در روز قیامت آنها را به اجسام تبدیل می‌کند «پس هر کس که کفه اعمال او» یعنی: کفه اعمال نیک وزن شده او «سنگین باشد، ایشان خود رستگاراند».

جمهور علما برآنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پله است و زن می‌شود تا خلاق به سوی آن بنگرند و در نتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت‌خواهان مسدود شود چنان‌که زبانها و اندامهایشان نیز بر اعمالشان گواهی می‌دهند. بسیاری از علما برآنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفار؛ هرچه باشد نابود می‌شود.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ (9)

«و هر کس کفه اعمال» نیک «او سبک باشد» و کفه بدیها و گناهانش برتری و سنگینی یابد «پس آن گروه، آنانند که به خود زیان زده‌اند، به سبب آن که به آیات ما ستم می‌کردند» یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود،

تعامل می کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه این که با تکذیب و انکار روبرو شوند. ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (10)

«و همانا شما را در زمین استقرار دادیم» یعنی: برای شما در آن، جای بود و باش قرار دادیم، یا شما را بر تصرف در زمین توانا گردانیدیم «و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم» از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و غیره «اما چه کم سپاسگزاری می کنید» شکرگزاریتان در برابر این نعمت‌ها چه اندک است!.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (11)

«و به تحقیق که شما را آفریدیم» یعنی: آدم U را از خاک آفریدیم «باز به صورتگری شما پرداختیم» یعنی: آدم U و به تبع آن همه شما را صورت بخشیدیم. یا معنی این است: ما اولاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت و سامان بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشتهای مردان آفریده و در رحمهای زنان صورت‌نگاری کردیم «آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید» به سجده تحیت و شادباش «پس سجده کردند» فرمان ما را اجابت کردند و بی‌درنگ سجده نمودند «مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود» و به انگیزه تکبر از سجده‌کردن برای آدم U ابا ورزید.

قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (12)

«فرمود» خداوند متعال به ابلیس «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را از این که سجده کنی بازداشت؟» طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، وگرنه خدای سبحان به علت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش نیازی ندارد «گفت» ابلیس در پاسخ خداوند متعال «برای این که من از او بهترم» لذا به پندار ابلیس، عامل بازدارنده‌اش از سجده برای آدم؛ باورش به برتری بر آدم و عیب پنداشتن این امر بود که کسی به پایه وی برای کسی به پایه آدم سجده کند «مرا از آتشی آفریده‌ای و او را از گل» ابلیس براین باور بود که عنصر آتش از عنصر گل بهتر است، به دلیل این که عنصر آتش نورانی و عنصر گل ظلمانی است درحالی که این قیاس ابلیس، قیاسی باطل و اشتباهی آشکار از سوی آن ملعون بود زیرا از شأن خاک و گل، سنگینی و وقار و بردباری و پایداری است چنان‌که گل محل رویش سبزه و رشد و بالندگی و اصلاح نیز هست درحالی که از شأن آتش، سوزندان و شتاب و سبکی است چنان‌که آتش وسیله عذاب نیز می‌باشد درحالی که خاک چنین نیست، به همین دلیل بود که عنصر سازنده ابلیس او را تباه ساخت درحالی که عنصر سازنده آدم، او را به ساحل توبه و انابت و انقیاد و نهایتاً مغفرت و نجات کشانید.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (13)

«فرمود» خداوند Ψ به ابلیس «پس از آن فروشو» یعنی: اکنون که تکبر ورزیده‌ای، از آسمان فرود آی زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که خدای عزوجل را در فرمان وی سرکشی نمی‌کنند، از این مقام به‌سوی زمینی فرو شو که مقرر عاصیان و مطیعان هردوست «پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی» زیرا آسمان برای متکبرانی چون تو که از فرمان پروردگار خویش سربرمی‌تابند، جایگاهی مناسب و آماده نیست «پس بیرون شو» یعنی: از بهشت «هرآینه تو از خوارشدگانی» تو به کیفر استکبار و گردن‌کشی‌ات، نزد خدای سبحان و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلت و حقارت هستی و هرکسی که ردای استکبار را بر دوش افکند، با پوشش خواری و خردی و بی‌مقداری عذاب می‌شود و هرکسی که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ خدای عزوجل قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (14)

«گفت» ابلیس «بارالها! مرا تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند مهلت ده» گویی او درخواست کرد که هرگز نمیرد زیرا پس از روز رستاخیز، دیگر مرگی درکار نیست. اما او تا برانگیخته شدن آدم و ذریه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت داده شد، نه بیشتر.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (15)

«فرمود» خداوند Ψ به ابلیس «همانا تو از مهلت داده‌شدگانی» نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز دمیدن در صور. به‌قولی: حکمت در مهلت دادن به وی: قراردادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصه ظهور

شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود.

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (16)

«گفت» ابلیس «پس به سبب آن که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتما بر سر راه راست تو می‌نشینم» یعنی: به سبب آن که مرا به بیراهه افگندی تا بدانجاکه سجده برای آدم را ترک کردم و در نتیجه مرا به عذابی مهلک روبرو ساختی، اینک من هم در فریفتن آدمیان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم تا به سبب من تباه گردند، همچنان که من به سبب فرو گذاشتن سجده برای پدرشان آدم، تباه گردیدم بنابراین، بر سر راه اسلام در کمین آنان می‌نشینم تا ایشان را به دام گمراهی خویش درافگم چنان که دشمن بر سر راه دشمن کمین می‌کند.

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (17)

«آن‌گاه بر آنها از پیش‌روی آنان می‌تازم» تا ایشان را در امر آخرت به شک درافگم «و از پشت سرشان» بر آنان می‌تازم تا ایشان را به دنیا راغب گردانم «و از طرف راست‌شان» یعنی: از طرف نیکی‌ها و حسناتشان بر آنان می‌تازم تا ایشان را از آن برگردانم «و از طرف چپشان» یعنی: از طرف گناهان و بدکاریهایشان نیز برایشان می‌تازم تا ایشان را به آن درافگم؛ پس با این هدف که آنان را به هر وسیله ممکن از راه راست به بیراهه برم، از هر چهار جهت بر آنان می‌تازم زیرا دشمن از همین چهار جهت بر دشمنش می‌تازد. ذکر دو جهت

بالا و پایین را به سبب آن فرو گذاشت که رحمت از بالا به سوی آدمیان فرود می آید و پایین هم محل سجده است.

از عبدالله بن عمر^۳ روایت شده است که فرمود: رسول خدا ص هیچ گاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی کردند: «اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة، اللهم إني أسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وأهلي ومالي، اللهم استر عوراتي وآمن روعاتي، اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي وأعوذ بعظمتك أن أغتال من تحتي»^۱.

آن گاه شیطان افزود: «و بیشترشان را شکر گزار نمی یابی» به علت تأثیر وسوسه و اغوای من در آنان.

آری! بدین سان بود که ابلیس در بنی آدم گمانی زد و تیر گمانش به هدف نشست و بنابراین، اکثریت بنی آدم از شاکران؛ یعنی از مؤمنان نشدند چنان که باری تعالی می فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾: (قطعا شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان، بقیه از او پیروی کردند) «سباء / 20».

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْعُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ
(18)

^۱ بارخدايا! از تو در دنیا و آخرت عافیت می طلبم. بارخدايا! من از تو در دین و دنیايم و در خانواده و مالم عافیت می طلبم. خدايا! عیبهايم را بپوشان و نگرانی هایم را به آرامش مبدل کن. خدايا! مرا از پیش رویم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فراز سرم حفظ کن و به بزرگی ات پناه می برم از این که از طرف پایین گرفتار گردم.

«فرمود» خداوند متعال خطاب به ابلیس «از آن بیرون رو» یعنی: از آسمان، یا از بهشت «نکوهیده و رانده شده» از رحمت من «که قطعاً هر که از آدمیان از تو پیروی کند، قطعاً دوزخ را از همه شما یکجا پر می‌کنم» این سوگند و هشدار از سوی حق تعالی به کسانی است که طاعت او را وانهادند و از راه شیطان پیروی می‌کنند.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (19)

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید» این سخن بعد از اخراج ابلیس از آسمان، یا از بهشت به ایشان گفته شد «پس از هر جا که می‌خواهید بخورید» از هر نوعی از انواع میوه‌های بهشتی که می‌خواهید. «ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد» با نافرمانی من و مخالفت امر من. پس حق تعالی بهره‌گیری از تمام درختان بهشت را - بجز این یک درخت - برای آدم و حوا مباح گردانید.

مفسران در نوعیت این درخت ممنوعه اختلاف نظر دارند و در تعیین آن روایت صحیحی هم نقل نشده است لذا از بحث درباره آن فایده‌ای متصور نیست، و ما وارد این بحث نمی‌شویم.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (20)

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد» یعنی: با آنان به‌طور آهسته و به تکرار سخن گفت «تا برایشان آنچه را از شرمگاه‌هایشان که از دیدشان پوشیده بود

آشکار گرداند» یعنی: شیطان خواست تا با آشکار ساختن عورت‌های آدم و حوا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوا نه خود عورت‌های خویش را می‌دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید. این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبت‌هاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم می‌باشد چنان‌که برهنگی، فطرتی حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی‌یابد. علما گفته‌اند: عورت آدم و حوا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران «و گفت» ابلیس به آدم و حوا «پروردگارتان شما را نهی نکرده‌است» از خوردن «این درخت، جز برای این که مبادا دو فرشته گردید» یعنی: برای آن که فرشته نگردید «یا از جاودانگان شوید» یعنی: تا از کسانی نگردید که هرگز نمی‌میرند و همیشه ساکن بهشت هستند.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (21)

«و برای آن دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم» زیرا من پیش از شما ساکن این مکان بوده‌ام و می‌دانم که راز جاودانگی در چیست. یا معنی این است: چنان‌که ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان سوگند خورد، آن دو نیز، بر قبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه‌کننده‌ای است و تعبیر (قاسمهما) که از باب مفاعله است و بر انجام دو طرفه فعل دلالت می‌کند، نیز مؤید این معنی است.

فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا
مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (22)

«پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید» تدریج و ادلاء: فرستادن یک چیز از بالای به سوی پایینی است. پس معنی این است: شیطان به وسیله این سوگند دروغ فریبنده و با این وسوسه خود، آدم و حوا را از مرتبه بلندی و برتری که همانا مرتبه طاعت و کرامت است، به پستی و هبوط کشانید «پس چون آن دو از آن درخت چشیدند» یعنی: چون از آن درخت خوردند «عورت‌هایشان بر آنان آشکار شد» زیرا لباس از تن‌شان فروریخت «و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های درختان بهشت بر خود» به قولی: آن برگ‌ها؛ برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورت‌های خود به صورت طبقه‌ای از برگ‌ها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسبانند تا عورت‌های خود را بپوشانند «و پروردگارشان به آنان ندا درداد» درحالی که سرزنش‌کنان به آنان می‌گفت: «که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم» آری! این خطاب، عتاب و سرزنشی از سوی خداوند متعال بر آدم و حواست، از آن رو که آنان بادیستور خدا Ψ مخالفت کرده و از آن درخت معین ممنوعه خوردند و از آنچه که باید حذر و احتیاط می‌کردند - که همانا کید شیطان بود - حذر نکردند در حالی که حق تعالی قبلاً آنان را از نیرنگ‌های شیطان بر حذر داشته بود چنان‌که می‌فرماید: «و به شما نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست» یعنی: دشمنی وی با شما تا بدانجا آشکار است که او این دشمنی خویش را پنهان هم نمی‌کند.

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (23)

«گفتند» آدم و حوا «پروردگارا! بر خود ستم کردیم» اعتراف می‌کنیم که با این مخالفت، مرتکب گناه گردیده‌ایم و بر خود ستم کرده‌ایم. این اعتراف آدم و حوا، برخلاف شیوه ابلیس بود که از معصیت خویش عذرخواهی نکرد و از پروردگار خویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید «و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود». البته این دعا و زاری نیز نمایانگر توبه آنهاست.

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (24)

«فرمود: فرود آید» این خطاب الهی هم شامل آدم و حوا و ذریه آن دو و هم شامل ابلیس است «بعضی از شما برای بعضی دیگر دشمنید» خداوند متعال دشمنی آنها در میان یک‌دیگر را، نوعی از مجازات برای آنان قرار داد «و برای شما در زمین مستقری است» یعنی: جایگاه استقراری است «و» برای شما در آن «بهره‌مندی‌ای است» که در آن از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند آنها برخوردار و بهره‌مند می‌شوید «تا وقتی معین» که همانا وقت مرگ شما، یا وقت برپایی قیامت است.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ (25)

«فرمود» خداوند متعال: «در آن» یعنی: در زمین «زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن برانگیخته می‌شوید» به‌سوی سرای آخرت، به منظور دریافت پاداش و جزای خویش.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرفی می‌کند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قرارداد، نمونه دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شر را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ (26)

«ای فرزندان آدم! هرآینه ما بر شما لباسی را فرود آوردیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند» این لباس از پشم و پنبه و از سایر اجناسی است که خداوند متعال صنعت آنها را به فرزندان آدم آموخت و با فرودآوردن آنها بر آنان منت گذاشت تا عورت‌های خود را که ابلیس بر آنان آشکار ساخت، بپوشانند. و از آن به «انزال: فرودآوردن» تعبیر شد؛ زیرا آب که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم سرمنشأ همه منافع و از آن جمله لباس است، از آسمان فرود می‌آید. «و برای شما ریشی است» مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورت‌هایتان و لباس دیگری برای آرایش‌تان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی‌آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است. در حدیث شریف به روایت علی ؓ آمده‌است که فرمود: از رسول خداص شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند: «الحمد لله الذي رزقني من الرياش ما أتجمل به في الناس وأواري به عورتی: ستایش‌خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان‌مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم». «ولی لباس تقوا؛ این بهتر است» یعنی: لباس ایمان و عمل صالح،

لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزوجل؛ بهترین و زیباترین لباس هاست. به قولی: مراد از لباس تقوا، زره و کلاهخودی است که مجاهد فی سبیل الله آن را در جهاد می پوشد «این» فرودآوردن انواع لباسها و بیان لباس تقوا «از نشانه های الله است» که بر فضل و رحمت وی به بندگانش دلالت می کند «باشد که متذکر شوند» و این نعمت عظیم را بشناسند.

ملاحظه می کنیم که خداوند متعال در این آیه، نعمت خویش بر ما بندگان را به دادن دو لباس؛ یعنی لباس حسی و لباس تقوی یادآور گردید زیرا درواقع میان هر دو نوع لباس، تلازم وجود دارد چه لباس تقوی؛ عورت های ضمیر و قلب انسان را می پوشاند و نهاد وی را به نور معنویت می آراید و لباس حسی؛ عورت های جسم وی را می پوشاند و تن وی را می آراید پس پوشش جسم نیز نشانه ای از نشانه های تقواست.

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مَن حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (27)

«ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را گمراه نسازد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند» یعنی: برحذر باشید از این که شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه برد؛ آن گاه از تنتان لباس حسی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و در نتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را در برابر دید کسانی که نظرکردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیاراید؛ زیرا شیطان را در این میدان ید طولایی است - همان گونه که پدر و مادرتان را فریفت «و لباسشان را از آنان برکند تا

عورتهایشان را بر آنان نمایان کند» بدین سان ایشان را در معصیتی درافگند که مجازات آن نمایان گشتن عورت‌هایی بود که ازدیدشان پنهان بود «هرآینه شیطان و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند» لذا خود را از این که شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان ساختن عورت‌هایتان نهی کرده است.

تردیدی نیست که هر کس - همانند شیطان - فرزندان آدم را از آنجایی ببیند که آنان او را نمی‌بینند، بی‌گمان چنین کسی دارای نیرنگ بس بزرگی است پس شایسته آن است که انسان در قبال چنین دشمن بزرگی، نهایت خودداری و پاسداری را از حریم ارزشهای خویش بنماید. چنان‌که احادیث وارده در این باب نیز، مؤکد این معنی است. ذوالنون مصری می‌گوید: «اگر شیطان تو را از جایی می‌بیند که تو او را نمی‌بینی؛ پس تو هم از کسی یاری بخواه که شیطان را از جایی می‌بیند که او وی را نمی‌بیند. آن کس؛ همان کریم پرده‌پوش و رحیم آمرزگار است». (قبیله): یعنی قبیله شیطان. مراد از قبیله شیطان، یاران و لشکریان و نسل و تبار وی از شیاطین‌اند «همانا ما شیاطین را اولیای نامؤمنان گردانده‌ایم» یعنی: ما شیاطین را بر کافران یاور و توجیه‌کننده و مربی و مسلط ساخته‌ایم.

علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی»، در ذیل این آیه تحقیقی را پیرامون امکان دیدن جن بیان کرده و از آن چنین نتیجه می‌گیرد: آیه کریمه قضیه مطلق و همیشگی‌ای را بیان نمی‌کند بنابراین، نفی دیدن جن برحسب عادت است و دیدن آن برای بشر امکان دارد چنان‌که در احادیث و اخبار و آثار آمده است.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبَنَا إِنَّا نَحْنُ قَوْمٌ مُّسْلِمُونَ
بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (28)

«و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است» درحالی‌که بودن پدرانشان بر راه‌ورسمی زشت و ناشایست، هرگز انجام‌دادن آن کار زشت را از سوی آنان توجیه نمی‌کند و خدای سبحان هرگز آنان را به کارهای زشت فرمان نداده است بلکه آنان را به پیروی از شیوه و راه انبیا^ﷺ و عمل به کتابهای نازل‌شده فرمان داده و از مخالفت با انبیا^ﷺ و کتابهای خویش و از جمله ارتکاب فحشا و دیگر اعمال خلاف عفت، نهیشان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده‌است: این آیه درباره طواف برهنه مشرکان به خانه کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به‌طور برهنه به خانه کعبه طواف می‌کردند و مدعی بودند که از سوی خدای سبحان به این شیوه مأمور هستند. تأویلشان نیز این بود که در جامه‌ای طواف نمی‌کنند که خدا^ﷻ را در آن جامه نافرمانی کرده‌اند. «بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد» پس چگونه چنین افتزایی بر خدای سبحان می‌بندید؟ «آیا چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت می‌دهید؟» درحالی‌که سخن‌گفتن از روی جهل و نادانی، در هر امری زشت و ناپسند است پس کار چگونه خواهد بود اگر این سخن برخواسته از جهل و آمیخته با دروغ، به خدای سبحان نسبت داده شود؟

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (29)

«بگو» ای پیامبرص «پروردگارم به قسط فرمان داده‌است» و به آنچه که در نزد هر عاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی‌ها فرمان می‌دهد؟ آری! اوامر و فرمانهای خداوند متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگوئید که برهنگی و

دیگر اعمال زشت شما در کجای این قاموس جای دارد و اینها را از کجا آورده‌اید؟. قسط: عدل است و خدای عزوجل با تعبیر به قسط، روشن می‌سازد که به عدل فرمان می‌دهد نه به فحشا؛ آن‌گونه که آنان پنداشته‌اند «و» فرمان داده است به «این که در هر مسجدی روی خود را مستقیم کنید» یعنی: در هر مسجدی که بودید، برای حق تعالی نماز بگذارید در حالی که در نماز خویش روی دل به سوی او کرده و روی تن به سوی قبله نمایید «و او را بخوانید در حالی که دین خود را برایش خالص گردانیده‌اید» یعنی: خداوند متعال را در حالی عبادت کنید که دعا یا عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و چیزی را با او شریک نمی‌آورید «همچنان که شما را آفرید، به سوی او برمی‌گردید» یعنی: همان‌گونه که شما را در آغاز آفرینش پدید آورد، باز آفرینش را اعاده می‌کند و باز آفرینی از نو آفرینی بر او مشکل‌تر نیست. به قولی دیگر: چنان‌که شما را از شکمهای مادرانتان عریان و بی‌همه‌چیز بیرون آورد، باز به سوی او در حالی برمی‌گردید که هیچ‌چیز با شما نیست چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس ك آمده است که رسول خدا ص در موعظه‌ای فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما لخت و عریان و ختنه‌نشده به سوی خدای عزوجل حشر می‌شوید. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (الأنبياء: ۱۰۴)».

با این آیات، متوجه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوه آرایش؛ جدا از شریعت خدا Ψ و برنامه وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (30)

آری! به سوی حق تعالی درحالی باز می‌گردید که به دو گروه تقسیم شده‌اید: «گروهی را راه نمود» که همانا گروه نیکبختان یعنی مسلمانانند «و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است» که گروه بدبخت کفار می‌باشند «زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرور و معبود خود گرفته‌اند» یعنی: این بدبختی و گمراهی‌شان به سبب آن است که شیاطین را در نافرمانی خدا Ψ اطاعت کرده‌اند «و می‌پندارند که راه یافته‌اند» و این حال و وضع هرکافی است که با وجود قرار داشتن در نهایت گمراهی؛ می‌پندارد که در نهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (31)

«ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی بگیرید» به این ترتیب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، دستور می‌دهد.

این آیه - چنان‌که در بیان سبب نزول به روایت ابن عباس τ آمده‌است - عمل مشرکانی را که در خانه کعبه برهنه طواف می‌کردند، مردود اعلام می‌کند. به دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده‌است، سنت است که شخص نمازگزار درحال نماز به بهترین شکل و شمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابراین، به کارگرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب می‌باشد و چنان‌که در احادیث شریف

آمده است، لباس سفید از بهترین لباسهاست. جمهور فقها برآنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است. «و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید» یعنی: اسراف و زیاده روی در خوردن و نوش و در همه چیز، ناپسند است «هرآینه الله اسراف کاران را» یعنی: متجاوزان از حلال به سوی حرام را «دوست ندارد» بنابراین، باید با رعایت میانه روی از پاکیزگی‌ها بهره برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلا غذا و نوشیدنی را ترک می‌کند، کشنده نفس خویش است و از اهل دوزخ می‌باشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم می‌خورد که در اثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش - اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفلش - ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خوردن و نوش و آرایشها و آسایشهای زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف‌ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده است. و همه اینها در این نهی قرآنی داخل است.

برخی از سلف گفته‌اند: خداوند متعال همه علم طب را در نصف آیه گردآورده است: **(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا)**.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفِّصُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
(32)

«بگو» ای پیامبر ص «چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است؟» زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از

لباس یا غیر آن از اشیای مباح؛ همچون زیورآلات، جواهر و غیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برایشان رام و مسخر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها - همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم - بنابراین، بر کسی که جامه فاخر و گران‌قیمت می‌پوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حد اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان بر کسی که خود را به چیزی می‌آراید که آن را تحت عنوان کلی «زینت» می‌توان جای داد، هیچ حرجی نیست، در صورتی که مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته باشد و هر کس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شک در اشتباه است.

«و» نیز خداوند متعال حرام نکرده است «پاکیزه‌ها را از رزق» یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد نیست. ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر - چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره - نیز شامل این نهی الهی می‌باشد. آری! آیه کریمه برای این آمده است تا بر کسانی که این پاکیزگی‌ها و زینت‌ها را بر خود یا بر دیگران تحریم می‌کنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول خداص روایت شده است که در حدیث شریف فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

«بگو» ای پیامبرص «این نعمتها برای مؤمنان در زندگانی دنیا است» یعنی: این نعمتها - اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و دیگر پاکیزگی‌ها - اصالتاً

در زندگانی دنیا برای مؤمنان است، هرچند کفار نیز به طور تبعی و طفیلی در این برخورداریه‌ها با آنان مشارکت دارند تا آن‌گاه که زنده باشند «برای آنان در روز قیامت خالص شده است» یعنی: این نعمتها در روز قیامت نیز خاص و مختص مؤمنان می‌باشد و کفار در آنها با ایشان مشارکت ندارند «بدین سان آیات خود را بیان می‌کنیم» تا حلال از حرام متمایز گردد «برای گروهی که می‌دانند» که خدای عزوجل شریکی ندارد.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
(33)

«بگو» ای پیامبرص «جزاین نیست که پروردگارم فواحش را حرام کرده است» فواحش: گناهان بسیار زشت و ناشایست است «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه این فواحش به‌گونه علنی انجام بگیرد و چه به‌طور پنهانی «و گناه را حرام کرده است» و این معنی، شامل هرگونه معصیتی است که سبب عذاب الهی گردد «و» حرام کرده است «تعدی ناحق را» یعنی: ستم و کبر و گردنکشی‌ای بر مردم را که از حد و حق متجاوز است «و این که چیزی را با خدا شریک مقرر کنید که او هیچ دلیلی بر حقانیت آن نازل نکرده است» البته روشن است که خدای سبحان بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجت و برهانی نازل نمی‌کند پس این تعبیر، به منظور رد پندار مشرکانی به‌کار گرفته شده که ادعا کردند؛ به فرمان خدا Ψ شرک آورده‌اند «و» حرام کرده است بر شما «این که چیزی را که نمی‌دانید» حقیقت

آن را و این که خداوند Ψ آن را گفته باشد؛ «به خدا نسبت دهید» مانند حلالها و حرامهایی که مشرکان به خدای سبحان نسبت می دادند در حالی که خداوند Ψ هرگز بدانها فرمان نداده است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (34)

«و برای هر امتی اجلی است» یعنی: برای هر امتی وقت معین و محدودی است که حق تعالی آن امت را در آن میعاد معین می میراند و هلاک می گرداند «پس چون اجلشان فرارسد» یعنی: چون میعاد امتی از امتهای فرارسد «نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند» و آنچه بر آنان مقدر گردیده است، هم در آن ساعت واقع می شود. اما از نظر معنوی، حیات و عزت و سعادت یک امت، به پیروی از شرع خدای عزوجل و پابندی و تمسک به دین و اخلاق و فضیلت وابسته است چنانکه مرگ و بدبختی آن امت، به روگردانی از دین و انتشار مفساد و منکرات و مظالم وابسته می باشد و این مرگ نیز میعاد معینی دارد.

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (35)

«ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیامبرانی از جنس خودتان بیایند» یعنی: اگر نزد شما پیامبرانی از جنس خودتان آمدند که «آیات مرا بر شما می خوانند» یعنی: احکام من را به شما خبر می دهند و آن را برای شما تبیین می کنند پس از این گروه پیامبران \ddagger اطاعت کنید و ایشان را تصدیق و پیروی نمایید «پس هر که پرهیزگاری کند» از معاصی خدای سبحان «و اصلاح کند» حال نفس خویش را؛ با پیروی از پیامبران: و لبیک گفتن به ندای دعوت آنان «پس هیچ ترسی بر

آنان نیست» از ستم یا عذابی که در آینده گریبانگیرشان شود «و نه ایشان اندوهگین می‌شوند» در روز قیامت بر آنچه که در دنیا پشت سر گذاشته‌اند. یا معنی این است: آنها اصلاً در هیچ حالی بیمی ندارند؛ زیرا در تمام امور خویش زیر سایه عنایت الهی به سر می‌برند و در هیچ حالی هم اندوهگین نیستند زیرا در همه امورشان به خدا Ψ توکل می‌کنند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
(36)

«و کسانی که آیات ما را» که پیامبران ما بر آنان خوانده‌اند «دروغ انگاشتند و از آنها» یعنی: از اجابت و عمل به آنچه که در آنهاست «تکبر ورزیدند، اینان همدم دوزخند و در آن جاودانند» لذا به سبب کفرشان هرگز از آن بیرون برده نمی‌شوند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِينَ (37)

«پس ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بزند، یا آیات او را تکذیب کند، کیست؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بسته و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، یا آنچه را که پیامبران \ddagger آورده‌اند، تکذیب نماید «آن گروه» دروغگو بر خدای عزوجل و دروغ‌انگار آنچه که به وسیله پیامبران \ddagger به سویشان آمده است؛ «به آنها بهره آنان از آنچه در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «بر آنان نوشته شده» از خیر و زینت دنیا و پاکیزگی‌های آن - اعم از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی

«می‌رسد تا آن‌گاه که چون نزد آنان فرستادگان ما» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «بیایند که جانشان را بستانند، گویند: کجاست آنچه بجز خداوند می‌پرستیدید؟» یعنی: کجاست خدایان باطلی که بجز خداوند می‌خواندید و می‌پرستیدید؟ اینک آنها را جست‌وجو کنید تا امروز برای شما کاری بکنند و نفعی برسانند «می‌گویند: آنان از نظر ما ناپدید شدند» و ما را گم کردند پس نمی‌دانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمی‌دانیم که آنها کجایند «و علیه خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند» یعنی: به کفر خود اعتراف و اقرار کردند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَادِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (38)

«می‌فرماید» خداوند متعال «که داخل آتش شوید در میان امت‌هایی که پیش از شما بوده‌اند» یعنی: همراه با امت‌هایی که قبل از شما گذشته‌اند؛ «از جن و انس» و آنان کفار دو نوع جن و انس از همه امتها هستند «هرگاه که امتی در آتش درآید» از امتهای گذشته «امت دیگر مانند خود را لعنت می‌کند» یعنی: امت دیگری را که قبل از او به دوزخ درآمده است، لعنت می‌کند، چرا که این امت اخیر به سبب اقتدا به امت پیشین، به این سرانجام شوم پیوسته است «تا وقتی که چون همه یکجا در دوزخ به یک‌دیگر رسند» اعم از امتهای پیشین و پسین و رهبران و پیروان. تدارک: به یک‌دیگر پیوستن و ملحق شدن، پی‌درپی آمدن و گردهم آمدن است «می‌گوید گروه متأخر از آنان» یعنی: کسانی که در ورود به دوزخ آخرین‌هایند، که فرومایگان و پیروان یا متأخران در زمان

می‌باشند «در حق گروه متقدم از آنان» که در ورود به دوزخ بر آنان پیشگام بوده‌اند و آنان رؤسا و بزرگانشان، یا متقدمان در زمان‌اند. آری! می‌گویند: «پروردگارا! آنان ما را گمراه کردند» جایز است مرادشان این باشد که: گروه متقدم ما را گمراه کرده‌اند زیرا ما متأخران از آنان تبعیت کرده و بعد از آنان به دین‌شان اقتدا کردیم و آنان را الگو و پیشوای خویش قرار دادیم. همچنان جایز است مراد این باشد که: رؤسا و رهبران ما را گمراه کردند «پس از عذاب آتش، مضاعف به آنان بده» ضعف: افزون شدن بر مانند خود به یک‌بار یا چندین بار است، یعنی: عذابی دوچند یا چند و چندین برابر به آنان بده «الله می‌فرماید: برای هر کدام عذاب مضاعف است» یعنی: هر گروه از شما؛ چه گروه اول و چه آخر، چه متقدمان و چه متأخران، چه رهبران و چه پیروان، همه عذابی دوچندان یا به مراتب چندین برابر دارید زیرا اگر پیروان نمی‌بودند، رهبران از خود هیچ سلطه‌ای نداشتند و اگر متأخران از متقدمان پیروی نمی‌کردند، نمی‌توانستند چنین کنند «ولی شما نمی‌دانید» عذابی را که برای هر گروه هست. یا یک گروه مقدار عذاب گروه دیگر را نمی‌داند.

وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (39)

«و گروه متقدم از آنان به گروه متأخر می‌گویند» یعنی: پیش‌درآمدگان در دوزخ به کسانی که بعدا به آنان می‌پیوندند، یا پیشوایان به پیروان می‌گویند: «شما را بر ما هیچ برتری نیست» یعنی: برای شما هیچ تخفیفی در عذاب نیست زیرا آنچه در اینجا معتبر است، دستاورد و عمل خود انسان است و در

این که در دنیا پیرو باطل بوده است نه پیش‌رو در آن، هیچ عذری از او پذیرفته نیست لذا ما هر دو گروه؛ اعم از پیشوا و پیرو، در کفر و استحقاق عذاب، برابریم «پس عذاب آتش را بچشید» چنان‌که ما چشیده‌ایم «به سبب آنچه می‌کردید» از نافرمانی‌های حق تعالی و کفر به وی.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (40)

«هرآینه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند، هرگز برای آنان» یعنی: برای ارواحشان، آن‌گاه که بمیرند «دروازه‌های آسمان گشوده نمی‌شود» چنان‌که در این باب احادیث بسیاری نیز روایت شده است. به قولی دیگر: درهای آسمان به روی دعاهایشان؛ چون دعا نمایند و به روی اعمالشان؛ چنانچه عمل نیکی بکنند، گشوده نمی‌شود پس دعا و عملشان نه به سوی خدای عزوجل برداشته می‌شود و نه مورد پذیرش قرار می‌گیرد بلکه به خودشان برگردانده می‌شود، آن‌گاه فرشتگان آن را بر رویشان می‌کوبند. ابن جریر می‌گوید: «نه درهای آسمان به روی ارواحشان گشوده می‌شود و نه به روی اعمالشان». که این سخن، جامع هر دو قول است. «و به بهشت در نمی‌آیند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید» یعنی: در هیچ حالی از احوال به بهشت در نمی‌آیند، بدین جهت درآمدنشان به بهشت را به محال معلق گردانید و فرمود: (تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید). سوراخ سوزن را بویژه از این جهت یاد کرد که در غایت تنگی قرار دارد. جمل: شتر نر

است. بعضی گفته‌اند: جمل به معنی طناب کلفت است «و بدین سان» یعنی: به‌مانند این جزای وحشتناکی که بیان کردیم «مجرمان را کیفر می‌دهیم».

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (41)

«آنان را از دوزخ فرشهاست» مهاد: فرش است «و از بالایشان پوششهاست» غواشی: لحافهاست، یعنی از بالایشان آتشی است که آنان را همانند لحاف می‌پوشاند. حاصل سخن این که: بسترها و بالاپوشهایشان از آتش جهنم است «و این گونه، بیدادگران» بر نفسهای خویش «را سزا می‌دهیم».

آن‌گاه به سرانجام نیک مؤمنان پرداخته، می‌فرماید:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (42)

«و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هیچ کس را جز به قدر توانش مکلف نمی‌کنیم» بنابراین، چنین فهمیده نشود که ورود به بهشت؛ منوط به انجام دادن اعمالی است که در حیطه توان و امکان انسان قرار ندارد «آن گروه» مؤمن نیکوکردار «همدم بهشتند، ایشان در آنجا جاودان می‌باشند».

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (43)

«و هرگونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان می‌زداییم» یعنی: خدای عزوجل کینه‌هایی را که بهشتیان در دنیا بر یک‌دیگر داشته‌اند، از سینه‌هایشان پاک می‌کند و می‌سترد تا بدانجا که دل‌هایشان صاف و شفاف می‌شود و یک‌دیگر را از ته دل

دوست می‌دارند، چه اگر در دل‌هایشان به مانند دنیا غل و غش و کینه وجود داشته باشد، قطعاً این امر در التذاذ و برخورداریشان از نعمتهای بهشت کاستی و کمی پدید می‌آورد زیرا کسانی که با یک‌دیگر کینه می‌ورزند، زندگی بر آنان در کنار هم خوش نمی‌گذرد. غل: کینه پنهان در سینه‌هاست. بعضی برآند که: زدودن کینه در بهشت، به این معنی است که بهشتیان در برتری مقامها و درجات و منزلت‌هایشان، با یک‌دیگر حسد نمی‌ورزند. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آن‌گاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می‌یابند، بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ است متوقف ساخته می‌شوند، سپس در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است از یک‌دیگرشان قصاص گرفته می‌شود تا آن که چون پاک و مصفا گشتند، به آنان اجازه ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند».

علی در بیان سبب نزول آیه کریمه فرموده است: «به‌خدا که این آیه درباره ما اهل بدر نازل گردید». «از زیر قصرهایشان نهرها جاری است و می‌گویند: ستایش خدایی راست که ما را به این، هدایت نمود» یعنی: ما را به این پاداش بزرگ که همانا جاودانگی در بهشت و زدودن کینه از دل‌هایمان است، راه نمود. یا در دنیا به ایمان و عمل صالح که وسیله این رستگاری عظیم است، هدایت‌مان نمود «و ما هرگز مستعد راه یافتن نبودیم» و توان راه‌یابی به این همه فیض و منزلت را نداشتیم «اگر الله ما را رهبری ننمودی» پس او راهبر شد تا ما راه یافتیم «بی‌شک فرستادگان پروردگار ما به راستی و درستی آمدند» بهشتیان از سر شادمانی و شادکامی از عاقبت‌خوشی که بدان رسیده‌اند، این سخن را

می‌گویند «و ندا داده شوند» به مثابه پیام‌تبریکی برایشان بر این نعمت عظمای الهی: «اینک این بهشتی است که آن را به پاداش آنچه انجام می‌دادید، میراث یافته‌اید» یعنی: آن را با عمل خویش که از فضل الهی بر شما بود، به دست آورده‌اید. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به خدا تقرب جوید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما یا رسول‌الله؟ آن حضرت ص فرمودند: حتی من؛ مگر این که خدای عزوجل مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفق به انجام عمل شایسته نمی‌شود. همچنین روایت شده است که رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز بیمار نشوید، شادمان و نیکو حال و در ناز و نعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذْنُ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (44) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (45)

«و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا دهند» بعد از آن که هریک از دو گروه در منزل و مقام خویش استقرار می‌یابند: «که ما آنچه را پروردگارمان به ما» از نعمتها «وعده داده بود، راست یافتیم» یعنی: به آن رسیدیم «پس آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما» از عذاب دردناک «وعده کرده بود، راست

یافتید» یعنی: به آن رسیدید؟ بهشتیان این سخن را در مقام اعتراف به نعمتهای خداوند Ψ مطرح می‌کنند «گفتند» دوزخیان «آری» ما نیز وعده پروردگاران را راست یافتیم. ابن کثیر می‌گوید: «رسول خدا ص کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افکنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قرار دادند: ای اباجهل بن هشام! ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبه بن ربیعہ...! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتم». در این اثنا عمر τ گفت: یا رسول الله! شما گروهی را مورد خطاب قرار می‌دهید که اکنون گنبدیده‌اند؟ رسول خدا ص فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، شما به آنچه من می‌گویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمی‌توانند پاسخ دهند».

«آن‌گاه آواز دهنده‌ای در میان آنان» یعنی: در میان دو گروه «آواز در می‌دهد» به قولی: این آواز دهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است «که: لعنت خدا بر ستمگران باد! هم‌آنان که مردم را از راه الله» یعنی: از پیمودن راه حق «باز می‌داشتند و برای آن راه کجی را می‌خواستند» یعنی: مردم را از آن راه می‌رماندند و در راستی و درستی آن راه، عیب و اشکال وارد می‌کردند؛ با این سخن‌شان که این راه، راه ناحق و ناصوابی است و حق فقط همان چیزی است که ما خود در آنیم «و آنان آخرت را منکرند» از این رو، باکی از سخنان و اعمال منکرشان ندارند، چرا که از عقاب و حسابی نمی‌ترسند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَّعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (46)

«و در میان آن دو، حجابی است» یعنی: در میان آن دو گروه، یا در میان بهشت و دوزخ، دیواری است «و بر اعراف مردمانی هستند» اعراف: بلندیهای دیواری است که در میان بهشتیان و دوزخیان زده شده است و در لغت: به معنی مکان بلند و مرتفع می‌باشد.

علما درباره اصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی برآنند که اصحاب اعراف، شهیدانند. بعضی برآنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنانند که فارغ از مشغله و انفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف می‌باشند - که این قول مجاهد است. بعضی برآنند که اصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی برآنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت می‌شوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می‌شوند، ایشان‌اند. که این قول ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و عده دیگری از سلف است و ابن کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به هر حال؛ بر اعراف مردمانی هستند: «که هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره‌هایشان «و اهل بهشت را ندا می‌دهند» یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می‌بینند، ایشان را به عنوان تحیت و شادباش و اکرامشان چنین ندا می‌دهند: «که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند اما طمع آن را دارند» یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امیدی

را در سر می‌پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می‌بیند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است. روایت شده است که رسول اکرم ص در حدیث شریف فرمودند: «آن‌گاه که رب‌العالمین از داوری میان بندگانش فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما آزادکردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید».

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (47)

«و چون چشمانشان» یعنی: چشمان اصحاب اعراف «به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران» که به دوزخ درافتاده‌اند «قرار نده».

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ (48)

«و اهل اعراف مردانی» از سران کفار «را ندا می‌دهند که آنان را به قیافه‌هایشان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌هایشان و «می‌گویند: جمعیت شما» که آن را برای بازداشتن از راه خدا Ψ گرد می‌آوردید. یا آن مالهایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید «و آن‌همه سرکشی که می‌کردید» یعنی: استکبار و گردنکشی‌تان «کفایت‌تان نکرد» و به کارت‌تان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا
أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (49)

«آیا هم‌اینان بودند که شما سوگند یاد می‌کردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی قرارشان نمی‌دهد؟» یعنی: اصحاب اعراف در حالی که به‌سوی فقرا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده‌اند، اشاره می‌کنند، خطاب به کفار می‌گویند: مگر هم‌اینان نبودند که شما آنها را به حساب نمی‌آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا Ψ هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید «اینک به بهشت درآید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» این از ادامه سخن اصحاب اعراف است. یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می‌گویند: اینک به بهشت درآید... به قولی دیگر: این سخن خداوند Ψ خطاب به خود اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند.

از سدی نقل شده است که گفت: «اصحاب اعراف مردم را از سیمایشان می‌شناسند؛ اهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و اهل بهشت را با سپیدی چهره‌هایشان پس چون از برابر گروهی که آنان را به‌سوی بهشت می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: سلام علیکم! و چون از برابر گروهی که آنان را به‌سوی دوزخ می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: پروردگارا! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان».

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (50)

«و دوزخیان بهشتیان را ندا می‌دهند که: چیزی از آب، یا از سایر آنچه که الله به‌شما روزی داده‌است، بر ما بریزید» چرا آنان - درحالی‌که از اجابت طلب

خویش مایوس‌اند - از بهشتیان چنین درخواستی می‌کنند؟ برای آن که شخص درمانده و متحیر، سخنان بافایده و بی‌فایده هردو را می‌گوید. و تعبیر (افیضوا: بر ما بریزید)، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قرار دارد «می‌گویند» اهل بهشت «هرآینه الله این هردو را» یعنی: آب و دیگر خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های گوارا را «بر کافران حرام ساخته است» پس ما با چیزهایی که خدای سبحان بر شما حرام کرده است؛ نمی‌توانیم به شما مدد و معاونتی بکنیم.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (51)

آن‌گاه خداوند متعال می‌فرماید: «کسانی که دین خود را به بازی گرفتند و زندگانی دنیا فریبتان داد» لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند «پس امروز آنان را فراموش می‌کنیم» یعنی: در دوزخ رهایشان می‌کنیم «چنان‌که آنان ملاقات این روز خویش را» یعنی: ملاقات روز آخرت را «فراموش کردند و چنان‌که آیات ما را انکار می‌کردند» بنابراین، خصلت‌هایی که سبب هلاکت‌شان گردید، عبارت بود از: حب دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ انگاشتن آیات الهی.

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (52)

آن‌گاه حق تعالی برای اعلام این حقیقت که با فرستادن پیامبران: به سوی مشرکان، حجت را بر آنها تمام کرده و جای هیچ‌گونه عذری را برایشان باقی نگذاشته است، می‌فرماید: «و هرآینه برای آنان کتابی آوردیم» که همانا قرآن است «که روشن و شیوایش ساخته‌ایم» یعنی: حلال و حرام و اندرزها و

داستانهای آن را روشن و متمایز ساخته‌ایم «از روی علم» یعنی: درحالی که به کیفیت روشن ساختن احکام آن دانا و عالم بوده‌ایم «و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است» پس قرآن در عین این که واضح و روشن است، هدایت و رحمتی نیز هست، لیکن برای مؤمنان.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (53)

«آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند؟» یعنی: کفار جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. ربیع در تفسیر آن می‌گوید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به‌میان می‌آید تا آن که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به‌تمام می‌رسد». «روزی که تأویل آن فرارسد» که همانا روز قیامت است «کسانی که آن را پیش از آن فراموش کرده بودند» یعنی: کسانی که قرآن را قبل از آن که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقق یابد، ترک کرده بودند؛ «می‌گویند: بی‌شک فرستادگان پروردگار ما حق و حقیقت را آورده بودند» بدین‌گونه، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف می‌کنند که این اعتراف در آنجا هیچ سودی به حالشان ندارد «پس آیا امروز ما را شفاعتگرانی هست؟» این جمله به معنای تمناست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می‌بود «تا برای ما شفاعت کنند» در نزد پروردگار ما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند «یا بازگردانیده شویم» یا برای ما شفاعت کنند که

خدای سبحان ما را به سوی دنیا بازگرداند «آن گاه عمل کنیم» اگر بازگشت داده شویم «غیر آنچه می کردیم» از معاصی و اعمال شرک آلود «به راستی که به خود زیان زدند» یعنی: آنان از زندگی و توانمندیهای خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره‌ای نگرفتند پس زندگی آنان بر آنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته‌اند، همانند تاجری که رأس‌المال خود را می‌بازد «و گم شد از آنان آنچه افترا می کردند» یعنی: دروغ‌بافی‌هایشان که در دنیا برمی‌ساختند، تباه و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار می‌دادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (54)

«همانا پروردگار شما آن الهی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» به قولی: این روزها از روزهای دنیا بود. به قولی دیگر: این روزها از روزهای آخرت بود که هر روز آن به اندازه هزار سال دنیاست. نقل است که: اولین روز از این روزهای شش‌گانه، یک‌شنبه و آخرین آن، روز جمعه بود. علما در بیان حکمت این آفرینش تدریجی گفته‌اند:

1 - هرچند خدای سبحان بر آفرینش خلقت در یک آن واحد هم قادر است و همین که به آن بگوید: «کن: موجود باش»، بی‌درنگ موجود می‌شود ولی برای هرچیز نزد او میعاد است و سنتش بر آن رفته که آفرینش روند تدریجی داشته و مرحله‌به‌مرحله به تکامل برسد.

2 - باری تعالی با این آفرینش تدریجی، خواسته است تا به ما تأنی در امور را بیاموزاند.

3 - ایجاد یک چیز بعد از چیز دیگر، بر وجود آفریننده مدبر مرید مختار و فعال ما یشاء دلالت کننده تر است.

«سپس بر عرش مستوی شد» استواء: عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیت آن داناتر می باشد و ما به آن به گونه ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم. از ام سلمه در تفسیر: **(ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ)** روایت شده است که فرمود: درک کیفیت استوا در حیطة عقل نیست اما استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است. از مالک بن انس^۲ نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان چگونه بر عرش استوا یافت؟ مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت می باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب. عرش: عبارت از تخت جهاننداری است که بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل می باشد. «شب را به روز می پوشاند» یعنی: حق تعالی شب را همچون پرده ای برای روز می گرداند که با ظلمت خویش، روشنی آن را می پوشاند «شب، روز را به شتاب می طلبد» یعنی: در حالی شب را به روز می پوشاند که شب شتابان در طلب روز است و در هیچ حال و لحظه ای از طلب آن سست نمی شود. گفتنی است که این تعبیر، یکی از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است که حرکت و دوران محوری زمین را اثبات می کند. «و آفتاب و ماه و ستارگان را» آفرید «که رام شده فرمان اویند» یعنی: بر طبق اراده و امر تکوینی او بی هیچ گونه تخلفی

سیر می‌کنند «آگاه شو که خلق و امر او راست» یعنی: کائنات همه آفریده او و فرمان در آن، فرمان اوست. «امر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریحی حق تعالی است «الله، پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است» یعنی: برکت و خیر او بسیار بزرگ و پرگستره است.

ابودرداء ر از رسول اکرم ص در حدیث شریف این دعای مأثور را روایت کرده است: «اللهم لك الملك كله ولك الحمد كله وإليك يرجع الأمر كله، أسألك من الخير كله وأعوذ بك من الشر كله: بارخدایا! تمام ملک از آن توست و تمام حمد از آن توست و تمام امر به سوی تو برمی‌گردد پس، از تو تمام خیر را می‌طلبم و از تمام شر به تو پناه می‌برم».

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (55)

«پروردگارتان را به زاری بخوانید» یعنی: با تضرع و تذلل و تملق و اخلاص و رغبت، به سوی او دعا کنید «و» پروردگارتان را به «خفیه» بخوانید. خفیه: خواندن خداوند متعال به طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ‌وریشه ریا را به کلی قطع می‌کند. احناف با این آیه، برخفیه خواندن آمین در نماز استدلال کرده‌اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. «هرآینه او از حدگذرندگان را» یعنی: تجاوزکنندگان از مرز اوامر خود را - چه در دعا و چه در امور دیگر - «دوست ندارد».

یادآور می‌شویم؛ تجاوز در دعا چنین است که: دعاکننده در دعا صدایش را بسیار بلند کند و فریاد برآورد، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حق وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتا محال است، یا

دستیابی به منازل و مقامات انبیاؑ در آخرت. چنان‌که از ابوموسی اشعریؓ روایت شده است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمی‌خوانید بلکه ذاتی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است...». عبدالله بن مغفلؓ از فرزندش شنید که می‌گوید: «بارخدایا! من از تو می‌خواهم که چون به بهشت وارد می‌شوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از خدا بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول خدا ص شنیدم که در حدیث شریف فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حد در می‌گذرند».

خلاصه آداب دعا این است:

- 1 - دعاکننده باید با وضو باشد.
- 2 - رو به قبله باشد.
- 3 - قلبش را از خطرات و مشغولیت‌ها خالی گرداند.
- 4 - دعا را با درود آغاز و با درود به پایان برد.
- 5 - دستها را به سوی آسمان بردارد.
- 6 - مؤمنان را در آن شریک سازد.
- 7 - جویای ساعتی باشد که ساعات اجابت دعاست؛ همچون ثلث اخیر شب، وقت افطار، روز جمعه، حالت سفر و دیگر مواردی که در روایات آمده است.

**وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ (56)**

«و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید» یعنی: بعد از آن که خدای منان با فرستادن پیامبران ﷺ و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آن را آبادان کرد، در آن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران ساختن منازلشان و قطع درختانشان و مسدود ساختن انهارشان. و از جمله فساد در زمین: کفر به خدای سبحان، افتادن در معاصی وی و لغو کردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرار شدن آنهاست «و او را با بیم و امید بخوانید» بیم از این که خدای عزوجل دعایتان را اجابت نکند و امید به این که دعایتان را مورد اجابت قرار دهد. ابن کثیر در تفسیر آن می گوید: «بیم از فرجام فلاکت بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخنده وی». «هرآینه رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» این تعبیر، بندگان را به سوی خیر ترغیب و به آنها در این جهت نشاط و شادابی می بخشد. نیکوکاران: کسانی اند که ایمان به وجود و یگانگی خدای سبحان را با ایمان به غیب یکجا کرده، فرایض خدا Ψ را بجا آورده و از محرّمات وی می پرهیزند و ترس و مراقبت الله Ψ را در دل دارند، هم از این رو اعمالشان را نیک می گردانند.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثَقَالًا سَقَّنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (57)

این آیه، متضمن ذکر نعمتی از نعمتهای بی شماری است که خداوند Ψ بر بندگان ارزانی نموده، در عین حال که دلیلی از دلایل وحدانیت و ثبوت الوهیت حق تعالی نیز هست: «و اوست آن که بادهای را مژده رسان پیشاپیش رحمت خود» که باران است «می فرستد» یعنی: بادهای مژده رسان بارانند «تا

آن‌گاه که ابرهای گرانبار را بردارند» یعنی: تا آن‌گاه که چون بادها ابرهایی را که با محموله آب خود گرانبارند، حمل کنند، دراین هنگام: «آن را» یعنی: ابر را «به سوی زمین مرده‌ای» یعنی: سرزمین بایر و بی‌گیاهی «می‌رانیم. پس، از آن» ابر گرانبار «آب فرود می‌آوریم» به آن سرزمین بایر و مرده «آن‌گاه از آن هر میوه‌ای برآوریم» یعنی: با آن آب همه‌گونه میوه و سبزه می‌رویانیم و برمی‌آوریم «بدین‌سان مردگان را بیرون می‌آوریم» یعنی: مردگان را نیز همانند بیرون آوردن میوه‌ها و رستنی‌ها، در روز محشر از قبرها بیرون می‌آوریم زیرا وقتی در پیشگاه قدرت حق تعالی بیرون آوردن میوه‌ها به این صورت عجیب و با این عملیه پیچیده و عظیم، ممکن بود، دیگر چه چیزی، آن قادر لایزال را از بیرون آوردن مردگان از قبرهایشان ناتوان می‌گرداند؟ «باشد که پند گیرید» و به قدرت عظیم خداوند متعال و صنع بدیع وی و این که او بر زنده ساختن مجدد و برانگیختن دوباره شما تواناست، پی ببرید زیرا میان دو بیرون آوردن فوق، هیچ فرقی نیست.

**وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (58)**

«و شهر پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید» در اینجا مراد از بلد: زمین و خاک است. یعنی: خاک پاک، گیاهش به اذن پروردگار و فراهم ساختن شرایط ضروری برای رویدن آن؛ به نیکوترین، تمامترین و کاملترین شکل خود بیرون می‌آید «و آن زمینی که ناپاک است، گیاهش جز اندک و بی‌فایده بر نمی‌آید» یعنی: خاک پلید، جز گیاهی پلید و ناچیز بیرون نمی‌آورد. نکد: یعنی بی‌خیر و

ناچیز. این تمثیلی برای دلهاست، که قلب پندپذیر مؤمن را به زمین پاکیزه و قلب فاسق پندگریز را به زمین پلید تشبیه کرده است «این گونه، آیات خود را برای مردمی که شکرگزاری می کنند» از حق تعالی و به نعمت‌های وی اعتراف می کنند «گونه گون بیان می کنیم».

ابن عباس ك در تفسیر: **(وَالْبَدُّ الطَّيِّبُ...)** می گوید: «این مثلی است که خدای عزوجل برای مؤمن زده است زیرا می فرماید: مؤمن پاکیزه است و عملش نیز پاکیزه است چنان که زمین پاکیزه میوه پاکیزه دارد، و: **(وَالَّذِي خَبَثَ...)** مثلی است که برای کافر زده شده است زیرا او همانند زمین شوره زاری است که از آن برکت بر نمی آید پس کافر خود پلید است و عمل وی نیز پلید می باشد».

از ابی موسی اشعری π روایت شده است که رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «مثل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می پذیرد و علف و سبزه فراوان می رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه می دارد و خداوند Ψ مردم را از آبش نفع می رساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب می کنند و با آن کشت و زرع می نمایند. اما بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه می دارد و نه گیاهی را می رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خدای عزوجل آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که خدای عزوجل مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده است. همچنان این است مثل کسانی که

هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده اما در برابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (59)

خداوند متعال داستان آدم U را در آغاز سوره بیان کرد، اکنون به بیان داستانهای انبیای دیگر[†] پرداخته و ابتدا از نوح U آغاز می‌کند زیرا او اولین فرستاده خداوند Ψ به سوی بشر بعد از آدم U است: «هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم» نوح U در سرزمین عراق می‌زیست و خدای عزوجل او را در سن پنجاه سالگی به رسالت مبعوث گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان آدم و نوح - علیهما السلام - ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر آیین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد». نام نوح، (43) بار در قرآن کریم ذکر شده و داستان وی نیز به تفصیل در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح آمده است و شغل وی نجاری بود. ترمذی و دیگران گفته‌اند: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوح U هستند. بعضی برآنند که ادریس U قبل از نوح U می‌زیسته است. «گفت» نوح U «ای قوم من» فقط «خدا را پرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست» تا سزاوار این باشد که معبود شما قرار گیرد. بدین‌سان، نوح U پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدم U و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند «هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم» یعنی: اگر خدای سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم

نوح U بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سوره «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نامهای آنها: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر بود. ماجرای پدید آمدن اولین بت پرستی در میان فرزندان آدم این گونه بود که: در میان آنها اشخاص نیکوکار و صالحی زندگی می کردند و چون آنها مردند، قومشان بر سر گورهایشان مساجدی بنا کرده و تمثال آنها را در آن مساجد به تصویر کشیدند تا احوال نیک آنها را همیشه به یاد آورده و خود را پایبند شیوه ایشان گردانند و چون زمان درازی بر این منوال گذشت، رفته رفته مجسمه ها و نمادهایی بر مثال این تصویرها ساخته و آنها را به نام آن گروه صالح نام گذاری کردند و در نتیجه، بتانی به نامهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر که همه از صالحان بودند، تراشیدند.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (60)

«ملأ از قوم نوح گفتند» ملأ: اشراف و رؤسای قوم اند «بی گمان ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم» در دعوت به سوی پرستش خداوند یگانه.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (61)

«گفت» نوح U «ای قوم من! در من هیچ گونه گمراهی ای نیست بلکه من پیامبری از سوی پروردگار عالمیان هستم» که مرا به سوی شما فرستاده است تا خیر و فضیلت را به سوی شما سوق داده و شر و رذیلت را از شما دفع کنم. بدین سان بود که نوح U ضلالت را از خود نفی و رسالت را برای خود اثبات نمود.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (62)

«به شما پیامهای پروردگارم را می‌رسانم» که حق تعالی آن پیامها را برای ابلاغ به شما به من وحی کرده است «و برای شما نیکخواهی می‌کنم» یعنی: نیت خود را در خیرخواهی برای شما، از شائبه‌های فساد خالص گردانیده‌ام و فقط صلاح امور شما را می‌جویم «و از جانب خداوند چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» از اوصاف بی‌مثال، قدرت عظیم و شدت خشم وی بر دشمنانش زیرا حق تعالی مرا از این امور آگاه می‌گرداند.

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (63)

«او عجبتم» آیا بعید پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجب کردید «از آن که به شما ذکری» یعنی: وحی و موعظه‌ای «از جانب پروردگارتان بر مردی از خودتان آمد؟» یعنی: بر زبان مردی از میان خودتان که او را می‌شناسید و او از جنس دیگری - مثلاً از جنس فرشتگان و جن - نیست تا از او برمید بلکه بشری همانند شماست که به او انس می‌گیرید، همچنان او مردی از خود شماست که او را از اوان نوجوانی به راستگویی و امانتداری می‌شناسید و می‌دانید که نه گمراه بوده‌است و نه دروغگو و آمده‌است «تا شما را بیم دهد» از عاقبت کفر «و تا شما پرهیزگاری کنید و باشد که» به سبب فوایدی که این بیم‌دادن به شما می‌رساند و به سبب پرهیزگاریتان «مورد رحمت» و رضای خدای سبحان «قرار گیرید».

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (64)

«اما او را تکذیب کردند پس او و کسانی را که با وی بودند» یعنی: ایمان آورده و همراه وی بودند «نجات دادیم در کشتی» این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به وسیله آن از خطر طوفان نجات یابند «و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند» و بر این شیوه ناروا استمرار ورزیده به سوی توبه بازنگشتند «غرق کردیم» در همان دار و دیارشان «زیرا آنان گروهی نابینا بودند» یعنی: کوردل بودند، به گونه‌ای که نه موعظه‌ای به آنان سود می‌رسانید و نه پندی در آنان کارگر بود. تفصیل این داستان در (آیات 35 - 48) سوره «هود» آمده است.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ
(65)

«و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» یعنی: یکی از اعضای قبیله آنها به نام «هود» را زیرا «برادر» در اینجا به معنی برادر نسبی نیست. قبیله عاد، قومی عرب از قدیمی‌ترین امتهای موجود در روی زمین و ظاهراً قدیمی‌تر از قوم ابراهیم بوده‌اند لذا ذکر داستانشان بعد از داستان نوح مناسب می‌نمود. مراد از قوم عاد در اینجا، قوم عاد اول است که ساکن احقاف - ریگزار میان عمان و حضرموت در سرزمین یمن - بوده‌اند و بعد از نابودی آنان، قبیله عاد دیگری پدید آمد که آنها نیز ساکنان یمن - اما نه در احقاف بلکه در حدود سرزمین قحطان و سبا - می‌زیسته‌اند که آنان را عاد دوم می‌نامند. گفتنی است که ذکر عاد بجز قرآن، در سایر کتب آسمانی نیامده است. «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست پس آیا پرهیزگاری

نمی‌کنید؟» چنین بود که هود را به سوی عبادت و توحید الهی دعوت کرد، دعوتی که در نهایت به تقوی و پرهیزگاری می‌انجامد.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (66)

«اشراف و بزرگانی که کافر بودند از قومش، گفتند: هرآینه ما تو را در سفاقت می‌بینیم» سفاقت: سبک‌خردی و حماقت است. بدین‌گونه بود که آنها به ناروا آن پیامبر عالیقدر را به سبک‌مغزی و کم‌خردی متهم کردند و وقیح‌تر این که گفتند: «و هرآینه ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم» در ادعای رسالت.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (67) أَبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (68)

«گفت: ای قوم من! در من سفاقتی نیست بلکه من فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار عالمیان هستم، پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم» امین: شناخته‌شده به امانت‌داری و صداقت، که ضد خیانت است. یعنی: مطمئننا من در پیامهای الهی هیچ‌گونه تغییری وارد نکرده‌ام.

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ (69)

«آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بیم دهد؟ و یاد کنید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد» هود به فرمان خداوند Ψ نعمتی از نعمتهایش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قراردادن آنها به عنوان

ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح U، یا قراردادن آنها به عنوان پادشاهان روی زمین بود. آن گاه به ذکر نعمت دیگری پرداخت: «و در خلقت، بر قوت شما افزود» یعنی: در آفرینش، به شما قدوقامتی تنومند و بلند - افزون بر آنچه که دیگران از نظر بدنی داشتند - عنایت نمود. نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدشان صد گز و از کوتاه قدشان شصت گز بود «پس نعمتهای خدا را به یاد آورید» بر خود که از جمله آنها، نعمت جانشین ساختنتان در زمین و افزودن در خلقت و نیرومندیتان و سایر نعمتهایی است که به شما ارزانی داشته است «باشد که رستگار شوید» زیرا یادآوری نعمت، انگیزه بخش شکر آن است و هر که شکر و سپاس حق تعالی را بجا آورد، بی شک رستگار می گردد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (70)

«گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا تنها الله را پرستیم» حال آن که این شیوه یگانه پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه - که تو ما را به سوی آن می خوانی - یافته ایم. از همین رو گفتند: «و» آیا «آنچه را که پدرانمان می پرستیدند، رها کنیم» و دیگر دنبال راه و رسم پدران خویش نگردیم؟ نه! چنین چیزی از ما ساخته نیست «پس اگر از راستگویان هستی، آنچه را به ما وعده می دهی، برای ما بیاور» آنها از بس که در برابر خدای سبحان متمرّد و متکبر بودند، با این سخن عذابی را که هود U بدان هشدارشان می داد، به شتاب طلبیدند.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
(71)

«گفت: به راستی که بر شما از جانب پروردگارتان عقوبت و خشم ثابت شد»
یعنی: حقا که سزاوار خشم و عذاب الهی گشتید و خواهناخواه این عذاب و خشم بر شما فرود آمدنی است. هود عذابی را که انتظار وقوع آن می‌رفت، همانند امر واقع معرفی کرد، به منظور دادن این هشدار به آنان که این عذاب حتما بر آنان واقع می‌گردد. رجس: عذاب سخت است «آیا با من در باب نامهایی چند مجادله می‌کنید» یعنی: نامهای بتانی که می‌پرستید؟ هود بتان را مجرد نامهای بی‌مسمی معرفی کرد زیرا نه فقط مسمیات آنها دارای هیچ حقیقتی نیست بلکه حتی اطلاق نام «خدایان» بر آنها در اصل بی‌پایه است پس گویی این خدایان، معدوم‌اند و هیچ وجود خارجی ندارند و آنچه که موجود است، فقط نامهای آنهاست؛ «که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» یعنی: شما و پدرانتان از نزد خود معبودان باطلتان را به این نامها نامیده‌اید و در واقع امر، اینها هیچ حقیقتی ندارند «و خداوند هیچ حجت و برهانی بر آن نازل نکرده است» که به آن بر صحت این راه‌ورسم باطلتان حجت آورید. سپس آنان را به سخت‌ترین هشدار تهدید کرد و فرمود: «پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم»
یعنی: منتظر عذابی باشید که آن را درخواست کرده‌اید زیرا من هم با شما از منتظران نزول این عذاب هستم و این عذاب قطعا بر شما آمدنی است.

فَأَنْجِبْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ
(72)

«پس او و کسانی را که با او بودند» یعنی: به دعوتش ایمان آورده بودند «به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم» از عذاب فرودآمده بر کافران «و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند، ریشه کن کردیم» به طوری که حتی یک تن از آنان هم باقی نماند که جانشینشان گردد «و از مؤمنان نبودند» یعنی: ریشه این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه کن کردن در جای مناسب خود بود.

یادآور می شویم؛ عذابی که خدای سبحان بر قوم هود نازل کرد، تندباد سرکش بسیار سردی بود که دیار و اشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره های بزرگ را با خود حمل می کرد و بر چهره هایشان می کوبید و آنها را از جا برکنده بر زمین می کوفت چنان که حق تعالی در سوره «الحاقه» می فرماید: (اما عاد؛ به وسیله تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند که خدا آن را هفت شب و هشت روز پیایی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدت فروافتاده می دیدی، گویی آنها تنه نخلهای میان تهی هستند) «آیات 8 - 6».

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (73)

«و» فرستادیم «به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را» ثمود: قبیله ای از اعراب اولیه بودند که در منطقه «حجر» واقع در شمال مدینه منوره در میان حجاز و شام نزدیک وادی القری سکونت داشتند. قبیله ثمود بعد از قوم عاد وارث دیار و سرزمین آنها شدند چنان که آیه (74) از همین سوره تصریح می کند. این قبایل همه از اعراب اولیه بوده اند که قبل از ابراهیم U می زیسته اند. ابن عمر رضی الله

عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ص در سال نهم هجری - هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند - از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او می‌گوید: «چون رسول خدا ص لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاههای آبی که قبیله ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیه می‌کردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول خدا ص به آنان فرمان دادند که غذای دیگها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفه شتران کنند، آن‌گاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح U از آن می‌نوشید پس در آن محل فرود آمدند». همچنین آن حضرت ص اصحاب‌شان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی می‌کردند و می‌فرمودند: «در حقیقت، من می‌ترسم که به شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح U تا به امروز باقی است و به نام «فتح‌الناقه» شناخته می‌شود.

«گفت» صالح U «ای قوم من! خدا را پرستید، برای شما معبودی جز او نیست» صالح U قومش را به عبادت خدای سبحان فراخواند، عبادتی که باری تعالی خلق را به خاطر آن آفریده‌است، او به آنان فهماند که عبادت جز برای خدای یگانه سزاوار نیست و جز وی هیچ معبودی این صلاحیت را ندارد که به پرستش گرفته شود. آری! دعوت به سوی توحید و نفی شرک، خلاصه و عصاره دعوت همه پیامبران ﷺ بوده است چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم، با این پیام که: خدای یگانه را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید) «نحل / 36». صالح U خطاب به قومش افزود: «در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان بینه‌ای آمده است» بینه: یعنی معجزه

روشن و آشکار، که عبارت بود از: بیرون آوردن ماده شتری از سنگ سخت و خارا «این ماده شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد» یعنی: آن را رها کنید و آزاد بگذارید که در زمین خدا Ψ بچرد و هرچه خواست از آن بخورد زیرا این شتر؛ شتر خدا Ψ است و زمین هم که زمین وی می‌باشد پس او را از آنچه که مال و ملک شما نیست، بازندارید. صالح U آن را شتر خدا Ψ نامید زیرا آن شتر با امر تکوینی خداوند Ψ بدون داشتن پدر و مادری آفریده شده بود «و به او» هیچ‌گونه «آسیبی نرسانید» یعنی: به هیچ وجه با گزند و آزار متعرض او نشوید «که آن‌گاه شما را عذابی دردناک فرومی‌گیرد».

نقل است که قوم صالح U خود از او خواستند تا برایشان از صخره سنگی خارا، ماده شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی العین ببینند پس صالح U از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعاً به او ایمان خواهند آورد و چون آنها این عهدها و پیمانها را سپردند، صالح U دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش در آمد و - همان‌گونه که خواسته بودند - ماده شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیت بود که چون از برابر چهارپایان دیگر می‌گذشت، همه از او می‌رمیدند. در این هنگام، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند. صالح U به فرمان خدای عزوجل چنین مقرر کرد که یک روز آن ماده شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را می‌نوشید، آنها از شیر وی می‌نوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می‌دوشیدند، هر مقدار از

ظروفی که می‌خواستند، از شیر آن پر می‌شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می‌شدند.

وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا الْآءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
(74)

«و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید» یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید «و به شما در زمین جای مناسب داد» یعنی: شما را در آن مستقر گردانید، به طوری «که از بخشهای هموار و نرم آن برای خود قصرها می‌ساختید» یعنی: از خاکهای آن سرزمین، خشت و آجر و مانند آن از مصالح ساختمانی دیگر ساخته و با آن، کاخها و قصرها بنا می‌کردید. (بوا): از مصدر «مبأه»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می‌شود «و از کوهها برای خود خانه‌هایی می‌تراشیدید» قوم ثمود، با بهره‌گیری از نیرو و صلابت بدنی و تنومند بودن هیکل‌هایشان، کوهها را تراشیده و در دل کوهها برای خود مغاره‌ها و خانه‌های مسکونی می‌ساختند. به قولی: انتخاب درون صخره‌های سخت و کوههای مستحکم برای سکونت از سوی آنها، به این دلیل بود که ساختمانها و سقفهای دیگر، قبل از به پایان آمدن عمرشان ویران می‌شد - از بس عمر طولانی‌ای داشتند «پس نعمتهای خدا را به یاد آورید» تفسیر نظیر این عبارت در داستان قبل گذشت «و در زمین سر به فساد بردارید» یعنی: در آن با نافرمانی خدا و رسولش، فتنه و فساد برپا نکنید.

**قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ
أَنْ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (75)**

«سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند»
و تحت ستم و استضعاف آنان قرار داشتند «گفتند: آیا می‌دانید که صالح از
سوی پرورگارش فرستاده شده است؟» این سخن را از باب استهزا و تمسخر
گفتند. «اهل ایمان» یعنی: پیروان صالح U «گفتند: بی‌تردید ما به آنچه وی بدان
رسالت یافته‌است، مؤمنیم» یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادعا
داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش نیز
هستیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (76)

«کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید»
یعنی: به رسالت صالح U «کافریم» این سخن را درحالی گفتند که معجزه آشکار
و حجت پایدار حق تعالی درمیان آنان بود - پس لعنت خداوند Ψ بر کافران باد.

**فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ
الْمُرْسَلِينَ (77)**

«پس آن ماده‌شتر را پی کردند» یعنی: پی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند.
و با آن‌که همه آنها درکشتن ماده‌شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از
آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام
گرفت لذا این عمل به همه آنان نسبت داده شد «و از فرمان پروردگار خود
سرپیچیدند» یعنی: از قبول فرمان باری تعالی در مورد ماده‌شتر و همچنان
ازگردن نهادن به دین وی استکبار و عناد ورزیدند «و گفتند: ای صالح! اگر از

پیامبران هستی، آنچه را به ما وعید می‌دهی» از عذاب «برای ما بیاور» این سخن را از روی تحدی (مبارزه‌طلبی) و استخفاف گفتند.

فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (78)

«پس آنان را رجفه فرو گرفت» رجفه: یعنی زلزله سخت. برخی گفته‌اند: رجفه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دل‌هایشان را از جا برکند «و در سرای خویش» یعنی: در شهر و سرزمین خویش «از پا در آمدند» جاثمین: بر زانوها و چهره‌های خویش به زمین چسبیده و بی‌جان و بی‌حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید. روایت شده است که: پی‌کردن ماده‌شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه - جز صالح U و پیروانش از اهل ایمان - هلاک شدند.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (79)

«پس صالح از آنان روی برتافت» آن‌گاه که از اجابت دعوت حق از سوی آنان مأیوس شد و درحالی‌که به آنان پشت کرده و از آنان رویگردان شده بود، از سرزمین‌شان رفت «و گفت» صالح U، در بیان حقیقت حال خویش به آنان: «ای قوم من! به راستی که من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم ولی شما نصیحتگران را دوست نمی‌دارید» من از هیچ کوششی در ابلاغ رسالت حق به شما فروگذار نکردم، اما شما این دعوت را نپذیرفتید و از آن سر برتافتید پس عذاب الهی بر شما لازم گشت و اینک آنچه را که تکذیب کرده و به شتاب می‌طلبیدید، بر شما فرود می‌آید. همچنان محتمل

است که صالح U این سخن را بعد از مرگشان - از روی حسرت بر آنچه که از ایمان و سلامتی از عذاب از دست دادند - خطاب به آنان گفته باشد.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (80)
«و» فرستادیم «لوط را» به رسالت. لوط U فرزند هاران فرزند آزر، برادزاده ابراهیم U بود که با عمویش ابراهیم U از سرزمین عراق به سرزمین بیت المقدس هجرت کرد، سپس خدای عزوجل او را به سوی اهالی شهری به نام «سدوم» در نزدیکی بیت المقدس، به رسالت برانگیخت «هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن فاحشه را مرتکب می شوید» یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط می باشد «که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟» یعنی: احدی قبل از شما آن را مرتکب نگردیده است؟ زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امتی از امت‌ها شایع نبود.

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (81)
«همانا شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان در می آمیزید» یعنی: شما، همسرانی را که خداوند متعال برایتان آفریده است و به حسب فطرت برای آمیزش آماده بوده و صلاحیت مقاربت را دارند و فقط آنانند که جایگاه برآوردن شهوت و موضع لذت جویی می باشند، فرو گذاشته و به فعل لواط با مردان رو می آورید، فعل ناشایستی که هدفی سازگار با عقل و فطرت سالم نداشته و جز شهوت رانی هیچ منظور دیگری از آن ندارید پس شما در ارتکاب این عمل زشت، همانند چهارپایانی هستید که صرفاً به انگیزه شهوت رانی بر همدیگر فرومی جهند «بلکه شما قومی مسرف و تجاوز کارید» که این فعل شما

مستوجب لعنت و خشم خداوند Ψ است زیرا این فعلی است انحرافی که با عقل سلیم و فطرت مستقیم هیچ سازگاری ندارد و علت خارج بودن آن از مقتضای فطرت، اسراف و خارج شدن لواطکار از حد اعتدال بشری می‌باشد.

امام ابوحنیفه بر آن است که: گواهی دوتن در انجام فعل لواط کافی است و مجازات لواطکار این است که از مکانی مرتفع به پایین افکنده شده سپس با پرتاب سنگ دنبال گردد چنان‌که با قوم لوط چنین شد و این جزا تعزیر است نه حد. اما جمهور فقها (مالک، شافعی و احمدبن حنبل) بر آنند که: مجازات لواط، حد است نه تعزیر و حد لواط، رجم (سنگسار) فاعل و مفعول تا مرگ آنهاست، خواه شخص لواطکار محصن (زن‌دار) باشد، خواه غیر محصن. در یک روایت دیگر از شافعی: حد لواط مانند حد زنا است بنابراین، اگر لواطکار محصن بود، رجم می‌شود، در غیر آن، صد شلاق زده می‌شود. مقاربت با زنان از راه پشت (دبر) نیز که «لواط صغری» نامیده می‌شود، به اجماع علما حرام است.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ
(82)

«ولی جواب قوم او» در برابر انکار و محکوم کردن این عمل از سوی لوط U «جز این نبود که گفتند: آنان را» یعنی: لوط و پیروانش را «از شهرتان بیرون کنید» و از روی استهزا افزودند: «هرآینه آنان مردمی منزّه طلب هستند» که از افتادن در عمل لواط تبری جسته و پاکی می‌طلبند بنابراین، نباید با ما در شهر ما سکونت داشته باشند. این پاسخ استهزا آلودشان، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط U نداشت بلکه پاسخ مناسب این بود که نبوت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت می‌کردند و به خواسته وی پاسخ مساعد می‌دادند ولی آنان این پاسخ

زشت را که از نفس‌های پلید و فطرت‌های واژگونه‌شان برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجا از این منطق واژگونه! منطقی که می‌گوید: باید کسانی که پاک و پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیت در هر زمان و مکانی است چنان‌که در عصر حاضر نیز مشاهده می‌کنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به سر می‌برند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (83)

«پس او و اهل خانه او رانجات دادیم» آن‌گاه که در صبحگاه شبی که عذاب ما بر مردم شهر «سدوم» فرود آمد، لوط و خانواده‌اش را از آن شهر بیرون آوردیم^۱ «مگر زنش را» حق تعالی زن لوط را از اهلش استثنا کرد زیرا او به لوط ایمان نیاورده بود «که» به همین جهت زن لوط «از باقی ماندگان بود» در عذاب خداوندی و حکم حق تعالی این بود که او نیز در زمره نابودشدگان باشد.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (84)

«و بر سر آنان بارشی بارانیدیم» غیر از آن بارشی که بدان عادی بودند، که این بارش، همانا بارش گل پخته سنگ‌شده بر آنان بود چنان‌که در آیه: ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ﴾ «هود / 82» آمده است. «پس بنگر که آخر کار مجرمان» یعنی: کافران «چگونه بود!».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (85)

^۱ تفصیل این داستان در سوره هود (آیات 83 – 77) آمده است

این پنجمین داستان از داستانهای انبیاء[ؑ] در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط[ؑ] است:

«و به سوی قوم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم» یعنی: به سوی مردم مدین، پیامبری از خودشان را که شعیب^U بود فرستادیم. شعیب^U - پیامبر قومش مدین - از انبیای عرب است و از وی در قرآن کریم - در سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت - یازده بار یاد شده است و بعثت وی به پیامبری، قبل از حضرت موسی^U بود. علما او را خطیب انبیاء[ؑ] می‌نامند، به سبب آن که او دعوت خویش را با حجتی رسا به قومش ابلاغ کرد. یادآور می‌شویم که شهر «مدین»، نزدیک «معان» واقع در جنوب شرق اردن بر سر راه حجاز قرار دارد و مدین هم بر قبیله مدین و هم بر شهرشان اطلاق می‌شود «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست» شعیب^U با یادآوری این نکته به قومش که آنان قوم او هستند و او یکی از خود آنهاست پس طبعاً دوست‌دار چیزی است که صلاحشان در آن می‌باشد، آنها را به سوی پرستش خداوند^Ψ دعوت کرد سپس آنها را به یگانه‌شناسی و یگانه‌پرستی که در رأس دعوت همه پیامبران[ؑ] قرار دارد، فرمان داد و این پندار را که پرستش چیزی از بتانشان حق باشد، رد کرد و همه را باطل و نابود شده خواند «در حقیقت، برای شما از جانب پرورگارتان برهانی روشن» یعنی: معجزه‌ای آشکار «آمده است» ولی قرآن بیان نکرده که معجزه شعیب^U چه بود پس این خود دلیل بر آن است که هر پیامبری معجزه‌ای داشته است، چه معجزه وی بیان شود و چه نشود. آری! این پیام شعیب^U بود به قومش از جنبه اعتقادی آن، اما او از جنبه عملی نیز، به روی عمده‌ترین انحراف عملی‌شان انگشت گذاشت و گفت: «پس پیمانۀ و

ترازو را تمام نهد» یعنی: به خریدار یا فروشنده، با به‌کار گرفتن پیمانۀ یا عیاری ناقص، کم ندهید و به غیر آن از شیوه‌های دیگر کاستن و افزودن در اشیای مورد معامله، به حق‌خوری از دیگران نپردازید. آری! قوم شعیب^۱ معاملات خود را با پیمانۀ و ترازو انجام می‌دادند ولی پیمانۀ و ترازو را تمام نهد و از حق صاحب حق می‌کاستند «و به مردم اشیای آنان را ناقص ندهید» بخس: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب ساختن کالا، یا با کم کردن از آن، یا به تردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همه اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب^۱ از هر چیزی که در بازارهایشان وارد می‌شد، عوارض و حقوق گمرکی می‌گرفتند و نهی الهی ناظر بر این معنی است «و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید» تفسیر نظیر این عبارت، در آیه (56) گذشت «این» رهنمودها «برایتان بهتر است» در دنیا و آخرت «اگر باور دارید» سخنم را.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَانْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (86)

«و بر سر هر راهی ننشینید که بترسانید» مردم را از شکنجه و آزارتان. نقل است که: قوم شعیب^۱ بر سر راه‌هایی که به خانه وی منتهی می‌شد، می‌نشستند و کسانی را که قصد رفتن به نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و می‌گفتند: او شخصی است کذاب لذا نزد او نروید «و» تا «کسی را که به او ایمان آورده است، از راه الله بازدارید» مراد از بازداشتن از راه الله^۲، بازداشتن مردم از رسیدن به شعیب^۱ است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ نهی آنان از

نشستن بر سر راه دین و بازداشتن کسانی است که قصد رفتن به آن را دارند، نه نشستن حقیقی بر سر راه‌ها پس حقیقت لفظ، مراد نیست «و برای آن راه، کجی نجوید» یعنی: برای راه خدا Ψ کجی، ناهمواری و ناهنجاری نجوید و آن را برای مردم به این وصف معرفی نکنید «و هنگامی را به یادآورید که شما اندک بودید» از نظر تعداد «پس شما را بسیار گردانید» از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته‌اند: شما فقیر بودید، اما حق تعالی شما را توانگر گردانید «و بنگرید که فرجام کار فسادکاران» از امتهای گذشته؛ چون قوم نوح و هود و صالح و لوط \ddagger «چگونه بوده است؟» مگر جز این بود که خدای عزوجل هلاکشان کرد و آثار وجودشان را از عرصه هستی محو گردانید؟!

وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (87)

«و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده‌ام ایمان آورده و گروهی دیگر ایمان نیاوردند پس صبر کنید» یعنی: انتظار بکشید «تا خداوند در میان ما حکم کند، که او بهترین حکم‌کنندگان است» زیرا حکم و داوری او، بر حق و عدل مبتنی است و بیم آن نمی‌رود که او در حکم خویش ستم کند. آری! حکم خداوند Ψ در میان دو گروه، مانند حکم کردن میان دو خصم است: یعنی این که محقان را بر مبطلان پیروز می‌سازد. در این آیه، مؤمنان به صبر بر آزار کفار مأمور گردیده‌اند تا آن که خدای عزوجل پیروزشان گرداند.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (88)

«سران قومش که استکبار ورزیده بودند» یعنی: اشراف و بزرگان سرکش، مستکبر و کافرشان «گفتند: ای شعیب! یا بی‌گمان تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون می‌کنیم، یا به کیش ما برگردید» بدین گونه، آن سران مستکبر فقط به ترک ایمان و انکار دعوت حق اکتفا نکرده بلکه از روی سرکشی، سبکسری، غرور، ناسپاسی و تجاوز، پا را از این حد فراتر گذاشتند و پیامبر خویش و مؤمنان را به بیرون کردن از شهر نیز تهدید کردند. یعنی از نظر آنها، شعیب و همراهانش ناگزیر دو راه بیشتر در پیش رو ندارند: یا بیرون شدن از شهر و یا بازگشت به کیش باطل کفری آنان «گفت» شعیب «حتی اگر دل‌مان نخواهد؟» یعنی: آیا ما را به کیش خویش باز می‌گردانید، هرچند ما از بازگشت به آن کراهت و نفرت داشته باشیم؟ یا معنی این است: آیا از شهر بیرونمان می‌کنید، هرچند ما خواهان بیرون شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دل‌مان آن را نمی‌خواهد زیرا کسی که زیر فشار و اجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می‌آید و نه بازگشتش به آیین دیگری، بازگشت حقیقی تلقی می‌شود.

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (89)

«در حقیقت، اگر بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید، به دین شما» که شرک است «برگردیم، به خدا دروغ بسته‌ایم» زیرا شرک، دروغ بستن به خدای سبحان است، از آن رو که کائنات جز آفریدگار، مدبر و معبودی یگانه که همانا الله Ψ است، آفریدگار دیگری ندارد پس هر کس به خدای سبحان شریک قایل شود، بی‌گمان به او دروغ بسته و مدعی نقص الوهیت و ربوبیت وی شده است. جمله: (بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید) مفید این معنی است که جرم بازگشت مؤمن به کفر، بزرگتر از جرم کسی است که حق برای وی روشن نشده و در اصل کافر بوده است زیرا کسی که بعد از ایمان مرتد می‌شود، در کفری بزرگتر و الحادی سخت‌تر از کفر کسانی فرورفته که در اصل کافر بوده‌اند «و هرگز ما را نسزد» یعنی: هرگز برای ما درست نیست و نه هم اصولی و قاعده‌مند است «که به آن بازگردیم» به هیچ حالی از احوال، بعد از آن که خداوند Ψ ما را از آن نجات بخشید «مگر آن که الله، پروردگار ما بخواهد» یعنی: مگر آن که در مشیت خداوند Ψ چنین رفته باشد که ما به کفر برمی‌گردیم زیرا امور کائنات همه - اعم از خیر و شر - به مشیت او وابسته است «پروردگار ما از روی دانش بر هر چیزی احاطه دارد» یعنی: علم وی به همه موجودات احاطه دارد پس او می‌داند که چه دگرگونی‌هایی بر احوال بندگان روی می‌دهد «بر خدا توکل کرده‌ایم» فقط بر او تکیه و اعتماد کرده‌ایم در این که ما را بر ایمان پایدار و ثابت قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه عصمت خویش نگه‌دارد «پروردگارا! میان ما و میان قوم ما به‌راستی فیصله کن، که تو

بهترین فیصله‌کنندگانی» یعنی: میان ما و میان قوم ما به حق و راستی حکم و داوری کن، با پیروز ساختن اهل حق بر اهل باطل. گویی ایشان خواستار فرود آمدن عذاب بر کافران شدند.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (90)
«و آن اشرافی از قومش که کافر بودند، به یاران خود گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید» یعنی: اگر به دین وی در آید و دین خودتان را فروگذارید «در این صورت قطعاً زیانکارید» مرادشان از زیانکار شدن؛ هلاکت‌شان است. یا مراد: زیان کردن به سبب تمام دادن پیمان‌ها و وزن و ترک کم‌فروشی‌ای است که بر اساس آن با مردم معامله می‌کردند.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (91)
«پس رجفه» یعنی: زلزله «آنان را فرو گرفت» بعضی گفته‌اند: رجفه، بانگ مرگبار عذاب بود «پس در سرای خویش، مرده به زانو در افتاده صبح کردند» و کاملاً از پا درآمدند. تفسیر نظیر این عبارت، در داستان صالح U گذشت.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (92)

«کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود هرگز در آن سرزمین ساکن نبوده‌اند» یعنی: آن قوم چنان ریشه‌کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است. اعراب می‌گویند: «غنیت بالمکان» آن‌گاه که در مکانی اقامت گزینند «تکذیب کنندگان شعیب، خود همان زیانکاران بودند» که خود و مایملک

خویش را همه پاک باختند. یعنی: آن گونه نبود که اشراف مستکبر ادعا می کردند زیرا بر عکس پندارشان، آن زیان، نصیب مؤمنان به شعیب و نگردید بلکه آن زیان در فرجام به خود آنان و موافقانشان پیوست.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ (93)

«پس، از آنان روی برتافت» یعنی: شعیب و چون نزول عذاب را بر آنان مشاهده کرد، از آنان روی برتافت «و گفت: ای قوم من! به راستی که پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم، دیگر چگونه بر قوم کافر» به خدای سبحان، پای فشارنده بر کفر و متمرد از اجابت دعوت حق «اندوه بخورم؟» نه! هرگز بر آنان دریغ و اندوه نمی خورم.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ (94)

«و در هیچ شهری، پیامبری» از پیامبران «را نفرستادیم» که بعد از آن مردم آن شهر و منطقه او را تکذیب کرده باشند «مگر آن که مردم آن را به بآساء» یعنی: سختی و فقر «و ضراء» یعنی: رنج و مرض «گرفتار کردیم تا باشد که به زاری درآیند» یعنی: برای این که به زاری و خاکساری در آیند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران ﷺ را فروگذارند.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (95)

«سپس» بعد از گرفتار کردن مردم آن شهرها و مناطق به احوال بد، تنگدستی و مرض و عدم عبرت گرفتن و بیدار شدن آنها از خواب غفلت و سكرات غرور و استكبار، وضع را دگرگون ساخته و «به جای بدی» ای که به آنان از بلاها و محنت‌ها رسانیده بودیم؛ «نیکی را قرار دادیم» به قصد امتحان، که بر اثر آن در خیر، فراوانی، ایمنی و گشایش قرار گرفتند «تا آن‌که انبوه شدند» در جمعیت و درمال و مکت خویشتن «و گفتند: پدران ما را هم همین‌گونه رنج و راحت می‌رسیده است» یعنی: قطعا آنچه که به ما از رنج، فقر و بیماری و بعدا از فراوانی، گشایش و نعمت رسید، همان رخدادی است که قبل از ما بر پدران و نیاکانمان نیز همانند آن گذشته است.

مرادشان از این سخن این بود که: رخدادهای دگرگونی‌های مشتمل بر سختی و آسانی و رنج و راحت، گردش روزگار و عادت زمانه است که در پیشینیان و آیندگان همه یکسان جاری و ساری بوده و می‌باشد و تا زمان و زندگی بوده، این تحولات هم بوده است پس قطعا این از باب مؤاخذة و مجازات در برابر اعمال و رفتار ما و به عنوان ابتلا و امتحان ما نیست.

با چنین نحوه نگرشی بود که آنها تصدیق نکردند که این رویدادها از جانب خدای سبحان با هدف ابتلای آنها و مجازاتشان در برابر ظلم و ستم‌شان بوده‌است. البته حال این مکذبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و ناخوشی صبر می‌کنند چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ خدای عزوجل هیچ حکمی را بر او اجرا نمی‌کند، مگر این‌که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی‌ای برسد؛ صبر پیشه می‌کند و این به خیر اوست و اگر به او

خوشی و راحتی‌ای برسد؛ شکر می‌گزارد و این هم به خیر اوست». همچنین در حدیث شریف‌دیگری آمده است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آن‌که از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، اما مثل منافق، همچون مثل خر است، که نمی‌داند صاحبش او را در کجا و به‌خاطر چه بسته کرده و به‌خاطر چه رها کرده است».

«سپس آنان را بناگاه فروگرفتیم» یعنی: به‌دنبال آن‌که این سخن را گفتند، بناگاه آنان را بی‌هیچ تأخیر و مهلتی گرفتار عذاب کردیم. در حدیث شریف آمده است: «موت الفجاء رحمه للمؤمن و أخذه أسف للكافر: مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسف‌باری برای کافر است». آری! آنان را بناگاه فروگرفتیم «درحالی‌که بی‌خبر بودند» از این فروگرفتن ناگهانی و اصلاً انتظار وقوع آن رانداشتند. این نحوه فروگرفتن‌شان از جانب باری تعالی، خود برای افزودن بر عذاب‌شان است، چه حق تعالی آنان را درحالی فرو نگرفت که در رنج و سختی بودند بلکه درحالی آنان را گرفتار سرپنجه عذاب خویش ساخت که در نعمت و راحتی و گشایش و رفاه قرار داشتند تا این‌گونه گرفتار ساختن؛ عذاب‌شان را سخت‌تر و هولناک‌تر گرداند.

**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (96)**

«و اگر اهل آن شهرها» که پیامبران خویش را به‌سوی‌شان فرستادیم «ایمان آورده‌بودند» به آن پیامبران: «و پرهیزگاری کرده بودند» از پافشاری بر کفر و اصرار بر زشتی‌ها و پلیدی‌هایی که مرتکب می‌گشتند «قطعا بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می‌گشودیم» یعنی: برای آنان خیرات و برکات آسمان و زمین را

فراهم و میسر می‌ساختیم چنان‌که درهای بسته با بازکردن گشوده می‌شود. مراد از خیر آسمان: باران و مراد از خیر زمین: رستنی‌ها و سایر برکات آن است. این آیه دلیل بر آن است که رفاه سالم اقتصادی، با ایمان و تقوی و پایبندی به شریعت الله Ψ در دسترس است «ولیکن» اهالی آن شهرها «تکذیب کردند» آیات و پیامبران ما را، از این رو، نه ایمان آوردند و نه تقوی پیشه کردند «پس آنان را به» سبب «آنچه می‌کردند» از گناه و کفر «فروگرفتیم» به عذاب و بلا.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ (97)

«آیا اهل شهرها» یعنی: کافران آنها «ایمن شده‌اند از این که عذاب ما شبانگاه - درحالی که به خواب فرو رفته‌اند - به آنان برسد؟» مراد؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین‌اند که قبلاً ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکه و ماحول آن است، از آن رو که رسول خدا ص را تکذیب می‌کردند.

أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ (98)

«یا اهل شهرها ایمن شده‌اند از این که عذاب ما نیمروز به آنان در رسد» آن‌گاه که آفتاب می‌درخشد و بالا می‌آید «درحالی که به بازی سرگرمند» یعنی: در حالی که مشغول اموری هستند که هیچ فایده‌ای برایشان در بر ندارد لذا بیشتر به بازی می‌ماند؟

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (99)

«آیا از مکرالله» یعنی: از عذابی که برایشان اندیشیده است - در حالی که از آن بی‌خبرند «ایمن شده‌اند؟» به قولی دیگر: مکر خدا در اینجا، استدراج او برای آنان با بخشیدن نعمت و سلامتی و فرو گذاشتن‌شان بر همین حال؛ سپس

فروگرفتن ناگهانی‌شان است «با آن‌که جز گروه زیانکار» که همانا کافراند
«کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند».

**أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَأَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (100)**

«آیا برای کسانی که زمین را پس از هلاک ساکنان آن به ارث می‌برند، روشن
نشده است که اگر می‌خواستیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رساندیم» و
نابودشان می‌کردیم، همان گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟ «و
بر دل‌هایشان طبع می‌نهمیم تا دیگر نشنوند» طبع: مهر نهادن و قفل کردن چیزی
است به طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به سبب مهر
نهادن بر دل‌هایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجت‌ها و بیم و هشدارهای پیامبران
الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن‌شان به چنگ عذاب - با وصف
روشنی و وضوح خود - بر آنها روشن نمی‌شود و از این امر غافلند که میان آنان
و پیشینیانشان هیچ‌گونه فرقی وجود ندارد.

**تِلْكَ الْقَرْيُ نَقِصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (101)**

«این شهرها را» که قبلا ذکر آنها رفت و نابودشان ساختیم، که عبارت از:
شهرهای اقوام نوح، هود، صالح، لوط و شعیبؑ بودند، «برخی از خبرهای
آن‌را بر تو» ای محمدصل «حکایت می‌کنیم» ولی آنها خبرهای دیگری هم
دارند که ما آن را بر تو حکایت نکرده‌ایم «در حقیقت پیامبرانشان معجزات
روشن برایشان آوردند، اما آنان بر آن نبودند که ایمان آورند» در هنگام آمدن

پیامبران حامل معجزات، «به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند» یعنی: قبل از آن که پیامبران ﷺ آن معجزات را برایشان بیاورند. یا معنی این است: هنگامی که این معجزات را دیدند، ایمان نیاوردند، به سبب آن که قبل از دیدن آن معجزات تکذیب پیشه کرده بودند پس حالشان در هنگام آمدن پیامبران با این معجزات، همانند حالشان قبل از آن است «این گونه، خدا بر دلهای کافران مهر می نهد» زیرا دانسته است که آنها پایداری بر کفر را انتخاب می کنند، از این رو، هیچ پند و تذکر، ترغیب و تشویق و بیم و تهدیدی در آنان سودمند واقع نمی شود.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (102)

«و در بیشتر آنان» یعنی: در بیشتر مردم «وفای به عهد نیافتیم» بلکه عهدشکنی خوی و شیوه آنهاست. مراد از (عهد)، همان عهدی است که از بشر در «عالم ذر»^۱ گرفته شد. به قولی دیگر: مراد از عهدشکنان، کفارند به طور عام که اکثرشان عهد و وفایی ندارند و فقط اندکی از آنان گاهی به عهد خویش وفا نموده و بر آن پایدار باقی می مانند «و بیشتر آنان را جدا نافرمان یافتیم» لذا علت هلاک ساختن مردم آن شهرها، جز این نبود که فرمانهای ما را پشت پا افکنده و آن را پاس نداشتند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (103)

«آن گاه بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبران یاد شده «موسی را فرستادیم» یعنی موسی فرزند عمران U بزرگترین انبیای بنی اسرائیل را «به همراه آیات خویش»

^۱ نگاه کنید به تفسیر (اعراف/172).

یعنی: با معجزاتی که ذکر آن می‌آید؛ چون اژدها، ید بیضا و غیره. یادآور می‌شویم که نام موسی ۱۰ بیش از صدوسی بار در قرآن کریم ذکر شده و زندگی او - از همان آغاز تولد که مادرش او را در درون صندوقی نهاد و به نیل انداخت تا مرحله تربیتش که در کاخ فرعون سپری شد، سپس هجرتش، باز بعثتش و داستانهای بعد از آن - داستانهای شگفتی دارد. آری! او را با معجزات خویش «به‌سوی فرعون» پادشاه مصر «و ملاء وی» یعنی: اشراف قومش فرستادیم. مخصوص ساختن اشراف قوم فرعون به یادآوری، از آن‌روست که دیگران پیروانشان هستند. شایان ذکر است؛ در آن دوران هر کسی که بر سرزمین مصر پادشاهی می‌کرد، فرعون لقب می‌گرفت لذا نام فرعون زمان موسی ۱۰ بنا به قولی: متناح فرزند رمسیس «1225 ق.م» بود. «ولی آنها به آیات ما ستم کردند» یعنی: آیات ما را تکذیب کردند زیرا تکذیب به آنچه که از راست‌ترین راستهاست، بدون شک ستمی بزرگ است. به قولی دیگر معنی این است: بر مردم به سبب این آیات ما ستم کردند زیرا آنها را از ایمان به این آیات باز داشتند. یا معنی این است: در حق خود به سبب این آیات ستم کردند، از آن‌رو که این آیات را دروغ انگاشتند «پس بین که فرجام مفسدان چگونه بود» یعنی: پایان کار دروغ‌انگاران و کافران به این آیات، پایانی بس ننگین بود زیرا آنان به دریا غرق شدند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (104)

آن‌گاه خدای عزوجل از مناظره موسی ۱۰ با فرعون و لگام‌زدن او بر وی با حجت و آشکارساختن معجزات روشن به دست او در حضور فرعون و قومش خبر داده

می‌فرماید: «و موسی گفت: ای فرعون! بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم» پس کسی که فرستاده پروردگار تمام جهانیان باشد، قطعاً شایسته اجابت و سزاوار تصدیق است.

**حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ (105)**

«سزاوارم که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم» یعنی: من سخت مشتاق و سزاوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش - چنان‌که هست، بی‌هیچ دخل و تصرفی در آن - با خبر و آگاه گردانم «من در حقیقت برای شما از سوی پروردگارتان بینه‌ای آورده‌ام» یعنی: برهان‌هایی به همراه آورده‌ام که به وسیله آنها راستگویی‌ام در این حقیقت که فرستاده‌ای از سوی رب العالمین هستم، واضح و آشکار می‌شود «پس بنی‌اسرائیل را همراه من بفرست» موسی U از فرعون خواست تا بنی‌اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدس بازگردند زیرا بنی‌اسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت به بیت‌المقدس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (106)

«گفت» فرعون به موسی U، نه تو را در آنچه که گفתי تصدیق می‌کنم و نه تو را در آنچه خواستی اجابت می‌نمایم ولی «اگر معجزه‌ای آورده‌ای» از نزد خداوند Ψ چنان‌که ادعا می‌کنی «آن را حاضر کن» تا آن را مشاهده کنیم و در آن بنگریم «اگر از راستگویان هستی» در ادعای خود.

فَأَلْفَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (107)

«پس موسی عصایش را افگند و بناگاه» در واقعیتی قابل رؤیت، به‌طور نمایان و بی‌هیچ‌گونه التباسی «اژدهایی آشکار شد» و چون فرعون این اژدهای واقعی را دید، متوحش گشته از جای خود برجست و فریاد زد؛ ای موسی! آن را بگیر! که به تو ایمان می‌آورم...! و موسی آن را گرفت. ثعبان: اژدهای بزرگ نرینه است.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (108)

«و دست خود را بیرون کشید» یعنی: موسی دست خود را از گریبان خویش خارج کرد، یا آن را از زیر بغل خویش بیرون کشید «پس بناگاه برای تماشاگران سپید و درخشنده پدیدار شد» یعنی: دست وی به‌گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی‌آن‌که آن سپیدی به علت پیسی و عیب دیگری باشد.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (109)

«ملاء» یعنی: اشراف «از قوم فرعون با یک‌دیگر گفتند» هنگامی که تبدیل شدن عصا را به اژدها و درخشان شدن دست موسی را بی‌هیچ‌گونه پیسی یا عیب دیگری مشاهده کردند؛ «بی‌شک این شخص» یعنی: موسی «ساحری داناست» یعنی: او در علم سحر، بسیار داناست.

همین سخن در سوره «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنا قرار دادند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَادَا تَأْمُرُونَ (110)

آن‌گاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: «می‌خواهد شما را از سرزمینتان» که سرزمین مصر بود «بیرون کند پس چه می‌فرمایید» یعنی: درباره موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور می‌دهید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود کند که او اجراکننده اوامر آنهاست در حالی که فقط چند لحظه قبل (انا ربکم الاعلی) می‌گفت.

قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (111)

«گفتند» اشراف قوم فرعون در پاسخ وی: «ای فرعون! او و برادرش را بازدار» یعنی: موسی و برادرش را باز دار و مجازات آنها را تا زمانی دیگر به تأخیر انداز «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (112)

«تا» آن گروه گماشته «هر ساحر دانایی را» که در فن سحر مهارت داشته و به این فن بسیار دانا و آشناست «نزد تو آورند» شایان ذکر است که سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (113)

«و ساحران نزد فرعون آمدند» یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند «و گفتند: همانا ما را مزدی

می‌باید اگر غالب شویم» ساحران از فرعون خواستند تا اگر با سحر خویش بر موسی غالب شدند، برایشان پاداشی درخور و شایسته مقرر دارد.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ (114)

فرعون در پاسخ آنان «گفت: آری! و مسلماً شما از مقربان خواهید بود» یعنی: قطعاً اگر غالب شوید، برایتان پاداشی بزرگ خواهد بود و به علاوه آن، نزد من مقام و قربی ویژه نیز خواهید یافت. یعنی: او به آنان وعده منصب و مقام را داد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (115)

«گفتند: ای موسی! اول تو می‌افگنی» عصایت را «یا این که ما می‌افکنیم؟» یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتماد به نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هرچند که نوبت آخر از آنان باشد.

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (116)

موسی U در پاسخشان «گفت: شما بیفکنید» موسی U ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانه این واقعیت بود که او به آنها اهمیتی نمی‌دهد و از آنچه با خود آورده‌اند، ترس و واهمه‌ای ندارد زیرا موسی U یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمی‌شود. نقل است که: حکمت درمقدم ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمل کنند و چون از مشاهده باطل بزک کرده آنها فارغ شوند، آن‌گاه حق آشکار و روشن در میان آید،

که قطعا در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق‌تر خواهد بود «پس چون افگندند» ساحران ریسمانها و عصاهای خود را «دیدگان مردم را به سحر بستند» یعنی: آنان با باطل بزک کرده و آرایش داده خویش و با نیروی خیالی‌ای که جادوگران، شعبده‌بازان و فن‌آوران عرصه تردستی و حقه‌بازی در دیگران می‌افکنند، چشمان مردم را از این‌که بتوانند ادراکی درست و واقعی داشته باشند، فروبستند «و مردم را به هول و هراس انداختند» ترس و هراس سختی در دل‌های مردم افگندند «و سحری بزرگ در میان آوردند» در چشم‌های بینندگان و تماشاگران؛ هرچند که سحرشان در واقع امر، هیچ حقیقتی نداشت و نوعی از سحر بود که خیال‌افکنی و تردستی بیش نیست¹. در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان ماده «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن ماده بر اثر نیروی حرارت به تمدد آغاز کرد، طنابها و عصاهایشان نیز به حرکت و جنب‌وجوش درآمد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلِقِٰ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (117)

«و به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بیفکن! پس» عصایش را انداخت و ازدها شد و «آنچه را به دروغ ساخته بودند» از ریسمانها و عصاها «فروبلعید» حق تعالی ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها در واقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال‌افکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

¹ ولی نوعی از سحر، دارای حقیقت و تأثیر است. نگاه کنید به تفسیر (بقره/102).

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (118)

«پس حق واقع شد» یعنی: حق با آنچه که موسی با خود آورده بود، آشکار و روشن گشت «و آنچه آنان می‌کردند» از سحر «باطل شد» یعنی: بطلان سحرشان آشکار شد.

فَغْلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (119)

«پس مغلوب شدند» فرعون و پیروانش و ساحران «در آنجا» یعنی: در آن صحنه‌ای که سحر خویش را به میدان افگندند و «بازگشتند» از آن صحنه و میدان «خوار شده» و خرد و ذلیل و شکست‌خورده، با کارها و کوشش‌های برباد رفته.

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (120)

«و ساحران» بی‌اختیار «به سجده در افتادند» زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای خدای عزوجل به سجده درافتادند.

قَالُوا أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (121) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (122)

«گفتند» ساحران «به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون» آنها دانستند که کار موسی با سحر نیست و امکان ندارد که معجزه وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجده آنها برای فرعون بوده است.

قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آدِنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ
لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (123) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ
خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (124)

«فرعون گفت: آیا پیش از آن که من به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟»
این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر
غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازه کسی مربوط نیست، چرا
که نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه
حرکت به سوی نجات و فرار از ورطه هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟ اما
فرعون که غرق خودپرستی بود، به سخن خویش چنین ادامه داد: «قطعا این
مکری است که آن را در این شهر اندیشیده‌اید» یعنی: این نیرنگی است که
شما ساحران به همدستی موسی - براساس قرار و توافقی که از قبل با یکدیگر
داشته‌اید - در شهر به راه انداخته‌اید «تا از آن» یعنی: از شهر مصر «اهل آن را»
از قبطیان «بیرون کنید» و خود بر آن مسلط شوید و با بنی اسرائیل در آن حاکم
گردید. معنای: (فی‌المدینه) این است: شما این نیرنگ و توطئه را هنگامی
سازماندهی و تدارک دیدید که در شهر بودید، قبل از آن که با موسی به میدان
خارج از شهر جهت مبارزه بیرون آید «پس به زودی خواهید دانست» که:
«البته دستها و پاهایتان را به خلاف یکدیگر» یعنی: پای راست و دست چپ،
یا پای چپ و دست راست هر یک از شما را «می‌برم، آن‌گاه همگی‌تان را»
بدون استثنا «به دار می‌آویزم» بر تنه‌های درختان خرما.

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (125)

«گفتند» ساحران؛ هرچه خواهی بکن، ما از مرگ هیچ پروایی نداریم زیرا «ما به سوی پروردگاران باز خواهیم گشت» و به او روی خواهیم آورد و یقین داریم که به زودی خدای عزوجل تو را در قبال این عملت مجازات خواهد کرد و با ما - به پاداش آنچه که در راه وی به جان خریده‌ایم - به نیکویی رفتار خواهد نمود.

پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

وَمَا تَنْقُمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (126)

«و بر ما عیب و ایراد نمی‌گیری» و ما را کینه‌توزانه مجازات نمی‌کنی «جز برای این که ما به معجزات پروردگاران - هنگامی که برایمان آمد - ایمان آوردیم» با آن که این ایمان آوردن، یقیناً شرفی بزرگ و خیری کامل است و آراسته شدن به این شرف بزرگ و این خیر و کمال، مستوجب درود و شادباش و تحسین است، نه عیب و انکار و انتقام‌گیری.

آن‌گاه ساحران، گفت‌وگو با فرعون را فرو گذاشته روی سخن به جناب معبود برحق خویش آوردند، تحفه نیاز پیشکش کردند و با سپردن کار خویش به او گفتند: «پرورگار! بر ما شکیبایی فرو ریز» یعنی: چنان بارشی از صبر و شکیبایی بر ما فرو ریز که ریزش قطرات نورانی و اطمینان‌بخش آن، کاملاً غرقمان گرداند. بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا اولاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرود آمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانه روشن این آمادگی است و ثانیاً هدف‌شان

از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت قدمی بر ایمان مصمم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته‌اند «و ارواحمان را در حالی قبض کن که مسلمان باشیم» نه تحریف‌گر و تقلب‌گر، نه تبدیل‌کننده باطل به حق و نه فریفته باطل و باطل‌پرستان، یا فریبنده مردم از راه راستی.

از سدی روایت شده‌است که گفت: «فرعون همه آن ساحران را کشت و قطعه قطعه‌شان کرد». ابن عباس ؓ می‌گوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاک‌پیکر بودند».

**وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذِرَكَ
وَأَلِهَتِكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (127)**

«و اشراف از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟» با افگندن پراکندگی، برهم‌زدن وحدت و یکپارچگی و نابود کردن دینی که مردم این سرزمین بر آن قرار دارند؟ این‌گونه است که دعوت به سوی حاکمیت خداوند Ψ و براندازی حاکمیت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فسادافگنی در زمین شناخته می‌شود «و» آیا موسی را رها می‌کنی تا «تو را رها کند؟» یعنی: از عبادت براءت جسته و به پرستش گردن نهد «و» همچنان، عبادت «معبودانت را» رها کند؟ به قولی: فرعون بتانی داشت که قومش آنها را به قصد قربت می‌پرستیدند و به قولی دیگر: فرعون خود، خورشید را می‌پرستید «فرعون گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگاه

می داریم» یعنی: فرزندان ذکور بنی اسرائیل را می کشیم و فرزندان اناثشان را برای خدمتکاری و کنیزی، زنده نگاه می داریم.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولد موسی U نیز - به سبب پیشگویی منجمان - با بنی اسرائیل چنین کرده بود، اما در عمل، خلاف برنامه ریزی وی تحقق یافت زیرا به فرمان الهی، موسی U در درون کاخش پرورش یافت «و ما بر آنان مسلطیم» یعنی: بر بنی اسرائیل برتریم و با قهر و غلبه خویش، بر آنان دست بالا را داریم پس آنان مقهور و محکوم ما هستند و هرچه بخواهیم با آنان می کنیم. ولی فرعون از آنچه که خدای سبحان برای وی و پیروانش برنامه ریزی کرده بود، غافل بود و نمی دانست که چه فرجام شومی در انتظار وی است!

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (128)

«موسی به قوم خود گفت» آن گاه که ایشان از این تهدید فرعون به وحشت افتادند «از خدا مدد طلب کنید و صبر نمایید» بر این محنت «چراکه زمین از آن خداوند است، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، به میراث می دهد» این وعده ای از سوی موسی U به قومش، به پیروزی بر فرعون و قوم وی است. سپس آنان را بشارت داد به این که: «و عاقبت از آن پرهیزگاران است» یعنی: عاقبت نیک و سرانجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هر چیز: آخر آن است.

**قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (129)**

بنی اسرائیل غرولندکنان از روی شک و تردید «گفتند» ای موسی! «پیش از آن که تو نزد ما بیایی» به عنوان پیامبر «مورد آزار قرار گرفتیم» هنگامی که فرعون قبل از تولدت، فرزندان ذکور ما را می کشت «و بعد از آن که به سوی ما آمدی» به عنوان پیامبر، نیز مورد آزار قرار گرفتیم زیرا هم اکنون نیز فرزندان ذکورمان به قتل می رسند. به قولی دیگر معنی این است: قبل از آن که تو نزد ما بیایی، مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با به کارگرفتنمان از سوی فرعون در اعمال شاقه بدون مزد و بعد از آن که نزد ما آمدی، نیز مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با ترسی که هم اکنون در مورد خود و فرزندان و خانواده هایمان داریم. «گفت» موسی U «امید است که پروردگارتان دشمنان را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه گرداند» یعنی: به شما در زمین فرمانروایی و پادشاهی عنایت کند. این تصریحی است بر آنچه که موسی U قبلاً به طور رمزگونه و سربسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می دهد...) «128». «آن گاه بنگرد که چگونه عمل می کنید» آیا شما نیز همانند فرعون و قومش استکبار می ورزید، یا به شیوه ای عمل می کنید که مورد رضای حق تعالی است.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (130)

«و در حقیقت ما آل فرعون را» مراد از آل فرعون در اینجا، قوم وی است «به قحطی ها گرفتار کردیم» یعنی: به خشکسالی ها و قحطی های پیایی و مصیبت بار «و به نقصان میوه ها» به سبب عدم فرود آمدن باران و بسیاری آفات و بلیات

«باشد که عبرت گیرند» و پند بپذیرند و در نتیجه از گمراهی باز گردند؛ زیرا مردم در سختی‌ها، نرم‌دل‌تر و فروتن‌تر اند.

**فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ
أَلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (131)**

«پس هنگامی که حسنه‌ای به آنان روی می‌آورد» مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ‌هاست «می‌گفتند: سزاوار این هستیم» یعنی: این نعمتها را بر اساس لیاقت و استحقاق خودمان به دست آورده‌ایم و این از شایستگی‌های خود ماست «و اگر به آنان ناخوشی‌ای می‌رسید» چون خشکسالی و قحطی و بسیاری امراض و مانند آن از بلیات «به موسی و همراهان او شگون بد می‌زدند» یعنی می‌گفتند: این همه از شومی آنهاست! «آگاه باشید که شگون بد آنان تنها نزد خداست» یعنی: سبب و منشأ خیر و شر و گشایش و قحطی‌ای که به آنان می‌رسد، همه از نزد خداوند متعال است، نه از نزد موسی و همراهانش. این پاسخی است به آنان به همان شیوه اعتقاد و فهم خودشان، به همین دلیل؛ از خیر و شری که به قدر خداوند متعال و حکمت و مشیت وی جاری می‌شود، به «طائر» یعنی فال و شگون تعبیر شد و این از باب «مشاکله»^۱ است لذا مراد از آن، اثبات اعتقاد به فال و شگون نیست. «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که همه چیز از نزد خداوند متعال است بلکه فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شر را به غیر خداوند متعال نسبت می‌دهند.

^۱ مشاکله: به معنای هم‌شکل گویی؛ عبارت از: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (132)

«و گفتند» قوم فرعون، ای موسی! «هر گونه نشانه شگرفی برای ما بیاوری که به وسیله آن ما را سحر کنی، ما به تو ایمان آورنده نیستیم» عناد و اصرار بر کفر و فساد، چنان با جان و روانشان درهم آمیخته بود که ادعا کردند؛ میان معجزه و سحر هیچ گونه فرقی نیست و بر مبنای این پندار بود که به موسی گفتند: اگر بسان ساحران که با سحر خویش پدیده‌های شگرفی می‌آورند؛ تو نیز به ما هرچه بیاوری تا ما را از این راه و روش‌مان برگردانی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم. بدین گونه، خواستند موسی را کاملاً از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دعوت حق را به آنان پیشکش نکند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (133)

«پس بر آنان طوفان را فرستادیم» طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است «و ملخ» را فرستادیم تا کشتزارهایشان را بخورد و فوج ملخ چنین کرد «و قمل» یعنی: شپش و کنه‌ریز را فرستادیم. به قولی: «قمل»، ملخ کوچک (ملخ‌پیاده) است قبل از آن‌که بپرد. به قولی دیگر: کک است «و غوکها» رافرستادیم. غوک (قورباغه): حیوان معروفی است که در آب زندگی می‌کند «و خون را» فرستادیم. روایت شده است که رود نیل بر آنان خون سیلان کرد. به قولی دیگر: مراد از آن، خون‌بینی است. آری! اینها را فرستادیم «به صورت نشانه‌هایی مفصل» یعنی: روشن و آشکار «و باز هم استکبار کردند» یعنی: بعد

از فرود آوردن این نشانه‌ها، باز هم از ایمان به خداوند متعال تکبر ورزیدند «و قومی مجرم بودند» که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (134)

«و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد» با آفات و بلیاتی که ذکر شد. به قولی: مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید «گفتند: ای موسی! پروردگارت را به آن عهده‌ی که نزد تو دارد، برای ما بخوان» یعنی: او را به آن اسماء و ادعیه‌ای که به تو وحی کرده است، یا به آنچه که تو را به وسیله آن به نبوت مخصوص گردانیده است، برای ما بخوان. یا برای ما درحالی دعا کن که به عهد و پیمانی که از حق تعالی نزد خود داری، متوسل می‌گرددی «اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان می‌آوریم» یعنی: نبوت را تصدیق می‌کنیم «و بنی اسرائیل را قطعاً با تو می‌فرستیم» که با تو به سرزمین مقدس بروند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (135)

«و چون عذاب را – تا مدتی که آنان بدان رسنده‌اند – از آنان برداشتیم» یعنی: تا مدتی که برای هلاک ساختن‌شان به وسیله غرق مقرر کرده بودیم «بناگاه عهد می‌شکستند» و آن پیمانی را که داده بودند، بی‌محابا پشت پا می‌زدند، هم از این رو برخلاف آنچه که قبلاً بدان متعهد گردیده بودند، از فرستادن بنی اسرائیل با موسی امتناع ورزیدند.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ
(136)

«سرانجام از آنان انتقام گرفتیم» چرا که عهدشکنی کردند «و در دریا غرقشان ساختیم، به سبب آن که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند و از آنها غافل بودند» یعنی: در نشانه‌های شگرف ما هیچ نمی‌اندیشیدند.

وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ
(137)

«و به آن قومی که به استضعاف کشیده می‌شدند» یعنی: به بنی‌اسرائیل که با کشته‌شدن و خدمتکاری فرعون و قومش، پیوسته به خواری و تحقیر کشیده می‌شدند «مشارق و مغارب سرزمینی را که در آن برکت نهادیم» و سرزمین فلسطین بود «به میراث دادیم» برکت نهادن در سرزمین فلسطین؛ بیرون آوردن میوه‌ها و محصولات زراعتی در آن به بهترین و سودبارترین شکل است زیرا سرزمین فلسطین، حاصلخیزترین و آماده‌ترین سرزمین‌ها برای کشاورزی است «و وعده‌نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل تحقق یافت» یعنی: آن وعده به شکل کامل خودتحقق و استمرار یافت، که عبارت بود از: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ : (می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم) «القصص/5» «به سبب آن که صبر کردند» بر آنچه که به آنان از سوی فرعون و قومش می‌رسید، همین‌گونه بر جهاد در راه خدا Ψ نیز صبر و پایداری کردند «و آنچه را که فرعون و قومش

ساخته بودند» از آبادیها و قصرها و کارخانه‌ها «و آنچه که بر می‌افراشتند» از بوستانها «ویران کردیم» به قولی: (يعرشون) به معنای «بینون» است، یعنی: کاخهای استواری را که بنا می‌کردند، کاملا ویران کردیم. آری! خداوند متعال فلسطین را به بنی‌اسرائیل داد - هنگامی که مسلمان بودند - و اکنون آن را به ما داده است زیرا ما مسلمان هستیم و آنها کافر پس فلسطین امروز و فردا از آن مسلمانان است و بر آنان است که آن را از چنگ دشمن بازگیرند.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (138)

«و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم» یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از «دریای سرخ» را دادیم، آن‌گاه که موسی با عصایش به آن دریا زد و آب دریا از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند «تا به قومی رسیدند که بر بتان خویش مجاورت می‌کردند» یعنی: بتان خود را عبادت می‌کردند. به قولی: آنان از قبیله «لخم» بودند و بتانشان عبارت بود از: تمثالهای گاو. به قولی دیگر: آن قوم از کنعانیان بودند. «گفتند» بنی‌اسرائیل «ای موسی! همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز معبودی قرار ده» یعنی: برایمان بتی قرار ده که آن را پرستش کنیم، همان‌گونه که این قوم بتانی را می‌پرستند «گفت: به راستی شما قومی هستید که نادانی می‌کنید» زیرا شما چنان معجزات و نشانه‌های روشنی را مشاهده کردید که هر کس کمترین علم و دانایی‌ای می‌داشت، بعد از مشاهده آنها، از پرستش غیرحق تعالی وحشت می‌کرد و سخت تکان می‌خورد، اما شما

در جهل و عناد و رنگ‌به‌رنگ‌شدن، سرسخت‌ترین خلق خدا هستید زیرا با وجود مشاهده آن همه معجزات، چنین درخواست و قیحانه‌ای را عنوان می‌کنید. در روایات آمده است: یاران رسول خداص دیدند که مشرکان درختی به نام «ذات‌انواط» را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول خداص گفتند: «برای ما نیز ذات‌انواطی قرار دهید چنان‌که آنها ذات‌انواطی دارند!» رسول خداص برآشفتند و فرمودند: «نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویید که قوم موسی به وی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان‌که آنان خدایانی دارند!».

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (139)

آن‌گاه موسی ۵ بر جهل آنان تأکید نهاده گفت: «در حقیقت آنچه این گروه» بت پرست «در آند» از پرستش بتان «بر باد و نابود است» تبار: نابودی و تباهی است «و آنچه انجام می‌دادند باطل است» یعنی: تمام اعمالی که انجام می‌دادند - و از جمله پرستش بتان - بر باد و بی‌بنیاد است پس ای قوم جاهل من! چرا از حق دلتنگ شده و دنبال این مزخرفات می‌گردید؟.

قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (140)

«گفت» موسی ۵ «آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم» یعنی: چگونه غیر از خدا ۷ معبودی برای شما بجویم درحالی‌که شما نشانه‌ها و معجزات بزرگی را از جانب حق تعالی مشاهده کرده‌اید که حتی مشاهده بعضی از آنها هم برای گرایش‌تان به یگانه‌پرستی کافی بود، آخر چگونه چنین کنم: «با آن‌که او شما را بر جهانیان» زمانتان «برتری داده است؟» با نعمت‌هایی که بر شما بخشیده

است؛ چون نابود کردن دشمنانتان، جانشین ساختن در زمین، بیرون کردنشان از زیر بار خواری و پستی به سوی جایگاه برتری و عزت و هدایت نمودنتان به سوی دین حق؟ چگونه این همه نعمت معبود یگانه را با پرستش غیر وی پاسخ می‌دهید؟!

نسفی به مناسبت این آیه چنین روایت کرده است: «یهودی‌ای به حضرت علی τ گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان - قبل از آن که حتی آب وی^۱ خشک شود - باهم اختلاف کردید! علی τ در پاسخ وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان^۲ خشک نشده بود که به موسی ψ گفتید: بتی را برای ما خدا قرارده!!».

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (141)

«و یاد کنید هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم، که شما را سخت شکنجه می‌کردند؛ پسرانتان را می‌کشتند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند» و شما را با چنان عذاب سختی تعذیب می‌کردند تا بدانجا که به آن عذاب عادت کرده بودید، همانند شتری که به چراگاه خویش عادت می‌کند پس چگونه بعد از نجات از چنان عذابی، بازهم دیگران را با ما شریک می‌گردانید؟ «و در این» نجات دادنتان از زیانها و عذابهای بزرگ «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» یعنی: نعمت بزرگی بود که خداوند ψ شما را با آن نعمت، آزمایش و امتحان می‌کرد که آیا به حق شکرگزاری وی قیام می‌کنید یا خیر؟

^۱ یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.

^۲ بعد از خروج از دریای سرخ.

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ
 مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
 (142)

«و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم» از جمله گرامیداشت و تجلیل خداوند Ψ از موسی \cup ، تعیین این مدت به عنوان موعدی برای مناجات و سخن گفتن با وی بود. شاید بردن او به این میعادگاه برای آن بود تا حق تعالی بر ایمان و یقینش بیفزاید چنانکه با محمدص در شب «اسراء و معراج» چنین کرد و نیز برای آن بود تا با وی پیمان ببندد و تورات را به وی بسپارد پس موسی \cup به میعادگاه رفت و آن مدت را روزه گرفت «و آن میعاد را با ده شب دیگر به اتمام رساندیم تا آنکه میعاد پروردگارش در چهل شب به سر آمد» یعنی: بعد از آنکه موسی \cup به وعده گاه رفت، بر آن میعاد، ده شب دیگر افزودیم.

بیشتر مفسران برآنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی القعدة و ده روز از ماه ذی الحجه بنابراین، موسی \cup میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت. همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمدص به اکمال رسانید چنانکه می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ «مائده / 3». «و موسی به برادرش هارون گفت» هنگامی که عازم کوه طور -

میعادگاه مناجات با پروردگارش - بود «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل

صلاح و اصلاح را بیمای. این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ مقدار است.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِن نُنظِرُكَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (143)

«و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد» برای سخن گفتن با ما «و پروردگارش با او سخن گفت» یعنی: کلام خویش را بی واسطه و بدون کیفیت به او شنوید. به قولی: موسی کلام خداوند متعال را از تمام جهات شنید و آن هفتاد تنی که برای رفتن با وی به میعادگاه انتخاب شده بودند، نیز کلام حق را شنیدند «عرض کرد: پروردگارا! مرا به خویش بینا کن تا به سوی تو بنگرم». قتاده می‌گوید: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید». «فرمود» خدای سبحان «هرگز مرا نخواهی دید» با این چشم فانی در این دنیای فانی بلکه رؤیت من با چشمی ممکن است که باقی باشد، در سرایی که باقی و جاویدان است.

تعبیر **(لَنْ نَرَاكَ)** مفید آن است که موسی خداوند متعال را در وقتی که طالب دیدن وی شد، ندید، اما دیدن حق تعالی در آخرت به احادیث متواتر به اثبات رسیده است، چنان تواتری که بر آشنایان به سنت مطهر پیامبر ص منافی نیست، هم از این رو، خداوند متعال نفرمود: «لَنْ أَرِيكَ مِنْ هَرَجَزٍ دَرِيْدَةٍ نَمِي شَوْمٍ» بلکه فرمود: (لَنْ تَرَانِي: تو مرا نمی‌بینی). «ولی به کوه بنگر پس اگر بر جای خود

قرار گرفت، مرا خواهی دید» یعنی: نه تو توان دیدن مرا داری و نه آنچه که از نظر جرم، صلابت و قوت از تو بزرگتر است - که عبارت از کوه می‌باشد - لذا اگر در هنگامی که من خود را به کوه می‌نمایانم، کوه بر جای خود قرار گرفت و متزلزل نشد «مرا خواهی دید» ولی اگر کوه از برداشت تجلی رؤیت من ناتوان گشت، بدان که تو از کوه ناتوان‌تری. این سخن به منزله ارائه تمثیلی برای موسی U به وسیله کوه است. «پس چون پروردگارش به کوه تجلی کرد» یعنی: به کوه ظهور کرد. تجلی یک چیز، نمایان شدن آن است «آن کوه را ریزریز کرد» یعنی: تجلی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فرو ریخت و به زمین همواری تبدیل شد. به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در حدیث شریف مرفوع انس آمده است: «کوه در زمین فرو رفت». «و موسی بیهوش بر زمین افتاد» صعقا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و بر زمین فرو افتاد. «و چون به خود آمد» از آن بیهوشی «گفت: تو منزهی» سبحانک: ای خدای سبحان! تورا تنزیه می‌کنم و به پاکی یاد می‌نمایم، به تنزیهی تمام «به درگاهت توبه کردم» از تکرار چنان درخواستی در دنیا «و من نخستین مؤمنانم» به تو، قبل از قوم خود که به عظمت و جلالت معترفند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می‌گیرند، می‌سوزاند».

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (144)

«فرمود: ای موسی! همانا من تو را به پیامها و به کلام خویش بر مردم برگزیدم» یعنی: تو را از میان مردم روزگارت به رسالت و شنوایدن سخن خود - بی هیچ واسطه‌ای - مخصوص گردانیدم «پس آنچه را به تو عطا کرده‌ام، بگیر» یعنی: این شرف بزرگ و این فخر عظیم نبوت و حکمت، یا کلام و مناجات را بگیر «و از شکرگزاران باش» بر این عطای بزرگ و این اکرام سترگ.

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكُمُ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (145)

«و برای موسی در الواح از هر چیزی» یعنی: از هر آنچه که بنی اسرائیل در دین و دنیایشان به آن نیاز داشتند «موعظه‌ای» قرار دادیم، که بنی اسرائیل و غیر آنان از آن پند و اندرز بگیرند «و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم» از احکامی که به روشنگری و تفصیل نیاز دارد «پس فرمودیم: آن را به قوت بگیر» یعنی: ای موسی! الواح را، یا موعظه‌ها و روشنگری‌های همراه با تفصیل را، با جدیت و نشاط بگیر و به آنچه در آنهاست، عمل کن. الواح: به قول راجح، الواح تورات بود «و به قومت دستور بده تا به بهترین آنچه در آن است عمل کنند» یعنی: به بهترین احکامی که در تورات است - از تکالیفی که پاداش آنها بیشتر است - عمل کنند. شایان ذکر است که صبر و پایداری در برابر نیرنگ و تجاوز دیگران، عفو و گذشت، عمل به عزیمت نه رخصت، انجام دادن احکام شرعی به نیکوترین وجه آن و ترک اعمال منهی، از جمله بهترین موعظه‌ها و احکام تورات بود. بدین سان، موسی U مأمور شد تا خودش احکام تورات را با قوت و

شدتی بیشتر از آنچه که قومش را بدان امر می‌کند، بگیرد و بدانها عمل کند «به‌زودی سرای نافرمانان را به شما نشان خواهم داد» تا از دیدن آن عبرت بگیرید. به قولی: مراد از سرای نافرمانان، منازل کفار از ستمگران فرعون و عمالقه است.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (146)

«به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از آیات خود» یعنی: از فهم کتاب خود، یا از ایمان آوردن به آن «باز خواهم داشت» زیرا تکبر، فقط شایسته ذات من است «به‌طوری که اگر هر نشانه‌ای را بنگرند، به آن ایمان نیاورند» با وجود بسیاری نشانه‌ها و معجزه‌ها و دلالت روشن آنها بر حق «و اگر راه راستی را ببینند، آن را در پیش نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند، این» بازداشتن و رویگردان ساختن‌شان از نشانه‌های حق و مخالفت‌شان با حق «بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و از آن غافل ماندند» به غفلت عناد و اعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزه استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن‌که معجزات بسیاری را هم دیدند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْأَخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (147)

«و کسانی که آیات ما و دبدار آخرت را» یعنی: روبروشدن با آنچه را که در آخرت بدان وعده داده شده‌اند «تکذیب کردند، اعمالشان حبط شده است» با آن‌که این اعمال در جایگاهی قرار داشت که از آن امید منفعت برده می‌شد. حبط شدن: بی‌اثر شدن اعمالی است که صورت ظاهر آنها، صورت طاعت است؛ چون صدقه و صلّه رحم «آیا جز در برابر کار و کردارشان جزا می‌یابند؟» یعنی: خداوند به هیچ وجه بر آنها ستم نکرده و بر کیفری که سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (148)

«و قوم موسی پس از او» یعنی: پس از رفتنش به کوه طور «از زیورهای خود» یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند «مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند» یعنی: تمثالی از گوساله کامل بی روحی «که صدای گاو داشت» آن‌گاه این گوساله را به خدایی گرفتند. شایان ذکر است که گاوپرستی عادتی از عادات قوم فرعون بود. خوار: صدای گاو است، چون بانگ برکشد.

روایت شده‌است که موسی با قوم خود وعده گذاشت که به مدت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. اما چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدت بیفزاید، نتوانست سر قرار معین به میان قومش بازگردد. در این هنگام «سامری» که بنی‌اسرائیل از وی حرف‌شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیارایید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد

من آورید. بنی اسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات را به وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله‌ای ساخت، سپس مشتی از خاکی را که از نقش سم اسب جبرئیل U برگرفته بود، در آن افکند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت. «آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی‌گوید» چه رسد به این که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرتی از آنان باشد «و هیچ راهی بدانها نمی‌نمایاند؟» یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسی یا معنوی‌ای دلالت و راهنمایی نمی‌کند؟ پس چگونه او را بر کسی ترجیح می‌دهند که اگر تمام دریاها مرکب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آن که کلمات وی به پایان آید، آب دریاها تمام می‌شود و هم‌اوست که خلق را به سوی حق هدایت کرده‌است؟ «آن» گوساله «را گرفتند» به خدایی و پرستش «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس خود به این کار. یا ستمکار بودند در همه چیز. و چه ستمی از شرک بزرگتر است؟

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (149)

«و چون سخت پشیمان شدند» از پرستش گوساله. به قولی: این ندامت‌شان پس از بازگشت موسی U از میقات بود «و دیدند که واقعا گمراه شده‌اند» یعنی: دریافتند که با پرستش گوساله، به معصیت خدای سبحان مبتلا گشته‌اند «گفتند: اگر پرودگار ما به ما رحم نکند و بر ما نبخشاید، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود» در دنیا و آخرت.

چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرع مخلصانه، به خدای منان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي
أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأُلُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ
الْقَوْمَ اسْتَزَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (150)

«و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت» از کوه طور. بعضی گفته‌اند: تأسف، حالتی فراتر و سخت‌تر از خشم است «گفت: پس از من، چه بد جانشینی برای من بودید!» و در غیابم چه بد عمل کردید! «آیا بر فرمان پروردگارتان شتاب کردید» یعنی: آیا بر میعاد چهل روزه‌ای که پروردگارم به من وعده داده بود، شتاب کردید؟ چرا مهلت ندادید که این میعاد به سر آید؟ و در غیابم این عمل زشت و نامیمون را مرتکب شدید؟ یا معنی این است: آیا با پرستش گوساله به سوی عذاب پروردگارتان شتاب کردید؟ «و الواح را افگند» یعنی: موسی U چون بر قومش وارد شد و دید که به پرستش گوساله زانو زده و معتکف عبادت آن هستند، از شدت خشم و تأسف، الواح را بر زمین افگند. این قول جمهور علما - از سلف و خلف - است. نقل است که الواح تورات از زمرد، یا از یاقوت بود. در حدیث شریف آمده است: «خداوند بر موسی بیخشاید؛ به راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا وقتی خدای عزوجل به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این خبر الواح را به زمین نیفگند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید، الواح را به زمین افگند». «و سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود

می کشید» موسی U در اعتراض به این امر که چرا برادرش هارون، جلو این فتنه سامری را نگرفته و رسم باطل پرستش گوساله را تغییر نداده، سر وی را گرفت و او را می کشید «هارون گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ضعیف شمردند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند» پس توان آن را نداشتم که این انحراف و باطلشان را تغییر دهم. دلیل این که هارون U گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله، جمله ای مهرانگیز و عاطفه باری بود و گرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یکدیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان - چنان که گفته اند - زنی مؤمنه بود «پس مرا دشمن شاد نکن» با مؤاخذه و اهانت به من، که این همان آرزوی قلبی گوساله پرستان است «و مرا در شمار گروه ستمگر قرار نده» یعنی: با خشمگین شدن بر من، مرا در شمار قوم ستمگر، یعنی گوساله پرست قرار نده، آخر من بسان آنان مرتکب این عمل زشت نگردیده ام. یا معنی این است: به این باور نباش که من هم از آنان هستم.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (151)

پس چون برای موسی U برائت هارون محقق شد «گفت: پرودگارا! من و برادرم را پیامرز» موسی U خواست تا با این دعا، بیم شماتت و دشمن کامی را از ساحت برادرش برطرف سازد، گویی او نحوه رفتار خود با برادرش را به نکوهش گرفت و چنین نشان داد که رفتاری این گونه با وی، هیچ توجیهی نداشته است و در عوض کوتاهی و قصوری که از او در حق برادرش سرزد، برایش از بارگاه حق تعالی طلب مغفرت کرد و به علاوه آن، از پروردگارش چنین تمنا

کرد: «و ما را در پناه رحمت خود درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی» پس عصمت خویش در دنیا و بهشت خویش در آخرت را از ما دریغ نکن.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (152)

«همانا کسانی که گوساله را گرفتند» به خدایی و پرستش «به زودی خشمی از جانب پروردگارشان به آنان خواهد رسید» و چه بسا که این خشم، همان کیفر کشتن یک‌دیگر باشد که در دنیا بر آنان نازل شد^۱ زیرا مأمور شدنشان به کشتن یک‌دیگر؛ از خشم خداوند Ψ بود «و» به زودی به آنان «ذلتی در زندگی دنیا» خواهد رسید. این ذلت مخصوص کسانی است که گوساله را به پرستش گرفتند و شامل نسل‌های بعد از آنان نمی‌شود «و ما افتراکنندگان را این‌گونه جزای دهیم» و از آن جمله، این گروهی را که به عبادت تمثال گوساله رو آوردند، درحالی که معبودشان نبود. پس هر کسی که بر خدای سبحان افترا و دروغ بندد، به زودی در زندگی دنیا بر او خشم و خواری‌ای از سوی خدای سبحان خواهد رسید چنان‌که به آن گوساله‌پرستان رسید.

علما می‌گویند: هر صاحب بدعتی ذلیل است.

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَأَمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (153)

«ولی کسانی که مرتکب سیئات شدند» هر سیئه‌ای؛ اعم از کفر و معاصی «سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند» با خلوص نیت و از صدق دل

^۱ نگاه کنید به تفسیر سوره (بقره/54).

«قطعاً پروردگار تو بعد از آن» یعنی: بعد از آن توبه، یا بعد از ارتکاب آن سیئه
«آمرزگار مهربان است» لذا کارنامه سیاهشان را محو کرده و به رحمت خویش
آنان را به بهشت وارد می‌کند.

البته این حکم عامی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که
گناه هرچند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.

**وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ
هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (154)**

«و چون خشم موسی خاموش شد، الواح را» که در هنگام خشم خویش آنها
را افکنده بود «برگرفت» از «سکون» خشم به «سکوت» آن تعبیر شد، گویی
خشم انسان در حالت فوران و جوشش، سخن می‌گوید. زمخشری می‌گوید:
«این آیه‌خشم را به صورت شخص برآشفته‌ای تصویر می‌کند که امر و نهی
می‌کند و مثلاً به موسای خشم‌آلود می‌گوید: به قومت چنین و چنان بگو، الواح
را بینداز، سر برادرت را بکش! و این از لطایف تشبیه قرآنی است.» «و در نسخه
آن برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود»
یعنی: در آنچه که از الواح شکسته استنساخ گردیده و به الواح جدید نقل داده
شده بود، هدایت و رحمتی بود، هدایتی که بنی‌اسرائیل به وسیله آن به احکام
شرعی راه می‌یافتند و رحمتی که از عمل به آن احکام، بر آنان فیضان می‌شد.

قتاده می‌گوید: «موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح تورات اوصاف امتی را
می‌یابم که بهترین امت پدید آورده شده در روی زمین برای مردم هستند، امتی
که به معروف امر و از منکر نهی می‌کند.. پس آنان را امت من گردان! پروردگار
متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در

الواح اوصاف امتی را می‌یابم که در آفرینش خویش آخرین، اما در ورود به بهشت، پیش‌آهنگ است، پروردگارا! ایشان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که مصاحفشان در سینه‌هایشان است و آن را از سینه‌های خویش می‌خوانند، پروردگارا! ایشان را از امت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. قتاده می‌گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی ﷺ الواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امت احمد بگردان»^۱.

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَآيَايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (155)

«و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما» یعنی: برای آوردن ایشان به وعده‌گاهی که ما برایش مقرر کرده بودیم «برگزید» زیرا بعد از آن که قومش به گوساله‌پرستی روی آوردند، پروردگار عزوجل به وی دستور داد که با جمعی از بنی‌اسرائیل، در آن میعاد معین به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش گوساله‌عذرخواهی کنند «و چون رجفه» یعنی: زلزله سخت «آنان را فروگرفت» نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه مردند «موسی گفت: ای پروردگار من! اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌کردی» موسی ﷺ این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر

^۱ این کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم نخوانده است

اراده نابود ساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آن که به سویت بیاییم، به علت گناهانمان نابود می‌کردی زیرا اکنون از آن بیم دارم که بنی‌اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئه پیش‌ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آن‌گاه ادامه داد: «آیا ما را به سزای آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند، هلاک می‌کنی؟» به قولی: مراد موسی U از «کم‌خردان»، سامری و یارانش بودند «این حادثه جز امتحان تو نیست» یعنی: قضیه سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست «هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی» پس تو هستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی و هرکه را بخواهی، گمراه می‌گردانی، ملک؛ تماما ملک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعاً این بی‌خردان را هدایت می‌کنی.

آن‌گاه موسی U به سوی دعا و جلب مهربانی پروردگار بازگشت و گفت: «تو ولی مایی» یعنی: متولی و کارساز امور مایی «پس ما را پیامرز» در برابر لغزشها و گناهانی که مرتکب شده‌ایم «و به ما رحم کن» به رحمت گسترده خویش که فراگیر همه چیز است «و تو بهترین آمرزندگان».

**وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ
مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ
وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (156)**

«و بنویس» یعنی: مقدر کن «برای ما در این دنیا نیکی‌ای» یعنی: با توفیق دادن ما بر انجام اعمال صالح، یا با سرازیر ساختن نعمتها در این دنیا بر ما فضل و عنایت بفرما، که در رأس آنها، نعمت عافیت و گشایش در رزق است «و در

آخرت نیز» یعنی: در آخرت نیز برای ما بهشت را بنویس «زیرا که ما به سوی تو بازگشته‌ایم» و از گمراهی توبه کرده‌ایم. از حضرت علی ع روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل را از آن رو، یهود نامیدند که آنان گفتند: اناهدنا الیک.» «خداوند فرمود: عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم» از کسانی که بر آن نیستم تا آنان را ببخشایم. مراد از عذاب: زلزله سختی است که بدان گرفتار شدند، یا هرگونه عذابی - از جمله عذاب این گروه - در تحت آن داخل است «و رحمتم همه چیز را فراگرفته است» اعم از مکلفان و غیرآنها و مسلمان و کافر را.

سپس حق تعالی خبر می‌دهد که او به زودی این رحمت فراگیر را بر گروه‌های زیر مقرر خواهد داشت:

«و به زودی رحمت کامله خود را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند» از شرک و گناهان «و زکات» فرض «را می‌دهند و کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: به تمام کتابهای ما تصدیق و اذعان می‌کنند، «مقرر می‌دارم» که اینان امت محمدصل هستند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا
بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
(157)

«همانان که از این پیامبر امی پیروی می‌کنند» که محمدصل است. امی: یعنی: از امت‌های غیر اهل کتاب. به قولی: امی کسی است که خواندن و نوشتن را

نمی‌داند و در اصل از «ام» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد. کلمه «امی» به‌عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن کریم به‌کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیه‌بعدی «همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند» یعنی: یهود و نصاری، نام و اوصاف آن حضرت ص را در دو کتابی که مرجع دینی آنهاست، نوشته می‌یابند.

از عطاءبن‌یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن‌عمر و بن‌عاص - رضی الله عنهما - ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول خدا ص بی‌گانهان! فرمود: «آری والله! آن حضرت ص در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو می‌کنی و درمی‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی‌کند تا آن‌گاه که به‌وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: لااله الاالله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دل‌های غلف‌شده را باز می‌گرداند». «پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند» معروف: تمام مکارم اخلاقی‌ای است که در دلها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می‌کند» منکر: یعنی آنچه که دلها آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون. در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ص فرمودند:

«چون حدیثی را از من شنیدید که دل‌های شما آن را می‌پسندید و موها و پوست‌های شما برای آن نرم و ملایم می‌شد (یعنی بر جان و دل شما می‌نشست و بر تن و روان شما تأثیر می‌گذاشت) و چنین می‌یافتید که آن حدیث به (قلب) شما نزدیک است پس من سزاوارترین شما به (گفتن) آن حدیث هستم، اما اگر حدیثی را از من شنیدید که دل‌هایتان آن را نپسندید و موها و پوست‌هایتان از آن نفرت ورزید (یعنی از شنیدن آن منزجر شدید) و چنین می‌یافتید که آن حدیث از شما دور است؛ بدانید که من دورترین شما از آن حدیث هستم». «و پیامبری که برای آنان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند» یعنی: اشیای لذیذ را و به‌خصوص آنچه را که بر بنی‌اسرائیل به‌سبب گناهانشان حرام گردیده بود «و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند» یعنی: نجاستها و پلیدی‌های حقیقی - همانند حشرات و گوشت‌خوک - را، به سبب قبح و زیانی که در آنهاست. خبائث: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علما می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می‌باشد و هرچه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز - هم در جسم و هم در دین - پلید و زیانبار است. «و پیامبری که از دوش آنان بار گران آنان را» یعنی: تکالیف شاقه سنگین را «و قیدوبندهایی را که بر آنان بوده است، بر می‌دارد».

تکالیف شاقه‌ای که بنی‌اسرائیل به آن مکلف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به‌عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان بر آنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض،

بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امی؛ پیام‌آور آسانی و بخشایش است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنيفية السمحة: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«پس کسانی که ایمان آوردند» از شما بنی‌اسرائیل و از دیگران «به او» یعنی: به محمد ص «و بزرگش داشتند» یعنی: حرمت او را نگه داشتند «و یاریش کردند» یعنی: به یاری وی علیه دشمنانش قیام کردند «و» به همراه پیروی از خودش «نوری را» یعنی: قرآنی را «که با او نازل شده است، پیروی کردند» با عمل به سنت وی که شامل اوامر و نواهی است «آنان همان رستگارانند» که به خیر و فلاح فائز شده‌اند، نه غیر آنان از امت‌های دیگر.

این اوصافی است که اولاً و قبل از هر کس دیگر بر صحابه بزرگوار، پاک‌کردار و منقبت آثار رسول خدا ص انطباق دارد، صحابه عالی مقداری که به آن پیامبر هدی ایمان آورده و همراه با ایشان جهاد کردند، ایشان را بزرگ و گرامی داشتند، از ایشان حمایت کردند و جانهای خود را در راه نشر دعوت ایشان فدا نمودند. بعد از آن این اوصاف، بر تابعین آنان، یعنی کسانی که از صحابه به نیکی تبعیت کردند، انطباق دارد. سپس بر هر کس دیگری که تا روز قیامت بر روش و سیرت ایشان حرکت کند. البته کسانی از بنی‌اسرائیل که به پیامبر ماص ایمان آورده و ایشان را یاری کرده‌اند، یا می‌کنند، نیز شامل این بشارت هستند.

پس در روز میعاد با بنی‌اسرائیل در کوه طور بود که خدای عزوجل قباله رحمت را به نام امت اسلامی نوشت. از ابن‌عباس ر روایت شده است که فرمود: «موسی ص از پروردگارش درخواستی کرد، اما خدای عزوجل آنچه را او خواسته بود، به محمد ص و امت‌شان داد و فرمود: ﴿فَ ق ف...﴾ لذا هر چه راکه

موسیٰ U از پروردگارش در این آیه خواسته بود، همه را به محمدص عنایت کرد.»

**قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (158)**

«بگو: ای مردم!» این خطابی عام برای همه مردم است، اعم از سرخ و سیاه و عرب و عجم‌شان «من پیامبر خدا به‌سوی همه شما هستم» بدون استثنا. بنابراین، رسول خداص به‌سوی همه بشریت و فراتر از آن به‌سوی کافه انس و جن فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران ﷺ که مخصوصا به‌سوی قوم خود برانگیخته می‌شدند. پس آشکارترین مزیت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است.

احادیث بسیاری نیز بر اصل عمومیت رسالت نبویص تأکید گذاشته‌اند، چون حدیث شریف وارده به روایت جابر بن عبدالله r از رسول خداص که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ‌یک از انبیای قبل از من داده نشده است:

- 1 - با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افکنده می‌شود، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.
- 2 - تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هر کس از امتم در هرجایی از زمین که هست، همین‌که وقت نمازش فرا می‌رسد، باید نماز بگزارد.
- 3 - غنایم جنگ برایم حلال شده، درحالی‌که قبل از من برای کسی حلال نشده‌بود.

4 - به من (حق) شفاعت داده شده.

5 - پیامبران قبل از من مخصوصا به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند،

درحالی که من به سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام^۱.

آری! ای پیامبر! بگو: من فرستاده خدا Ψ به سوی عموم شما هستم «همان

خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او

نیست» زیرا کسی که فرمانروای آسمان و زمین و مابین آنها باشد، فقط او معبود

برحق است. همچنین بگو: پروردگار من کسی است «که زنده می کند و

می میراند» لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیت است «پس به خدا و به

پیامبرش که نبی امی است ایمان آرید» امی بودن پیامبرص، از بزرگترین ادله

رسالت ایشان است زیرا پیامبری که خود امی است، قرآنی را به عنوان معجزه

نبوت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنتی را با خود به

همراه آورده که کمالات آن حدومرزی ندارد «کسی که الله و کلمات او را

تصدیق می کند» یعنی: پیامبری که آنچه را پروردگار بر خودش و بر انبیای قبل

از وی نازل کرده، تصدیق می کند «و او را پیروی کنید، باشد که هدایت

شوید» به سوی راه راست. یعنی: بی گمان راهیابی به امور دین، با پیروی از آن

حضرت ص ممکن و میسر است، چه از سوی بنی اسرائیل و چه غیرشان از

امت‌ها و ملت‌ها.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (159)

^۱این حدیث شریف، برای استشهاد، در چندین جا از این تفسیر شریف به تکرار نقل شده است.

بعد از آن که خداوند متعال، داستان سامری و یارانش و تزلزل بنی اسرائیل را در دین‌شان بیان کرد، در اینجا حال گروه دیگری از قوم موسی U را بیان می‌کند که با آن گروه مخالفند: «و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند» یعنی: مردم را به سوی هدایت دعوت می‌کنند، در حالی که خود به لباس حق ملبس و به زیور هدایت آراسته‌اند. یا معنی این است: به وسیله حقی که خود به آن آراسته‌اند، مردم را راهنمون می‌شوند «و به آن» یعنی: به حق «داوری می‌نمایند» به شیوه عادلانه در حکم و قضاوت میان خویش. یا به حق عمل می‌کنند - همچون عبدالله بن سلام و امثال وی از اهل کتاب.

وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (160)

«و آنان را» یعنی: قوم موسی U را «به دوازده سبط تقسیم کردیم» یعنی: بعضی از آنان را از بعضی دیگر متمایز گردانیدیم، تمایزی که به تقسیم شدن آنها به واحدهای «اسباط» انجامید به طوری که هر سبط منفردا معروف و شناخته شده بود و از خود نقیب (نماینده‌ای) داشت. اسباط جمع سبط: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است «که هر یک امتی بودند» یعنی: هر سبط، قبیله‌ای از نسل یک پدر - از فرزندان یعقوب U - بودند «و به موسی وحی فرستادیم، آن‌گاه که قومش از او آب خواستند» هنگامی که در دشت (تیه) دچار تشنگی شدند «که با عصایت بر سنگ بزن پس، از آن جوشید» یعنی: موسی U با عصایش به سنگ زد، آن‌گاه از آن سنگ جوشید و روان شد «دوازده چشمه» به تعداد اسباط

و برای هر سبطی چشمه‌ای پدید آمد که از آن می‌نوشیدند «هر گروهی آبشخور خود را بشناخت» یعنی: هر سبطی چشمه مخصوص به خود را که از آن می‌نوشید، شناخت «و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم» تا در آن دشت، آنان را از گرمای خورشید نگهبان باشد و هر جا که می‌رفتند، آن ابر سایبان با آنان حرکت می‌کرد و می‌رفت و هر جا که اقامت می‌گزیدند، با آنان می‌ایستاد و مقیم می‌شد «و بر آنان من و سلوی» یعنی: ترنجبین و بلدرچین «را نازل کردیم» توضیح من و سلوی، درسوره «بقره/57» گذشت «از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی تان کرده‌ایم بخورید» یعنی به‌آنان گفتیم: از چیزهای لذیذ و پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم، بخورید «و بر ما ستم نکردند» با مخالفت و کفران نعمت و عدم قدرشناسی آنچه که باید پاس آن را می‌داشتند «بلکه بر خودشان ستم می‌کردند» زیرا فرجام شوم این ناسپاسی‌شان، به خودشان برمی‌گشت. پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امت محمدص! موضع‌گیری‌های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

**وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا
الْبَابَ سَجْدًا تَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (161)**

«و یادکن هنگامی را که به آنان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید» یعنی: در شهر بیت‌المقدس «و از آن بخورید» یعنی: از نعمتها و پاکیزگی‌هایی که در آن سرزمین است، بخورید «هر جا که خواستید» یعنی: در هر مکانی از مکانهای

آن که خواستید «و بگویید: حطه» تفسیر «حطه» در سوره «بقره/58» گذشت «و سجده‌کنان از دروازه شهر در آید» یعنی: با گفتن کلمه «حطه»، از دروازه بیت‌المقدس سجده‌کنان درآید «تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم» یعنی: چون پیروزمندانه وارد شهر بیت‌المقدس شدید و غرور و بدمستی پیروزی بر شما چیره نشد، در نتیجه برای ما خاشع و زبون و فروتن گشته گوش‌شنوا و جانی مطیع و به فرمان داشتید؛ این خود آمرزشی برای گناهان شماست «و به زودی بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود» با نعمت‌هایی که بر آنان می‌بخشاییم.

به این ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعده آمرزش عام برای همگی به شرط اطاعت و دیگری وعده‌ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می‌آید که: دستور ورود به بیت‌المقدس برای یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی داده شد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (162)

«پس کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخن دیگری تبدیل کردند» یعنی: به جای (حطه)، کلمه بی‌معنای دیگری چون «حطه» یا «حبه فی شعره» گفتند، که بیان آن در سوره «بقره» گذشت «پس به سزای آن که ستم می‌کردند» یعنی: به سبب ستم‌شان «عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم» که این عذاب به قول گروهی از علما، عذاب طاعون بود. گویند: در این طاعون، هفتاد هزارتن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

نظیر این آیه در سوره «بقره/59» نیز گذشت.

**وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ
حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ (163)**

«و سؤال کن» ای محمدص! «از یهود» برای توبیخ، یادآوری و متوجه ساختن آنها نسبت به آنچه بر گذشتگان‌شان روی داد، همانان که چون دین خدای عزوجل را به بازی گرفتند و بر امر و نهی وی نیرنگ‌بازی کردند، مسخشان کرد، آنان عبارت بودند: «از اهالی آن شهری که در کنار دریا بود» بیشتر مفسران برآند که: مراد از آن، شهر «ایله» است که در جوار خلیج عقبه واقع شده. امروزه نیز خلیج «ایلات» معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیا کرده و شهر مجاورش را «ایلات» نامیده‌اند. به قولی دیگر: آن شهر، شهر «طبریه» بود. اعراب، شهر را قریه می‌نامند، به این جهت، تعبیر: **(وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ)** گویای معنی است. «هنگامی که تجاوز می‌کردند» از حدود الهی با شکار ماهی «در روز شنبه» درحالی که در آن روز از شکار ماهی منع شده بودند «آن‌گاه که روز شنبه آنان» یعنی: روزی که آنان به تعظیم روز شنبه مشغول می‌شدند «ماهیهایشان به‌طور آشکاری بر روی آب می‌آمدند» به‌گونه‌ای که در دسترس و آماده شکار بودند «و روزی که شنبه نمی‌داشتند» یعنی: روزهای دیگر، غیر از روز شنبه «به‌سوی آنان» ماهی‌ای بر روی آب «نمی‌آمد، این‌گونه ما آنان را به‌سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم» یعنی: خدای عزوجل به‌سبب ظهور نافرمانی در میان‌شان، آنان را مورد ابتلا و آزمایش قرار داد و با دستور بزرگداشت روز شنبه، از شکارکردن در آن روز که سبب حرمت‌شکنی آن می‌شد، نهی‌شان کرد

ولی درعین حال، برای آزمایش آنان چنین مقدر کرد که در آن روز، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به طوری که گرفتن و شکار کردن آنها بسیار سهل و ساده بود، اما در روزهای دیگر، ماهی‌ها اصلاً به سطح دریا و بر روی آب نمی‌آمدند به طوری که به سختی قادر به شکار کردن آنها بودند.

آری! این فرمان الهی، امتحانی برای آنان بود که میزان توانایی‌شان را بر شکیبایی در برابر محرمات الهی نشان می‌داد پس گروهی از آنان نتوانستند از شکار در این روز شکیبایی کنند لذا برای شکار در آن، حيله‌ای اندیشیدند - که تفصیل آن در سوره‌های «بقره» و «نساء» گذشت.

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (164)

«و آن‌گاه که گروهی از آنان گفتند» گروهی از صالحان آن شهر به جمعی دیگر از صالحان که در نصیحت و موعظه تجاوزگران و حرمت‌شکنان روز شنبه جدوجهدی بلیغ می‌کردند، گفتند: «برای چه قومی را پند می‌دهید که خداوند هلاک‌کننده آنهاست» یعنی: ریشه‌کن کننده آنهاست با عذاب؟ «یا عذاب‌کننده آنان است به عذابی سخت» به سبب حرمت‌شکنی و گناه و نافرمانی‌شان؟ این سخن را هنگامی گفتند که از قبول موعظه از سوی حرمت‌شکنان و دست‌کشیدنشان از ارتکاب گناه، مأیوس شدند. «گفتند» اندرز دهندگان: «تا برای ما عذری نزد پروردگارتان باشد» یعنی: اندرز ما به آنان در حکم پیشکش کردن معذرتی به درگاه پروردگار است تا حق تعالی ما را به ترک امر به معروف و نهی از منکر که از واجبات مهم دینی بر ذمه ماست، مورد مؤاخذه و بازپرسی

قرار ندهد «و شاید آنان پرهیزگاری کنند» و بر اثر این اندرزهای پی هم ما، از نافرمانی‌ای که در آن غوطه‌ورند، دست بکشند.

بایسته یادآوری است که بنی اسرائیل، در مورد شکار در روز شنبه به سه گروه تقسیم شده بودند: گروهی نافرمانی نموده و شکار کردند، گروهی بی‌طرفی و گوشه‌گیری اختیار کرده نه از آن نهی کردند و نه خود نافرمانی نمودند و گروه سوم در عین این‌که خود نافرمانی نکردند، حرمت‌شکنان را نیز از نافرمانی نهی کردند.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (165)

«پس هنگامی که آنچه را بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: هنگامی که نافرمانان آن شهر، پند و موعظه صالحان نهی‌کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند «کسانی را که از کار بد نهی می‌کردند، نجات دادیم و ستمکاران را» که همان نافرمانان تجاوزگر در روز شنبه بودند «به عذابی سخت گرفتار کردیم» بئیس: یعنی: شدید و سخت «به سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند» با بیرون رفتن از دایره فرمان و اطاعت ما.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (166)

«و چون از ترک آنچه که از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند» یعنی: چون حرمت‌شکنان روز شنبه، در نافرمانی خداوند متعال به انگیزه تمرد و تکبر، از حد گذشتند «به آنان گفتیم: بوزینگانی خوار شده شوید» و همان گونه که به

آنان فرمان دادیم، بوزینگانی زبون و مطرود شدند، به این ترتیب؛ آنان را به عذاب مسخ، عذاب کردیم.

از ابن عباس ؓ روایت شده است که فرمود: «نهی کنندگان از منکر نجات یافتند و مرتکبان منکر هلاک شدند ولی من نمی دانم که با بی طرفان خاموش چگونه عمل شد؟ به خدا سوگند؛ اگر می دانستم آن قومی که گفتند: چرا این قوم را پند می دهید... با نهی کنندگان نجات یافته اند، این امر برایم از شتران سرخ فام دوست داشتنی تر بود ولی می ترسم که عذاب بر هر دو گروه، یعنی مرتکبان حرام و بی طرفان خاموش - باهم - نازل شده باشد». همچنین از عکرمه روایت شده است که فرمود: «پیوسته به ابن عباس ؓ دلیل می گفتم تا سرانجام در این نظر با من همراه شد که آن بی طرفان نیز نجات یافته اند و چون به این نتیجه رسید، بر من به عنوان جایزه حله ای¹ پوشانید».

وَإِذ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (167)

«و یاد کن هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت» به بنی اسرائیل «که البته تا روز قیامت بفرستد» یعنی: مسلط سازد و برگمارد «بر آنان، کسانی را که بدیشان عذاب سخت بچشانند» این وعده الهی است و وعده الهی حق است، بدین جهت؛ یهودیان در طول تاریخ به دست ملت های مختلف، خوار و زبون و زیر شکنجه و عذاب بوده اند و همیشه جزیه می پرداخته اند و تا روز قیامت نیز درگیر عذاب خواهند بود؛ چنان که حق تعالی سلیمان ؑ را بر آنان برگماشت تا

¹ حله: جامه ای است که همه تن را می پوشاند.

به آنان عذاب بچشانند پس از وی بابلی‌های مجوس را بر آنان برگماشت که به فرماندهی «بخت‌النصر» بر آنان یورش برده کشتند و بردند و به اسارت گرفتند و بر آنان جزیه نهادند، سپس نصاری را بر آنان برگماشت و در نهایت مسلمانان را «آری! پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزنده بسیار مهربان می‌باشد».

شایان ذکر است که سلطه معاصر یهودیان بر فلسطین، امری عارضی و موقت است که به اذن پروردگار از بین رفتنی است چراکه ما به وعده و کلام الهی ایمانی راسخ داریم.

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (168)

مجازات یادشده در آیه قبل برای یهودیان، اولین مجازاتشان است و دومین مجازاتشان این است: «و بنی‌اسرائیل را در زمین به صورت گروههایی پراکنده ساختیم» پس هیچ منطقه‌ای از نواحی روی زمین نیست، مگر این‌که گروهی از آنان در آن وجود دارند «برخی از آنان صالحانند» ایشان کسانی‌اند که به حضرت محمد ص ایمان آوردند، یا در آینده ایمان می‌آورند و نیز کسانی از ایشانند که قبل از بعثت محمدی ص بر حق مرده‌اند، بی‌آن‌که در اعتقاد و عمل خویش تحریف و تبدیلی آورده‌باشند «و برخی از آنان جز اینند» یعنی: برخی دیگر، در صلاح و شایستگی غیر از آن گروه‌اند، به این معنی که: فاسق و نافرمان می‌باشند «و آنان را به حسنات و سیئات آزمودیم» یعنی: با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شر، امنیت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقت امتحان‌شان کردیم، همچون سنت ما در هر امتی «باشد که آنان بازگردند» از کفر و معاصی‌ای که در آن هستند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (169)

«آن‌گاه بعد از آنان، جانشینانی بد از پی آمدند» یعنی: نسلی که جانشین آن گروه صالح شده و بعد از آنان به عرصه وجود آمدند، مردمانی ناشایست بودند. خلف: به سکون لام، بر جانشین صالح و بد هردو اطلاق می‌شود، اما «خلف» به فتح لام، فقط بر جانشین صالح اطلاق می‌شود «و» این جانشینان بد «وارث کتاب شدند» یعنی: تورات را از اسلاف‌شان به میراث بردند و هرچند آن را می‌خواندند ولی بدان عمل نمی‌کردند، به همین جهت است «که متاع این دنیای پست را اختیار می‌کنند» یعنی: به سوی منافع آن می‌شتابند؛ با گرفتن رشوت و مال حرام در مقابل تحریف کلمات خدا Ψ ، رسمی ساختن باور سهل‌انگارانه در عمل به احکام تورات و کتمان آیات آن «و می‌گویند: آمرزیده خواهیم شد» یعنی: به بهانه این‌که شامل مغفرت الهی قرار خواهند گرفت، در گناهان می‌لولند و با آن‌که در گمراهی‌دراز دست و جسورند، از سر غفلت و سماجت می‌گویند: بر ما باکی نیست، هرچه بکنیم، خداوند آمرزنده است.

قرطبی می‌گوید: «این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده، هم‌اکنون در میان ما مسلمانان موجود است. آن‌گاه روایتی از معاذ بن جبل τ را نقل می‌کند که فرمود: «به زودی قرآن در سینه گروه‌هایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه می‌شود، آن را می‌خوانند ولی از آن لذت و بهره‌ای نمی‌برند، پوست میشان را بر دل گرگان می‌پوشانند، اعمالشان همه از روی طمع

است و با خوف الهی آمیخته نیست، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می‌گویند: باز کامل می‌کنیم! و اگر بدی کنند؛ می‌گویند: به زودی بر ما آمرزیده می‌شود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی‌آوریم!». «و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند» و باز هم مغفرت الهی را بهانه و تکیه‌گاه جنایت خود قرار می‌دهند و این‌گونه است که پیوسته، باری بعد از بار دیگر، مرتکب جنایت می‌شوند و هر بار هم به مغفرت الهی استناد می‌کنند.

سدی می‌گوید: «بنی‌اسرائیل هیچ قاضی‌ای را به کار قضاوت بر نمی‌گماشتند، مگر این‌که رشوه می‌گرفت پس اگر از او می‌پرسیدند: چرا رشوه می‌خوری؟ می‌گفت: بر من آمرزیده می‌شود! پس بر او ایراد می‌گرفتند و طعن می‌زدند، اما اگر او می‌مرد یا برکنار می‌شد و شخصی از آنان که بر او طعن زده‌بود، به جایش منصوب می‌گشت، باز خود او هم رشوه می‌گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد چراکه: «آیا از آنان در کتاب» آسمانی تورات «پیمان گرفته نشده که بر خداوند جز راستی و درستی نسبت ندهند» بدون تحریف یا تبدیل کلام وی به انگیزه بیم یا طمع از کسی؟ «با این‌که آنچه را که در تورات است خوانده‌اند؟» یعنی: عمل به این پیمان را درحالی ترک کرده‌اند که آنچه را در تورات است، خوانده و دانسته‌اند پس مفاد این پیمان را از روی علم و آگاهی ترک کرده‌اند، نه از روی جهل و نادانی و این گناهی شدیدتر و جرمی بزرگتر است «و سرای آخرت بهتر است» از این متاع پست و ناقابل دنیوی «برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند» از خدا Ψ لذا از ارتکاب معاصی وی

اجتناب و از تحریف کلام وی و نیرنگ جویی بر وی، حذر می کنند «آیا باز هم تعقل نمی کنید؟» یعنی: کسانی که از این شیوه دست بر نمی دارند، از چنان عقل و خردی برخوردار نیستند که آنها را از این راه و رسم باطل باز دارد، به همین جهت، به سوی این تعقل فراخوانده شدند.

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (170)

«و کسانی که به کتاب تمسک می کنند» یعنی: از یهودیان گروهی هستند که به کتاب تورات تمسک بسته و به آنچه که در آن است، عمل می کنند و در امر دین خویش به آن رجوع می کنند «و نماز را برپا داشته اند» نماز؛ به جهت اهمیتی که دارد، به یادآوری مخصوص شد. پس آنان نیکوکارانی هستند که پاداش آنها نزد خدا Ψ ضایع نمی شود زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد و نشانه نیکوکاریشان است لذا بدانند که «ما پاداش مصلحان را ضایع نمی کنیم».

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (171)

«و یادکن هنگامی را که کوه را بر فرازشان برافراشتیم» یعنی: کوه طور را از ریشه برکنده بر فراز سرشان قرار دادیم «گویی که سایبانی بود» یعنی: گویی آن کوه، ابری سایبان آسا بود «پس چنان پنداشتند که کوه بر سرشان فرو خواهد افتاد» و به آنان گفتیم: «آنچه را که به شما داده ایم به قوت بگیرید» یعنی: آن را با جدوجهد و تصمیم بگیرید «و آنچه را که در آن است» از احکامی که برای شما مشروع گردانیده ایم «به خاطر بسپارید» و فراموش نکنید «شاید که به تقوی گرایید».

قتاده می‌گوید: خدای عزوجل کوه را از ریشه برکند و آن را بر فراز سرشان قرارداد، سپس فرمود: یا دستور مرا بگیرید، یا شما را با این کوه تیرباران می‌کنم. آنها همان لحظه آن را پذیرفتند ولی بعد از آن، مجدداً به نافرمانی روی آوردند، درحالی‌که اقتضای فطرت غیر از این بود چنان‌که می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (172)

«و یاد کن» عهد فطرت را «هنگامی را که پرورگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت» چنان‌که در روایات آمده است: خدای سبحان چون آدم را آفرید، پشتش را مسح کرد و ذریه وی را از آن بیرون آورد، آن‌گاه از آنان بر ربوبیت خویش عهد گرفت، که این عهد را «عهد الست» و آن عالم را؛ «عالم ذر» می‌نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خداشناسی سرشته است «و آنان را بر خودشان گواه ساخت» یعنی: هر یک از آنان را بر شخص خودش گواه ساخت «که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواه شدیم» بر خودمان به این‌که تو پروردگار ما هستی «تا مبادا روز قیامت بگوئید، ما از این امر بی‌خبر بودیم» یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگوئید: ما به این امر که الله پروردگار ما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (173)

«یا بگوئید که: پدران ما در گذشته مشرک بوده‌اند و ما نسلی پس از آنان بودیم» که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی‌شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما برآن بودند «آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان» از پدران ما «انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟» در حالی که ما گناهی نداریم، چرا که در جهل قرار داشته و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از ردپای پدرانمان پیروی کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حجت بر آنان بر پا نمی‌شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی‌شد، از این عذر و بهانه‌ها می‌آوردند.

علما در تفسیر آیه «عهد الست» بر دو رأی‌اند: رأی اول؛ رأی سلف و رأی دوم؛ رأی خلف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی این‌که: پروردگار عزوجل حقیقتاً ذریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. اما رأی خلف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خدای عزوجل ذریه آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه ادله کونی را بر وحدانیت خویش اقامه کرد و عقل‌های بنی‌آدم بر وحدانیت حق تعالی گواهی داد پس اقامه ادله بر توحید، به منزله آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم پاسخ داده‌اند: چرا، تو پروردگار مایی و ما بر این حقیقت گواهیم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما می‌گویند: به همین دلیل است که پروردگار فرمود: ما ذریه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریه را از پشت بنی‌آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسل‌های بنی‌آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران ص و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهد و منظور کونی خویش - که کائنات است - دلایل

توحیدی اقامه کردیم و آن نسلها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما گواهی دادند.

ابن کثیر میان این دو توجیه تفسیری - از حیث قاعده و مبدأ - هیچ گونه تعارضی نمی بیند و هر دو را موجه می داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم \cup از پشت وی در عالم «ذر»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خلف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده اند.

وَكَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (174)

«و این گونه، آیات خود را به تفصیل بیان می کنیم و باشد که آنان بازگردند» به سوی حق، و باطلی را که برآند ترک کنند.

از این دو آیه چنین می فهمیم که خداوند متعال برای هیچ کس، در فرار از عبودیت خود، عذر و حجتی باقی نگذاشته است.

وَإِنلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (175)

«و خبر آن کس را که به او آیات خود را بخشیده بودیم، بر آنان بخوان» یعنی: واقعه دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن، همان کسی که به او علم آیات خویش را بخشیده بودیم، هنگامی که فرمان پروردگار خود را به خاطر هوای نفسش ترک کرد و خدای سبحان هم به کیفر آن در کفر نگونسارش ساخت. از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: «اومردی به نام بلعم بن باعورا از اهالی بیت المقدس بود که اسم اعظم خداوند Ψ را می دانست، چون موسی \cup با سپاه بنی اسرائیل به قصد حمله به

جباران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرعموهایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تندمزاج و خشم‌آلود است و با او لشکری است بسیار، شکی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی مان را نابود می‌کند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تا موسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله Ψ چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می‌رود. بنابراین، این درخواست‌شان را رد کرد، اما آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواسته آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش می‌کرد، خداوند Ψ زبانش را به سوی قوم خودش برمی‌گردانید و هر دعایی که به سود قوم خودش می‌کرد، خداوند Ψ زبانش را به سوی بنی اسرائیل برمی‌گردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ آخر به نفع آنها و علیه ما دعا می‌کنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند Ψ بر آن غلبه کرده است. راوی می‌افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش بر روی سینه‌اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت و جز نیرنگ و حيله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت که زنان را آرایش کرده به میان لشکر بنی اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آن‌گاه خداوند Ψ بر بنی اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید...».

«پس، از آن آیات عاری گشت» یعنی: بلعم باعورا از علم آن آیات به کلی تهی گشت چنان‌که گوسفند از پوست خویش کشیده می‌شود و برهنه می‌گردد «و

آن‌گاه شیطان در پی او افتاد» یعنی: شیطان او را دنبال کرد تا به او رسید و قرین و همدم وی شد «پس از گمراهان گشت» گمراهانی که در گمراهی جا افتاده‌اند، که کفار فجارانند.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (176)

«و اگر می‌خواستیم، قدر او را به سبب آن آیات بالا می‌بردیم» یعنی: اگر می‌خواستیم، به سبب علم آن آیات، قدر و منزلتش را بالا برده و او را گرامی می‌داشتیم و به جایگاه علمای ابرار، ارتقاییش می‌دادیم «اما او به زمین گرایید» یعنی: به سوی دنیا گرایید و آن را بر آخرت ترجیح داد «و از هوای نفس خود پیروی کرد» در ترجیح دادن دنیا و لذتهای آن بر آخرت و نعمت‌های جاودانه‌اش. آری! او به جیفه دنیای دون که ستمگران به وی دادند تا علیه اهل حق دعا کند و بر آنان نیرنگ زند، دل بست «از این رو وصف او» در پستی و خست «مانند وصف سگ است» در پست‌ترین احوال آن‌که بیرون آوردن زبان از کام خویش است «که اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری، باز هم زبان از کام برآورد» یعنی: بلعم باعورا چنان است که اگر فهم و حکمت را بر او بار کنی، آن را بر نمی‌دارد و اگر هم او را به حال خودش واگذاری، به خیری راه نمی‌یابد. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می‌شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه می‌شود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرار داشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش می‌باشد، به سبب آن‌که از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا

او همچون سگی است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی‌که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، اما سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

«این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند» یعنی: این مثل پست و خفت‌بار، مثل و وصف گروهی است که بعد از علم و آگاهی به آیات ما، آنها را تکذیب نمودند و تحریف کردند؛ اعم از یهود و غیر آنان «پس این داستانها را برآنان حکایت کن» یعنی: داستان مرد تهی شده از آیات ما و غیر آن از داستانهای پندآموز را بر آنان حکایت کن چراکه مثل و وصفشان، همانند مثل این گروهی از یهود است که تو را تکذیب می‌کنند «شاید آنان بیندیشند» و از گمراهی باز آمده به سوی راه صواب روی آورند.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (177)

«چه زشت است از روی مثل» یعنی: چه زشت است داستان و وصف «قومی که آیات ما را تکذیب کردند» چرا که افعالشان زشت است «و به خود ستم می‌کردند» یعنی: با تکذیب آیات بر کسی دیگر جز بر خود ستم نمی‌کردند.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (178)

«هر که را خدا هدایت کند، همانا او راه‌یافته است» به سوی شرع و امر خداوند Ψ به بندگانش پس هدایتی جز به توفیق حق تعالی و آفرینش وی

نیست «وکسانی را که گمراه نماید، آن گروه ایشانند زیانکاران» که در زیان کامل فرو افتاده‌اند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (179)

«و در حقیقت، بسیاری از جن و انس را» که عبارت‌اند از کفار هر دو گروه «برای جهنم آفریدیم» البته خداوند متعال در حال آفرینش‌شان می‌دانست که فرجام کارشان سرانجام به‌سوی جهنم است، چرا که اختیارا به عمل اهل دوزخ عمل می‌کنند. آری! او - قبل از آن‌که آنان به دنیای هستی قدم گذارند - می‌دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آن‌گاه در علت جهنمی بودنشان می‌فرماید: «چرا که آنان دل‌هایی دارند که با آنها در نمی‌یابند» حقایق را چنان‌که رهیافتگان درمی‌یابند «و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند» راه رشد و راستی و نشانه‌های الهی را «و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند» پندها و اندرزها را بنابراین، از چشمانشان دیدن راه هدایت رخت بر بسته، هرچند که چشمانشان در غیر این میادین، از دید و بینایی برخوردار است و از گوش‌هایشان شنیدن پندهای سودمند و قوانین و احکامی که کتابهای منزل و سنن پیام‌آوران خدا Ψ دربردارند، از بین رفته لذا این چیزها را نمی‌شنوند، هرچند که از نیروی شنوایی کلا بی‌بهره نبوده و غیر آن از سخنان را می‌شنوند و می‌پذیرند «آنان» که موصوف به این اوصافند «همانند چهارپایانند» در سود نگرفتن از حواس و مشاعر خود «بلکه گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان آنچه را که به سود و زیانشان است، درمی‌یابند و بنابراین، از آنچه که

برایشان سودمند است، سود گرفته و از آنچه که زیانبار است، پرهیز می‌کنند، اما این گروه؛ در میان سود و زیان خود - به اعتبار آنچه که خدای عزوجل از آنان خواسته و آنها را بدان مکلف نموده - هیچ‌گونه تمیزی نمی‌دهند «آن گروه، همانا غافلاند» یعنی: آنان نسبت به خداوندی خدا Ψ و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قرار دارند.

**وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (180)**

«و برای الله نامهای نیکو است» یعنی: نیکوترین نامها از آن خداوند Ψ است و به وی اختصاص دارد زیرا نامهای وی بر نیکوترین مسمی که ذات ذوالجلال اوست و بر شریف‌ترین معانی؛ چون رحمت، قدرت، علم، حکمت، آگاهی، عزت و غیره دلالت می‌کند «پس او را به آن نامها بخوانید» مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن خدای سبحان با نامهای نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است «و کسانی را که در مورد نامهای الله کژروی می‌کنند و اگذارید» يلحدون: الفاظ یا معانی نامهای الهی را تحریف می‌کنند «به زودی به سزای آنچه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت».

شایان ذکر است که الحاد (کجروی) در اسماء خداوند متعال بر سه وجه است:

1 - تغییر دادن اسماء الهی - چنان‌که مشرکان کردند - زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزی» را از عزیز و اسم «مناه» را از منان گرفتند.

2 - افزودن بر نامهای الله Ψ ، چون اختراع نامهایی برای وی که بدانها اذن نداده است زیرا نامهای خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دخل و تصرف وجود ندارد.

3 - کم کردن از اسمای خداوند متعال؛ با انکار بعضی از آنها. در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مردی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش می گفت: یا رحمن! یا رحیم! در این اثنا کسی از مشرکان گفت: مگر محمد و یارانش نمی پندارند که پروردگار یگانه ای را می پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می خواند؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا خدای عزوجل نودونه نام دارد - صد تا بجز یکی - و هر کسی که آنها را بشمارد (حفظ کند) به بهشت وارد می شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (181)

«و از میان کسانی که آفریده ایم» آنها را برای بهشت «گروهی هستند که به حق دلالت می کنند و به حق حکم می کنند» به قولی: مراد از آنان فرقه ای از این امت مرحومه هستند که پیوسته بر جاده آشکار حق روانند و اصطلاحاً «فرقه ناجیه» نامیده می شوند - چنان که در حدیث صحیح آمده است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (182)

اما فرقه دوم: «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، آنان را به تدریج از جایی که نمی دانند فرو می گیریم» استدراج: فروگرفتن تدریجی و پایه به پایه، با فروریختن نعمتها بر مستدرجان و افگندن فراموشی شکر این نعمتها بر دل و

جان و زبانشان است؛ در حالی که پندار مستدرجان این است که پی‌درپی آمدن نعمتها بر آنان، نشانه نزدیکی‌شان به خداوند Ψ و اکرام و گرامیداشت او از آنهاست و غافل از آنند که این امر، نشانه خواری و دوری و مهجوری آنها از الطاف حق تعالی می‌باشد زیرا آنان با سرازیر شدن نعمتها در غفلت فرورفته، به لجن گمراهی غوطه‌ور می‌شوند و به راههای هدایت پشت می‌کنند.

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ (183)

«و به آنان مهلت می‌دهم» یعنی: مدت این بهره‌گیری‌هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می‌اندازم «همانا کید من استوار است» کید خداوند Ψ تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت دادن به آنان ظاهرا کید است؛ چراکه در ظاهر امر احسان ولی درحقیقت امر خواری و خسران می‌باشد.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (184)

«آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟» یعنی: آیا در این امر نیندیشیده‌اند که رسول خداص که همنشین‌شان است هیچ جنونی ندارد و او به هیچ‌وجه دیوانه نیست «او جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیست» که آنان را از سوی خداوند Ψ بیم و هشدار می‌دهد و بر نبوت خویش دلیل و برهان آشکار هم دارد.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خداص به کوه صفا بالا رفته، قبیله قریش را یکایک به نام تیره‌ها و شاخه‌های آن فراخواندند، آن‌گاه خطاب به آنان فرمودند: ای بنی‌فلان! ای بنی‌فلان!.. و آنان را از عذاب

خداوند ﷻ و رخدادهای عبرت‌بار وی بر حذر ساختند. در این اثنا سخنگویی از آنان گفت: بی‌گمان این همنشین شما دیوانه است! و تا بامداد بر این سخن عربده می‌کشید، همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (185)

«آیا در ملکوت آسمانها و زمین ننگریسته‌اند؟» یعنی: در حقیقت، این گروه در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمانها و زمین و مخلوقاتش، به دیده تأمل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده‌اند تا از این نگرش و اندیشه بهره‌مند شده و به وسیله آن به سوی ایمان به وجود و وحدانیت پروردگار متعال راه یابند «و» نیز آیا نیندیشیده‌اند «در آنچه که خداوند از هر چیزی آفریده است» اعم از حیوان و نبات و افلاک...؟ قطعاً نیندیشیده‌اند زیرا اگر می‌اندیشیدند، آفرینش خدای سبحان خود، بازتابگر تجلیات وجود و عظمت اوست و قطعاً نظر و اندیشه در آن، راهگشا است «و» آیا نیندیشیده‌اند در «این که چه بسا اجلشان نزدیک شده باشد» و به زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آن که مدت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به سر رسیدن اجلهایشان به پایان آید، در آنچه که وسیله هدایت و منفعت‌شان است تأمل و اندیشه نمی‌کنند؟ «پس بعد از قرآن، به کدام سخن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر به قرآن ایمان نیاورند، جز آن به کدام سخن ایمان می‌آورند در حالی که از قرآن هیچ سخنی بهتر و انگیزه‌بخش‌تر بر اندیشه و تأمل و عبرت‌گرفتن و ایمان، نیست؟.

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (186)

«هر که را خداوند گمراه کند، برای او هیچ هدایتگری نیست و» خداوند Ψ «آنان را در طغیانشان» یعنی: در کفرشان «سرگردان و می گذارد» یعنی: سنت وی این است که آنان را واگذارد تا در تاریکی های گمراهی شان سرگردان بمانند.

باید دانست که نسبت دادن گمراه سازی به خداوند متعال در آیه کریمه، از باب نسبت دادن آن به سوی نظامی است که او وضع کرده و به سوی سنتی است که در آفرینش انسان منظور داشته است لذا اگر انسان خود گمراهی را انتخاب کند، غیر از خدا Ψ هیچ کس را راهبر خویش نخواهد یافت چراکه سنت وی، واگذاشتن گمراهان در تاریکی های گمراهی است بنابراین، از سوی خداوند Ψ هیچ اجباری بر گمراه ساختن شان وجود ندارد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (187)

«از تو سؤال می کنند» سؤال کنندگان که یهودیانند و به قولی: قریش اند «درباره ساعت» یعنی: در باره قیامت. قیامت را (ساعت) نامید زیرا به طور ناگهانی روی می دهد. یا این که قیامت با وجود فاصله زمانی خود، در نزد خدای عزوجل همچون ساعتی از ساعات در نزد خلق وی است. آری! از تو می پرسند: «که استقرار آن چه وقت است؟» یعنی: خداوند Ψ چه وقت قیامت را برپا می کند؟ مرساها: لنگرگاه آن چنان که کشتی ای که از آن سوی دریا می آید، در کنار ساحل لنگر می اندازد «بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است» و جز او کسی دیگر آن را نمی داند پس باری تعالی نه وقت آن را به فرشته مقربی خبر داده و نه به

پیامبری. حکمت در پنهان نگه داشتن وقت قیامت این است که: پنهان نگه داشتن وقت آن، بر طاعت خدای عزوجل برانگیزاننده تر و بر بازداشتن از گناه، هشداردهنده تر است چنان که حق تعالی وقت مرگ را نیز به همین دلیل پنهان نگه داشته است «جز اوهیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند» یعنی: جز خدای سبحان کسی دیگر آن را پدید نیاورده و پرده غیب را از برابر آن کنار نمی زند «بر آسمانها و زمین گران است» یعنی: آسمانها و زمین به دلیل بزرگی حادثه قیامت تاب و توان تحمل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شگافته شده، ستارگان تار و مار می شوند و دریاها می خشکند. یا معنی این است: فرشتگان و جن و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان بودن این امر بر آنان گران و سنگین است «جز ناگهان به شما نمی رسد» یعنی: درحالی به شما می رسد که شمارا غافلگیر می کند و شما از بیم وقوع آن ایمن آید.

در حدیث شریف آمده است: «بی گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه می سازد زیرا درحالی فرا می رسد که شخصی حوضش را مرمت می کند، دیگری چهارپایانش را آب می دهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می گذارد و ترازویش را بالا و پایین می برد...».

«از تو می پرسند چنان که گویا تو از آن آگاهی» یعنی: چنان که گویی تو از زمان وقوع آن آگاهی. یا چنان که گویی تو از آن کاوش کرده و درباره آن بسیار پرس و جو می کنی؛ «بگو: جز این نیست که علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی دانند» که علم قیامت مخصوص خداوند Ψ است.

گفتنی است؛ کلیدهای غیب که جز خدای عزوجل کسی آنها را نمی‌داند، پنج چیز است و یکی از آنها وقت برپایی قیامت می‌باشد^۱.

**قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ
لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
(188)**

«بگو: جز آنچه خدا خواسته است، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم» این آیه تأکیدی بر آیه قبلی است که حاکی از عدم علم پیامبر در باره موعد فرارسیدن قیامت و چند و چون آن بود. یعنی: هرگاه برای خودم اختیار سود و زیانی را ندارم، دیگر به طریق اولی، بر دانستن آنچه که خداوند Ψ علم آن را ویژه خودگردانیده، نیز توانا نیستم «و اگر غیب» یعنی: آینده را «می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم» پس - مثلا - خرید می‌کردم؛ هنگامی که در خریدم منفعتی می‌بود و می‌فروختم؛ هنگامی که منفعتم در فروختن می‌بود و در نتیجه، مالم بسیار می‌شد. از سوی دیگر، در هیچ معامله‌ای زیان نمی‌کردم زیرا فقط به سوی آن معامله‌ای می‌شتافتم که سود آور است... و همین‌گونه در تمام امور؛ به‌طوری‌که - مثلا - در جنگها همیشه پیروز می‌بودم «و هرگز هیچ ناگواری‌ای به من نمی‌رسید» زیرا با علمی که به غیب داشتیم، خود را از هر زیان و ناخوشی و آسیبی حفظ می‌کردم «من جز بیم‌دهنده و مزده‌آور برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم» یعنی: من مبلغی از سوی خداوند Ψ برای احکامش هستم که مردم را به وسیله آن بیم و بشارت می‌دهم و قطعاً من کسی

^۱ نگاه کنید به (انعام/59).

نیستیم که غیب خدای سبحان را بدانند لذا نه خبر دادن از غیب در حوزه مأموریت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیات من.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (189)

«اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم است. به قولی: مراد از نفس واحد، جنس و شکل یگانه است، یعنی: شما را از یک جنس و به یک ساختار آفرید «و همسرش» حوا «را از وی پدید آورد» و او را از یکی از دنده‌های آدم آفرید «تا» آدم «بدان آرام گیرد» و انس یابد زیرا جنس با جنس خویش، انس و آرامش می‌یابد. البته این رخداد در بهشت بود «پس چون آدم با او آمیزش کرد» تغشاهای: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است «باردار شد» حوا «به باری سبک» یعنی: بعد از جماع، نطفه جنین در رحم حوا بسته شد و این دوره اول بارداری (علقه) است که زن از آن درد و مشقتی احساس نمی‌کند «پس چندی با آن بار سبک رفت و آمد کرد» یعنی: حوا چندی با آن حمل گذراند، برمی‌خاست و می‌نشست و حرکت می‌کرد و به رتق و فتق امور خویش می‌پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی‌کرد «و چون سنگین بار شد» به سبب بزرگ شدن بیچه در شکمش «هر دو» یعنی: آدم و حوا «به جناب پروردگار خویش دعا کردند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی» یعنی: فرزندی صالح که دارای اخلاقی به‌هنجار و اندامهایی استوار باشد «قطعا از شکرگزاران خواهیم بود» برای تو در برابر این نعمت و همچنان، نسلهای برآمده از ما. به

قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص الخلقه‌ای که ایشان از تولدش بیمناک بودند.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
(190)

«پس چون خداوند» دعایشان را اجابت کرد و «به ایشان فرزندی صالح عطا کرد، برای او در عطایش شریکانی مقرر کردند و خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است» سخن در اینجا از آدم و حوا به نسل پدید آمده از ایشان - از مرد وزن - حمل می‌شود بنابراین، جمعی از مفسران بر آنند که شریک آوردگان در عطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم و حوا. حسن بصری می‌گوید: «مراد از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندان سالم عطا کرد، اما آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن‌کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوا شرک نوزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».

ولی برخی دیگر از مفسران - چون سیوطی و شاه ولی‌الله دهلوی - بر آنند که: مراد خود آدم و حوا هستند. تکیه این گروه از مفسران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره r از رسول خداص که فرمودند: «چون حوا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندات را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده می‌ماند - و قبلاً چنان بود که فرزندان وی می‌مردند - پس این از القآت شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که نمی‌توان بر آنها استناد کرد. آری! شرک و امثال

آن، از اعمال لایق شأن انبیاﷺ نیست - چنانکه از آیه بعدی که به صیغه جمع آمده است، نیز پیداست:

أَيْشُرُّونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ (191) وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (192)

«آیا موجوداتی را با او شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند» یعنی: آیا مشرکان پدیدآمده از نسل آدم و حوا، بتان را در امر پرستش شرکای خدای سبحان قرار می‌دهند، با آن‌که می‌دانند که آنها چیزی از مخلوقات را نیافریده‌اند تا سزاوار آن باشند که مورد پرستش قرار گیرند «و خودشان مخلوقند؟» یعنی: این بتان، یا شیاطین، یا دیگر چیزهایی که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند؛ خود مخلوق و آفریده پروردگار لاشریک هستند «و نمی‌توانند یاری‌ای به آنان برسانند» اگر مشرکان از آنها یاری بجویند «و نه می‌توانند خود را یاری دهند» اگر کسی آنها را درهم بشکند و نابود کند. پس هر کس از یاری دادن به خود عاجز باشد، مسلماً از یاری دادن دیگران عاجزتر است.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (193)

«و اگر بتان را به راه هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند» و شما را در این دعوت اجابت نمی‌کنند «چه آنها را بخوانید، یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است» حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگهای تراشیده و جامد نیستند.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (194)

«در حقیقت، کسانی را که به جای الله می خوانید، بندگانی امثال شما هستند» حتی شما از آنها کامل ترید زیرا شما زندگانی هستید که سخن می گوید، راه می روید، می شنوید و می بینید، درحالی که بتان این گونه نیستند ولی همانندی آنها با شما در این است که آنها نیز مانند شما مملوک خدای یگانه و رام شده فرمان وی می باشند «پس آنها را بخوانید» برای جلب منفعت یا دفع زیانی «اگر راست می گوید» در این ادعایتان که آنها بر رساندن نفع و ضرر قادراند «باید شما را اجابت کنند» اگر که زنده اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

أَلَمْ أَرْجُلْ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ (195)

آن گاه، همانندی کامل بتان با انسانها را نفی نموده می فرماید: «آیا بتان پاهایی دارند که با آن راه بروند؟» یعنی: این بتانی که شما آنها را در پرستش، شرکای خدای سبحان قرار داده اید، چیزی از وسایل و ابزارهایی را که شما دارید، از جمله، ابزار راه رفتن را در اختیار ندارند «یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند؟» یبطشون بها: به وسیله آن چیزی را بگیرند، یا به وسیله آن بزنند «یا چشمهایی دارند که با آن ببینند، یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند» همانند شما؟ قطعاً چنین نیست پس چگونه چیزهایی را که این همه ناتوان و بی آلت و ابزار و تا این حد عاجز و بیچاره هستند، به خدایی می خوانید؟ بطش: گرفتن به قوت است «بگو: شریکان خود را بخوانید» ای مشرکان! «سپس در

باره من حيله به کاربريد» يعنى: اگر شما و آنان بر چيزى از نيرنگ و توطئه عليه من توانا هستيد، به اتفاق هم؛ هر کيد و نيرنگ و بدانديشى اى که داريد، در باره من روا داريد و هيچ کوتاهى نکنيد «و مرا مهلت ندهيد» يعنى: در فرود آوردن آسيب و زيان به من، هيچ تأخيرى روا نداريد. بدين گونه، خدای متعال پیامبرش را مأمور مبارزه طلبی با آنان کرد تا عجز و ناتوانی خدایان باطل شان را در انجام کارها، برآنان آشکار گرداند.

ابن کثير روايت می کند: «معاذبن عمروبن جموح و معاذبن جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول خداص به مدینه مسلمان شدند، آن دو نوجوان غيور مسلمان، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را می شکستند و خرد و ريز نموده و از آنها برای بيوه زنان، هيزم درست می کردند تا قومشان از اين امر عبرت بگیرند و به ماهيت بی جان و بی ارزش بتان پی ببرند. از قضا که عمروبن جموح پدر معاذبن جبل که رئيس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را می آراست و معطر می کرد و می پرستید پس آن دو شبانگاه می آمدند و بت وی را بر سرش واژگون کرده آن را به پلیدی ها می آغشتند. عمروبن حجوح که به خانه می آمد و بت خویش را بر اين وضع می دید، از اين وضع ناراحت شده آن را می شست و خوشبو می ساخت و نزد آن شمشیری نهاده خطاب به آن می گفت: از خودت دفاع کن! اما آن دو نوجوان، بازهم اين کار را با آن بت تکرار می کردند و او نیز مجدداً آن بت را می شست و می آراست. تا اين که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده اى به هم بستند و آن دو را بر ريسمان چاهى که در آن نزديکى بود، آویختند. چون عمرو آمد و اين منظره را

دید، تأملی کرد، آن‌گاه به خودآمد و متوجه شد که دین وی، دین باطل و بی‌بنیادی بوده است پس گفت:

تالله لو كنت إلهًا مستدن لم تك والكلب جميعا في قرن

به خدا سوگند؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛
این‌گونه با سگ مرده هم آغوش نمی‌شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت
- که خداوند Ψ از او راضی باد!

إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (196)

«بی‌تردید، کارساز من الله است، آن‌که قرآن را فرو فرستاده» یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف کذایی هستند، هراسی در دل راه دهم، درحالی‌که سرور و کارسازی چون خدای عزوجل دارم که به‌سوی او پناه می‌برم، از او یاری می‌جویم و او مرا بر شما پیروز می‌گرداند «و همو متولی صالحان است» یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می‌کند، ایشان را نصرت می‌دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع می‌شود و این از سنت وی است. صالح: هر کسی است که عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (197) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (198)

«و کسانی را که به‌جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری دهند و اگر آنها را به راه هدایت فراخوانید، نمی‌شنوند» زیرا آنها نه

عقلی دارند و نه حیاتی «و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که هیچ نمی بینند» مشرکان، بتان را به صورت تمثالهایی به شکل آدمیان، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می ساختند و چشمان آنها را چنان باز به نقش و تصویر می کشیدند که گویی خیره به دیگران می نگرند، لیکن آن پیکرهای بی جان، تمثالهای جامدی بیش نبودند که نه می توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (199)

«عفو پیشه کن» خذالعفو: یعنی آنچه را که سهل و آسان است از اخلاق و اعمال و صدقات مردم، بگیر و بپذیر، بی آن که به امری مکلفشان گردانی که بر آنان دشوار است. سپس بعد از نزول این آیه، مسلمانان به اجرای حدود و پرداخت زکات مکلف شدند. لذا مراد از «عفو» در این آیه، در پیش گرفتن شیوه بخشایش و آسان گیری، نه سخت گیری و فشار در رفتار و معامله با مؤمنان است.

آری! رسول خداص به پیروی از این دستور، هیچ گاه در میان دو کار مخیر ساخته نشدند، مگر این که آسان ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این که آن کار آسان تر، گناه نمی بود چنان که در حدیث شریف فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنینگیزید». «و به معروف امر کن» معروف: هر خصلت پسندیده ای است که عقلها آن را بپسندد و روانها بدان اطمینان یابد «و از نادانان روی بگردان» یعنی: چون در دستور دادنش به معروف، برای آنان حجت بر پا داشتی، اما آن کار معروف را انجام ندادند، در

این صورت از آنان روی بر تاب و در مقابل این جهالتی که از آنان سر می‌زند، با آنان بگومگو و مشاجره نکن.

باید یادآور شد که قواعد و اصول سه‌گانه مطرح شده در این آیه، تبیین‌کننده اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معامله انسان با دیگران تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ص فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت می‌فرماید: توضیح آیه این است که با کسی که با تو قطع پیوند می‌کند، بپیوندی و به کسی که تو را محروم می‌گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می‌کند، درگذری». جعفر صادق ع فرمود: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور می‌دهد و در قرآن، آیه‌ای جامع‌تر از این آیه درباره مکارم اخلاق وجود ندارد».

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (200)

از آنجا که دستور روگرداندن از جاهلان، با دستور پناه بردن به خداوند سبحان از شر شیاطین - برای پرهیز از مفاسد و شرارت‌هایشان - مناسبت داشت پس فرمود: «و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر زیرا که او شنوای داناست» یعنی: به او التجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و می‌داند بنابراین، شر شیطان را از تو دفع می‌کند. نزغ: وسوسه کردن به فساد است، اعراب می‌گویند: نزغ بیننا: یعنی در میان ما فساد افگند.

خطاب در این آیه، متوجه کل مکلفان و در رأس آنان، پیامبر اکرم ص است.

إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (201)

«در حقیقت، متقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، خدا را به یاد آورند» یعنی: عظمت امر و نهی پروردگارشان را به یاد می‌آورند «و بناگاه بینا شوند» یعنی: بیدار می‌شوند و می‌دانند که این خیال و خطر شیطانی است لذا خود را از نافرمانی خدای سبحان باز داشته بر شیطان می‌شورند و او را نافرمانی می‌کنند. وسوسه شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام خشم است. طائف: یعنی وسوسه طوافگر زیرا وسوسه القایی از سوی شیطان است که به وسوسه خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (202)

«و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشانند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند» یعنی: شیاطین، برادران و یاران بدکار و فاسق خویش از گمراهان انسی را، در راه گمراهی جلو داده و ریسمان فساد را برایشان رها می‌کنند تا در چراگاههای گمراهی بچرند. گمراهان انسی نیز این جلوداری را از شیاطین پذیرفته به آنان اقتدا می‌کنند و بسان حیوانی رام، مشتاقانه به چراگاههای فساد و انحراف و ظلمت وارد می‌شوند پس شیاطین در این عرصه هیچ فرو گذاشت و کوتاهی نوززیده و هرگز از رها کردن ریسمانهایشان باز نمی‌ایستند و میان گمراهان انسی و خواسته‌های گناه‌آلودشان هیچ مانعی ایجاد نمی‌کنند بلکه پیایی بر وسوسه و گمراه کردنشان می‌افزایند تا سرانجام در باتلاق فساد و گمراهی نابود شوند.

اصل در این مضمون تشبیه‌گونه این است که: مالک حیوان، رسنش را در دست خویش گرفته آن را وا می‌گذارد که بچرد و چون حیوان، محیط نزدیک به خود را از علف پاک کرد، باز مالکش، چندی دیگر از آن ریسمان را رها می‌کند تا آن حیوان در میدانی وسیع‌تر از آن بچرد، اما اگر حیوان می‌خواست به جایی برود که از رفتن به آنجا برایش زیانی متصور بود، صاحبش، ریسمان را جمع کرده و حیوان را به سوی خود واپس می‌کشاند. ولی شیطان چنین نیست بلکه گمراهان را در میادین ضلالت و ظلمت تا بدانجا پیش می‌افکند که هلاک گردند.

**وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا
بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (203)**

«و هرگاه برای آنان آیه‌ای نیاوری، می‌گویند: چرا از خود برنگزیدی؟» چون نزول وحی به تأخیر می‌افتاد، کفار به رسول خداصل می‌گفتند: چرا آیات را از نزد خود انشا نمی‌کنی؟ «بگو: من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم» و به شما ابلاغ می‌نمایم «این» قرآن نازل شده بر من، همانا «روشنگریهایی از سوی پروردگارتان است» که هر کس آن را بپذیرد، به وسیله آن راهیاب شده و به نیروی بینش ایمانی مجهز می‌شود، اما مرا در آن دخل و تصرفی نیست «و برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است» که مؤمنان به وسیله آن به آنچه که مایه رضا و خشنودی پروردگارشان است، رهنمون می‌شوند.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (204)

«و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش مانید» تا بدان نفع گیرید و به آنچه که در آن از حکمتها و مصلحتهای بزرگ است، بیندیشید. البته گوش فرا دادن و خاموش ماندن در هنگام تلاوت قرآن - در نماز و غیر آن - یک واجب عام است بنابراین، قرآن را چون سایر سخنان قرار ندهید که هر کس بخواهد، از آن روی بر می‌گرداند «تا مشمول رحمت شوید» یعنی: تا با امتثال امر خدای سبحان در شنیدن آیات کتابش، به رحمت و رستگاری نایل گردید.

آیه کریمه از جمله دلایل احناف بر کراهیت قرائت مقتدی پشت سر امام است.

**وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ
وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (205)**

«و پروردگار خود را در دل خویش یاد کن» به‌طور آهسته و همراه با تأمل و تدبر. این حکمی عام در همه اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را «به زاری و ترس و بدون بانگ برداشتن» یعنی: طوری او را با ترس و زاری یادکن که به خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یاد کردن پنهانی، به اخلاص نزدیکتر و به اندیشیدن ممدتر است. آری! او را این‌گونه یادکن «در بامدادان» غدو: اوقات بامداد و غدوه: بامداد است «و شامگاهان» یعنی: در اوقات شبانگاه. اصیل: بعد از عصر تا مغرب است «و از غافلان نباش» یعنی: از غافلان ذکر و یاد خدای عزوجل و از غافلان قرائت در نماز نباش.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ (206)

«به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند» مراد فرشتگانند «از عبادت او گردنکشی نمی کنند و او را تسبیح می گویند» یعنی: خداوند متعال را به بزرگی می ستایند و او را از هر عیب و نقصی به پاکی یاد می کنند «و فقط برای او سجده می کنند» یعنی: او را به عبادت سجده که شریف ترین عبادات است، مخصوص می گردانند.

این اولین سجده تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنونده آن -
اجماعاً - سجده واجب می شود.

(سورهء انفال)

مدنی است و دارای (75) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به «انفال»، بیان حکم غنایم جنگی در آن است.

این سوره در غزوه «بدرکبری» نازل شد و از احکام جهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه‌های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام ص سخن می‌گوید. توبه

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (1)

«ای پیامبر! از تو درباره انفال» یعنی: غنایم جنگ «می‌پرسند، بگو: انفال به خدا و رسول او اختصاص دارد» یعنی: صدور حکم درباره آنها به خدا و رسول او اختصاص دارد، که رسول او آن را میان شما طبق فرمان خدای سبحان تقسیم می‌کند و شما در این باره هیچ اختیاری ندارید. انفال: در کلام عرب به هر احسان و نیکوکاری ای اطلاق می‌شود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق کسی انجام دهد، بی آن‌که انجام آن بر وی واجب باشد. پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل ویژه او بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمدی ص حرام بود. شاهد سخن ما این حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم است که رسول خدا ص فرمودند:

«پنج چیز به من داده شده که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است»، سپس به بیان این پنج چیز پرداختند تا به موضوع غنائم رسیدند و فرمودند: «و غنائم برایم حلال شد در حالی که قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است»^۱.

از عباده بن صامت^۲ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خدای عزوجل مشرکان را شکست داد و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فروریخته دشمن ریخته اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع‌آوری می‌کردند و گروه سوم پیرامون رسول خداصل حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت ص حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی که غنائم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست‌وجوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنائم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول خداصل را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنائم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول خداصل حلقه زده و از بیم آن که مبادا دشمن به ایشان گزند ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه:

^۱ این حدیث شریف به طور کامل در سوره «اعراف» نقل شد

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...) نازل شد، آن‌گاه رسول

خداص غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

بعضی در تفسیر آیه کریمه گفته‌اند: این آیه، غنایم را ملک رسول خداص گردانید و سپس این حکم با «آیه/41» از همین سوره: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...) منسوخ شد.

در تفسیری دیگر، ابن عباس r «انفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آن را بعد از تقسیم غنایم به بعضی از رزمندگان - افزون بر استحقاقشان - می‌دهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته‌شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالک این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنا بر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را بر اساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابراین، انفال از (خمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

«پس از خدا پروا دارید» در اجرای اوامر و اجتناب از نواهی وی «و» از آن جمله این که: «با یک‌دیگر سازش نمایید» زیرا اصحاب بدر در تقسیم غنایم اختلاف کرده بودند. مکحول می‌گوید: «ایجاد سازش و اصلاح ذات‌البین در میان‌شان بدین گونه میسر بود که غنایم همه برگردانده شود و در میان کسانی که استحقاقشان نزد رسول خداص ثابت شده و در میان کسانی که جنگیده‌اند و غنیمت گرفته‌اند، تقسیم شود.» «و اگر به راستی مؤمن هستید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» این ارشاد برای تهییج و برانگیختن مؤمنان بر تقوی و

اصلاح ذات‌البین و اطاعت خدا و رسول وی است زیرا ایمان به سامان نمی‌شود مگر با این سه چیز، از این جهت اطاعت خدا و رسول به عنوان نشانه‌ای بر صدق ایمان معرفی شد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (2)

«جزاین نیست که مؤمنان» کامل «همان کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید، دل‌هایشان بترسد» یعنی: پدیدآمدن ترس و بیم از خداوند متعال در هنگام یادکرد وی، از شأن مؤمنان است. سدی می‌گوید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ستمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را می‌کند، به‌وی گفته می‌شود: از خدا بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ستم و گناه باز می‌ایستد». «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید» زیرا پشت سرهم آمدن ادله، درک و یقین انسان مؤمن را نیرومندتر می‌گرداند «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل می‌کنند» نه بر غیر وی. توکل بر خدا: تفویض و سپردن کار به اوست، از همین رو، سعیدبن جبیر^۲ گفته است: «توکل بر خدای عزوجل، همه ایمان است».

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3)

«همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از

خدای عزوجل، اخلاص و توکل و میان اعمال اعضا و اندامها؛ چون نماز و زکات جمع می‌کنند.

ملاحظه می‌کنیم که دو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر خدا و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد، به همین جهت، خداوند متعال بعد از بیان آنها می‌فرماید:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (4)

«آن گروه» که به اوصاف یاد شده موصوفاند «در حقیقت، ایشانند مؤمنان» یعنی: مؤمنان کامل و راستین که در ایمان به عالی‌ترین درجات و نهایی‌ترین مراتب آن رسیده‌اند. (حقاً): مفید این معنی است که ایشان به کلی از کفر بری و برکنارند. امام ابوحنیفه، با استناد به این آیه می‌گوید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، آری! من حقا مؤمن هستم! و نگوئید: من مؤمنم ان شاءالله». «برای آنان درجاتی است» یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها - به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود - از بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول خداص در حدیث شریف فرمودند: «همانا کسانی که (در بهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علین قراردارند، آنها را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید». آری! این درجات برایشان «نزد پروردگارشان» است. بیان این‌که این درجات نزد پروردگارشان است، متضمن افزودن بر گرامی‌داشت و تشریف و تفخیم ایشان می‌باشد (و) برای ایشان «آمزشی

است» گناهانشان را «و روزی ای نیک است» که از فضل بیکران پروردگار و دریای پایان‌ناپذیر جود او، بر ایشان سرازیر می‌شود.

در حدیث شریف آمده است که روزی حارث بن مالک انصاری τ به محضر رسول خدا ص مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «کیف أصبحت یا حارث؟ قال: أصبحت مومناً حقاً. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقيقة، فما حقیة إيمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، و كأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: يا حارث! عرفت فألزم - ثلاثاً: ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده‌ام! رسول خدا ص فرمودند: بنگر که چه می‌گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا بازداشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می‌دارم و گویی به سوی عرش پروردگارم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به سوی اهل بهشت - در حالی که با هم دیدار می‌کنند - می‌نگرم و گویی به سوی اهل دوزخ می‌نگرم که به یک‌دیگر بانگ می‌زنند و صدایشان را به فریاد و گریه بلند می‌کنند. رسول خدا ص فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (5)

«همچنان که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق» یعنی: به حکمت و صواب «بیرون آورد» به سوی جنگ بدر «و حال آن که گروهی از مؤمنان سخت کراحت داشتند» از این که از مدینه بیرون روند. کاف در (كَمَا أَخْرَجَكَ) برای تشبیه است و کراحت اصحاب در حکم غنایم را - هرچند که به آن رضا دادند - به کراحت‌شان در عزیمت به جنگ بدر تشبیه می‌کند.

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منت فقط به او برمی‌گردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. آری! از فضل بی‌پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، درحالی که اکثرشان از این امر کراحت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالی که اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسانهای دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی به واقعه بدر لازم است. ابن کثیر روایت می‌کند: «چون رسول خدا ص شنیدند که ابوسفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به اصحاب‌شان فرمودند: این قافله قریش با اموال آنهاست، به سوی آن بیرون آید، شاید خدای منان از فضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی از مردم سبکبال برخاستند و با پیامبر τ به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول خدا ص برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی‌درنگ پیکی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول خدا ص با اصحاب‌شان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک‌صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (6)

«با تو درباره حق - بعد از آن‌که روشن گردید - مجادله می‌کردند» مجادله اصحاب با رسول خدا ص از آنجا ناشی می‌شد که آن حضرت ص ایشان را به قصد کاروان تجارتي از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتي از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم ص اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ برآنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلا ما را از وقوع جنگ آگاه می‌کردید، قطعاً برای آن آمادگی پیدا کرده و مقدمات آن را فراهم می‌کردیم. **(فِي الْحَقِّ):** یعنی با تو درباره جنگ بعد از آن مجادله می‌کردند که برایشان آشکار شد که تو جز به اذن خداوند متعال به هیچ امری دستور نمی‌دهی «گویی به سوی مرگ

رانده می‌شوند و ایشان در آن می‌نگرند» یعنی: در حالی به میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلا به فکر آنها خطور نمی‌کرد که در این نبرد، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (7)

«و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما یکی از دو گروه را وعده داد» دو گروه: یکی کاروان تجارتی قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به سوی بدر وحی فرستاد که: قطعا پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافله قریش که حامل کالای تجارتی از شام بود، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکه به قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود «و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح» یعنی: قافله تجارتی «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی‌دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی همراه قافله نبود که به دفاع از آن پردازد «حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمانهای خویش ثابت کند» با پیروزی ساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیرگرفتن بسیاری از آنان، با این‌هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود «و می‌خواست تا بنیاد کافران را ببرد» و آنان را ریشه‌کن کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی عاجل و زودگذر بودید، درحالی که خداوند Ψ اموری والاتر از آن؛ چون برترساختن کلمه خویش و پیروزی حق را اراده داشت پس میان این دو هدف، تفاوت و فاصله بسیاری است.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (8)

«می خواست تا حق را ثابت کند» یعنی: اسلام را در زمین پایدار گرداند و بنیان آن را مستحکم کند «و باطل را نابود گرداند» یعنی: شرک را محو و نابود کند «هرچند مجرمان» یعنی: مشرکان قریش، یا تمام گروهها و طوائف کفر «خوش نداشته باشند».

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُّمَدِّكُمْ بِالْأَفْرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (9)

«هنگامی را» به یاد آورید «که پروردگار خود را به فریاد می طلبید».

آری! چون فرمان الهی در رسید و مسلمانان دانستند که از جنگ با سپاه قریش هیچ گریزی ندارند و از سوی دیگر فزونی لشکر قریش و کمی تعداد خود را دیدند، در این هنگام به جناب پروردگار خویش فریاد و استغاثه برآوردند، حتی شخص رسول اکرم ص وقتی این صحنه را دیدند، رو به قبله نموده دستان خویش را به آسمان برافراشتند و شروع کردند به راز و نیاز و ناله و فریاد به بارگاه پروردگار خویش و به صدای بلند او را چنین می خواندند: «اللهم آتني ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة من أهل الإسلام لا تعبد في الأرض: بار الها! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی گیری». «پس دعای شما را اجابت کرد که: من یاری دهنده شما هستم با هزار کس از

فرشتگان» که دوشادوشتان علیه مشرکان وارد کارزار شوند «که» آن فرشتگان «از پی خود گروهی دیگر آورند» به‌طور پیاپی. زیرا خداوند متعال در آغاز، مسلمانان را با هزار کس از فرشتگان مدد رساند، سپس آن تعداد را به سه هزار افزایش داد و بعداً آنان را با پنج هزار تن به حد کمال رسانید.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (10)

«و خداوند این را» یعنی: مدد رساندنتان به وسیله فرشتگان را «جز بشارتی قرار نداد» برای شما بر پیروزی‌تان «و تا آن‌که دل‌های شما بدان» امداد «آرام گیرد و پیروزی جز از نزد خدا نیست» پس بدانید که پیروزی مسلماً از نزد فرشتگان نیست زیرا نصرت‌دهنده شما و فرشتگان هر دو، خود باری تعالی است «همانا الله عزیز» و غالبی است که مغلوب نمی‌شود «و حکیم است» در تمام کارهای خود و از آن جمله در مشروع ساختن جهاد برای سرکوب دشمنان خویش.

از عمر ۳ روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکی نداریم اما در غزوات دیگر بعد از بدر؛ خدای عزوجل خود به آن داناتر است». همچنین روایات، حاکی از مشاهده عینی فرشتگان در غزوه بدر - از سوی صحابه و مشرکان هر دو - است.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (11)

«هنگامی که شما را در پرده خوابی سبک که آرامش بخشی از سوی او بود، پوشاند» یعنی: خداوند Ψ در بدر چنان سکون و آرامشی بر دل‌هایتان مسلط گردانید که بدون احساس هیچ‌گونه بیم و هراسی، آرام به خواب رفتید و این خواب در همان شبی بود که فردای آن جنگ واقع می‌شد. بعضی گفته‌اند: بلکه در حال رویارویی دو صف نبرد، ایشان را خواب سبک فرا گرفت و سبب آرامش‌شان در جنگ شد «و از آسمان آبی بر شما فرو ریخت» خداوند Ψ قبل از شروع جنگ، بر لشکر مسلمانان بارانی فرود آورد تا بدانجا که از وادی بدر سیل سرازیر شد «تا شما را با آن پاک گرداند» یعنی: تا پلیدی‌ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید. قابل ذکر است که تا آن وقت، تیمم در اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس ك می‌گوید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضوئی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند». «و از شما پلیدی شیطان را بزداید» یعنی: هراس و وسوسه تشنگی و وسوسه‌های دیگری را که شیطان بر شما می‌افکند «و تا دل‌هایتان را محکم سازد» و در صحنه‌های جنگ، پایدار و نیرومند گرداند «و گام‌هایتان را بدان استوار دارد» زیرا در میان سپاه مسلمانان با لشکر مشرکان، زمین ماسه‌زاری قرار داشت پس خداوند Ψ باران را فرستاد تا سستی و شکنندگی و گردوغبار آزاردهنده آن زمین ماسه‌زار را از بین ببرد.

اذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (12)

سپس خداوند متعال فضل و نعمت دیگری از نعمتهای خود بر مؤمنان را یادآوری می‌کند: «آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌فرستاد که من با شما هستم» با تأیید و یاری خویش «پس مؤمنان را ثابت قدم بدانید» یعنی: به آنان مژده پیروزی بدهید، یا آنان را بر جنگ ثابت‌قدم بدانید؛ با حاضر شدن در صحنه به همراهشان و بسیار ساختن شمارشان «به زودی در دل کافران رعب خواهم افکند» تفسیر نظیر این عبارت، در سوره «آل عمران/151» گذشت «پس فراز گردنها را بزنید» یعنی: فراز گردنهای مشرکان را بزنید، چرا که فراز گردنها جای مفاصلی است که زدن در آنها بر سرعت قطع شدن گردن می‌افزاید. به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. اما قول اول رجحان دارد «و از آنان همه سرانگشتانشان را بزنید» یعنی: سرانگشتان دست‌های مشرکان را بزنید زیرا چون سرانگشتان قطع شود، فرد مضروب از جنگ باز می‌ماند، برخلاف سایر اعضا. ربیع بن انس ر می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردنها و سرانگشتانشان می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (13)

«این» کشتار مشرکان «به سبب آن است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند» و دشمنی و عناد نمودند «و هر کس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، قطعا خدا سخت کیفر است».

ابن کثیر می گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب کنندگان امت های پیشین بود».

ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (14)

«اینها را» یعنی: این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما مشرکان شد «بچشید» درد آن را احساس کنید و غصه آن را جرعه جرعه بنوشید «و بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست» اشاره به عذاب پایدار و درازمدت آینده آنان در آخرت است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ (15)

«ای مؤمنان! چون با انبوه کافران رودر رو شدید» زحفا: به هم گلاویز شده و به سوی همدیگر روی آوردید «پس به آنان پشت نکنید» و به شکست و انهزام تن در ندهید.

وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (16)

«و هر کس در آن روز پشت خود را به سوی آنان بگرداند» یعنی: هر کس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم خداوند قرار می گیرد «مگر آن که برای نبردی» مجدد «کناره جو باشد» و از روی به کار بردن تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح

به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت می‌کند تا این گمان را در وی بیفگند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. پس یا این باشد و «یا پناه‌جو باشد به جمعی» دیگر از مسلمانان هم‌رزمش - جز آن گروهی که در مقابل دشمن قرار دارد - حتی اگر مجاهدی عضو یک گروه جنگی بود و از خط اول رویارویی به سوی فرمانده خویش، یا به سوی مرکزیت و پایتخت آن دولت (رئیس حکومت) گریخت، در تحت این رخصت داخل است ولی اگر پایتخت و مرکزیت خود مورد هجوم دشمن قرار گرفته بود و مسلمانان سنگر دیگری نداشتند، دیگر گریز از صحنه نبرد توجیهی ندارد و باید همه تا مرز شهادت بجنگند. اما اگر فرار از صحنه جنگ، شامل هیچ یک از دو مورد یاد شده نمی‌شد: «پس قطعاً» شخص فرارکننده از میدان جنگ «به خشمی از سوی الله گرفتار شده است» یعنی: بجز رزمنده‌ای که با هدف جنگ مجدد با دشمن به‌طور تاکتیکی از میدان کناره می‌گیرد، یا رزمنده‌ای که به جمع دیگری از مسلمانان هم‌رزمش پناه می‌برد، هر فرارکننده دیگری از صحنه جنگ، به خشمی مسلم از سوی خدا Ψ بازگشته است «و جایگاهش دوزخ است» پس فرارش او را در بلایی سخت‌تر و عقوبتی بزرگتر از آنچه از آن گریخته، درافکنده است «و چه بد سرانجامی است» دوزخ، که او به سبب پشت کردن به دشمن، بدان پیوسته است.

بایسته یاد آوری است که پشت کردن در نبرد، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک‌کننده‌ای است که رسول خدا ص در حدیث شریف بیان کرده‌اند:

«از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید. اصحاب پرسیدند: یا رسول‌الله! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟ فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی که خداوند Ψ قتل او را حرام کرده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا».

احناف بر آنند که عقب‌نشینی از میدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول نبرد - اعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی - در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب‌نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف در این حکم به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سربه‌ها (گروه‌های جنگی پارتیزانی) چهارصدتن و بهترین لشکرها چهار هزارتن‌اند و سپاهی که دوازده‌هزار تن باشد، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علت مغلوب نمی‌شود».

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (17)

«پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت» با فراهم ساختن اسباب و مقدمات پیروزی شما «و ای محمد! تو نیفگندی وقتی که افگندی» آن مشت خاک را «بلکه خدا بود که افگند» یعنی: در حقیقت این تو نبودی که افگندی بلکه صورت افگندن از تو و حقیقت آن از خدای متعال بود زیرا اگر حقیقتاً افگنده تو می‌بودی، اثر یک مشت شن و خاک جز به همان اندازه که عادتاً از

انداختن یک فرد بشر متصور است، بیش نبود و آنچنان اثری گسترده و شکننده از آن ایجاد نمی‌شد که ذرات یک مشت خاک، به چشم و بینی تمام اعضای لشکر مشرکان برسد و همه را تارومار گرداند پس در حقیقت، این انداختن، فعل خدای سبحان بود که چنین اثر بزرگی بر آن مترتب گشت، اثری که بشر تاب و توان تحمل آن را ندارد.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: رسول اکرم ص در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل U در رسید و به آن حضرت ص گفت: مشتی خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفکن! رسول خدا ص مشتی خاک را گرفته و آن را بر روی مشرکان افگندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشمها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمتهای نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد. مراد از (بَلَاءٌ حَسَنًا) بخششی نیکو است. «همانا الله شنواست» دعای آنان را «دانااست» به احوالشان.

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (18)

«حال این بود» که بیان کردیم؛ از پیروز ساختن مؤمنان و نگونسار کردن کفار «و بدانید که خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند» یعنی: قطعاً هدف از این

عنايات الهی بر شما که در این آیات بیان شد، انعام نمودن به مؤمنان و نقش برآب ساختن نقشه کافران بود.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (19)

«اگر طلب فتح می‌کردید پس فتح به شما آمد» خطاب متوجه کفار است و هدف از آن استهزایشان می‌باشد زیرا در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان قریش هنگامی که از مکه برای جنگ با مسلمانان بیرون می‌رفتند، از خداوند Ψ خواستند تا میان آنها و مسلمانان داوری نماید و در جنگی که پیش رو است، گروه بر حق را پیروز گرداند. لذا خدای عزوجل با لحنی تمسخرآلود خطاب به آنان می‌فرماید: اگر داوری می‌خواستید، اینک نتیجه داوری برایتان آمد! «و اگر باز ایستید» از کفر و دشمنی با رسول خداص «آن» بازایستادن از کفر و دشمنی «برای شما بهتر است؛ و اگر باز گردید» به سوی کفر و دشمنی و نبرد علیه اسلام و مسلمانان «ما هم بر می‌گردیم» با مسلط ساختن مؤمنان بر شما، همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم «و بدانید که گروه شما هرچند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد» مراد از این گروه، قوم قریش در مکه است «و بدانید که خدا با مؤمنان است» پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروز است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (20)

«ای مؤمنان! خدا و فرستاده او را فرمان برید» در همه چیز و از آن جمله در جنگ «و از او روی برنتابید درحالی که می‌شنوید» ندای او را.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (21)

«و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم» پیام حق را و اطاعت کردیم «و حال آن که نمی شنوند» و در حقیقت اطاعت نمی کنند. آنان منافقان یا یهودیانند زیرا با گوشه‌ایشان پیام حق را می شنوند، بی آن که آن را بفهمند و بدان عمل کنند پس آنان همانند کسی هستند که اصلاً نشنیده است. یا مراد این است: آنان پیام حق را شنیدند ولی آن را اجابت نکردند بلکه گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (22)

«قطعا بدترین جنندگان» که بر روی زمین می جنبند و حرکت می کنند «نزد خداوند» یعنی: در حکم و داوری وی «ناشنوایان لالی هستند که نمی اندیشند» در آنچه که نفعشان در آن است تا به سوی آن بشتابند و در آنچه که زیانشان در آن است تا از آن اجتناب کنند پس آنان در نزد خداوند Ψ بدترین جنندگان هستند زیرا هر جنبنده‌ای جز آنان در روی زمین، میان خیر و شر - به نسبت - فرق نهاده و نفع و ضرر خود را از هم تمییز می دهد. وصف کردن کفار به ناشنوایان گنگ - درحالی که به ظاهر هم می شنوند و هم نطق می کنند - به سبب عدم بهره‌گیری‌شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (23)

«و اگر خدا در آنان» یعنی: در آن گروه کرولال «خیری می یافت، قطعا به آنان می شنواید» به چنان شنوایی‌ای که از آن سود برده و در اثر آن، حجتها و برهانها

را دریابند «و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتما باز به حال اعراض، روی برمی‌تافتند» زیرا این امر که آنان ایمان نمی‌آورند، در علم باری تعالی سبقت گرفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (24)

«ای مؤمنان! به ندای خداوند و پیامبر که شما را به پیامی حیات‌بخش فرامی‌خواند، لبیک اجابت بگویید» یعنی: به‌سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ماص و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی‌تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادت‌مندانه و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، از آنجا که پیامبر شما را به‌سوی اموری فرامی‌خواند که حیات حقیقی‌تان در آن است؛ چون علم شریعت زیرا علم؛ حیات است و جهل؛ مرگ و همانند پذیرش اوامر و نواهی قرآن؛ زیرا حیات ابدی و نعمت سرمدی در گرو امتثال فرمانهای قرآن است و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب بقای حیات شماست، چرا که اگر دشمن مورد هجوم قرار نگیرد، خود بر شما هجوم برده و نابودتان می‌کند.

اما از سیاق آیات چنین بر می‌آید که لبیک گفتن به ندای خدا Ψ و پیامبرش ψ در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت فرمان جهاد است چنان‌که محمدبن اسحاق از عروه‌بن زبیر τ چنین نقل کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی‌سعیدبن معلی τ آمده است که فرمود: «من در مسجد مشغول ادای نماز بودم که در این اثنا رسول خدا ص مرا فراخواندند ولی (به‌تصور این‌که به‌پایان رساندن نماز اولی است) اجابت‌شان نگفتم لذا چون نماز را تمام کردم به محضر ایشان شتافتم و گفتم: یا رسول‌الله! شما مرا در حالی

فراخواندید که مشغول ادای نماز بودم! فرمودند: مگر خداوند متعال نفرموده است که: به ندای خدا و پیامبر - چون شما را فراخواند - لبیک اجابت بگویید؟». «و بدانید که خداوند میان آدمی و دلش حائل می‌گردد» یعنی: مادامی که دل‌هایتان نرم و به فرمان است، به‌سوی اجابت اوامر خداوند متعال بشتابید، قبل از آن‌که احوال متغیر شود و دل‌هایتان از شما فرمان نبرد. فرمان نبرد دل از انسان بامرگ وی است که نقطه پایان عمل اوست. یا: هر کس بسیار گناه کند، چه‌بسا که قلبش از معانی ایمانی دور شود و بعد از آن به اجابت گفتن حق تعالی و پیامبرش مایل نگردد.

در حدیث شریف به روایت ام‌سلمه آمده است که رسول‌خداص این دعا را بسیار می‌خواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك» بارالها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار». گفتم یا رسول‌الله ص! مگر دلها را دگرگونی‌ای است؟ فرمودند: «آری! خدای عزوجل هیچ کس از بنی‌آدم را نیافریده، مگر این‌که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد، آن را راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش می‌گرداند لذا از الله پروردگارمان درخواست می‌کنیم که دل‌هایمان را - بعد از آن‌که هدایت‌مان نموده - منحرف نگرداند و از او می‌طلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشد، همانا او بسیار بخشاینده است...». «و بدانید که به‌سوی او حشر خواهید شد» در روز قیامت، آن‌گاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان، پاداش می‌دهد.

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
(25)

«و از فتنه‌ای» یعنی: از آزمون و محنتی «پرهیزید که فقط به ستمکاران شما نمی‌رسد» یعنی: از فتنه‌ای پرهیزید که از ظالم گذشته، دامن‌گیر خوبان نیز می‌شود و صالح و طالح همه را دربر می‌گیرد زیرا آن‌گاه که به اوامر خدا و رسولش لبیک نگویند و در مقام تأیید حق و انکار باطل بر نیایید، چه بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خدای عزوجل عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به‌خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که خداوند Ψ خاص و عام همه را عذاب می‌کند». «و بدانید که خداوند سخت کیفر است» و عذاب نمودن کسانی که مباشرتا و مستقیما مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به‌طور غیرمستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. آری! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر - مخصوصا - فرود نمی‌آید بلکه به‌طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل می‌شود. بنابراین، جهاد در راه خدا Ψ و امر به معروف و نهی از منکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَادْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَاَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهٖ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (26)

«و یاد کنید» ای مهاجران! و به قولی: ای امت عرب! «هنگامی را که شما در زمین، اندک و مستضعف بودید» مراد: سرزمین مکه است «می‌ترسیدید که

مردم شما را بربایند» مراد از مردم: مشرکان قریش و به قولی: فارسیان و رومیانند. خطف: گرفتن و ربودن به سرعت است. «پس او شما را جای داد» یعنی: خدای منان شما را به مدینه، یا به سوی انصار، جای و مأوی داد «و شما را به پیروزی خود نیرومند گردانید» در روز بدر «و شما را از چیزهای پاکیزه روزی داد» که از جمله آنها یکی هم غنایم جنگ است «تا باشد که سپاس بگذارید» این نعمت‌ها را و بنابراین، خدا و رسول وی را در همه چیز اجابت و اطاعت کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(27)

«ای مؤمنان! به خدا و پیامبر او خیانت نکنید» با ترک آنچه که شما را بدان مکلف نموده‌ایم و با فرو گذاشتن آنچه که پیامبرماصل شما را به انجام آن سفارش کرده و شما را بر آن امین قرار داده است «و در امانت‌های یک‌دیگر» که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، افشاکردن اسرار مؤمنان برای کافران و منافقان است «در حالی که خود می‌دانید» که این کار خیانت است، اما عمدا مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول خداصل او را نزد طایفه بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به داوری رسول‌خداصل درباره خود تن در دهند، به آنان برساند. پس

چون ابولبابه پیغام رسول خداص را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول خداص را درباره خود - هرچه که باشد - بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این که: پذیرش حکم رسول خداص به معنی گردن زدن شماست! ولی بی درنگ متوجه شد که با این کار به خدا و رسولش خیانت کرده است لذا سوگند خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی ای نمی زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه پذیر شود. آن گاه به مسجدالنبی رفت و خود را محکم به یکی از ستونهای مسجد بست و به مدت نه روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی هوش و بی رمق می افتاد. همان بود که خدای عزوجل از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول خداص با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول خداص آمدند و وی را باز کردند...».

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (28)

«و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند» یعنی: آنها سبب افتادن در فتنه هستند زیرا همین اموال و اولادند که باعث سقوط شما در دامن بسیاری از گناهان و در نتیجه عذاب باری تعالی می شوند. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می کنید یا خیر؟ «و خداست که نزد او پاداشی

بزرگ است» پس حق خداوند متعال را بر اموال و اولادتان مقدم بدارید و مبادا اموال و اولادتان سبب آن گردند که امانت را خیانت کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (29)

«ای مؤمنان! اگر از خدا پروا دارید، برای شما فرقانی قرار می‌دهد» یعنی: برای شما به وسیله تقوی، از ثبات دل و قدرت بصیرت و حسن هدایت چنان نیرویی قرار می‌دهد که بتوانید با آن، میان حق و باطل فرق گذاشته، شبهات را بشناسید و در روشنی آن، از آنچه مایه بیم و هراس شماست حذر کنید. یا «فرقان» به معنی پیروزی است زیرا این پیروزی است که حق را از باطل متمایز و نمایان می‌گرداند «و» اگر از خدا Ψ پروا بدارید «سیئات را از شما می‌زداید و شما را می‌آمزد» یعنی: گناهان شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی آمده است: مراد از «سیئات» گناهان صغیره و مراد از «ذنوب»، گناهان کبیره است «و خدا صاحب فضل بزرگ است» بر بندگانش. پس بدانید که تقوی کلید این همه موهبت‌هاست.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (30)

«و یاد کن هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند».

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: شبی سران قریش در مکه پیرامون این موضوع با هم مشورت کردند که کار رسول

خداص را یکسره نمایند پس برخی از آنان گفتند: چون صبح بر او دمید، او را به بند کشید. برخی دیگر گفتند: بلکه از مکه اخراجش کنید. برخی دیگر گفتند: از هر قبیله جوانی را انتخاب کنید که همه به طور دسته جمعی بر او یورش برند و او را باضربه‌ای چون ضربه یک مرد به قتل رسانند، در آن صورت، خون او میان همه قبایل توزیع خواهد شد و قطعا بنی‌هاشم قدرت جنگیدن با تمام قبایل و تیره‌های قریش را ندارند. سرانجام بر این رأی اجماع کردند. همان بود که خدای عزوجل پیامبرش را از نیرنگ و نقشه دشمنان آگاه کرد. آن‌گاه حضرت علی^ع مأمور شد تا بر بالین آن حضرت ص بخوابد تا دشمنان غافل گردند و آن حضرت ص شبانگاه با ابوبکر صدیق^ع راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند تا به غار ثور رسیدند.

«و آنان مکر می‌کردند و خداوند هم مکر می‌کرد» یعنی: مشرکان در خفا علیه رسول خداص نیرنگها و توطئه‌ها می‌تیندند، اما خدای عزوجل در مقابل، نیرنگهایشان را بی‌اثر می‌کرد و بدانند که در برابر این نیرنگها مجازاتشان می‌کند و نیرنگهایشان را به خودشان بر می‌گرداند. مجازات الهی از باب «مشاکله»^۱ مکرنامیده شد «و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است».

**وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (31)**

«و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند» از روی سرسختی، تعصب، تمرد و دوری از حق «شنیدیم» آنچه را که تو بر ما می‌خوانی «اگر بخواهیم

^۱ مشاکله یا هم‌شکل‌گویی: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

مانند این را» که تو بر ما خوانده‌ای «می‌گوییم» اما چون به دنبال آن رفتند که مانند آیات قرآن را بسازند، از این کار ناتوان شدند، آن‌گاه ناگزیر از روی عناد و تمرد گفتند: «این جز اساطیر پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره‌پردازان، از اخبار و داستانهای پیشینیان می‌نویسند. در بیان سبب نزول آمده است: گوینده این سخن، نضربن حارث - لعنه‌الله - بود، او سپس در جنگ بدر اسیر شد و رسول خداصل دستور دادند تا به سختی کشته شود و همچنان شد.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (32)

«و هنگامی که گفتند: خدایا! اگر این قرآن همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور» این سخن را از سر جهل و تندروی و افراطگری در انکار و تکذیب‌شان گفتند، در حالی که حق این بود تا بگویند: خدایا! اگر این قرآن حق است، ما را به‌سوی آن هدایت کن و به ما توفیق بده تا از آن پیروی کنیم!

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (33)

«و مادام که تو در میانشان هستی، خداوند عذاب کننده آنان نیست» یعنی: ای محمدص! مادام که تو در میانشان هستی، آنان از عذاب استیصال و براندازی کامل در مهلت قرار دارند زیرا سنت خدای عزوجل بر آن است که هیچ امتی را درحالی که پیامبرشان در میانشان است، به عذاب استیصال عذاب نکند «و خدا عذاب کننده آنان نیست درحالی که استغفار می‌کنند» یعنی: خداوند عذاب

کننده مشرکان نیست مادامی که آمرزش می‌خواهند. روایت شده است که کفار قریش به هنگام طواف می‌گفتند: «غفرانک: پروردگارا! از تو آمرزش می‌خواهیم». ابن عباس τ می‌گوید: «در میان کفار قریش دو امان وجود داشت: یکی وجود پیامبر خداص و دیگری استغفار پس پیامبر خداص از میانشان رفتند، اما استغفار باقی ماند». همچنان ابن عباس τ می‌گوید: «خداوند هیچ قومی را - مادامی که انبیایشان در میانشان باشند - به عذاب ریشه‌کن نمی‌کند تا آن‌که انبیا را از میانشان بیرون برد». در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل دو امان برای امتم نازل نموده است: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) «یک امان، وجود من در میانشان است و امان دیگر، استغفار» پس چون من درگذرم، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می‌گذارم». اما به قولی معنی این است: اگر از کسانی باشند که به خدا ایمان داشته باشند و از او آمرزش بخواهند، او عذاب‌کننده‌شان نیست. به قولی دیگر معنی این است: خداوند Ψ عذاب‌کننده‌شان نیست مادامی که در میانشان کسانی از مسلمانان هستند که استغفار می‌کنند ولی چون مسلمانان از میانشان بیرون رفتند، خداوند Ψ در روز بدر و بعد از آن، عذاب‌شان کرد.

وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (34)

«و چیست آنان را که خداوند عذاب‌شان نکند، حال آن‌که» آنان مردمی را که به‌خدای یگانه ایمان آورده و از پیامبرش پیروی می‌کنند «از مسجدالحرام بازمی‌دارند» و به ایشان امکان ادای مناسک را نمی‌دهند. یعنی: آنان به‌سبب فجایی که مرتکب شده‌اند، مستحق عذاب خداوند Ψ هستند ولی این عذاب به

برکت اقامت رسول خداص در میانشان، بر آنان نازل نگشت. «و» آنان مردم را از مسجدالحرام در حالی باز می‌دارند که «متولیان آن نیستند» این رد سخن مشرکان است که می‌گفتند: ما متولیان کعبه هستیم «اولیای آن جز متقیان نیستند» یعنی: متولیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن خداΨ است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند. در حدیث شریف آمده است که از رسول خداص پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آن‌گاه تلاوت کردند: **(إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ)**. «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خداΨ، یا شایسته تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
(35)

«و نماز آنان در خانه کعبه جز سوت کشیدن و کف‌زدن نیست» یعنی: در دوره سلطه مشرکان، خانه کعبه به چنان عبادتی که خداوندΨ در آن بر وجه مشروع مورد تعظیم قرارگیرد، آبادان نبود بلکه کعبه با حرکات سبک و بی‌معنایی چون سوت کشیدن و کف‌زدن - آن هم به نام نماز - عرصه‌گاه حرکات وقیحانه آنان شده بود. به قولی معنی این است: مشرکان در خانه کعبه سوت می‌کشیدند و دست می‌افشانند و این حرکات را فقط به این هدف به جای نماز قرار می‌دادند که نمازگزاران مسلمان را از نمازشان باز داشته و ایشان را در نمازشان به اشتباه افکنند «پس ای کافران! به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را

بچشید» یعنی: این است پاداش شما در برابر آنچه کردید. مراد سزایی است که در روز بدر به آنان رسید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (36)

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل می‌کند: بعد از شکست مشرکان در بدر، فرزندان مشرکانی که در بدر کشته شده بودند، از ابوسفیان و دیگرانی که در قافله تجارتي قریش اموالی داشتند، خواستند که آن اموال، صرف انتقام گرفتن از مسلمانان شود و آنها نیز پذیرفتند پس نازل شد: «همانا کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا مردمان را از راه الله بازدارند» با به راه انداختن نبرد علیه رسول خداص و جمع کردن لشکری برای این هدف «پس زود باشد که آن را خرج کنند، باز» فرجام «آن انفاقشان، حسرتی بر آنان باشد» و غرق حسرت و ندامت گردند زیرا آن اموال را - بی آن که حاصلی از آن به دست آورند - می‌بازند و تلاشهای مذبحخانه‌شان سراسر برایشان مصیبت‌بار خواهد بود «سپس مغلوب می‌شوند» و این وعده ما است چنان که فرموده‌ایم: (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ): (خدا مقرر کرده است که حتما من و فرستادگانم غالب خواهیم شد) «مجادله/21». سرانجام کار نیز این‌گونه بود و وعده خدای سبحان به واقعیت پیوست. لذا اخبار این آیه از معجزات است و در صورت تکرار شرایط؛ این معجزه تا روز قیامت به حال خود باقی است «و کافران به سوی دوزخ رانده می‌شوند» پس هم اموالشان تباه می‌شود، هم در

دنیا مغلوب می‌گردند و هم در آخرت مورد عذاب قرار می‌گیرند و این‌همه به سود مؤمنان است.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (37)

«چنین است تا خداوند» گروه «پلید را» که کفارند «از» گروه «پاک» که مؤمنانند «جدا کند و ناپاکی را روی یک‌دیگر نهد پس آن همه را یکجا توده سازد» یعنی: گروه‌های کفار را بر روی هم نهد و یکجاشان سازد تا از فرط ازدحام و انبوهی‌شان، همچون پشته هیزمی برهم نهاده و بهم فشرده، متراکم گردند «پس» آن‌گاه «آن را» یعنی: آن گروه پلید را «در جهنم اندازد، اینان همان زیانکارانند» که خود و اموال خود را باختند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأُولِينَ (38)

«به کافران بگو: اگر باز ایستند» از دشمنی رسول‌خداصل و مخالفت با وی، با ورود در اسلام «آنچه گذشته است» از کفر و اعمال بدشان، از جمله دشمنی و جنگشان علیه مسلمانان «بر آنان آمرزیده می‌شود» زیرا - چنان‌که در احادیث آمده است - اسلام، ما قبلش را محو می‌کند.

امام ابوحنیفه: به استناد این آیه می‌گوید: «اگر مرتد مسلمان شد، قضا آوردن عبادتهای ترک شده بر وی لازم نیست».

«و اگر باز گردند» یعنی: اگر به جنگ و دشمنی و کفر خود استمرار دهند «به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشته است» یعنی: بدانند که سنت خدا

بر آنان نیز خواهد گذشت چنان‌که بر امت‌های پیشینی که عملکردی مانند عملکردشان داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، گذشت پس اینان نیز باید فرجامی مانند فرجام آنان را انتظار داشته باشند.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (39)

«و با آنان» یعنی: با کفار «بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، همه برای الله باشد» یعنی: تا مسلمانی یافته نشود که در دین خویش مورد آزار قرار گیرد. البته این آرمان زمانی برآورده خواهد شد که سلطه عالم همه از آن مسلمانان گردد و بساط حاکمیت‌های کفر برچیده شود.

آیه کریمه، بیانگر این حقیقت است که هدف نهایی جهاد مسلحانه در اسلام، رسیدن به وضعیتی جهانی است که در آن کلمه خداند Ψ برتر و سلطه از آن مسلمانان باشد، نه به این معنی که کسی بر گردن نهادن به دین اسلام مجبور ساخته شود بلکه به این معنی که چنان سلطه‌ای بر روی زمین باقی نماند که مانع دخول انسانها به دین اسلام شود. تفسیر نظیر این عبارت در سوره «بقره/193» نیز گذشت. «پس اگر باز ایستند» از کفر «قطعا خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست» بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می‌دهد.

وَإِن تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ (40)

«و اگر روی برتافتند» از ایمان و از کفر باز نایستادند «پس بدانید» ای مؤمنان «که الله مولای شماست» یعنی: نصرت‌دهنده شماست لذا به ولایت و نصرت وی اعتماد کنید «چه نیکو مولایی و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است» لذا هر کس

به شرف ولایت و دوستی الله ﷻ نایل شد؛ رستگار و هر کس که از نصرت وی برخوردار گشت؛ پیروز است.

**وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ
يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (41)**

«و بدانید که هر چیزی را» اندک یا بسیار «از کافران به غنیمت گرفتید»
چگونگی تقسیم آن این است که: «یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و
خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است» غنیمت: آن بخش
از اموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم
شامل هر چیزی - اعم از زمین، کالا، پول و... است - که مسلمانان از کفار به
غنیمت می‌گیرند و باید امام (زامدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه،
تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآنند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به
دست مالکان اصلی آن و درعوض، مقررکردن خراج بر آن، مخیر است و در
صورت تعیین خراج؛ زمین‌کما فی السابق ملک مالکان خود می‌گردد.

امام شافعی: می‌گوید: خمس (یک‌پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود
زیرا سهم خداوند ﷻ و رسول وی ص یکی است که در مصالح مؤمنان به
مصرف می‌رسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق می‌گیرد که در آیه
ذکر شده است. ولی امام ابوحنیفه: می‌گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف
تقسیم می‌شود: یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (مسافران). زیرا حکم سهم
رسول خدا ص و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفته است و اگر سهمی هم به
اقربای پیامبر ص برسد، فقط از باب فقر و مسکنت‌شان است - چنانچه

فقیر باشند - نه از باب قرابت‌شان. مراد از (لذی القربی): اقارب پیامبر ص؛ یعنی بنی‌هاشم و بنی مطلب اند.

این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، اما چهارسهم باقی‌مانده غنایم بر غنیمت‌گیری تقسیم می‌شود که در جنگ حضور داشته‌اند. مذهب امام ابوحنیفه: در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم.

«اگر به خداوند ایمان آورده‌اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شما را در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهارپنجم سهم خود قناعت ورزید «و» اگر «به آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خویش» محمد ص؛ از فرشتگان و پیروزی و معجزات و آیات «در روز فرقان» ایمان آورده‌اید، در حکم غنایم همین‌گونه عمل کنید که فرمان داده‌ایم. «روز فرقان»: روز بدر است زیرا این روز بود که میان اهل حق و اهل باطل، جدایی افگند «روزی که آن دو گروه» یعنی: مسلمانان و کافران «با هم رو در روشدند. و خداوند بر هر چیز توانا است» از آن جمله بر نصرت دادن جمعی اندک بر جمعی بسیار چنان‌که در بدر چنین کرد.

سپس در بیان تفصیلی بعضی از رخدادهای بدر می‌فرماید:

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَقْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (42)

«آن‌گاه که شما در کناره نزدیک بودید» یعنی: شما در دامنه‌ای از وادی بدر اردو زده بودید که به مدینه نزدیک‌تر بود («و آنان در کناره دورتر بودند» یعنی: دشمن در دامنه دورتر از مدینه و نزدیکتر به سمت مکه موضع گرفته بود «و کاروان پایین‌تر از شما بود» مراد؛ کاروان تجارتی ابوسفیان است که در موقعیتی پایین‌تر از دو گروه، در نزدیک ساحل دریا راه می‌پیمود. پس در حالی که وضعیت این‌گونه بود، خدای عزوجل با یاری دادن مؤمنان بر کفار، بر ایشان منت گذاشت «و اگر با یک‌دیگر وعده جنگ گذاشته بودید، قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید» یعنی: اگر شما و مشرکان مکه با هم بر این امر که در این موضع رو در رو شوید، وعده قبلی می‌گذاشتید، قطعاً با یک‌دیگر وعده خلافی می‌کردید زیرا شما را قلت تعدادتان و کثرت دشمنتان از وفا به وعده سست می‌کرد و آنان را ترس و هیبتی که از رسول خداص در دل داشتند، یا آنان را تمایل به سالم ماندن قافله‌شان، از آمدن به میعادگاه باز می‌داشت «و لیکن» حق تعالی شما و آنان را در این آوردگاه گردآورد «تا الله کاری را که کردنی بود به انجام رساند» از پیروز ساختن دوستان و خوار ساختن دشمنانش و عزت بخشیدن به دینش و به ذلت کشانیدن کفر در حالی که هرگز محاسبه دو گروه بر این مبنا نبود که این اتفاق به این صورت روی می‌دهد، اما خدای عزوجل این اتفاق را به همین شکل محقق گردانید «تا هلاک گردد کسی که هلاک شدنی است بعد از قیام حجت و زنده بماند کسی که زنده ماندنی است بعد از قیام حجت» و بعد از آن؛ دیگر هیچ‌کس را بر خدای عزوجل عذر و حجتی باقی نماند. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده

است، بی هیچ گونه شبهه‌ای باشد، همین گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی هیچ گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب گردید، هلاکت وی بی هیچ گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین گونه برای اهل ایمان در این که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت برایشان روشن و آفتابی شده است که دین خدا Ψ پیروز است و دوستانش فاتح و مسلمانند «و همانا الله شنوای داناست» تمام سخنان بندگان را می‌شنود و همه چیز آنان را می‌داند - اعم از کفر کافر و ایمان مؤمن را.

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَاشَلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (43)

«هنگامی که خداوند آنان را» یعنی: لشکر مشرکان را «در خوابت به تو اندک نشان داد» رسول خداص در خواب، لشکر مشرکان را اندک دیدند و این خواب را به یاران خویش نقل کردند و نقل آن، سبب ثبات و پایداری اصحابشان گردید «و اگر آنان را به تو بسیار نشان می‌داد، البته سست می‌شدید و حتما با یکدیگر در کار نزاع می‌کردید» یعنی: اگر رسول خداص لشکر مشرکان را در خواب بسیار می‌دیدند، بی‌گمان اصحابشان از جنگیدن با کفار احساس جبن و انفعال و سستی می‌کردند و در کار جنگ با یکدیگر نزاع و کشمکش می‌نمودند که آیا با کفار رودر رو شوند یا خیر؟ «ولی خدا به سلامت داشت» شما را و از سستی و بزدلی در پناه عصمت خویش در آورد لذا آنان را در چشم رسول

خداص کم نشان داد «چراکه او به راز دلها داناست» و نقاط ضعف و قوت بندگانش را به درستی می‌داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (44)

«و آن‌گاه که با هم روبرو شدید، آنان را در دیدگان شما اندک نمایاند و شما را نیز در دیدگان آنان اندک نمایاند» تا هریک از دو گروه را علیه دیگری - با ضعیف نشان دادن آن - برانگیزد. این اندک‌نمایی تا بدانجا بود که گوینده‌ای از مسلمانان به دیگری گفت: آیا مشرکان را در حد هفتاد تن تخمین می‌زنی؟ او در پاسخ گفت: آنها در حدود صد تن‌اند. حال آن‌که شمار واقعی مشرکان، نزدیک به هزار تن بود. همین‌گونه مسلمانان را در چشم مشرکان کم نمایاند تا بدانجا که گوینده‌ای از مشرکان گفت: آنها در حد خورندگان یک گوسفند در یک نوبت غذا بیش نیستند. البته اندک‌نمایاندن مسلمانان در چشم کفار قبل از شروع جنگ بود، اما چون جنگ آغاز شد، خداوند Ψ مسلمانان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد¹ «تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند» یعنی: این اندک‌نمایاندن طرفین در دید یک‌دیگر، برای آن بود تا خداوند Ψ میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد «و کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود» پس به آنچه بخواهد حکم می‌کند - و سپاس او را که به سود اهل ایمان حکم کرد.

¹ نگاه کنید به «آل عمران/13»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (45)

«ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید» و در نبرد با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. البته گاهی ثبات و پایداری جز با عقب‌نشینی به منظور آماده شدن برای نبردی مجدد، یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌زمان، حاصل نمی‌شود.

این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده می‌شود که اولین آنها ثبات و پایداری است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام ص فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست».

قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و خدا را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بویژه در هنگام اضطراب و مشوش بودن دل‌هایتان چراکه یاد خدا Ψ شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری می‌کند و او را به زبان‌هایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنان‌که یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد گفتند: **(رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ)** «بقره/250». «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش درکسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (46)

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات خویش.

قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل می‌شوید» تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جبن و سستی در جنگ می‌شود «و» در صورت اختلاف و تنازع «شان و شوکتان بر باد می‌رود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده است «و صبر کنید، همانا الله با صابران است» این قاعده پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (47)

«و مانند کسانی نباشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و نمایشگری در چشم مردم خارج شدند» آنان قبیله قریش بودند که در روز بدر، مغرورانه و خرامان با زنان آوازخوان و طبل و دهل و موسیقی خارج شدند و با وجود آن‌که در میان راه به آنان خبر رسید که قافله ابوسفیان به سلامت رسته و خطر از آن دفع شده است، اما به مکه باز نگشتند بلکه گفتند: ناگزیر باید به بدر برویم و در آنجا خیمه و خرگاه برپاساخته، شراب بنوشیم و به عیش و عشرت و پایکوبی و دست‌افشانی پردازیم و زنان آوازخوان برای ما آواز بخوانند تا اعراب آوازه قوت و شوکتمان رابشنوند. پس این حرکت‌هایشان جز به انگیزه سرمستی و

تکبر و خودنمایی در چشم مردم و جلب سپاس و ثنای آنان و فخر فروشی و ریا نبود، از همین رو در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ص قریش را این گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «بارالها! این قریش است که با فخر و کبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، بارالها! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف آمده است: «خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

1 - به هنگام تلاوت قرآن.

2 - به هنگام جنگ.

3 - به هنگام حمل جنازه».

مطالعه فنون جنگ نیز نشان می‌دهد که سروصدا و همهمه در جنگ، نشانه ضعف روحیه است. «و» مانند کسانی نباشید که «از راه الله باز می‌دارند» صد: حائل شدن میان مردم و میان راههای هدایت و گمراه‌ساختن آنان است. یعنی: در خارج شدن به میدان جنگ، همانند این گروه ریاکار بازدارنده از راه خدا Ψ نباشید «و خدا به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» این، تهدیدی برای مشرکان است.

وَإِذْ زَيْنَ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَيَّ عَقْبِيهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (48)

«و» به یاد آورید «هنگامی را که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست» یعنی: در آنان این پندار را افگند که با جنگیدن علیه مسلمانان، کاری نیک انجام می‌دهند. آری! شیطان در رأس لشکری از شیاطین به صورت انسانی متمثل شد

«و گفت» به مشرکان «امروز هیچ کس از مردم بر شما غلبه کننده نیست و همانا من جار شما هستم» یعنی: پناه‌دهنده شما هستم از هر دشمنی، یا امان‌دهنده شما هستم وگفت: من از قبیله بنی‌کنانه هستم. ابلیس خود، به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» که از سران قبیله یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیله بنی‌بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزند «پس چون هر دو گروه» یعنی: گروه مسلمانان و گروه مشرکان «روبرو شدند، شیطان بر پاشنه‌های خود بازگشت» یعنی: به عقب بازگشت «و گفت: همانا من از شما بیزارم» زیرا او نشانه‌های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند Ψ از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان براءت جست، سپس در بیان علت بیزاری جستن خویش گفت: «همانا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» شیطان جبرئیل U را درحالی دید که فرشتگان همراه وی بودند «همانا من از الله می‌ترسم» شیطان از آن ترسید که از سوی فرشتگانی که در معرکه حاضر بودند، به وی بلایی برسد. به قولی دیگر: چون دید که نه او را یارای رویارویی است و نه مشرکان را لذا بیم و ترس از خدای عزوجل را بهانه قرار داد و بدین‌گونه تعلق ورزید. آن‌گاه ادامه داد: «و خدا سخت کیفر است» بر کسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوَاهُ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (49)

«هنگامی که منافقان» در مدینه، همان کسانی که اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «و کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: شکاکانی که

نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ «می گفتند: این گروه را» یعنی: مسلمانان را «دیشان فریفته است» تا بدانجاکه با تکلف و دشواری، تن به کاری سخت چون جنگ با قریش می دهند، درحالی که هرگز تاب و توان این کار را ندارند. حق تعالی در پاسخشان می فرماید: «و هر کس بر خدا توکل کند، بداند که خداوند، عزیز حکیم است» پس هیچ نیرویی نمی تواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که اندک را بر بسیار و ضعیف را بر قوی مسلط می کند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی سازد و توکل کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی گرداند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (50)

«و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می کنند. آری! اگر صحنه قبض ارواحشان را ببینی، بی گمان کاری بزرگ را دیده ای «بر چهره ها و بر پشت های آنان می زنند» به قولی: زدن فرشتگان بر چهره ها و بر پشت های کفار، به هنگام مرگ و جان ستاندن آنهاست. به قولی دیگر: این کار در روز قیامت است، هنگامی که فرشتگان، کفار را به سوی دوزخ می رانند «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: فرشتگان به کفار می گویند: عذاب سوزان را بچشید. در حدیث شریف آمده است: «چون ملک الموت با چهره ای عبوس و هولناک در هنگام

احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تار. آن‌گاه روح وی در اجزای بدنش متفرق می‌شود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می‌شود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افکار می‌شود».

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (51)

«این» مجازات سخت «به‌سبب آن کرداری است که دستان شما پیش فرستاده است» یعنی: به‌سبب معاصی‌ای است که مرتکب شده‌اید «و» به‌سبب «آن است که الله بر بندگان ستمگر نیست» زیرا حق تعالی پیامبران خویش را به‌سویشان فرستاده و کتابهای خویش را بر آنان فرود آورده و راه را بر آنان روشن ساخته ولی آنان این ارزشها را پاس نداشتند لذا مستحق این کیفر عادلانه گردیدند.

كَذَّابٌ آلَ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (52)

بعد از آن‌که خدای سبحان، از نزول عذاب خویش بر مشرکان در بدر خبر داد، اینک به دنبال آن، حقیقتی را عنوان می‌نماید که از سنت وی در گروههای کفار حکایت می‌کند: «همانند عادت فرعونیان و پیشینیان آنان که به آیات الهی کفرورزیدند، آن‌گاه خداوند آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، هرآینه الله توانای سخت‌کیفر است» یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروههای کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر

ورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است. دأب: عادت است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (53)

«این» عذابی که خداوند Ψ بر آنان فرود آورد «بدان سبب است که خداوند دگرگون‌کننده نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته» یعنی: عادت الهی در بندگانش، عدم دگرگون ساختن نعمتها بر آنان است؛ «مگر آن‌که آنان آنچه را که در دل دارند، تغییر دهند» از احوال و اخلاق خویش، با کفران نعمتهای Ψ و ناسپاسی احسان و اهمال اوامر و نواهی وی. پس دگرگون ساختن نعمت بر آل فرعون و بر مشرکان مکه، نتیجه عملکرد و احوال خود آنان است و قانون الهی در همه عصرها و نسل‌ها همین‌گونه بوده است «و خداوند شنواست» سخنان تکذیب‌کنندگان را «دانااست» به آنچه که انجام می‌دهند.

كَذَابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ (54)

«همانند عادت فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است «آیات پروردگار خویش را دروغ شمردند پس ما آنان را به سزای گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همه آنها ستمکار بودند»

یعنی: کسان فرعون و پیشینیانشان و همین‌طور مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به خدای سبحان و آیات و پیامبرانش و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان می‌گردیدند پس سنت الله Ψ این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را با غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند. در سیرت آمده است: چون خبر کشته شدن ابوجهل در بدر به رسول خدا ص رسید، آن حضرت ص حرکت کردند تا بر سر نعش وی رسیدند، آن‌گاه ایستادند و فرمودند: «این شخص، فرعون این امت بود».

**إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (55) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ
ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (56)**

«بی‌تردید، بدترین جنبندها» یعنی: بدترین آنچه که بر روی زمین از انواع جانداران می‌جنبد «در نزد خدا» یعنی: در حکم وی «کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند» یعنی: کسانی‌اند که بر کفر خویش اصرار ورزیده و در گمراهی غوطه‌ور شده‌اند زیرا این کفار کودن، عقل و خردشان را در آنچه که باید، به‌کار نگرفته و به آنچه که صلاحشان در آن است، راه نیافته‌اند «پس آنان ایمان نمی‌آورند» اصلا و ابدا از گمراهی‌شان باز نمی‌گردند و به دلیل پافشاری بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که از آن بازگردند «همان کسانی که از آنان پیمان گرفتاری، سپس پیمان خود را» که از آنان گرفته بودی «در هر بار می‌شکنند» یعنی: در هر پیمانی «و پروایی» از پیمان‌شکنی «ندارند» و از عاقبت آن نترسیده و از اسباب آن نمی‌پرهیزند. و از این گروهند طائفه بنی‌قریظه که رسول خدا ص با

آنان بر این امر که کفار را یاری نکنند، پیمان بستند، اما آنها به این عهد خود وفا نکرده بلکه به مکه رفتند تا کفار را به جنگ مسلمانان برانگیزند و به آنها وعده یاری و کمک بدهند، که بر اثر آن، قریش و قبایل مشرک دیگر به سوی غزوه خندق شتافتند. پس از آنجا که بنی قریظه عهد خویش را با مسلمانان شکستند، مسلمانان نیز به دنبال شکست و فرار مشرکان در غزوه خندق، حساب کار را با آنان یکسره کردند چنان که این داستان در سیرت نبوی به تفصیل آمده است. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، کفار را بدترین جنبندگان روی زمین معرفی کرد، آن‌گاه از میان آنان پیمان شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

فَإِذَا تَقَفَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ (57)

«پس اگر در جنگ آنان را یافتی» یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی «به سبب آنان» یعنی: با کشتن و تیره‌روز ساختن آنان «کسانی را که پشتیبان آنان هستند» از محاربان اهل شرک «متفرق ساز» و تار و مار کن «باشد که عبرت گیرند» یعنی: چنان درسی به آنان بده که عبرت پشتیبانانشان گردد تا از تو هراسی عمیق در دل بدارند و از بیم آن‌که بر آنان همان فرود آید که بر پشاهانگانشان فرود آمد، از جنگ با تو دست بردارند.

وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَاةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (58)

«و اگر از گروهی بیم خیانت داری» یعنی: اگر از گروهی که با آنان عهد بسته‌ای، بیم نیرنگ و پیمان‌شکنی داری و اگر از آنان نشانه‌های خیانت به ظهور رسید «پس بپرداز به سوی آنان» پیمانی را که میان تو و آنان است «به‌طور برابر» یعنی: به شیوه‌ای که تو و آنان به‌طور یکسان بدانید که آن پیمان، شکسته شده و دیگر قابل اعتبار نیست لذا به‌گونه آشکار و اعلام‌شده، طرف مقابل را از بی‌اعتبار بودن پیمان باخبر و آگاه گردان و جنگ را با آنان به‌طور غافلگیرانه و ناگهانی آغاز نکن. هرچند آیه کریمه در شأن یهود مدینه نازل شده ولی حکم آن عام است و هر هم‌پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر می‌گیرد «زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد» این هشدار برای رسول خداص است که مبدا قبل از اعلام صریح و بی‌پرده بی‌اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول خداص آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

- 1 - کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای خدا Ψ است.
- 2 - کسی که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.
- 3 - کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (59)

«و باید که نپندارند کافران» درباره خود «که آنان پیشی جسته‌اند» یعنی: نپندارند که از نزد ما جان به در برده و به سلامت جسته‌اند، یا نپندارند که نیرومندتر از آن هستند که تو را بر آنان غالب گردانیم «زیرا آنان عاجز نتوانند کرد» یعنی: هرچند برخی از آنان از معرکه «بدر» گریخته و جان به‌در برده‌اند ولی بدانند که خواه ناخواه آنان را با عذاب خویش در خواهیم یافت و گریزی از عذاب ما ندارند پس ای پیامبرص! مطمئن باش که جان به‌در بردگان از بدر، سرانجام گرفتار خواهند شد.

و از آنجا که مبارزه علیه کفار آمادگی می‌طلبید، مسلمانان باید مجهز باشند زیرا عذاب خداوند Ψ بر کفار، به دست مؤمنان فرود می‌آید:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (60)

«و» ای مسلمانان! «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» قوه: هر چیزی است که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز نفرات، تأمین سلاح، مهمات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای قوه وسیع است». شایان ذکر است که رسول خداص در حدیث شریف (قوه) را به «رمی: افکندن تیر» تفسیر کرده‌اند: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِيَّ: آگاہ باشید که قوه، تیر اندازی است». لذا آماده ساختن وسایل تیر اندازی و شلیک گلوله با همه انواع آن - از توپ‌های مختلف گرفته تا بمب اتمی و

غیره - در مفهوم «رمی»، شامل است «و» ای مسلمانان! هر چه در توان دارید «از اسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت». «تا با این» تدارکات و آمادگی‌ها «دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» که همانا مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی‌اند که با شما می‌جنگند «و» نیز بترسانید «قوم دیگری را جز آنان که شما آنان را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان» که همانا منافقان و به قولی: یهود و به قولی: فارس و روم و دیگرانی هستند که دشمنی آنها تا هنوز برای شما شناخته نشده است «و آنچه در راه الله انفاق کنید» یعنی: در جهاد «هر چه باشد» اندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار «پاداشش به شما تمام داده می‌شود» در دنیا و آخرت به چند و چندین برابر «و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بدین‌گونه، خدای متعال آیه کریمه را با دستور آماده‌سازی نیروها آغاز و با امر به انفاق به پایان برد زیرا بسیج و آماده‌سازی نیرو، بدون انفاق مال میسر نیست.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (61)

«و اگر به صلح گراییدند، تو نیز به آن میل کن» یعنی: اگر دشمنان به صلح و دادن جزیه متمایل شدند، از آنان بپذیر.

به قولی: این آیه، به آیه «سيف» در سوره «برائه»: (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) «آیه/5» منسوخ گردید. اما ابن‌کثیر - ترجیحا - بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال، ناظر بر هنگام

استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است. شایان ذکر است که ترتیب دادن عقد صلح با دشمن به اتفاق علما جایز است ولی به سر رساندن آن الزامی نیست، به این معنی که اگر نشانه‌های خیانت دیده شد، الغای پیمان صلح به‌طور اعلام‌شده آن جایز است «و بر خدا توکل کن» درگرایش به‌سوی صلح و از نیرنگ آنان اندیشناک نباش زیرا «که او شنوای» آن چیزی است که می‌گویند «دانا است» به آنچه می‌کنند.

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (62)

«و اگر بخواهند که تو را فریب دهند» با صلح در حالی که خیانت و نیرنگشان را پنهان می‌دارند «خدا برای تو بس است» و شرارتهای آنها با غدر و پیمان‌شکنی را از تو باز می‌دارد «همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرو داد» پس همان خدایی که در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، همو در آینده نیز - هنگامی که از سوی آنان فریب و پیمان‌شکنی روی دهد - تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (63)

«و هم اوست که میان دل‌هایشان» یعنی: دل‌های مؤمنان که وسیله نیرومندی تو هستند «الفت انداخت» مراد؛ الفت انداختن میان دل‌های اوس و خزرج است که در جاهلیت عصبیت شدید و جنگ‌های بزرگی در میان‌شان مشتعل بود پس خدای

عزوجل با توفیق دادنشان به ایمان، در میان دلهایشان الفت انداخت. به قولی: مراد؛ الفت انداختن میان دلهای مهاجران و انصار است «اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی» از آنجا که عصبیت و عداوت در میانشان به حدی رسیده بود که دفع آن به وسایل مادی به‌هیچ وجه ممکن نبود «ولی الله میان آنان الفت افگند» به فضل و رحمت و با قدرت عظیم و صنع بدیع خویش و با حکمت و بینشی که به وسیله دین استوار و قویم خویش به ایشان عنایت نمود. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خداص هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و خداوند Ψ شما را به وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند Ψ شما را به سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس خداوند Ψ به وسیله من میان شما الفت افگند؟». «همانا او غالب است» و کسانی را که به فریب مؤمنان متوسل می‌شوند، سرکوب و مقهور می‌گرداند «و باحکمت» است، در پیروز ساختن مؤمنان.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (64)

«ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که پیرو تو هستند تو را کافی است» یعنی: خدا Ψ برای تو کافی است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند. همچنین محتمل است که معنی این‌گونه باشد: خدا Ψ هم برای تو کافی است و هم برای مؤمنانی که پیرو تو هستند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ
يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
يَفْقَهُونَ (65)

«ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز» و رغبت ده. البته رسول خداص به پیروی از این فرمان، همیشه امت‌شان را به جهاد تشویق و تحریک می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ص در روز بدر به یارانشان فرمودند: «بپاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همه آسمانها و زمین است» «آل عمران/133». در این اثنا یکی از اصحاب به نام عمیر بن حمام گفت: پهنای آن به وسعت آسمانها و زمین است؟ رسول خداص فرمودند: آری! گفت: به! به! آن‌گاه خرمایی چند را که در دست داشت، انداخت و گفت: تا من این خرماها را بخورم، این مدت، زمانی طولانی است! سپس پیش تاخت و جنگید تا که به شهادت رسید.».

آن‌گاه خداوند متعال برای پایدار ساختن دلهای مؤمنان و آرام ساختن خاطر ایشان چنین بشارتشان می‌دهد: «اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن غالب می‌شوند» این بشارت به همین نسبت - یک تن از مسلمانان در برابر ده تن از کفار - در هر شماری جاری است «و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند» و هر گروهی از مسلمانان که به کمتر از این تعداد مغلوب گشت، این از ضعف ایمان یا عدم صبر و پایداری، یا عدم آمادگی، یا به‌خاطر وجود نزاع و اختلاف در میانشان، یا غیر این از علل و اسبابی است که در این سوره به برخی از آنها اشاره شده است. به قولی: این آیه کریمه هرچند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی

که ده برابرشان است پایداری کند «چراکه آنان قومی اند که نمی فهمند» حکمت جنگ را چنان که شما می فهمید زیرا آنان فقط به قصد برتری جویی و توسعه طلبی می جنگند ولی شما برای اعلاى کلمه الله جهاد می کنید پس آنها بدون داشتن بینش و درکی متعالی از جنگ و اهداف آن می جنگند و هر کس این چنین باشد، او اکثرا مغلوب است.

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِثَّةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (66)

و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان بر آنان تخفیف و رخصت داد و فرمود: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد تن شکيبا باشند، بر دوست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن غالب آیند - به اذن الله» بنابراین، خداوند متعال در این تخفیف، مسلمانان را مکلف گردانید که یک تن از ایشان در برابر دو تن از کفار پایداری کرده و بر آن دو تن غلبه نماید «و خداوند با صابران است» به عنایت و رحمت و نصرت خود.

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (67)

«برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان سخت کشتار کند» زیرا با کشتار است که مقاومت کفار کاملا سلب شده و

قدرت و توان آنها بر سازماندهی حرکتی فعال علیه شما، از بین می‌رود لذا از کفار کشتار سختی به پا کنید.

خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن و گرفتن فدیة (سربها) از آنان، آن‌گونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند «شما متاع دنیا را می‌خواهید» با آنچه که از فدیة (سربها) می‌گیرید «و خداوند آخرت را می‌خواهد» برای شما، با پاداشی که در بسیار کشتن کفار برایتان تعلق می‌گیرد «و الله غالب» است پس دشمنانش را سرکوب می‌کند و «با حکمت است» در سرزنش نمودن دوستانش.

لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (68)

«اگر حکم پیشین الهی نبود» در این‌که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعا به شما در آنچه گرفتید» از مال، به‌عنوان فدیة اسیران بدر «عذابی بزرگ می‌رسید» آری! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیة از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگه داشتن کفار، چه‌بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیة، می‌توان بنیه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته و آینده اهل بدر است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حکم اسیران در نزد جمهور علما بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این‌که، امام (زمامدار مسلمانان) درباره اسیران کافر مخیر است؛ اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنان‌که رسول خداصل با بنی‌قریظه چنین

کردند و اگر می‌خواهد فدیة (سربها) بگیرد چنان‌که ایشان با اسیران بدر عمل کردند».

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (69)

«پس، از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: از فدیة‌ای که به غنیمت برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیة اسیران از جمله غنایمی است که خدای عزوجل آن را برای شما حلال ساخته است. بدین‌گونه، خدای منان - بعد از آن‌که در آیه گذشته مسلمانان را بر اسیر گرفتن کافران عتاب و سرزنش نمود - در این آیه بهره‌گیری از فدیة اسیران را برایشان مجاز اعلام می‌کند تا مسلمانان از مفاد این سرزنش و عتاب، چنین استنباط نکنند که اموال فدیة بر ایشان حرام است «و از خداوند پروا دارید» در رویدادهای آینده لذا دست به کاری نزنید که شما را بدان فرمان نداده است «همانا خدا آمرزنده است» آن تقصیری را که از شما سرزد «مهربان است» به شما، از همین رو به شما رخصت داد تا از فدیة اسیران بهره‌برداری نمایید و آن را بر خود حرام تلقی نکنید.

از ابن مسعود[ؓ] در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون غزوه بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، اسیران را آوردند، در این اثنا رسول خدا^ﷺ رو به اصحاب‌شان کرده فرمودند: رأی شما درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر[ؓ] گفت: یا رسول‌الله! اینان قوم و خانواده شما هستند لذا آنها را نکشید، چه بسا که خدای عزوجل بر آنها توبه‌پذیر شود. عمر[ؓ] گفت: یا رسول‌الله! اینان شما را تکذیب کرده و شما را از دیارتان بیرون رانده و با شما جنگیده‌اند لذا آنان را پیش افکنید و گردنهایشان را بزنید. عبدالله بن رواحه[ؓ]

گفت: یا رسول الله! بنگرید که در کجا وادیی پر از هیزمی است پس آنان را در آن وادی افکنده بر آنان آتش افروزید تا در کام شعله‌های آن فرو روند. رسول اکرم ص بعد از شنیدن آرای یادشده فرمودند: «همانا شما تنگدست و فقیر هستید پس احدی از آنان نباید از نزد شما رهایی یابد؛ جز با فدیة یا با گردن زدن». همان بود که خدای عزوجل آیه: **(مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى...)** را نازل نمود و رسول خویش را بر این امر مورد عتاب قرار داد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (70)

«ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو» همانها که در روز بدر به اسارتشان گرفته و از آنان فدیة (سربها) گرفته‌اید «اگر خداوند در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد» یعنی: حسن ایمان و صلاح نیتی «البته بهتر از آنچه از شما گرفته‌شده» از فدیة «به شما عطا می‌کند» یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض می‌دهد «و بر شما می‌آمزد» گناهانتان را «و الله آمرزنده مهربان است».

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «عباس ع عموی پیامبر ص فرمود: این آیه درباره من نازل شد زیرا من رسول خدا ص را از اسلام آوردن خویش آگاه ساخته و از ایشان خواستم تا بیست اوقیه‌ای را که از من به عنوان سربها (فدیة) در بدر گرفته شده، به من برگردانند، اما ایشان ابا ورزیدند پس خدای عزوجل در عوض، به من بیست غلام عنایت نمود که همه آنها تاجر بودند و هر یک از آنها به اندازه تمام آن مال ثروت داشتند». ابن عباس ك می‌گوید: «اسیران بدر به رسول خدا ص گفتند: به پیامی که با خود آورده‌ای،

ایمان آوردیم و گواهی می‌دهیم که فرستاده خداوند Ψ هستی و برایت نزد قوم خویش خیرخواهی می‌کنیم. همان بود که آیه کریمه نازل شد».

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (71)
«و اگر بخواهند به تو خیانت کنند» یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد «همانا پیش از این نیز به خدا خیانت کرده بودند» زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند «پس خداوند مسلط کرد» تو را «بر آنان» بنابراین، اگر باز هم به خیانت باز گردند؛ خداوند Ψ مجدداً تو را بر آنان مسلط خواهد کرد «و خدا دانای حکیم است» پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می‌داند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجَرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (72)

خداوند متعال این سوره مبارکه را با بیان حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند و جایگاه هر دسته از آنان را در قبال این حکم بیان می‌کند تا هر گروه، دوستانشان را که از آنان یاری می‌جویند، بشناسند. در جانب مقابل؛ کفار را نیز دوستان (اولیاء) یک‌دیگر معرفی می‌نماید: «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند» حق تعالی پناه‌گزینان به سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لیبیک گفتن به ندای او، وطن خویش را ترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند «و کسانی که جای دادند و نصرت کردند» یعنی: انصار مدینه «اینان بعضی

دوستان بعضی دیگرند» و در نصرت و یاری‌گری کارساز یک‌دیگر می‌باشند. البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می‌شویم که علما بر برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.

به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک‌دیگر میراث می‌برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یک‌دیگر میراث می‌بردند، سپس خداوند متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (75) از همین سوره: **(وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...)** منسوخ گردانید.

«و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده‌اند، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست» یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» به سر می‌برند «مگر آن‌که هجرت کنند» و الزامات خویشاوندی دینی را به‌جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان در حکم موالات اند. «و اگر در کار دین از شما مدد طلب کردند» یعنی: اگر این گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده‌اند، از شما علیه مشرکان یاری خواستند؛ «پس بر شماست یاری کردن آنان» یعنی: یاری کردن آنان بر شما فرض است «مگر» این‌که از شما یاری بجویند «علیه گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است» که در این صورت، نباید آنها را علیه گروه هم پیمان خود یاری کنید زیرا عهد و پیمان ناگزیر باید رعایت شود در حالی‌که یاری کردن مسلمانان موصوف علیه هم پیمانانتان، شکستن این پیمان است و

خداوند ﷻ خائنان و پیمان شکنان را دوست ندارد پس عهده‌ی را که میان شما و میان آن گروه هم پیمانتان است تا به پایان رسیدن مدت آن نشکنید «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» لذا به هوش باشید که از حدود مشروع الهی تجاوز نکنید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (73)

«و کسانی که کفر ورزیدند، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند» این بیان، در برگرفته این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است «اگر این دستور را به کار نیندید» یعنی: ای مسلمانان! اگر دستور موالات با مؤمنان و همیاری با آنان را با تفصیلی که ذکر شد، همین گونه دستور ترک موالات با کافران را به کار نیندید «در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد» هم در دین و هم در دنیا، چه اگر مسلمانان علیه کفار ید واحده نشوند و کفر را علیه خود ید واحده شناسند، در این صورت، لابد کفر غلبه خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در حدیث شریف آمده است: «من جامع المشرك و سکن معه فانه مثله: هر کس با مشرک درآمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (74)

«و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله جهاد نمودند و کسانی که پناه داده و نصرت کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند» یعنی: آنان در

ایمان خود کاملند زیرا ایجابات و مقتضیات ایمان - چون هجرت از وطن و جدایی از خانواده و مال و مسکن به خاطر عقیده و در راه آن - را فراهم آورده‌اند «برای آنان است» از نزد خداوند متعال «آمزشی» برای گناهانشان در آخرت «و» برای آنان در دنیا «رزق کریمی است» رزق کریم: روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

**وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (75)**

«و کسانی که بعد از این ایمان آورده‌اند» یعنی: بعد از نزول این آیات «و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند» یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته‌اند «این گروه نیز از زمره شمایند» یعنی: ایشان در استحقاق موالات و یاری‌گری، کمال ایمان و مغفرت و برخوردارگی از روزی‌ای نیک و شایسته، از جمله مهاجران و انصارند. یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دسته چهارم از مؤمنانند «و صاحبان قرابت» یعنی: نزدیکان نسبی، یا خویشاوندان سببی «نسبت به یکدیگر در کتاب خدا» یعنی: در حکم وی «سزاوارترند» که قبل از هرچیز دیگر، میراث‌بردن آنها از یکدیگر شامل این سزاوارتر بودن می‌شود، به خاطر وجود سبب آن‌که همانا نزدیکی و قرابت است «آری، خدا به هر چیزی داناست».

ابن عباس ر می‌گوید: «رسول خداص در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی

عقیده، میراث می‌بردند تا آن‌که این آیه کریمه نازل شد: **(وَأُولُو الْأَرْحَامِ...)**،
آن‌گاه میراث بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب
تعلق گرفت». یعنی: این آیه ناسخ آن حکم است. اما «ولایت عامه» یعنی رابطه
نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا
روز قیامت باقی است.

﴿سورهء توبه﴾

مدنی است و دارای (129) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است. شایان ذکر است که سوره توبه در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکه نازل شد.

مفسران نقل می‌کنند: رسول خدا ص بعد از برگشتن از غزوه تبوک، در این اندیشه بودند که به سفر حج بروند، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف می‌کنند پس از این که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، از این رو در آن سال ابوبکر صدیق ؓ را امیر حج تعیین کردند تا مناسک حج را به مردم اقامه کند و چون ابوبکر ؓ عازم شد، آن حضرت ص به دنبال وی، ده آیه اول از این سوره را با علی ؓ فرستادند تا این آیات را به مردم مکه و به کافه مردم در مناسک حج ابلاغ نماید و پیمانهای مشرکان را - بعد از آن که پیمان شکنی از سویشان بسیار شده بود - به سوی آنان افکنده و ملغی اعلام کند؛ علی ؓ مردم را در مناسک این گونه ندا می‌کرد:

«ای مردم! جز انسان مؤمن، کسی دیگر به بهشت داخل نمی‌شود.

بعد از این، هیچ کس نباید در خانه کعبه برهنه طواف کند.

بعد از گذشت این سال، دیگر مسلمان و کافر نباید با هم در بیت الحرام گرد آیند.

هر کس که میان او و رسول خدا ص پیمانی است، پیمانش تا به پایان رسیدن مدتش دارای اعتبار است و هر کس که با ایشان پیمانی ندارد، بدانند که مهلت وی فقط چهار ماه است و بس».

از عثمان رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: ص سوره «انفال» از اوایل سوره‌های نازل شده در مدینه و سوره «برائت» از آخرین سوره‌های نازل شده در آن است و از آنجا که داستان «برائت» شبیه داستان «انفال» بود، من چنین پنداشتم که «برائت» جزء «انفال» است، از طرفی رسول خدا ص رحلت کردند درحالی که برای ما بیان نکرده بودند که «برائت» جزء «انفال» است یا خیر، به همین جهت، من این دو سوره را به هم پیوسته ساخته و میان آنها (آیه فاصله دهنده) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را نوشتم».

باید دانست که اصحاب رضی الله عنهم بعد از امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز به وی اقتدا کرده و در آغاز آن (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) را نوشتند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «از علی رضی الله عنه پرسیدم که چرا در آغاز سوره برائت (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) نوشته نشده؟ فرمود: زیرا (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) امان است و برائت حکم شمشیر و ملغی کردن پیمانها را فرود آورد لذا در آن، امانی نیست». بدین جهت، «برائت» و «عذاب» از نامهای مشهور این سوره است و برای آن چندین نام دیگر نیز روایت شده است چنان‌که نسفی نامهای آن را چنین نقل می‌کند: «برائت، توبه، مقشقه (بیزاری کننده از نفاق)، مبعثره (افشاکننده رازهای منافقان)، مشرده (برهم زننده منافقان و مشرکان)، مخزیه (خوارکننده منافقان و مشرکان)، فاضحه (رسواگر منافقان و مشرکان)، مثیره، حافره، منکله و مدممه - که در معنی شبیه هم‌اند - یعنی تارومار کننده کفار و منافقان».

علما در روشنی آیات این سوره گفته‌اند: اهل کتاب، در میان سه انتخاب زیرقرار دارند:

1 - پذیرفتن اسلام.

2 - تن دادن به جنگ.

3 - قبول جزیه.

اما مشرکان عرب - به اجماع علما - دو انتخاب بیشتر پیش رو ندارند: پذیرفتن اسلام، یا کشته شدن. ولی فقها در غیر مشرکان عرب اختلاف نظر دارند ولی در طول تاریخ، با غیر از مشرکان عرب - از جمله با مجوس - مانند اهل کتاب رفتار شده، یعنی از آنان جزیه نیز پذیرفته شده. شایان ذکر است که جزیه، رمز گردن نهادن به سلطه اسلام و مسلمانان است.

البته آیات نخست این سوره، از اعلام براءت و جنگ علیه مشرکان و اهل کتاب سخن می‌گوید.

بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (1)

«این» آیات «اعلام براءتی است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید» عهد: عقد و پیمانی است که با سوگند محکم ساخته شده باشد. خدای عزوجل به مسلمانان خبر می‌دهد که او و پیامبرش به سبب پیمان‌شکنی‌هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام براءت و بیزار می‌کنند بنابراین، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمانهای آنان را بی‌اعتبار اعلام کنند.

در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود:

یا این‌که آنها با مسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمان‌شان مدت معینی داشت یا نداشت و کسانی که پیمان‌شان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمان‌شان بیشتر از چهارماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابراین، اعلام شد که:

- 1 - کسانی که نیت خیانت و پیمان‌شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم‌شان این است که پیمان‌شان لغو و بی‌اعتبار اعلام شود (این حکم در سوره انفال گذشت).
- 2 - کسانی که به تعهدات خود وفادارند و پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.
- 3 - کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمان‌شان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد - چنان‌که در آیه بعد می‌خوانیم - و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.
- 4 - مشرکانی که پیمانی با مسلمانان ندارند، حکم آنان در مقدمه این سوره بیان شد.

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (2)

«پس ای مشرکان! چهارماه دیگر در زمین بگردید» یعنی: خدای سبحان بعد از بی‌اعتبار اعلام کردن پیمان مشرکان، به آنان مجال داد که چهارماه دیگر به‌طور

آزادانه و با امنیت کامل در زمین سیر کنند و به هرجایی که می‌خواهند بروند و برای جنگ آماده شوند ولی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی که یافته شوند، کشته می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که آغاز این مدت، روز حج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الآخر سال دهم هجری بود. «و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید» یعنی: بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از خداوند Ψ گریزی ندارید و نمی‌توانید او را به ستوه آورید «و بدانید که خدا رسواکننده کافران است» یعنی: خوار و خردکننده آنان است، در دنیا؛ باکشتن و به اسارت درآوردن و در آخرت؛ با عذاب نمودن کسانی که بر کفر پای می‌فشارند.

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (3)

«و اذانی است» اذان: یعنی: اعلام و اعلان عامی است «از جانب الله و رسول او برای مردم» یعنی: برای کافه مردم، بدون اختصاص قوم و گروهی «در روز حج اکبر» که این روز، در مذهب مالک روز عید اضحی و در مذهب احناف و شافعی، روز عرفه است. توصیف آن به «اکبر» به این دلیل است که مردم همه در این روز، گرد هم می‌آیند چراکه معظم افعال حج در آن انجام می‌شود، یا بدان سبب که عمره «حج اصغر» نامیده شده، این مناسک، «حج اکبر» نامیده می‌شود. دلیل تعیین این وقت خاص برای ابلاغ این اعلامیه، این است که اعلام آن در

این روز؛ چنان عام، آشکار و فراگیر می‌باشد که بعد از آن، تهمت پیمان‌شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی‌چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

متن این اعلامیه این است: «که خدا از مشرکان بیزار است» یعنی: بی‌گمان او از مشرکان پیمان‌شکن براءت می‌جوید «و رسول او نیز» قطعا از آنان بیزار است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «براءت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را اعلام می‌دارد. البته ثبوت «براءت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام براءت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان. «پس اگر توبه کردید» از کفر، «آن» توبه «برای شما بهتر است» از استمرارتان در آن «و اگر روی بگردانید» و بر کفر خویش باقی بمانید «پس بدانید که شما درمانده کننده خداوند نیستید» یعنی: از وی گریزنده نیستید بلکه او دریابنده شماست لذا شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند «وکافران را از عذاب دردناک خبر ده» به عنوان جزایی بر کفرشان.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (4)

«مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از تعهدات خود را نسبت به شما فروگذار نکرده‌اند» و از جانبشان هیچ فروگذاشتی در تعهداتشان - ولو ناچیز - روی نداده است، به این معنی که عهد شما را نقض نکرده‌اند «و هیچ کس» از دشمنانتان «را علیه شما پشتیبانی نکرده‌اند پس پیمان آنان را تمام کنید» یعنی: به عهد خود با آنان به طور تام و کامل پایبند باشید «تا مدتشان»

یعنی: تا همان مدتی که با آنان عهد بسته‌اید، هرچند بیشتر از چهار ماه باشد «چرا که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد» یعنی: کسانی را که از او در محرماتش پروا می‌دارند و بنابراین، به عهد خویش وفا می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان‌شکنی کرده‌اند، پیمان‌شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند تا به سررسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه می‌کنیم که این آیه، امر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه (2) آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در موردشان مجال را از آن فراتر برد.

**فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5)**

«پس چون ماههای حرام سپری شد» یعنی: همان چهارماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ «مشرکان را هر جا که یافتید بکشید» یعنی: در هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتلشان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند Ψ در جنگ با کفار مشروع گردانیده است «و آنان را بگیرید» یعنی: آنان را به اسارت بگیرید زیرا کسی که از آنان دستگیر می‌شود، اسیر است «و آنان را به حصر درآورید» حصر: بازداشتن‌شان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به اجازه خود آنهاست «و برای آنان در هر مرصدی بنشینید»

مرصد: کمین گاهی است که دشمن از آن مورد ترصد قرار می گیرد. یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنان را مراقبت و ترصد کنید.

این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از به سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنایشان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیرمحارب شناخته می شوند و اهل کتابی که جزیه می پردازند.

همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته اند، منسوخ می کند زیرا این آیه اعلام می دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده اند. از ابن عمر^ک در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: «مأمور شده ام که با مردم^۱ بجنمگم تا آن که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خونها و اموالشان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان با خداست». چنان که حق تعالی می فرماید: «پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را بر آنان گشاده گردانید» یعنی: آنان را به حال خود وا گذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره شان در آورید و نه آنان را بکشید «زیرا خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام - از

^۱ مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علما مشرکان عرب اند.

کفر و خیانت - مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدنشان برمی‌دارد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (6)

«و اگر کسی از مشرکان» غیر معاهد بعد از گذشت چهار ماه نزد تو آمد و «از تو پناه خواست» یعنی: از تو امان خواست «به او پناه بده» یعنی: پناه او باش و از او حمایت کن «تا کلام خدا را بشنود» از تو و چنان‌که باید، در آن تدبیر کند و برحقیقت دعوت واقف شود «سپس او را به جای امنش برسان» یعنی: اگر بعد از شنیدن کلام خدا Ψ ، مسلمان نشد، او را به سرزمینی که در آن ایمن است برسان و بعد از آن‌که او را به مأمنش رساندی، برایت جایز است تا با وی بجنگی زیرا در آن هنگام، او دیگر از جوار (پناه) تو خارج شده و به مأمن خویش رسیده است. این آیه دلیل بر آن است که: مستأمن نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به او امکان بازگشت به کشورش داده شود. «این» فرمان پناه دادن به آنان «از آن است که آنان قومی نادانند» یعنی: آنان از علم نافع‌ی که وسیله تمییز خیر از شر است، بی‌بهره‌اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده‌ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

آیه کریمه مفید عام بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است - چنانچه این امان از امام (زامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته احناف بر این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و می‌تواند فقط به مدت چهار ماه - برای ضرورتی - در دار

اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زمامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به اقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک شهروند ذمی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن را پردازد.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (7)

«چگونه برای مشرکان نزد خدا و نزد فرستاده او عهده‌ای تواند بود» یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد خداوند Ψ و نزد رسولش داشته باشند، حال آن‌که اضداد شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید «مگر در مورد کسانی که با آنان کنار مسجد الحرام عهد بسته بودید» و آن عهد را نشکستند «پس مادام که با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان پایدار باشید» یعنی: با آنان نجنگید. مراد؛ پیمان صلح حدیبیه است که یک‌سال قبل از نزول این سوره، در میان پیامبر اکرم ص و مشرکان منعقد گردید. به قولی: مراد از آن قوم پایدار بر عهد خود: قوم «بنی‌کنانه» بودند.

باید دانست که رسول خدا ص و مسلمانان، بر اساس فرمان الهی، در عهد خود با قریش و مردم مکه استوار باقی ماندند و بر مبنای معاهده حدیبیه، از ذی‌القعده سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت تا آن‌که قریش عهد خود را شکسته و قبیله بنی‌بکر را که

هم‌پیمانانشان بودند بر قبیله خزاعه که هم پیمان رسول خداص بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول خداص به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح کردند «هرآینه خداوند متقیان را دوست می‌دارد» اشاره است به این‌که وفا به عهد و پایداری و استواری بر آن، از اعمال متقیان است.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (8)

«چگونه برای آنان» یعنی: برای مشرکان «عهدی است، با این‌که اگر بر شما دست یابند» و غلبه پیدا کنند «در باب شما نگاه نمی‌دارند» یعنی: در حق شما مراعات نمی‌کنند «الی را» ال: قرابت و خویشاوندی است «و نه ذمه‌ای را» ذمه: عهد و پیمان است «شما را با زبانشان راضی می‌کنند» با مجامله و خوشگویی، برای این‌که دل‌هایتان را به دست آورند و شما را راضی نگه دارند «حال آن‌که دل‌هایشان از آن ابا دارد» و برخلاف آن می‌تپد زیرا دل‌هایشان پر از کینه و بغض علیه شماست، دل‌هایشان دوست‌دار چیزی است که زیان و نقص شما در آن نهفته است «و بیشترین آنان فاسقند» فسقشان عبارت است از: تمرد و بی‌باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَسَدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (9)

«آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند» یعنی: آیات قرآن را که از جمله آن، آیات متضمن دستور وفا به عهد است، به بهای اندک و پستی که همانا بهره‌های

فانی مورد نظر آنهاست، فروختند «و از راه الله باز داشتند» خود از حق روی برتافتند و غیر خویش از مردم را نیز از راه حق بازداشتند «به راستی آنان چه بداعمالی انجام می دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (10)

«درباره هیچ مؤمنی» اعم از یاران رسول خداص، یا غیر ایشان «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه‌ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی کنند» یعنی: نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه، مراعات هیچ حقی از حقوق مؤمنان مطرح نیست. به این ترتیب در آیه (8) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول خداص ذکر کرد و در اینجا در مورد همه مؤمنان به طور عام بیان فرمود «و آنان همان تجاوزکارانند» یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به سوی حرام تجاوز کرده اند. یا در شر و تمرد به منتهای آن رسیده اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (11)

«پس اگر توبه کردند» از شرک و به احکام اسلام گردن نهاده پرستش لات و منات و عزی را فرو گذاشتند و به وحدانیت خداΨ و رسالت رسول بر حق وی ص گواهی دادند «و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، در این صورت، آنان برادران شما در دین» و مسلمانانی همانند شما «هستند» بنابراین، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. از ابن عباس r روایت شده است که

فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است». «و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌داریم» پس باید در آیات ما تأمل کنند.

ابوبکر صدیق ؓ در جنگ با بازدارندگان زکات به این آیه کریمه و امثال آن از آیات تکیه کرد. در عصر ما نیز بسیاری از مسلمانان، زکات نمی‌پردازند، آیا اگر امروز هم ابوبکری در میان ما بود؛ اینان آسوده خاطر بودند؟!

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (12)

«ولی اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند» یعنی: اگر پیمانهایی را که با مسلمانان بسته‌اند و آن پیمانها را با سوگند استوار کرده‌اند، شکستند و به‌علاوه آن «به شما در دیتان طعنه زدند» یعنی: پیمان‌شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام‌گویی به آن همراه کردند «پس با ائمه کفر» یعنی: با سران و پیشوایان آن «بجنگید» تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهم‌تر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی‌شوند «چرا که برای آنان سوگندی نیست» یعنی: سوگندهای کافران هرچند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به‌خاطر آن سزاوار مصون ماندن خون و مالشان باشند. آری! با آنان بجنگید «باشد که بازایستند» از کفر و پیمان‌شکنی و طعنه زدن به اسلام لذا به هوش باشید که برای باز داشتن‌شان از فساد، هیچ راهی جز جنگ وجود ندارد.

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (13)

«آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که رسول خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟» این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی که پیمان را بشکنند و پیامبر ص را از مکه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هر کس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است «آیا از آنان می‌ترسید؟» یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش آیند برسد و به همین علت جنگ با آنان را فرومی‌گذارید؟ «خدا سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان حقیقی فقط اوست پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر خدا Ψ نترسید.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (14) وَيَذِيبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (15)

«با آنان بجنگید، خداوند آنان را به دست شما عذاب می‌کند و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد» لذا بر جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتب است، از جمله:

1 - عذاب نمودن کفار به دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیر کردن آنان.

2 - رسوا ساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید.

3 - پیروز ساختن و مسلط کردن مسلمانان بر آنان.

4 - شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده‌اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیله «خزاعه» هم پیمان رسول خداص بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیله «بنی‌بکر» تشفی داد و آنان را به شکست‌شان دلشاد کرد. «و خشم و خروش دل‌هایشان را ببرد» یعنی: خدای سبحان با جنگ، خشم و غیظ دل‌های مؤمنان را که به سبب پیمان‌شکنی کفار سخت برافروخته بودند، برطرف می‌کند. باید یادآور شد که این وعده‌ها همه تحقق یافت و این معجزه قرآن کریم است «و خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد» چنان‌که توبه کسانی از مردم مکه را که در روز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلامشان نیک به سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبه آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست «و خدا دانای حکیم است» به رویدادهای آینده دانا و در قبول توبه از توبه‌کاران صاحب حکمت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (16)

بعد از اعلام بیزاری از مشرکان، اعلام فرضیت جنگ و بیان حکمت و ضرورت آن، اینک سیاق قرآنی به تصحیح دیدگاه و جهان‌بینی مؤمنان می‌پردازد: «آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید» بی آن‌که در اموری مورد ابتلا و آزمایش قرار بگیرید که مؤمن و منافق با آن امور از یک‌دیگر متمایز ساخته

می‌شوند «در حالی که خداوند تا هنوز کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند، متمایز نگردانیده است؟» یعنی: چنین نپندارید که به حال خود واگذاشته می‌شوید، با آن‌که خداوند Ψ هنوز کسانی را که در جهادشان مخلص‌اند از غیر مخلصان متمایز نگردانیده است «و» کسانی را نیز که «جز خدا و پیامبر و مؤمنان هیچ دوست پنهانی نگرفته‌اند» از مشرکان متمایز نساخته است؟ ولیجه: محرم اسرار و دوست پنهانی است. حاصل معنی این است: خداوند Ψ حتماً گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان هم‌راز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (17)

«مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند» یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطلشان مورد بهره‌برداری قرار داده و به امر آبادانی و خدمت مساجد پردازند. به قولی: مراد این آیه، مخصوصاً مسجدالحرام است «درحالی‌که به کفر خویش شهادت می‌دهند» با انجام دادن عملی کفر؛ چون نصب بتان، گرفتن آنها به خدایی و تقدیم عبادت و نیایش برای آنها پس چگونه می‌توان میان چنین اعمالی با آباد ساختن مساجد که فقط از شأن مؤمنان است، جمع کرد؟ به قولی: مراد از گواهی دادن آنها بر کفر، این قول آنان است در طواف خویش: «لیک لا شریک لک إلا شریکا هو لک تملکه و ما ملک -

پروردگارا! به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست، جز شریکی که از خود توست و تو مالک آن شریک هستی و مالک آنچه که او دارد!!» «آنانند که اعمالشان» که بدان افتخار می کردند و می پنداشتند که اعمال خیری است «تباه شده» و از جمله، آبادسازی مساجد. یعنی این اعمالشان باطل شده و هیچ اثری برای آن باقی نمانده «و خود در آتش جاودانند».

**إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ
وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أَوْلِيكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (18)**

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند» به آباد ساختن معنوی و حسی «که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند» و شکی نیست که تنها انسان مؤمن، این اعمال شایسته را - چنان که پروردگار متعال بدان فرمان داده - انجام می دهد بنابراین، فقط مؤمن یکتاپرست سزاوار آباد ساختن مساجد است نه کسی که از این اوصاف تهی باشد. مراد از این که ایشان جز خدا Ψ از هیچ کس دیگر نترسیده اند، این است که: ایشان از بتی، یا بشری، یا خدای پنداری ای یا از غیر آنها در باب دین نترسیده اند، به این معنی که چنان نبوده تا به سبب ترس از آن امر غیر خدایی، رضای غیر خدا Ψ را بر رضای وی برگزینند، در غیر آن؛ ترس از چیزهای ترسناک یک امر طبیعی است که انسان قادر به نگهداری خود از آن نمی باشد «پس امید است که این گروه از راه یافتگان باشند» هرگاه راه یابی و هدایت این مؤمنان یکتاپرست، فقط در حد امید و توقع باشد، چگونه خواهد بود حال کفاری که به هیچیک از این صفات موصوف نیستند! ابن کثیر می گوید: هر

«عسی: امید است» در قرآن کریم که مربوط به خداوند Ψ باشد، حق و ثابت است و یقیناً تحقق یافتنی است. به قولی: امید در این آیه راجع به بندگان است، یعنی: آنها باید به راه یافته بودن خود امیدوار باشند.

**أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (19)**

«آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند عمل کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ نه! این دو نزد خدا یکسان نیستند» یعنی: این گروه کافر آب‌دهنده به حجاج و آبادکننده مسجدالحرام، با آن گروه مؤمن به خدا Ψ و روز آخرت و جهادگر در راه وی، برابر نیستند پس چگونه ادعا می‌کنند که از نظر عمل و جایگاه، بر مؤمنان بهتری و برتری دارند؟ «و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آباد کردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد.

سپس گروه برتر را معرفی نموده، می‌فرماید:

**الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً
عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (20)**

«کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد کرده‌اند» یعنی: جمع‌کنندگان میان ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان «نزد خدا مقامی والاتر دارند» و به دریافت خیری که نزد خداوند متعال است، نسبت به گروه مشرکی که به اعمال تباه‌شده خویش افتخار می‌کنند، سزاوارترند

«و آن گروه» موصوف به اوصاف یاد شده «ایشان همان رستگارانند» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به رستگاری در نزد خداوند Ψ ، نه غیر آنان از اهل شرک، هرچند که آن گروه مشرک به حاجیان آب بدهند و کعبه و مسجدالحرام را آباد کنند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (21) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (22)

«پروردگارشان آنان را» یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند، مژده می‌دهد» و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصور تصورکنندگان خارج است. نعیم مقیم: نعمت‌های دائم و پایداری که هیچ‌گاه از صاحب خود جدا نمی‌شود. «جاودانند در آن به‌طور ابد، بی‌گمان خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» و این‌که این پاداش هرگز انقطاعی ندارد، نشانه عظمت آن است.

از ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «چون پدرم عباس τ در روز بدر اسیر شد، در پاسخ به سرزنش مؤمنان گفت: اگر شما در اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشدستی کردید، ما هم از کسانی هستیم که مسجدالحرام را آباد کرده، حجاج را آب داده و اسیران را از بند رها می‌کردیم. پس خداوند متعال نازل فرمود: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...)). یعنی: اعمال کذایی شما، در دوران شرک بوده است و حق تعالی اعمال نیکی را که در دوران شرک انجام شده باشد، نمی‌پذیرد». در روایتی دیگر آمده است: «این

علی بن ابی طالب ع بود که حضرت عباس را به سختی توبیخ کرد و او را از حضور در جنگ علیه رسول خدا ص و قطع رحم به درشتی سرزنش نمود».

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى
الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (23)**

«ای مؤمنان! اگر پدران و برادران کفر را بر ایمان ترجیح دادند، آنان را به دوستی نگیرید» این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است «و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند» بر خود، بر مؤمنان و بر دین و شریعت خداوند متعال. حکم به ستمکار بودن آنان دلیل بر آن است که: دوستی با کفار، از بزرگترین و سنگین‌ترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه و آیه بعد از آن، درباره سرزنش متخلفان از هجرت و برانگیختن مؤمنان بر ترک بلاد کفر نازل شد و مؤمنانی را که پدران و برادرانشان در کفر باقی مانده بودند، از موالات با آنان - که نوعی تأیید از آنان تلقی می‌شود - نهی کرد.

**قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ (24)**

«بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و عشیره شما» عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند «و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتي که از کسادش بیمناکید» مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت

وقت به خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «و منزلهایی که می‌پسندید» یعنی: آنها را خوش داشته و بدانها بسیار مایلید و همیشه دست‌اندرکار رسیدگی به آنها و تجهیز اسباب و اثاثیه آنها هستید تا پیوسته دل‌پسند و زیبا باشند. آری! اگر این چیزها «نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است» به طوری که با مشغول شدن به آنها از حق خداوند Ψ و اجرای اوامر وی و هجرت و جهاد در راه وی غافل مانده‌اید «پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد» و عذاب و مجازاتی را که مقتضای مشیت وی است، محقق گرداند «و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند» زیرا کسانی که آنچه را ذکر شد، از خدا Ψ و رسول وی ص دوست‌تر داشته و به جهاد در راه وی تمایل نداشته باشند، فاسقاند و سزاوار هدایت نمی‌باشند.

این آیه کریمه، انذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش کشیدن عذرهای و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلف می‌کنند - که این گروه در عصر ما فراوانند! چه قدر غافل و از خود راضی‌اند مسلمانانی که از خداوند Ψ طمع‌ها و انتظارات دورودرازی دارند، در حالی که خود سزاوار عذاب وی می‌باشند؟! پناه بر خدا از خشم و عذاب وی. در حدیث شریف آمده است: «آن‌گاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] و آن‌گاه که دام‌های گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم و جور است) و آن‌گاه که به کشاورزی راضی شده و جهاد در راه خدا Ψ را ترک کردید، بی‌گمان خداوند Ψ بر شما ذلتی را مسلط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید، قطعا آن را از شما دور نمی‌کند».

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (25)

«قطعا خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین» شما را یاری کرد. «حنین» وادی ای در میان مکه و طائف است «آن هنگام که بسیاری تعداد شما، شما را به شگفت آورده بود» اما در غزوات قبل از حنین، مسلمانان از نظر تعداد کم بودند لذا در آن غزوات، به بسیاری تعداد خویش شاد و شگفت زده نمی شدند «ولی آن بسیاری تعداد، به هیچ وجه چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید» بر اثر ترس و بیمی که بر شما چیره شده بود «سپس درحالی که پشت به دشمن کرده بودید، برگشتید» یعنی: شکست خوردید.

در شوال سال هشتم هجری - بعد از فتح مکه - به رسول خدا ص خیر رسید که قبایل «هوازن» و «ثقیف» به رهبری مالک بن عوف متحد شده و برای نبرد با ایشان آماده گردیده اند و هم اینک با زنان، فرزندان، گوسفندان و چهارپایانشان به میدان روی آورده اند. رسول خدا ص با مسلمانان همراهشان که به (12000) مرد جنگی بالغ می شدند، به مقابله آنها شتافتند. در این هنگام گوینده ای از مسلمانان گفت: امروز از کمی تعداد خویش مغلوب نمی شویم! همان بود که مسلمانان شکست خوردند و تنها رسول اکرم ص با گروه اندکی از مسلمانان که تعدادشان به حدود صد تن بالغ می شد - و ابوبکر، عمر، عباس عموی پیامبر ص و ابوسفیان ؓ از آن جمله بودند - پایداری کردند، سپس مسلمانان فراری به ندای رسول اکرم ص لبیک گفته به خود آمدند و از عقبه های فرار، به میدان کارزار بازگشتند و نهایتا پیروزی و ظفر نصیب ایشان شد. یادآور می شویم که

حنین آخرین غزوه بر ضد مسلمانان است که مسلمانان نهایتاً در آن پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند. در این غزوه بود که رسول خداص از مرد مشرکی به نام صفوان بن امیه، زره‌ها و سلاح‌هایی را به عاریت گرفتند. امام ابوحنیفه: و امام شافعی: با استناد به این روایت گفته‌اند: اگر سلطه غالب، سلطه اسلام باشد، باکی نیست که از مشرکان علیه مشرکان یاری جسته شود، اما اگر حاکمیت شرک برتر بود، یاری جستن از مشرکان مکروه است.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (26)

«آن‌گاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد» یعنی: پس از شکست موقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرود آورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول خداص که پایدارانه در میدان بودند، پیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی که فرار کردند اما مجدداً باز گشتند و جنگیدند - که اغلب آنها از انصار بودند - هر دو نازل نمود «و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید» که فرشتگان بودند «و کافران را عذاب کرد» با قتل و اسارت و از دست دادن اموال و فرزندان «و این است سزای کافران».

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (27)

«سپس خداوند بعد از این، توبه هر کس را بخواهد می‌پذیرد» یعنی: خداوند بعد از عذابی که بر کافران در حنین فرو فرستاد، بر کسانی که به سوی اسلام رو آوردند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه‌پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول خدا صلوات شتافتند «و خدا آمرزنده مهربان است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (28)

«ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند» مراد نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتا نجس‌العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا صلوات در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفار ذاتا نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابراین، جسمها هم نجس‌اند «پس نباید که به مسجد الحرام نزدیک شوند» یعنی: کفار نباید به حرم مکی - از جمله به مسجد الحرام - وارد شوند، هر چند به منظور انجام دادن حج و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمی‌شود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حج یا عمره بگذارند. اما درباره مساجد دیگر - بجز مسجد الحرام - باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد،

پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجدالحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک: است. ولی احناف، ورود به مساجد را - اعم از مسجدالحرام یا غیر آن - برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است. اما شافعی: بر آن است که مشرکان باید - مخصوصا - از مسجدالحرام بازداشته شوند. «بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر[ؓ] طبق فرمان رسول خدا^ﷺ، امارت حجاج را برعهده داشت. پس بر مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد «و اگر از فقر بیمناکید پس به زودی خدا - اگر بخواهد - از فضل خود شما را توانگر خواهد ساخت» عکرمه می‌گوید: «خداوند متعال مسلمانان را با فرود آوردن پیاپی و فراوان باران، رویاندن سبزیجات، حاصلخیز کردن زمین‌ها، اسلام آوردن اعراب - که اسباب توانگری و وسایل مورد نیاز مؤمنان را به مکه حمل می‌کردند - و با اموال غنیمت و فیه و جزیه، توانگر ساخت». جمله (اگر بخواهد)، به مؤمنان می‌آموزد که همه امور را به مشیت خداوند متعال معلق سازند و همه امیدها را به او ببرند «همانا خداوند داناست» به تمام امور، از جمله به مصالح بندگانش «حکیم» است در برآوردن آرزوها و در هر آنچه که حکم و اراده کند.

در بیان سبب نزول آمده است: چون مسلمانان، مشرکان را از ورود به حرم مکی و محل برگزاری مناسک منع کردند، از آنجا که همین مشرکان مواد غذایی و اموال تجارتي را به سوی حرم مکی می‌آوردند؛ شیطان ترس از فقر را در دل‌های مسلمانان انداخت و با خود گفتند: منبع درآمد ما که همین‌ها بودند، اکنون

زندگی خود را از کدام منبع تأمین کنیم؟ همان بود که خدای عزوجل به ایشان وعده داد که از فضل خویش، توانگرشان خواهد ساخت - و سپاس او را که چنان کرد.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (29)

این آیه اتمام حجتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل می‌دیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«با کسانی از اهل کتاب کارزار کنید که به خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: خداوند Ψ رابه حق معرفتش نمی‌شناسند «و به روز آخرت نیز ایمان نمی‌آورند» این دو جمله، به بیان جرمشان از جنبه اعتقادی می‌پردازد «و آنچه را خدا و پیامبرش» در کتاب و سنت «حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند» این جمله، بیانگر فزون بودن جرمشان با مخالفت حکم شرع در اعمال است «و به دین حق گردن نمی‌نهند» که دین اسلام است. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبر از تسلیم شدن به حق است. آری! با آنان بجنگید «تا آن‌که با کمال خواری به دست خود جزیه دهند» بی‌هیچ نکول و امتناعی. به قولی؛ معنی این است: تا آن‌گاه که به دست خود جزیه بدهند، بی آن‌که کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نماینده خویش سازند. قید: (کمال خواری)، مفید آن است که ذمی باید جزیه را درحالی بدهد که خوار و ذلیل باشد به‌طوری که خودش شخصا - و نه از طریق نماینده‌ای - با کمال ذلت آن را

حاضر کند و در حال پرداخت جزیه، خودش ایستاده و کسی که آن را از وی تحویل می‌گیرد، نشسته باشد. جزیه: مبلغی از مال است که پرداخت آن بر کافری که به وی اجازه اقامت در دار اسلام داده می‌شود، به عنوان جزایی بر کفر وی، مقرر گشته است.

مذهب شافعی و احمدبن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثالشان - چون مجوس - گرفته نمی‌شود. اما ابوحنیفه بر آن است که از تمام عجم‌های غیر مسلمان - چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان - جزیه گرفته می‌شود ولی از اعراب جزیه گرفته نمی‌شود - مگر این‌که از اهل کتاب باشند - لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفار - اعم از کتابی، مجوسی و بت‌پرست - جایز است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن‌که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول خدا ص به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می‌دیدند». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شروطی را بر ذمیان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگوئساری آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن‌کثیر نقل می‌کنیم:

«... در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم...»
آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی‌کنیم...
دروازه کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی‌بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم.
کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را اطعام می‌کنیم.
در منازل، یا کلیساهای خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم...
به فرزندانمان قرآن نمی‌آموزیم...
هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام - چنانچه بخواهند به آن درآیند - باز نمی‌داریم.
به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می‌خیزیم.
به مسلمانان در چیزی از لباسهایشان - اعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر - خود را مشابه نمی‌گردانیم.
به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و القاب و کنیه‌های آنان را بر خود نمی‌گذاریم.
بر چهارپایان به‌طور برهنه - بدون زین - سوار می‌شویم.
بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی بر نمی‌گیریم...
موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هر جا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.
بر کمرهایمان زنار می‌بندیم.

بر فراز کلیسایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر». به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی که قبل از وفات رسول خداصل‌ج‌زه پرداختند، اهالی شام بودند. جا دارد تا ما مسلمانان، امروزه اندکی در حال و روز خویش تأمل کرده و بیندیشیم، مگر نه این است که حال و روز ما اکنون شبیه حال دیروز آنان شده‌است؟ و این نیست مگر به علت دوریمان از اصول اسلام، که فرو گذاشتن جهاد، از جمله مهمترین مظاهر آن است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِنُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (30)

«و یهود گفتند: عزیز پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که عزیز تورات را برای آنان - بعد از آن که آن را فراموش کرده بودند - از حافظه خود املا کرد «و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می‌کند، به علاوه خود هم بدون پدر به دنیا آمده است «این سخن آنان است به دهانهایشان» یعنی: از آنجا که این سخن نه پشتوانه‌ای از بیان دارد و نه از منطق و برهان پس صرفاً یک ادعای میان تهی است که هیچ ارزشی ندارد و جز این که همین‌گونه از دهانهایشان خارج شده، مفید هیچ فایده در خور اعتباری نیست «به سخن قومی تشبه می‌جویند که پیش از این کافر شدند» زیرا نسبت پدر دادن به خدای سبحان، گمراهی نفرین‌شده قدیمی است که آن را در بسیاری از ادیان انحرافی قدیم می‌یابیم و از جمله، در میان پرستشگران بتان که می‌گفتند: لات، منات، عزی و فرشتگان دختران خدایند!

«خدا آنان را بکشد» این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود می‌شوند؛ زیرا کسی که خدا Ψ او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. آری! خدا آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده می‌شوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن‌که برایشان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به‌سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می‌روند؟!

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (31)

«اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند» زیرا آنچه را که دانشمندان و راهبان‌شان برایشان حلال می‌کردند، حلال می‌شمردند و آنچه را که بر آنان حرام می‌ساختند، حرام می‌شمردند و در امر و نهی‌هایی که با احکام خداوند Ψ مخالف بود، از آنان اطاعت می‌کردند. بدین‌گونه بود که آنچه را در کتابهای حق تعالی بود، نسخ کرده و از اعتبار ساقط کردند پس در حقیقت، به‌منزله کسانی شدند که برای خویش خدایانی غیر از خدای یگانه گرفته‌اند زیرا از علما و راهبان‌شان چنان اطاعت کردند که از خدایان اطاعت می‌شود «و» همچنان، نصاری «مسیح پسر مریم را» به خدایی گرفتند و او را معبود خویش قرار دادند. این تعبیر اشاره به آن دارد که یهود نیز «عزیر» را معبود خویش گرفته‌اند. امروزه در کشورهای اسلامی نیز بسیاری از احزاب و مؤسسات و بسیاری از رهبران و حاکمان، نقش معبود را در جامعه ایفا می‌کنند و خود را برای مردم به منزله بت قرار داده‌اند - پناه بر خدا «با این‌که مأمور نبودند جز

این که خدای یگانه را بپرستند» یعنی: دانشمندان و راهبان و عیسی و عزیر، جز به عبادت خداوند یگانه مأمور نبودند پس چگونه می‌توانند خودشان خدا باشند؟ و چگونه پیروان آنها حق دارند آنها را به خدایی بگیرند؟ «معبودی جز او نیست، منزّه است او از آنچه با او شریک می‌گردانند» یعنی: باری تعالی از این که با وی در طاعت و عبادتش شریک آورند، پاک و منزّه است.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (32)

«می‌خواهند» این گروه اهل کتاب که «نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند» نوع دیگری از گمراهی اهل کتاب، تلاشهای بی‌ثمرشان در جهت از بین بردن حق با سخنان باطل و مجادلات مردود و بی‌پایه است پس آنها در مثل به کسی می‌مانند که می‌خواهد نوری را که در همه افقها پرتو گسترده، خاموش کند، آنهم با فوت کردنی لذا او چه قدر باید دیوانه و احمق باشد؟! «و الله نمی‌گذارد، مگر آن که نور خود را» یعنی: دین استوار و شریعت نورانی خود را «کامل کند، هرچند کافران ناخوش شوند» زیرا آنان خواسته‌ای دارند و خداوند Ψ خواسته‌ای و البته این خواسته خداوند Ψ است که نافذ و جاری است.

آری! هر کس تاریخ مبارزات اهل کتاب علیه مسلمانان را بررسی نموده و فقط این امر را مورد توجه قرار دهد که مؤسسات «تبشیری» وابسته به بنیادگرایان مسیحی، چه مقدار سرمایه‌های هنگفتی را علیه اسلام به مصرف می‌رسانند؛ آن‌گاه، بقا و گسترش اسلام را مورد تأمل قرار دهد، بی‌شک معنی آیه را بهتر درک می‌کند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (33)

«هم اوست که پیامبر خود» محمدص «را با هدایت فرستاد» یعنی: با برهانها و معجزات و احکامی که آنها را برای بندگانش مشروع کرده است و مردم را به وسیله آنها هدایت می‌کند «و» هم اوست که پیامبر خود را با «دین حق» که اسلام است فرستاد، اسلامی که ممثل عقیده حق و معرف توحید خالص است و از صرف عبادت برای هر گونه مخلوقی، عاری و منزه می‌باشد «تا آن را» یعنی: تا پیامبرش، یا دین حق را به وسیله حجتها و برهانهایی که اسلام دربرگیرنده آن است «بر همه ادیان پیروز گرداند» و سپاس خدای عزوجل را که این وعده هم روی داد «هرچند مشرکان خوش نداشته باشند» این پیروزی و غلبه را ولی به کوری چشم همه آنها، اسلام همیشه غالب و پیروز است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيِّبِغَ مَلِكِ أُمَّتِي مَا زَوَى لِي مِنْهَا: خدای عزوجل زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید (به طوری که همه این گستره را دیدم) و به زودی فرمانروایی امتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْيَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (34)

«ای مسلمانان! در حقیقت، بسیاری از دانشمندان و راهبان اهل کتاب، اموال مردم را به ناروا می‌خورند» یعنی: بسیاری از سردمدارانی که یهود و نصاری آنان را به خدایی گرفته‌اند، مال حرام - همچون رشوه - را می‌خورند. احبار:

علمای یهود و رهبان: زاهدان نصاری اند. سفیان بن عیینه می گوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابَهتی به یهود است و هر کس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابَهتی به نصاری است.» (و) همچنان آن احبار و رهبان «آنها را از راه خدا باز می دارند» یعنی: مردم را از رفتن به راهی که به رضا و قرب حق تعالی می انجامد - که همانا دین اسلام است - باز می دارند «و کسانی که طلا و نقره را کنز می کنند» یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هرچند هم بسیار باشد - که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع آوری و ذخیره و گنج شود. «و آن را» یعنی: آن گنجها و اموال را «در راه الله خرج نمی کنند پس این گروه را به عذابی دردناک بشارت بده» مراد از آنان: یا همان احبار و راهبان اهل کتابند - که مسلمانان دارای این صفت، نیز شامل این حکم می شوند - یا این که مراد مسلمانان گردآورنده اموال و انفاق نکننده آنند که از باب تغلیظ و توییح، با احبار حرام خوار اهل کتاب یکجا ذکر شده اند. بشارت دادن آنان به عذاب، از باب استهزا و تحقیر آنهاست.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (35)

«روزی که آن گنجینه ها را در آتش دوزخ بگدازند» یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و دمای شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند «و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند» این اعضا به سبب آن به یادآوری مخصوص شد که آن ممسکان چون فقیری را می دیدند، روترش

می‌کردند و چون در مجلسی با فقیری روبرو می‌شدند، از او رو برتافته و با پشت کردن و پهلو گرداندن به او، تحقیرش می‌کردند. یا معنی این است: این عذاب بر هر چهار سوی بدنشان شعله‌ور است «این است آنچه برای خود ذخیره نهادید» یعنی: از باب استهزا و تویخ به آنها گفته می‌شود: این همان اموالی است که آن را اندوخته‌اید تا از آن سود بگیرید، این است سود آن؛ «پس آنچه را ذخیره می‌کردید، بچشید» یعنی: کیفر و فرجام بد آن را بچشید. ابن‌عمر τ در تفسیر آیه کریمه فرمود: «مفاد این‌آیه ناظر بر مال‌اندوزی قبل از فرضیت زکات است و چون زکات فرض شد، خدای عزوجل آن را پاک‌کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به این‌که شمار آن را بدانم و زکات آن را بدهم و در آن به طاعت خدا Ψ عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللهم اني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك شكر نعمتك، وأسألك حسن عبادتك، وأسألك قلباً سليماً، وأسألك لساناً صادقاً، وأسألك من خير ما تعلم، وأعوذ بك من شر ما تعلم، وأستغفرك لما تعلم، إنك علام الغيوب: بارخدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می‌طلبم و از تو می‌خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمت را ارزانی بداری و از تو می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکویی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که می‌دانی، می‌طلبم و به تو از شر آنچه که می‌دانی، پناه می‌برم و از تو از آنچه که می‌دانی، آمرزش می‌خواهم، همانا تو

دانای غیب‌هایی». همچنین در حدیث شریف به روایت عمرؓ آمده است که رسول خداص به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج می‌کند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به‌سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (36)

«همانا شمار ماهها نزد خداوند» یعنی: در حکم و قضا و حکمت وی «در کتابش» یعنی: در آنچه که مطابق سنن و قوانین هستی خود در نظام و کتاب بزرگ کائناتش به ثبت رسانده و مقرر داشته «از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است» یعنی: این دوازده ماه، از آغاز آفرینش عالم، در علم و قضای وی ثابت است «از این دوازده ماه، چهار ماه حرام است» که عبارتند از ماههای: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب، که سه ماه اول پیاپی و ماه اخیر فرد است.

دلیل این‌که ماههای حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. آری! ماه ذوالقعدة قبل از شروع ماههای حج حرام قرارداد شد تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذی‌الحجه حرام قرارداد شد تا مردم با امنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی کامل به سرزمین‌ها و مناطقشان

برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرار داده شد تا در آن با ایمنی تمام عمره انجام دهند «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماهها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است «پس در آنها بر خود ستم نکنید» یعنی: در ماههای حرام، یا در تمام ماهها - با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماهها - بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماههای حرام به دلیل این آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده. اما به قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه خدا Ψ در همه ماهها بی هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است «و همگی شما» با همدستی و تعاون همدیگر «با مشرکان بجنگید چنان که آنان همگی با شما» به همدستی و تعاون با همدیگر «می جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است» لذا آنان را نصرت می دهد و پایدارشان می گرداند و هر کس خدا Ψ با او باشد، قطعا پیروز است و سرانجام کار، از آن اوست. بدین سان خداوند متعال مؤمنان را به تقوی بر می انگیزد و در صورت داشتن تقوی، پیروزی را برایشان تضمین می کند.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهَا الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطِنُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (37)

«جز این نیست که نسیء فزونی ای در کفر است» نسیء: عبارت است از: به تأخیرافگندن تحریم ماههای حرام و جابجا کردن آنها از ماهی به ماهی دیگر. در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماههای حرام دخل و تصرف می کردند؛ اول این که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی القعدة،

ذی‌الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این‌که: عبادت و تجارت در موسم حج - در فصل تابستان که فصل گرم‌است، بر آنان سخت تمام می‌شد.

شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کیسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (8/2 ثانیه + 44 دقیقه + 12 ساعت + 29 روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می‌شود و از طرفی، ماههای قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می‌افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سروسامان دهند. روش دوم: نسی بود؛ نسی: به تأخیر افگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام می‌گردانیدند لذا حق تعالی تصرفشان در جابجا کردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: این کار شما (فزون‌ی‌ای در کفر است). یعنی: این کار بر کفر شما به خدا Ψ و رسول وی و روز آخرت می‌افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزون‌ی در کفر وی است «که کافران به وسیله آن گمراه ساخته می‌شوند» یعنی: کسی که این روش باطل را برای آنان بنیان گذاشته، آنان را با این روش و سنت غلط، گمراه می‌گرداند «آن را» یعنی: آن ماه حرام را «یک سال حلال می‌شمرند» با بدل کردن آن به ماهی دیگر از ماههای حلال «و یک سال دیگر آن را حرام می‌شمارند» یعنی: حرمت آن را به حال

خود نگه داشته، جنگ را در آن حلال نمی‌شمارند «تا با شماره ماههایی که خداوند حرام کرده است، موافق سازند و در نتیجه آنچه را خداوند حرام کرده، بر خود حلال گردانند» آری! مشرکان هیچ ماهی از ماه‌های حرام را بر خود حلال نمی‌کردند، مگر این‌که ماهی دیگر را به‌جای آن حرام می‌گردانیدند تا ماه‌های حرام همچنان - علی‌الظاهر و فقط در شمار - چهار ماه باقی بماند. پس خداوند متعال این دست بردنشان را که انگیزه آن فقط هوای نفسشان در برافروختن جنگ در ماه حرام بود، مردود اعلام می‌کند «کردارهای بد آنان برایشان آراسته شده است» یعنی: شیطان بدکرداریهایشان و از جمله «نسیء» را برایشان آراسته است «و خداوند گروه کافران را» یعنی: کسانی را که بر کفر خویش استمرار ورزیده و پایداری بر باطل را برگزیده‌اند «هدایت نمی‌کند».

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ
(38)**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بیرون آید، سنگین شده به‌سوی زمین میل می‌کنید» تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. یا به‌سوی دنیا و شهوات آن میل می‌کنید و رنجها و دشواریهای سفر را ناخوش می‌دارید.

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول خداص در غزوه تبوک تخلف کردند. یادآور می‌شویم که غزوه تبوک در سال نهم هجری، یعنی یک‌سال بعد از فتح مکه واقع شد. و تبوک، جایی در میان وادی القری و شام است. نفیر: بیرون

رفتن برای جنگ است. اصل **(اتَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ)** «تثاقلتم» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی ماندن در سرزمین خود میل کردید «آیا به جای آخرت به زندگی دنیا» یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمی‌دانید که نعمت‌های آخرت با جهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمت‌های مادی؟ «متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت» یعنی: در پهلوی آخرت و در برابر آن «جز اندکی نیست» که اصلاً ارزش و اهمیتی ندارد. در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را - و به‌سوی انگشت سبابه خویش اشاره کردند - در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد!».

إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (39)

«اگر بیرون نیایید» به‌سوی جهاد «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با سرکوب نمودن و به ذلت کشیدنتان به دست دشمنانتان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی «و بجای شما قوم دیگری را می‌آورد» که دین خدا را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرارگیرد «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با فرو گذاشتن فرمان وی در رفتن به میادین جهاد. یا هیچ زیانی به رسول خداص نمی‌رسانید؛ با ترک یاری وی و رهسپار نشدن با وی به‌سوی جهاد «و خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله توانایی‌های وی، عذاب نمودنتان و عوض کردنتان با قوم دیگری است.

آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
(40)

«اگر او را یاری ندهید» یعنی: اگر یاری رسول خداص را فروگذارید، بدانید که خداوند Ψ متکفل و عهده‌دار کار وی است و «قطعا خداوند او را نصرت داد» در دوران کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش پیروز ساخت. یا کسانی که در گذشته نصرتش داده‌اند - هنگامی که با پیامبرص جز یک تن، کسی دیگر همراه نبود - باز هم او را نصرت خواهند داد «آن‌گاه که کافران او را بیرون کردند» از مکه «و او نفر دوم از دو تن بود» که آن دو تن، یکی خود رسول خداص و دیگری ابوبکر صدیق τ بود «هنگامی که این دو کس در غار بودند» این غار در کوه «ثور» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول خداص با یارشان ابوبکر τ ، سه روز را در آن به سر بردند «آن‌گاه که می‌گفت» پیامبرص «به یار خود» ابوبکر τ «اندوهگین نباش که خدا با ماست» با یاری و نگهداری‌اش و هر کس که خدا Ψ با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هر کس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد «پس خداوند سکینه خود را بر او فرو فرستاد» سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرتص بیرون رفت و کاملا

آرامش یافتند. به قولی مراد این است: خداوند Ψ اضطراب ابوبکر τ را تسکین داد. ولی قول اول راجح است «و او را به لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، قوت داد» که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر ص برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنان‌که در بدر چنین کرد «و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، فروتر ساخت» یعنی: کلمه شرک را، در نتیجه؛ دولت مشرکان را به پایان آورد «و کلمه خداست که برتر است» که این کلمه؛ کلمه توحید و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است. آری! اسلام همیشه برتر است، هیچ‌گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: غالب و قاهر است؛ با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه را که با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمی‌دهد، که از آن جمله است ذلیل ساختن اهل شرک.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (41)

«بیرون آید» به جهاد «سبکبار و گرانبار» یعنی: شاد و بانشاط، یا افسرده و بی‌نشاط، فقیر و غنی، پیر و جوان، پیاده و سواره، مجرد و متأهل و خلاصه همگی شما؛ جز کسی که دارای عذری است، به جهاد بیرون آید «و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا Ψ فرض کفایه است ولی اگر جز بسیج تمام مسلمانان در منطقه یا مناطقی از زمین، نیروی دیگری

نمی‌توانست جلو دشمن را سد کند و دشمن به آن منطقه یا مناطق، غالب شده بود، جهاد بر عموم مسلمانان آن منطقه؛ و در صورت عدم کفایت، قدم به قدم بر مناطق همجوار آن فرض عین می‌شود و اگر دشمن به داراسلام نزدیک گشته اما به آن وارد نشده بود، نیز جهاد بر همگی فرض عین است. همچنان بر امام (حاکم مسلمانان) فرض است تا در هر سال یک‌بار بر دشمنان اسلام یورش برد تا یا به اسلام در آیند و یا این‌که با حقارت جزیه پردازند «این» امر به نفیر عام و امر به جهاد «برای شما خیر است» یعنی: به ذات خود خیری است بزرگ، یا بهتر از استراحت و نشستن در خانه است «اگر بدانید» و کسی که از بهتر بودن جهاد آگاه نباشد، نادان است.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائه) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما - اعم از پیر و جوان - را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! خداوند Ψ بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول خداص جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر τ جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر τ جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدرجان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابوطلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند - مگر بعد از نه روز از درگذشتش - ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ
وَسِيخَلَفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ (42)

بعد از آن که خداوند متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به درمان آفت تخلف از جهاد می‌پردازد: «اگر منفعتی زودیاب در پیش می‌بود» یعنی: ای پیامبر! اگر آنچه ایشان را به آن فرامی‌خوانی، غنیمتی نزدیک و در دسترس می‌بود، نه سفری دور و توان‌فرسا «و اگر سفری آسان» و متوسط - نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک - در پیش می‌بود «قطعا از تو پیروی می‌کردند» یعنی: این گروه متخلف از جهاد، قطعا همراه تو می‌آمدند «ولی راه پرمشقت» یعنی: غزوه تبوک «برآنان گران آمد» زیرا از یکسو این غزوه سفری دور و پرمشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود «و به‌زودی» تخلف‌کنندگان از غزوه تبوک «به خدا سوگند خواهند خورد» درحالی که می‌گویند: «اگر می‌توانستیم» یعنی: اگر تاب و توان مالی و بدنی می‌داشتیم «حتما با شما بیرون می‌آمدیم» و از جهاد تخلف نمی‌کردیم ولی آنها با این سوگند دروغ «خود را هلاک می‌کنند» زیرا کسی که به دروغ سوگند خورد؛ بی‌گمان خودش را هلاک ساخته است «و خدا می‌داند که آنان دروغ‌گویند» در این سوگندی که به شما خواهند خورد؛ بلکه آنها توان بیرون آمدن به جهاد را داشتند، اما سرپیچی و سستی کردند و به سبب زحمت و مشقت جهاد، از آن روی برتافتند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (43)

«خدایت ببخشاید» این عتابی لطف‌آمیز برای رسول خداص است زیرا با بخشایش او تعالی آغاز شد «چرا پیش از آن که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟» چرا با عذرهایی که نزد تو مطرح کردند، در دادن اجازه تخلف از جهاد به آنان شتاب کردی؟ و قدری تأنی و درنگ نمودی تا صدق و راستی راستگویان در پیش کشیدن عذرها و دروغ دروغگویان در این امر، بر تو روشن شود؟

**لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (44)**

«کسانی که به الله و روز آخرت ایمان آورده‌اند، در این که به مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی‌طلبند» یعنی: مؤمنان، در باب تخلف از جهاد از تو اجازه نمی‌طلبند بلکه عادت و شیوه آنها این است که بی هیچ توقفی و بی آن که منتظر صدور اجازه از سوی تو بمانند، به سوی جهاد می‌شتابند. حق تعالی جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدم ساخت؛ زیرا جهاد با نفس بدون مقدم ساختن جهاد با مال، قابل تحقق نیست «و خدا به حال تقواییشان داناست» همانان که از تو اجازه تخلف نخواستند.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (45)

«جز این نیست که تنها کسانی از تو اجازه» سرپیچی از جهاد و تخلف از آن را «می‌طلبند که به الله و روز آخرت ایمان ندارند» و آنان منافقانند. ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن‌روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه

خداΨ است «و دل‌هایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان» و متحیر «اند» بنابراین، گروهی که از تو اجازه تخلف می‌طلبند و هیچ عذری هم ندارند، مؤمن نیستند بلکه در دین خود شکاک و متحیر و مضطربند، آنها به‌سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امیدی ندارند.

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتَهُمْ فَتَبَطَّهْمُ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (46)

«و اگر اینان به‌راستی اراده بیرون رفتن» به جهاد را «داشتند، قطعاً برای آن سازوبرگی تدارک می‌دیدند» و از تدارک قبلی ساز و برگ سفر، تغافل نمی‌کردند چنان‌که مؤمنان برای این امر آماده‌گی گرفتند لذا آنها در این ادعایشان دروغ‌گویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند و نه برای آن توشه‌راه و سلاحی آماده کرده بودند «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان برمی‌انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود «و به آنان گفته شد: بنشینید» یعنی: خداوند متعال گرایش به نشستن را در دل‌هایشان افگند؛ برای این‌که آنان را خوار و ذلیل فروگذارد و با ذلت در خانه خود وامانند «با خانه‌نشینان» یعنی: با آفت‌زدگان معذور؛ از کوران و بیماران و زنان و کودکان. در این تعبیر؛ چنان تحقیر و تمسخر و کوچک‌شماری‌ای برای آنها نهفته است که بر هیچ عاقلی مخفی نتوان بود.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (47)

«اگر با شما بیرون می آمدند، جز خبال برای شما نمی افزودند» یعنی: جز فساد و شر چیز دیگری برای شما نمی افزودند زیرا آنان بزدلانی خوار و حقیر بیش نیستند. این تعبیر، تسلیت و دلجویی ای برای مؤمنان از تخلف منافقان است. خبال: فساد، دو به هم زنی، اختلاف افگنی و شایعه پراکنی است «و البته به سرعت خود را میان شما می افکندند» یعنی: با تمام شتاب در میان شما به فسادانگیزی و فتنه جویی می پرداختند، با دروغها و اکاذیبی که برمی ساختند و برمی پراکندند، دروغهایی که موجب فساد ذات البین است «و در حق شما فتنه جویی می کردند» بابرهم انگیختن و دوبهم زدن و تیره کردن روابط نیک شما «و در میان شما سخن شنوایانی دارند» که دروغ پردازیهای آنان را شنیده و پذیرفته، سپس آن را به شما انتقال می دهند و در نتیجه میان شما و برادران دینی تان اختلاف و فساد ذات البین می پراکنند. یا معنی این است: در میان شما جاسوسانی هستند که سخنانتان را شنیده و به آنان انتقال می دهند «و خدا به ستمگران داناست» و می داند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصور خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغه وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به جهاد بیرون نیایند.

شایان ذکر است که این گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن ابی رئیس منافقان از جمله آنان بود. آری! در میان بیرون رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که از این رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چرا که هنوز برای آن رؤسا در میان قومشان شأن و هیبتی بود.

لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ (48)

«هرآینه پیش از این نیز فتنه را طلب کرده بودند» یعنی: منافقان پیش از غزوه «تبوک» نیز، جویای فسادانگیزی، دو بهم زنی، شایعه پراکنی، جوسازی، متفرق ساختن وحدت کلمه مؤمنان و پراکنده ساختن جمعشان گشته بودند و این در آغاز تشریف‌فرمایی رسول خداصل به مدینه بود که اعراب همه از یک تیرکش به سوی مؤمنان هجوم آورده و یهود مدینه و منافقان نیز با آنان هم‌داستان شدند و در غزوه احد کردند آنچه کردند «و کارها را بر تو وارونه ساختند» یعنی: آرا و نظریاتی گوناگون علیه اسلام مطرح ساخته و نیرنگها و توطئه‌های مختلفی را سازمان دادند تا شاید چیزی از این وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان و در تو اثر کرده و عزمتان را بر جهاد سست کند «تا آن‌که حق آمد» یعنی: نصرت و تأیید حق تعالی آمد «و امر خدا آشکار شد» با عزت دادن دین، برتر ساختن شریعت و سرکوب دشمنانش «در حالی که آنان ناخشنود بودند» از پیروزی حق و این پیروزی به رغم میل آنان بود.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اِنَّنِي لِي وَلَا تَفْتِنِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (49)

بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرف و مصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند: «و از آنان» یعنی: از منافقان «کسی است که می‌گوید» به

رسول خداص «مرا اجازه ده» در تخلف از جهاد و باقی ماندن در مدینه «و مرا در فتنه نینداز».

ابن عباس ر در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «چون رسول خداص قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشتند، به جذببن قیس فرمودند: ای جد! رأی تو در جهاد با بنی الاصر (روم) چیست؟ جذببن قیس گفت: یا رسول الله! من شخصی هستم شیفته زنان و چون زنان بنی الاصر (رومیان) را ببینم، فریفته آنان می شوم پس به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز! به قولی دیگر؛ معنی این است: به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه - یعنی در گناه - نینداز زیرا اگر به من اجازه ماندن هم ندهی، اذن تو هم که نباشد، من تخلف می کنم و در این صورت به گناه درمی افتم. «آگاه باش که هم اکنون در فتنه افتاده اند» یعنی: در آن فتنه ای که از آن نام بردند، که عبارت از فتنه تخلف از جهاد و بهانه تراشی های بی اساس و بیهوده است، در افتاده اند و چه فتنه ای بزرگتر از تخلف از جهاد است! «و همانا دوزخ دربرگیرنده کافران است» و آنان را از آن گریز و گزیری نیست زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است.

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (50)

«اگر به تو حسنه ای برسد، آنان را ناخوش می کند و اگر به تو مصیبتی برسد، می گویند: ما از قبل حساب کار خود را داشتیم» یعنی: ما از قبل احتیاطمان را نموده و جانب حزم و دوراندیشی را از دست نداده ایم و بنابراین، به جنگ بیرون نیامدیم چنان که مؤمنان بیرون آمدند و به این مصیبت درافتادند. حسنه: غنیمت و

فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. «و شادمانه روی برتافته، برمی گردند» در حالی که از سلامت خود و مصیبت مؤمنان شادمانند. در اینجا است که خداوند متعال به پیامبرش صل دستور می دهد که برایشان سه اصل زیر را تفهیم کند:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (51)
«بگو: هرگز به ما جز آنچه که الله برای ما نوشته است» در لوح محفوظ از خیر و شر «نمی رسد» و چون او ما را به جنگ مأمور نموده پس ما به هر حال، امر او را اطاعت می کنیم «اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد - هرچند در ظاهر امر شر باشد - در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست «و باید که مؤمنان بر خدا توکل کنند» توکل بر خدا، سپردن امور به وی است و مؤمنان جز به خداوند، بر کسی دیگر توکل نمی کنند و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيِدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (52)

اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می برید؟» آیا برای ما جز پیروزی یا شهادت، چیز دیگری را انتظار می برید؟ مگر نمی دانید که هر دوی اینها نزد ما بس خوش آیند و گواراست؟ «در حالی که ما انتظار می کشیم» در باره شما یکی از دو بدی و

بدفرجامی را؛ یا «که خداوند به شما از نزد خود عذابی برساند» یعنی: عذاب کوبنده‌ای که از آسمان فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند «یا» بچشانند به شما عذابی «با دست ما» یعنی: با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت‌کردن و به بندکشیدن شما «پس انتظار بکشید» برای ما آنچه را که ذکر کردیم از سر انجام میمون و خجسته «که ما نیز با شما در انتظاریم» آن فرجام نامیمونی را که کار شما بدان خواهد انجامید.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (53)

اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی‌میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود» اگر به میل و رغبت خود، اما بدون دستوری از جانب خدا Ψ و رسولش انفاق کنید، یا با بی‌میلی به امر خدا Ψ و رسولش، انفاق کنید بدانید که انفاق شما هرگز نزد حق تعالی پذیرفته نیست «چراکه شما قومی فاسق بوده‌اید» در حالی که خداوند Ψ فقط از تقوای پیشگان می‌پذیرد. فسق: نافرمانی و تمرد است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (54)

«و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی‌آیند» خداوند متعال در این آیه، سه چیز را به‌عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر می‌کند: اول کفر. دوم این که جز در حال کسالت و کاهلی و گرانجانی نماز نمی‌گزارند زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می‌ترسند

پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم این که: «انفاق نمی کنند» اموالشان را «جز با کراهت» نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می پندارند؛ انفاق مال در راه خدا Ψ ، قرارداد آن در معرض اتلاف و نابودی است چرا که به وعده های خداوند Ψ و رسول وی ص در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (55)

«پس اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد» و آنچه را که از اموال و فرزندان دارند، نیک مپندار زیرا «جزاین نیست که خدا می خواهد به وسیله اینها در زندگی دنیا عذاب شان کند» به سبب این که آنها پروردگاری را که بخشنده این نعمتهاست، شکر گزار نبوده و پرداخت زکات آن اموال و دادن صدقات دیگر را در موارد لزوم، فرومی گذارند «و جانشان درحالی بیرون آید که کافر باشند» یعنی: خداوند متعال می خواهد تا ارواحشان در حال کفر از بدنهایشان بیرون آید بدان جهت که پیامهای منزله بر انبیاء را نپذیرفته و بر کفر مصمم اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته اند.

وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (56)

«و به خدا سوگند یاد می کنند که قطعاً از شما هستند» یعنی: مسلمانند و از جمله شما هستند «در حالی که آنان از شما نیستند» زیرا نهاد و عواطفشان با کفار است «لیکن آنان گروهی هستند که می ترسند» از رویارویی با دشمنان، به علت جبن. یا مراد این است: از آن می ترسند که بر آنان نیز همان کشتار و اسارت و بدبختی ای فرود آید که بر مشرکان فرود آمد و بنابراین، نزد شما از

روی تقیه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالی که حقیقت و واقع امر غیر از این است.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (57)

«اگر پناهگاهی را بیابند» که خود را در آن از آسیب شما نگه دارند «یا غارهایی را» بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهران به میدانهای جنگ ملزم نگردانید «یا سوراخی را» یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند «قطعا شتابزده به سوی آن روی می‌آورند» یعنی: چنان با شتاب به سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ چیز آنها را بر نمی‌گرداند چنان که اسب - اگر بر آن مهار نزنند - به تندی می‌گریزد. پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فرارویشان وجود ندارد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ (58)

در اینجا حق تعالی به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می‌پردازد: «و برخی از آنان در صدقات» یعنی: در توزیع و تقسیم اموال زکات «بر تو خرده می‌گیرند پس اگر به آنان از آن داده شود» به اندازه‌ای که می‌خواهند «خشنود می‌گردند» از نحوه عملت لذا بر تو عیب نمی‌گیرند، از آن رو که جز بهره‌ناچیز و فانی دنیای دون، دیگر مرام و مقصدی ندارند و از دین و تدین به‌دورند «و اگر به آنان از آن داده نشود» در حدی که می‌خواهند و جویای آن

هستند «بناگاه به خشم می آیند» و اظهار ناخشنودی کرده، می غرند و بر خود می پیچند.

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: «اموال زکاتی را نزد رسول خداص آوردند، ایشان آن اموال را در موارد معین آن تقسیم کردند، در این حال، مردی از انصار که همه جا پشت سر ایشان حرکت می کرد، گفت: این تقسیم عادلانه نبود! همان بود که این آیه نازل شد».

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (59)

«و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به آنان داده اند» یعنی: بدانچه که خداوند Ψ برایشان مقرر داشته و رسول وی ص به آنان داده است «راضی می شدند» هرچند که بهره شان اندک هم می بود، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً برایشان بهتر بود «و» اگر «می گفتند: خدا ما را بس است، به زودی خدا از فضلش و رسول او به ما می دهند» و این همان چیزی است که ما توقع و انتظار آن را داریم؛ «ما به سوی الله راغبیم» در این که به ما از فضل خود آنچه را امیدوار آن هستیم بدهد، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً رفتاری این گونه، بهتر از خشم و اعتراضشان بود.

این آیه کریمه آداب بزرگی را به ما می آموزد.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (60)

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ص خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصرف صدقات را بیان نمود تا طعن و اعتراضشان را دفع و به فتنه‌انگیزیشان پایان دهد: «جز این نیست که صدقات به فقیران اختصاص دارد» فقیر: کسی است که چیزی ندارد. زیاد بن حرث τ می‌گوید: «مردی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول خدا ص فرمودند: بدان که خدای عزوجل به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می‌دهم».

«و» اموال زکات «به مساکین اختصاص دارد» در حدیث شریف آمده است که اصحاب ψ گفتند: مسکین کیست یا رسول الله؟ رسول خدا ص فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی‌نمی‌برد و متوجه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند». در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادی از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسی که مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی که منزل و خادمی دارد، به اجماع علما از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

«و» اموال زکات «به کارگزاران جمع‌آوری آن اختصاص دارد» یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع‌آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانه مستحق اموال زکات به‌شمار می‌روند.

«و» اموال زکات «به مؤلفه القلوب اختصاص دارد» آنان زعمای قبایلی بودند که رسول خداص دل‌هایشان را به دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند. نسفی می‌گوید: «مؤلفه القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول خداص با دادودهدش، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دسته سوم کسانی بودند که شرشان از مؤمنان به وسیله مال دفع می‌شد». احناف و مالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه القلوب را احیا کند».

«و» اموال زکات «در راه آزادی بردگان اختصاص دارد» به این ترتیب که بردگانی مکاتب شده¹ را خریداری کرده و آزادشان کنند و این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست. اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.

«و» اموال زکات «به وام‌داران اختصاص دارد» مراد از آنها: کسانی‌اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن

¹ مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این که آزادی خود را در برابر بهایی بازخرد کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول اکرم ص خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین طور به یاری‌کردنشان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

«و» اموال زکات «در راه خدا اختصاص دارد» این صنف عبارت‌اند از: مجاهدان و مرزدارانی که در سنگرها و مرزهای کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت می‌شود، هرچند توانگر هم باشند. ولی احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حجاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هرچند توانگر هم باشند.

«و» اموال زکات «به ابن السبیل اختصاص دارد» ابن السبیل: مسافری است که توشه رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا به هر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه بازمانده پس بر چنین کسی، از اموال زکات پرداخت می‌شود، هرچند در محل بودوباش و زندگی خود، از اغنیا هم باشد «این فریضه‌ای از جانب خداست» یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات در اصناف یادشده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آن را بر بندگانش فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به مصلحت

^۱ کسانی که در مرزها، یا اردوگاههای نظامی، آماده فرمان و مشغول حراست هستند، اصطلاحاً «مرابط» نامیده می‌شوند.

بندگان و به آنچه که در توان آنهاست و بر ایشان دشوار نیست «حکیم است» در تعیین فریضه زکات، در چگونگی توزیع آن و در همه چیز. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر باید بر همه هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را ناجایز می‌دانند.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُوبِنَا خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (61)

آن‌گاه حق تعالی حال مجموعه سوم از منافقان را این‌گونه بیان می‌کند: «و از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که او زودباور است» اذن: به کسی گفته می‌شود که سخن هر کسی را که می‌شنود، تصدیق می‌کند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم ص نسبت دادند که به حلم آن حضرت ص و گذشت‌شان از جنایات خویش - که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم‌پوشی ایشان بود - غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است «بگو: اذنی نیکو برای شما است» یعنی: پیامبر ص از شما می‌شنود ولی او نیکوشنونده‌ای برای شماست زیرا او سخن خیر را باور می‌دارد نه سخن شر را و خیر را از شر باز می‌شناسد. آن‌گاه حق تعالی (اذن خیر) را این‌گونه تفسیر می‌کند: «به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند» یعنی: پیامبر ص به خداوند Ψ باور دارد و سخن او را تصدیق می‌کند، از آن رو که عظمت و جلال و نشانه‌های کمال

لایتناهی او را شناخته است، همچنان، پیامبرص سخن مؤمنان را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق می‌کند «و برای کسانی که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب دردناکی در پیش دارند» در هر دو سرای دنیا و آخرت.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش سپردن به دیگران، در به‌دست آوردن دل‌هایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول خداص قلمداد کردند، درحالی‌که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول خداص به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقا هوشمندانه بوده است به‌طوری‌که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ
(62)

«برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند» منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول خداص طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خوردند که آنچه درباره‌آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند «در صورتی که اگر مؤمن باشند، سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خشنود سازند» با طاعت و فرمانبرداری خود ولی آنان به سبب کوری باطنی خود، عظمت خداوند Ψ و مقام منیع پیامبرش را در نمی‌یابند بنابراین، قصد دارند تا مسلمانان را با سوگندهای دروغین خود ارضا نمایند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول خداص رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مِنْ يُحَادِدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (63)

«آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد» و با ایشان درافتد و دشمنی کند «بی‌گمان برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه می‌ماند، این» عذاب، همانا «خفت و خواری بزرگ است» و چه خواری از افتادن به دوزخ و جاودانگی در آن بزرگتر می‌باشد؟!

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (64)

«منافقان از آن بیم دارند که بر مسلمانان» یعنی: بر رسول اکرم ص «سوره‌ای فرود آورده شود» در باره‌شان «که آنان را» یعنی: منافقان را «از آنچه در دل‌هایشان است» از کفر و نفاق و دشمنی با خدای عزوجل و پیامبرش ص «خبر دهد» یعنی: آنان را از نفاق نهانی‌ای که افزون بر نفاق آشکار خود پنهان می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه‌ساختن منافقان از این امر است که مؤمنان از آنچه آنها در دل‌های خود پنهان می‌دارند، آگاهند «بگو» به منافقان «مسخره کنید» این تهدیدی برایشان است «بی‌گمان خداوند آشکار کننده چیزی است که از آن

بیمناکید» یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه ساختن پیامبرش از رازهای خائنانه‌تان.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (65)

«و اگر از آنان بپرسی» درباره آنچه که در طعنه زدن به دین و عیب‌جویی مؤمنین گفته‌اند، بعد از آن‌که خداوند Ψ تو را بر آن آگاه کرده است؛ «مسلمانا می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم» یعنی: ما به چیزی از کار تو و مؤمنان مشغول نبوده، فقط سرگرم بازی خویش بوده‌ایم «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟» بدین‌سان خداوند متعال انکار دروغین‌شان را رد کرد و آنان را در جایگاه معترفان به وقوع این جنایت قرار می‌دهد.

لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (66)

«عذر نیاورید» زیرا این عذرآوری و التماس دروغین از شما پذیرفته نیست و دیگر این کارها بعد از بر ملامت ساختن رازهای خائنانه‌تان، هیچ سودی به حالتان ندارد «همانا شما بعد از ایمانتان» یعنی: بعد از آن‌که اظهار ایمان کرده بودید «کافر شده‌اید» یعنی: کفرتان را با استهزایی که از سویتان روی داد، نمایان ساخته‌اید «اگر از گروهی از شما درگذریم» مراد از آنان: کسانی بودند که ایمانشان را از کدورت نفاق خالص ساخته و از نفاق توبه کردند. و یکی از آنان، شخصی به‌نام مخشی‌بن‌حمیر بود که در پیامبرص درآویخت و به زاری

می گفت: ای رسول خداص! نام خودم و نام پدرم بر من اثر کرد^۱ و این خیریت را مرتکب شدم! در روایات آمده است: توبه مخشی پذیرفته شد و نامش را عبدالرحمن گذاشتند و او از خداوند Ψ درخواست کرد تا در مکانی نامعلوم به شهادت رسد، همان بود که در روز جنگ «یمامه» به شهادت رسید و هیچ نشانی از او نیافتند.

آری! اگر گروهی را که از نفاق توبه کردند، مورد بخشایش قراردهیم «البته گروهی دیگر را عذاب می‌کنیم چراکه آنان مجرم بودند» یعنی: بر نفاق خویش مصر بودند و از آن توبه‌کار نشدند.

از عبدالله بن عمر^ک در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «شخصی در غزوه تبوک در مجلسی گفت: ما همانند این قاریان خویش به شکم راغب‌تر، به زبان دروغ‌گوتر و در هنگام نبرد جبون‌تر ندیده‌ایم! مردی از اهل آن مجلس در پاسخ وی گفت: دروغ گفתי، تو منافق هستی و این یاوه‌ها را از سر نفاق می‌گویی، قطعاً من رسول خداص را از سخنان آگاه خواهم ساخت. همان بود که این ماجرا به رسول خداص رسید و در این ارتباط قرآن نازل شد. راوی اضافه می‌کند: من آن شخص منافق را دیدم که بر تنگ میان بند شتر رسول خداص درآویخته بود، درحالی که سنگها پاهایش را می‌خراشید و می‌گفت: «یا رسول الله! ما فقط بازی و سرگرمی می‌کردیم! و رسول خداص به او می‌گفتند: **(قُلْ أِبَالَهُ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ)**: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟».

^۱ مخشی: یعنی متعفن و گندیده. حمیر: یعنی خر. پس مخشی بن حمیر، یعنی گندیده فرزند خر!

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (67)

«مردان و زنان منافق همه از یک‌دیگرند» مردان منافق، در نفاق همانند زنانشان هستند و احوالشان در این امر با هم یکسان است «امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند» بدین‌سان است که در نفاق و دوری از ایمان، حد نهایی انحطاط را می‌پیمایند «و دستهای خود را فرو می‌بندند» یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلّه رحم و جهاد که اموری لازمی است، بخل می‌ورزند «خدا را فراموش کردند» تا بدانجا که بیم و پروای وی در ذهن و نهادشان خطوط نمی‌کند «پس خدا هم فراموششان کرد» یعنی: آنان را از رحمت و فضل خویش به‌دور داشت «در حقیقت، این منافقانند که فاسقند» یعنی: منافقان در فسقشان کاملند، فسقی که عبارت از تمرد و بریدن از هر گونه خیری است.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (68)

«خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده داده است، در آن جاودانه‌اند، آن برایشان کافی است» یعنی: آتش دوزخ برایشان بس است و به‌عذابی برتر از آن نیازی ندارند. این تعبیر خود، بر سختی عذاب‌شان دلالت می‌کند «و خدا آنان را لعنت کرد» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرد و دور ساخت «و برای آنان عذاب پایداری است» که از آنان هیچ جدایی ندارد.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ
 فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي
 خَاضُوا أَوْلَانِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَوْلَانِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (69)

آن‌گاه خطاب به منافقان می‌فرماید: «مانند کسانی که پیش از شما بودند» یعنی: شما منافقان مانند پیشینیان از کفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیان است، آنها «از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند پس از نصیب خویش» که خداوند Ψ برایشان از لذت‌های دنیا مقدر کرده بود «برخوردار شدند و شما نیز» ای منافقان! «از نصیب خویش برخوردار شدید» همان نصیبی که خداوند Ψ برای شما مقدر کرده بود «همان‌گونه که آنان که پیش از شما بودند، از نصیب خویش برخوردار شدند» بدین‌سان است که خداوند متعال غرق شدن در بهره‌های دنیا را - بدان‌گونه که به غفلت از حق منعم ذوالمنن بینجامد - بر هر دو گروه عیب گرفته و نکوهش می‌کند «و شما فرورفتید» در لذت‌های دنیا و لهو و لعب آن و به قولی: در تکذیب آیات خدا Ψ «همان‌گونه که آنان فرو رفتند» در این اعمال و در این امور «آن گروه» موصوف به این اوصاف «حبط شد» یعنی: تباه و نابود شد «اعمالشان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صوری، اعمال نیک است. آری! اعمال نیک آنان تباه شد «در دنیا و آخرت» تباهی اعمالشان در دنیا به این طریق است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلت می‌پیوندد و قوتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید. اما تباهی اعمالشان در آخرت به این است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قربت

می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند «و آن گروه همان زیانکارانند» زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و پاداشی ندارند.

در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعا شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنت‌های پیشینیان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری درآمدند، شما هم به آن وارد می‌شوید». اصحاب Ψ گفتند: یا رسول‌الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (70)

«آیا به آنان» یعنی: به منافقان «خبر کسانی که پیش از آنان بودند، نرسیده است» خبر و گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان و جزایی که در قبال آن به آنها تعلق گرفت.

آن‌گاه خداوند متعال از آن پیشینیان شش گروه را ذکر می‌کند که اعراب فی‌الجمله اخبارشان را شنیده و از داستانهایشان آگاه بودند.

اول خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

«و» دوم: خبر قوم «عاد» که به وسیله بادی مهلک نابود ساخته شدند.

«و» سوم: خبر قوم «ثمود» که به بانگ مرگبار گرفتار شدند.

«و» چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که خداوند Ψ پشه را بر آنان مسلط کرد و نمرود ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«و» پنجم: خبر «اصحاب مدین» که قوم شعیب Ψ بودند و زلزله آنان را فروگرفت.

«و» ششم: خبر «اهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط Ψ که خداوند Ψ با سنگباران به هلاکتشان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«پیامبرانشان» یعنی: پیامبران آن گروه‌ها و طوایف شش‌گانه «معجزات روشنی برای آنان آوردند پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند» زیرا پیامبرانش آنان را بیم و هشدار دادند «ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند» به سبب کفر به خداوند Ψ و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (71)

چون حق تعالی صفات ذمیمه منافقان را ذکر کرد، به دنبال آن صفات ستوده مؤمنان را بیان نموده می‌فرماید: «و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند» یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطوفت دوجانبه، با همدیگر متحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به خدای عزوجل است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آن‌گاه انگشتانشان را در یکدیگر داخل کردند». پس مؤمنان «به معروف امر می‌کنند» یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده

است نه منکر و ناپسند، که توحید خدای سبحان و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است «و از منکر» یعنی: از آنچه که در دین ناپسند است «نهی می کنند و نماز را برپا می دارند و زکات را می دهند و خدا را فرمانبرداری می کنند» در انجام آنچه که ایشان را بدان دستور داده است «و رسول او را» نیز در اوامر و نواهی وی که همه از سوی حق تعالی است، پیروی می کنند «آن گروه» موصوف به این اوصاف؛ «خدا به زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد» در دنیا و آخرت، با برآوردن وعده های خویش «همانا الله غالب و حکیم است» غالب است بر هر چیز، از جمله بر پاداش دادن و مجازات آنان، حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می دهد. البته هر کس حال مسلمانان را در عصر ما مورد تأمل قرار دهد، به این واقعیت می رسد که عامه مسلمانان، از مجموعه این اوصاف فاصله گرفته اند و عامل انحطاط اوضاع و احوالشان نیز همین است.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (72)

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده است که از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و غرفه های آن «نهرها جاری است، در آن جاودانه اند و نیز خانه های پاک» و پسندیده ای وعده داده است که هیچ پلیدی و نابسامانی ای در آنها نیست، در آنها خوش می زیند و در اوج برخورداری و رفاه به سر می برند «در بهشتهای عدن» عدن: یعنی: جاویدان که اقامت در آنها هرگز انقطاع و پایانی ندارد. «عدن» به قول راجح: نام شهری در بهشت است. در

حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول الله! به ما از بهشت بگوئید که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن درآید، خوش‌برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود». «و خشنودی‌ای» هر چند اندک «از» سوی «الله، بزرگتر است از همه» این نعمتهای بهشتی‌ای که خداوند متعال به ایشان داده است زیرا ایشان برای همیشه از خشم باری تعالی ایمن می‌شوند و مسلماً هیچ چیز از لذات جسمانی - هر چند هم که بزرگ باشد - با کمترین خشنودی‌ای از سوی حق تعالی برابر نیست زیرا رضای خداوند متعال سبب هر رستگاری و سعادت است «این» باغهای بهشتی و خشنودی حق تعالی «همان کامیابی بزرگ است» و هر رستگاری و کامیابی دیگری که مردم آن را کامیابی و رستگاری می‌پندارند، دون آن می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: لیبیک ای پروردگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی که تو به ما چیزهایی بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عطا نکرده‌ای؟ می‌فرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ الْمَصِيرُ (73)

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن» جهاد با کفار؛ جنگیدن با آنهاست تا یا مسلمان شوند، یا جزیه پردازند. و جهاد با منافقان، اقامه حجت و برپاداشتن حدود بر آنان است زیرا آنان بیشترین کسانی‌اند که موجبات اقامه حدود را مرتکب می‌شوند چراکه از حق تعالی نمی‌ترسند «و بر آنان غلظت کن» غلظت: شدت دگرگونی و خشونت است. آری! رفتار مؤمنان با این دو گروه در دنیا باید این‌چنین باشد «و» اما در آخرت؛ «جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!» علی‌ابن‌ابی‌طالب ع می‌فرماید: «خدای متعال رسول خودص را با چهار شمشیر برانگیخت: شمشیری برای مشرکان، شمشیری برای کفار اهل کتاب، شمشیری برای منافقان و شمشیری برای باغیان». آن‌گاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته می‌شود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن‌جریر طبری است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا
لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا
لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (74)

«به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند» سخن کفر را. در یکی از روایات، در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه به سبب سخن یکی از منافقان نازل شد که گفت: اگر محمد در سخنانش نسبت به برادران ما - که سروران

وبرگزیدگان ما هستند - صادق باشد پس، ما بدتر از درازگوشیم! رسول خداص
از این سخن وی آگاه شدند ولی گوینده آن شروع به سوگند خوردن کرد که
این سخن کفرآمیز را نگفته است. «در حالی که قطعا سخن کفر را گفته‌اند» و
آن همان سخنی است که بیان کردیم «و پس از اسلام آوردنشان کفر
ورزیده‌اند» یعنی: بر فرض صحیح بودن اسلامشان، آنچه را که موجب کفر
است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند «و قصد کاری را
کرده‌اند که موفق به انجام آن نشدند» به قولی: این قصدشان عبارت بود از
سوء قصد به جان رسول خداص در راه بازگشت از غزوه تبوک، که دوازده تن
از منافقان سازمان دهنده آن بودند «و به عیب‌جویی برخاستند مگر بر آن که
خدا از فضل خود آنان را بی‌نیاز ساخت و رسول وی» یعنی: به انکار و
اعتراض و عیب‌جویی برخاستند، مگر بر آنچه که درخور ثنا و ستایش است نه
سزاوار اعتراض و انکار و آن عبارت است از: بی‌نیاز ساختن خداوند Ψ و
رسولش آنان را از فضل خویش زیرا قبل از تشریف آوری رسول خداص به
مدینه، آنان در تنگی معیشت به سر می‌بردند ولی بعد از آن که رسول خداص به
مدینه هجرت کردند، وضع زندگی‌شان رو به بهبودی و گشایش نهاد و اموالشان
بسیار شد «پس اگر توبه کنند» از نفاقشان «برایشان بهتر است» از این نفاقی که
در آن دست‌وپا می‌زنند «و اگر روی برتابند» از توبه و ایمان «خداوند آنان را
عذاب می‌کند به عذابی دردناک در دنیا» با کشتن و به اسارت درآوردنشان
به دست مؤمنان «و» در «آخرت» با عذاب دوزخ «و برایشان در زمین هیچ ولی
و نصیری نیست» که از عذاب الهی نجاتشان دهد.

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ
(75)

«و از آنان» یعنی: از منافقان «کسانی اند که با خدا عهد بسته‌اند که اگر از فضل خویش» یعنی: از مال و ثروت «به ما عطا کند، قطعا صدقه می‌دهیم و از نیکوکاران خواهیم شد» با شکرگزاری برای خداوند Ψ به وسیله ایمان و عمل صالح.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره یکی از اهالی مدینه به نام ثعلبه بن حاطب نازل شد و او از کسانی بود که مسجد ضرار را بنا کردند. ابن جریر طبری به اختصار داستان ثعلبه بن حاطب را با اسانید آن از ابن عباس و حسن و قتاده روایت نموده و سپس این داستان را به تفصیل، اما با سند ضعیفی از ابی امامه باهلی چنین نقل کرده است: ثعلبه بن حاطب نزد رسول خدا ص آمد و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که به من مالی ارزانی دارد زیرا سوگند به ذاتی که شما را به حق برانگیخته است، اگر او به من مالی عنایت کند، قطعا حق هر ذی‌حقی را از آن خواهم داد. رسول خدا ص فرمودند: «وای بر تو ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را بتوانی گزارد، بهتر از مال بسیاری است که تاب شکر آن را نتوانی آورد». ولی او گفت: یا رسول الله! التماس می‌کنم که از خدا برای من این گونه درخواست کنید. پس رسول خدا ص چنین دعا کردند: «بارالها! به ثعلبه مالی ارزانی دار». راوی می‌گوید: پس از آن، ثعلبه گوسفندانی را پروراند و آن گوسفندان چنان‌که کرمها و حشرات به‌زودی و به انبوهی رشد و تکثر می‌کنند، تکثر کردند تا بدانجا که در اندک مدتی، مدینه بر آنها تنگ آمد و ثعلبه بناچار با آنها از مدینه به صحرا بیرون رفت، باز هم گوسفندان او بیشتر و بیشتر

شدند و این روند چنان روبه فزونی بود که او باز هم از حول و حوش مدینه دورتر رفت، سرانجام، کار او بدانجا انجامید که نه به نماز جمعه‌ای حاضر می‌شد و نه به جنازه‌ای. در این هنگام بود که رسول خدا ص فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب! ای وای بر ثعلبه بن حاطب!».

سپس آن حضرت ص دو تن از اصحاب ؓ را برای جمع‌آوری زکات اموال و احشام مردم، به اطراف و نواحی فرستادند، آن دو تن نزد ثعلبه نیز آمدند و از او خواستند تا زکاتش را پردازد ولی او گفت: آنچه که شما زکات نامش گذاشته‌اید، چیزی جز جزیه نیست! بدین گونه، از دادن زکات سرباز زد. آن دو به مدینه بازگشتند و چون رسول خدا ص ایشان را دیدند، قبل از آن که با ایشان سخنی بگویند، فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب!». همان بود که خدای عزوجل این سه آیه را درباره وی نازل کرد. یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول خدا ص تقدیم کرد و گفت: یا رسول الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. اما رسول خدا ص خطاب به وی فرمودند: خدای عزوجل مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می‌افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول خدا ص از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدیق ؓ نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر ؓ و عثمان ؓ نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان ؓ مرد.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (76)

«پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند» و بر عکس سوگندی که خورده بودند، چیزی از آن را صدقه ندادند «و اعراض کنان برگشتند» از طاعت حق تعالی، درحالی که بر این اعراض خویش مصر بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (77)

«در نتیجه، به سزای آن که وعده خویش را با خداوند خلاف کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دل‌هایشان - تا روزی که او را دیدار می کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذارد» پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول خداص خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرفی کرده‌اند. آری! خدای متعال به سزای بخلشان، پیامدهای نفاق را در دل‌هایشان مستمرا تا روز قیامت باقی گذاشت، روزی که با خدای عزوجل ملاقات می کنند. یا معنی این است: بخل، نفاقی پایدار در دل‌هایشان باقی گذارد زیرا سبب نفاقشان چیزی جز بخل نبود.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (78)

«آیا ندانسته‌اند» منافقان «که خداوند راز و نجوایشان را می داند» در مورد طعنه زدن بر پیامبر اکرم ص، بر یارانشان و بر دین اسلام «و خداوند دانای غیبه‌است» پس هیچ چیز - از جمله آنچه که از منافقان سر می زند - بر وی مخفی نمی ماند.

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (79)

در بیان سبب نزول آمده است: منافقان، مسلمانان داوطلبی را که به میل و رغبت خود - افزون بر زکات فرض - به طور داوطلبانه صدقه نافلة می دادند، مورد طعن و تمسخر قرار می دادند و چون یکی از مؤمنان، چیز اندکی از مال خود را داوطلبانه صدقه می کرد، منافقان می گفتند: خدا از این صدقه وی بس بی نیاز است! و اگر یکی از ایشان مال بسیاری را صدقه می کرد، باز هم طعنه زنان می گفتند: این شخص فقط از روی ریا چنین کرده و صدقه وی خالصانه برای خدا نبوده است! همان بود که نازل شد: «کسانی که بر داوطلبان مؤمن در صدقات عیب می گیرند و عیب می گیرند بر کسانی که جز به اندازه توانشان» چیزی را برای صدقه کردن «نمی یابند» و آن مال اندک هم حاصل دسترنج و زحمتشان است «و آنان را مورد تمسخر قرار می دهند» یعنی: آن منافقان، هم کسانی را که کم انفاق می کنند و هم کسانی را که بسیار انفاق می کنند، مورد تمسخر قرار می دهند؛ سزای آنها این است که: «خدا تمسخرشان کرد» یعنی: خوار و ذلیل و رسوایشان کرده و در برابر این تمسخر جزایشان می دهد «و برایشان عذابی دردناک است» در آخرت.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (80)

«چه برای آنان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی» هرگز خداوند Ψ بر آنان نمی آمرزد. یعنی: آمرزش خواستن و عدم آن از جانب پیامبرص برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبرص برایشان آمرزش بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد «اگر هفتادبار

برای آنان آمرزش طلب کنی، خداوند هرگز آنان را نمی‌آمرزد» یعنی: خدای سبحان هرگز برآنان نمی‌آمرزد، هرچند برایشان به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، آمرزش بخواهی. پس مراد، عدد هفتاد نیست و ذکر عدد هفتاد از آن روست که اعراب، عدد هفتاد را در مبالغه کثرت به کار می‌برند «این» نیامرزیدن بر آنان «به سبب آن است که آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده‌اند» یعنی: سبب عدم آمرزش آنان، کفرشان به خدا و رسول وی است و برای کافران آمرزشی نیست «و خدا گروه فاسقان را» یعنی: متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (81)

«برجای گذاشتگان، به خانه‌نشینی خود پس از رسول خدا شادمان شدند» آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و شیطان‌لعین، آنها را از همراهی با رسول خداص در غزوه تبوک بازداشت لذا از رسول خداص اجازه خواستند که در خانه بنشینند و به کاروان جهاد نپیوندند. رسول خداص نیز به آنان اجازه داده و در مدینه برجاشان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول خداص و تخلف از جهاد، شادمان شدند «و از این‌که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند» سبب این نفرتشان از جهاد، حرص و بخلشان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاقشان بود «و گفتند: در این گرما بیرون نروید» منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا آنها را از رهسپردن به

جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان خدا و رسولش سفارش کنند. یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند «بگو: آتش جهنم گرمتر است، اگر دریابند» یعنی: ای منافقان! چگونه از این گرمای اندک می‌گریزید، درحالی‌که آتش جهنم که به آن وارد خواهید شد و جاودانه در آن خواهید ماند، از آنچه که هم‌اکنون از آن فرار می‌کنید، گرمتر و سوزان‌تر است زیرا آتش دوزخ گرمایی است نامتناهی و پایان‌ناپذیر پس یقیناً کسی که برای مصون ماندن از مشقتی اندک، خود را در مشقتی ابدی می‌افکند، از هر جاهلی جاهل‌تر است.

در حدیث شریف به روایت انس τ آمده است که رسول خدا ص آیه: **(...نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ)** "التحریم: 6" را خواندند، آن‌گاه فرمودند: «خدای سبحان هزار سال بر آتش دوزخ برافروخت تا سپید شد، سپس هزار سال دیگر بر آن برافروخت تا سرخ شد، آن‌گاه هزار سال دیگر بر آن افروخت تا سیاه شد لذا آتش دوزخ همانند شب سیاه است و شعله‌های آن روشنی بر نمی‌تاباند».

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (82)

«پس به سزای آنچه می‌کردند» از معاصی و نافرمانی‌ها «اندکی بخندند و بسیار بگریند» یعنی: منافقان در آخرت کم خواهند خندید و بسیار خواهند گریست، همان‌گونه که در دنیا دین خود را به بازی و تمسخر گرفته و بسیار می‌خندیدند و این امری است قطعی و محتوم.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (83)

«پس اگر خدا تورا» از غزوه تبوک «بهسوی گروهی از آنان باز آورد» دلیل این که فرمود: (بهسوی گروهی از آنان)، نه بهسوی همه آنان زیرا کسانی از منافقان بودند که از نفاق خویش توبه کرده و از تخلف و واپس‌مانی از جهاد نادم شدند. آری! اگر از تبوک بازگشتی «و» بعد از آن، آن گروه منافق «از تو برای بیرون آمدن» همراهت در غزوه دیگری «اجازه خواستند، بگو» به آنان: «شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد» پس محرومیت از شرف جهاد، اولین مجازات معنوی آنان است، همچنان این ممنوعیت بدان جهت است که همراهی‌شان با مؤمنان، مفسده برانگیز و فتنه‌خیز است «زیرا شما نخستین بار به نشستن راضی شدید» در غزوه تبوک «پس اکنون هم با خانه‌نشینان» یعنی: با بیماران، زنان و کودکان که به دلیل عذر، از رفتن به غزوه تبوک بازماندند، در خانه «بنشینید».

**وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (84)**

دومین مجازات منافقان این است: «و هرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان «که بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش نایست» قبلا چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، آن حضرت ص بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا می‌کردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه‌تان» و بر آن نماز

نمی‌گزاردند. همچنین عمر τ بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی‌گزارد تا حدیفه بن‌یمان τ بر او نماز نگذارد زیرا حدیفه، امین راز پیامبر ص بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقاً می‌شناخت «چراکه آنان به خدا و رسول او کافر شدند و در حال فسق مردند» پس این است علت منع آن حضرت ص از نمازگزاردن بر مرده منافقان و ایستادن بر سر قبر آنان. بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خباثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است. ابن‌عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «از عمر بن‌الخطاب τ شنیدم که فرمود: چون عبدالله بن‌ابی سرکرده منافقان مدینه مرد، رسول خدا ص به خواندن نماز جنازه بر وی دعوت شدند و بر جنازه وی حاضر شدند و چون به‌پا ایستادند تا بر وی نماز بگزارند، به ایشان گفتم: آیا بر دشمن خدا عبدالله بن‌ابی نماز می‌گزارید که گوینده این... و این... سخن بود؟ بدین‌گونه ایام و کارنامه‌های ننگین او را بر می‌شمردم و رسول خدا ص تبسم می‌کردند تا چون بسیار گفتم، فرمودند: ای عمر! دست از من بدار، آخر من از بارگاه حق تعالی مخیر ساخته شده‌ام، به من گفته شده: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ...): «چه بر آنان آمرزش بخواهی و چه نخواهی، اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی، هرگز خداوند بر آنان نمی‌آمرزد» پس اگر بدانم که بیش از هفتاد بار آمرزش خواهی ام سبب آمرزش وی می‌شود، قطعاً بر هفتاد بار می‌افزایم! آن‌گاه بر وی نماز خواندند و جنازه وی را مشایعت کرده بر سر قبرش ایستادند تا از تدفین وی فارغ شدند. عمر τ می‌گوید: من از جرأت خود بر رسول خدا ص در شگفت

شدم - و خدا ورسولش به آنچه می‌گویم داناترند - ولی به خدا سوگند که اندک زمانی بیش نگذشت که این دو آیه نازل شد: **(وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ...)**. بعد از آن رسول خداص بر هیچ منافقی نماز جنازه نگزاردند».

نهی خدای عزوجل از نمازگزاردن بر منافقان، مقابلتا بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربتها در حق مؤمنان می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است». از رسول خداص پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچکترین آنها همانند کوه احد است». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان ر راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است: رسول خداص چون از دفن مرده فارغ می‌شدند، بر سر قبرش می‌ایستادند و می‌فرمودند: «برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم‌اکنون مورد پرسش قرار می‌گیرد».

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (85)

«و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می‌خواهد آنها را به وسیله آن در دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود» تفسیر نظیر این آیه کریمه در آیه (55) گذشت. نسفی در حکمت تکرار آن می‌گوید: «تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را

در نظر داشته باشد، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد، از جمله آن که این آیه، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است.»

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذُرْنَا مَعَ الْقَاعِدِينَ (86)

«و چون سوره‌ای» به قولی: مراد همین سوره، یعنی سوره «برائت» است «نازل شود» بدین مضمون «که: به خداوند ایمان آورید و همراه با پیامبرش جهاد کنید» علیه دشمنان دین خدا Ψ «توانمندانشان» یعنی: صاحبان مال و ثروت و مکت، یا رؤسا و بزرگانشان که چشم مردم به سوی آنهاست «از تو عذر و اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم» یعنی: اجازه بده که ما با برجای ماندگان معذور از جنگ؛ همچون ضعفا و بیماران زمین‌گیر بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (87)

«به این راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند» یعنی: آنها به سبب نفاق و بیماری باطنی و شک و جبنی که در دل‌هایشان است، ابا نورزیدند از این که پشت سر رسول خداص با زنانی که در خانه‌ها از مردان جانشینی می‌کنند، باقی بمانند «و بردل‌هایشان مهر زده شده است» از آن رو که خود کفر و نفاق را انتخاب کرده‌اند «در نتیجه قدرت درک ندارند» که بفهمند؛ در جهاد چه رستگاری و سعادت و در تخلف از جهاد؛ چه نابودی و شقاوتی نهفته است.

لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (88)

«ولی» اگر این گروه منافق از جهاد تخلف کردند، کسانی که بهتر از آنانند، به جهاد بپاخواستند؛ یعنی: «پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، با اموال و جانهای خود جهاد کردند و اینانند که همه خیرات برای آنان است» خیرات: شامل همه خوبیها و نیکی‌هاست بنابراین، منافع دین و دنیا همه را دربر می‌گیرد. به قولی؛ خیرات: زنان خوبروی تن‌آرا در بهشت‌اند «و این گروه همان رستگارانند» که به هر مطلوبی نایل می‌شوند. از خدای عزوجل مسئلت می‌کنیم که ما را از این فوز عظیم محروم نگرداند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
(89)

«خداوند برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر» درختان و ساختمانهای آن «نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند. این همان رستگاری بزرگ است».

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (90)

سپس مجموعه دیگری از آیات می‌آید که در مورد عذر نرفتن به جهاد سخن می‌گوید؛ این‌که چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می‌شویم: «و معذران اعرابی نزد تو آمدند تا به آنان اجازه» ترک جهاد «داده شود» معذر: کسی است که عذر پیش می‌افکند، اما در واقع عذری ندارد. یعنی: گروهی از بادیه‌نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول خداص به

آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند «وکسانی که به خدا و رسول او دروغ گفتند، در خانه نشستند» و با وجود آن که با رسول خداصل بر حرف شنوی و اطاعت بیعت کرده بودند، اما نه ایمان آوردند و نه تصدیق کردند بنابراین، با تخلفشان از جهاد بدون مطرح کردن هیچ عذری، این حقیقت نمایان شد که آنها در بیعت بر ایمان نیز دروغگو بوده‌اند.

پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

- 1 - کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.
- 2 - کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی‌اساسی پیش‌افگندند و اجازه نشستن خواستند.
- 3 - کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

«به زودی به کافران از آنان» یعنی: به کافران از بادیه‌نشینان متخلف عذرتراش غیرمعذور و تکذیب‌کنندگان بی‌پروا «عذاب دردناک خواهد رسید».

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره گروهی از قبیله بنی‌غفار نازل شد.

لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ
حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
(91)

آن‌گاه خداوند متعال بیان می‌دارد که چه کسانی به حق و به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد تخلف می‌کنند: «بر ناتوانان هیچ گناهی نیست» که زنان و کودکانند «و بر بیماران هیچ گناهی نیست» مراد از آنان: بیماران مزمن، پیران فرتوت، نابینایان، لنگان و امثال آنانند. یعنی: بر آنان هیچ ایراد و گناهی در تخلف از جهاد نیست، به این دلیل که عذرشان واقعی و موجه است و این عذرها به بدن و جسم مربوط می‌شود. سپس به بیان عذرهایی می‌پردازد که به مال برمی‌گردد نه به بدن و می‌فرماید: «و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا» در راه جهاد «خرج کنند، هیچ گناهی نیست» پس با وجود داشتن چنان معاذیر بدنی یا مالی‌ای، جهاد از آنان ساقط بوده و برایشان فرض نیست «به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند» نصیحت و خیرخواهی برای خدا Ψ عبارت است از: ایمان آوردن به وی، عمل به شریعت وی و ترک اموری که با شریعتش مخالف است و شکی نیست که خیرخواهی به بندگان خدا Ψ ، محبت مجاهدان راه وی، خیراندیشی برایشان در امر جهاد و یاری نکردن دشمنانشان به وجهی از وجوه، در قدم اول شامل معنی خیرخواهی برای خدا Ψ است. اما نصیحت و خیراندیشی برای پیامبرص عبارت است از: تصدیق نبوت ایشان، اطاعت‌شان در هر آنچه که بدان امر یا نهی می‌کنند، موالات و دوستی با دوستان آن حضرتص، دشمنی با دشمنان ایشان، محبت و تعظیم آن حضرتص و احیای سنت‌شان بعد از رحلت‌شان با تمام توان و با همه سعی و امکان.

در حدیث شریف آمده است که رسول خداص فرمودند: «همانا دین، نصیحت است و سه بار این جمله را تکرار کردند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، برای کتاب و پیامبرش و برای

پیشوایان (زمامداران) مسلمانان و عامه آنان». «بر نیکوکاران هیچ راهی نیست» یعنی: بر معذوران خیراندیش و خیرخواه، هیچ ایراد و عتاب و عقابی در نرفتن به جهاد نیست و ثواب جهاد برایشان مترتب است، به سبب این که ترک جهاد از سوی آنان، نه به انگیزه بی رغبتی به آن بلکه به سبب وجود عذر موجهی بوده است «و خدا آمرزنده مهربان است» لذا بر کسانی که به سبب عذر از جهاد تخلف کرده اند؛ می‌آمرزد و به کسانی که مستحق رحمت وی هستند، مهربان است.

ابن کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی - از جمله عائذبن عمرو مزنی - و بخش دوم، درباره بنی مقرن بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بکاءون: گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتُحْمَلُهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (92)

«و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی» بر مرکبها، برای این که به جهاد رهسپار شوند «گفتی: چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم» یعنی: تو مرکبی نیافتی که بر آن سوارشان کنی و در نتیجه «برگشتند؛ درحالی که چشمانشان سرشار از اشک بود» چون به آنان گفتی: وسیله‌ای برای سوار کردنتان نمی‌یابم! از نزد تو درحالی برگشتند که گریان و نالان بودند «از اندوه این که چرا چیزی نمی‌یابند که خرج راه کنند» نه در نزد خود و نه در نزد تو.

ایشان گروهی از انصار بودند که چون پیامبر اکرم ص برای غزوه تبوک بسیج عمومی اعلام کردند، نزد ایشان آمدند و خواستند تا وسیله سواری در اختیارشان قرار داده شود که عازم آن غزوه گردند. به قولی: ایشان از پیامبر ص توشه راه خواستند. به قولی دیگر: ایشان از پیامبر ص، جز کفش هیچ چیز دیگری نخواستند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص خطاب به شرکت‌کنندگان در جهاد فرمودند: «همانا مردانی را در مدینه برجای گذاشته‌اید که هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایید و هیچ راهی را نمی‌روید، مگر این‌که با شما در پاداش شریکند، ایشان را عذر - و به روایتی بیماری - از مشارکت در جهاد بازداشت».

پس آنان مجموعاً چهار گروهند که دارای معاذیر حقیقی به‌شمار می‌روند و برایشان در تخلف از جهاد هیچ گناهی نیست.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (93)

آن‌گاه خداوند متعال به بیان حال گروهی می‌پردازد که به هیچ وجه معذور نیستند: «جز این نیست که راه» عتاب و ایراد و مؤاخذه، فقط «بر کسانی است که با این‌که توانگرند» و وسیله‌ای را که خود را بدان به جهاد مجهز کنند، می‌یابند، با آن‌هم «از تو اجازه می‌طلبند» در تخلف از جهاد «به این راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین باشند» خوالف: زنان خانه‌نشین هستند «و خدا بر دلهایشان مهر نهاده است، در نتیجه آنان» به سبب این مهر نهادن «نمی‌فهمند» آنچه را که سودشان در آن است تا آن را بر آنچه که مایه خسران و زیانشان است، ترجیح دهند.

**يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ
أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (94)**

«هنگامی که به سوی آنان باز گردید، برای شما عذر می آورند» این جمله، از حال منافقان متخلفی که در مدینه باقی ماندند، چنین خبر می دهد که آنها به زودی در هنگام بازگشت مؤمنان از غزوه تبوک، از عدم مشارکت خود در جهاد نزد آنان عذر پیش می آورند «بگو: عذر نیاورید که هرگز سخن شما را باور نمی کنیم» یعنی: شما را در این عذاوریتان تصدیق نمی کنیم.

آن گاه سبب تصدیق نکردن آنها را بیان کرده، می فرماید: «همانا خداوند ما را از بعضی از خبرهای شما آگاه گردانیده» یعنی: عذرتان را بدان جهت نمی پذیریم که خدای عزوجل از طریق وحی، ما را به دروغ بودن معاذیرتان آگاه کرده و هم اینک ما به حقیقت حال شما واقفیم «و خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید» در آینده، که آیا از شر و فسادی که هم اکنون بر آن هستید، دست برمی دارید یا خیر «آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار» که خدای تبارک و تعالی است «باز گردانیده می شوید و شما را از آنچه می کردید خبر می دهد» زیرا او به هر قول و عمل و نیتی که از شما صدور یافته - اعم از آنچه که نهان می داشتید، یا آنچه که بدان تظاهر می کردید - داناست و در نتیجه، شما را در قبال آن جزا می دهد.

**سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ
رَجِسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (95)**

«چون به‌سوی آنان باز گردید، به‌زودی نزد شما به خدا سوگند خواهند خورد» یعنی: به‌زودی عذرهای بی‌اساسی را که آورده‌اند، با سوگندهای دروغ مؤکد خواهند ساخت «تا از آنان صرف‌نظر کنید» یعنی: هدف‌شان از آن سوگندهای دروغین این است که شما مؤمنان از آنان درگذرید و صرف‌نظر کنید و به سبب تخلفشان از جهاد، سرزنش و مؤاخذه‌شان نکرده و هیچ بازپرسی از آنان ننمایید و در عوض، از آنان اظهار رضایت و خشنودی کنید «پس از آنان رو بگردانید» یعنی: ترک و طردشان کرده، از گناهشان در نگذرید و از آنان اعلام رضایت نکنید «چراکه آنان پلیدند» و تمام اعمالشان پلید و زشت است پس به این علت، دیگر اهلیت پذیرش پند و ارشاد به‌سوی خیر و دریافت هشدار در مورد پرهیز از شر را ندارند بنابراین، تنها برخوردی که سزاوار شأن آنهاست، واگذاشتن‌شان به‌حالشان می‌باشد «و به سزای آنچه می‌کردند، جایگاهشان دوزخ است».

**يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ (96)**

«برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید» یعنی: هدف حقیقی آنها از سوگندخوردن این است تا سوگندهایشان شما را راضی سازد و بنابراین، دشمنی‌تان به دنیایشان زیان نرساند «پس اگر شما از آنان خشنود شوید» برای کمک به حال و وضعشان چنان‌که خواسته آنان نیز همین است، بدانید که «قطعا خدا از گروه فاسقان خشنود نمی‌شود».

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی که خداوند Ψ از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی‌دهد. این تعبیر بدان جهت به کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

**الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (97)**

«بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق سخت‌ترند» از دیگران زیرا آنان دل‌هایی سخت‌تر، طبیعت‌هایی درشت‌تر و زبان‌هایی خشن‌تر دارند بنابراین، آنها بالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیام‌های پیامبران وی دورترند. چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است، از جمله حدیث شریف وارده به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها که فرمود: گروهی از بادیه‌نشینان عرب نزد رسول خداص آمده بودند، آنها از یاران رسول خداص پرسیدند: آیا شما کودکانان را می‌بوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این اثنا رسول خداص فرمودند: «وقتی خدای عزوجل رحمت و مهر را از دل‌هایتان برداشته است، من چه می‌توانم بکنم!». اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند. پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنان که در بادیه و صحرا سکونت دارند، «اعرابی» نامیده می‌شوند.

«و» بادیه‌نشینان عرب «سزاوارترند به این که حدود شریعتی را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند» به سبب دوریشان از اماکن انبیاء و از دیار نزول

وحي «و خدا دانای حکیم است» داناست به احوالشان، صاحب حکمت است در امهال و فرصت دادن به آنان.

ابن کثیر می گوید: «به سبب درشت خویی و سنگدلی بادیه نشینان بود که خداوند Ψ از آنان پیامبری برنمیگيخت بلکه پیامبران \cup را از مردم شهرها برانگيخت».

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (98)

«و از اعراب» یعنی: از بادیه نشینان «کسانی هستند که آنچه را انفاق می کنند» در راه خدا Ψ «تاوان می شمارند» برای خود و بر این باور اند که این خسارتی برایشان است پس فقط از روی ریا و تقیه انفاق می کنند «و برای شما دوائر را انتظار می برند» دایره: پیش آمد مصیبت بار و تقلب روزگار است که در آن نعمت به بلا دگرگون می شود. آری! اینان برای شما انتظار چنین روزی را می کشند تا غلبه شما از میان برود و آن وقت، زکات اموال خود را نپردازند.

شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول خدا ص مصداق این خبر قرآنی به تحقق پیوست پس این آیه، معجزه ای از معجزات غیبی قرآن کریم است.

«پیشامد بد» و حادثه های ناگوار؛ چون شر و شکست و عذاب و بلا و هر پیش آمد ناگوار دیگری «بر آنان باد» بدین گونه خداوند متعال نفرین خود را با آن رخدادی که آنها در حق مسلمانان انتظار می بردند، همانند گردانید «و خدا شنواست» به آنچه که می گویند «داناست» به آنچه که در ضمیر خویش پنهان می دارند.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ
وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ (99)

«و برخی دیگر از اعراب» یعنی: از بادیه‌نشینان «کسانی‌اند که به خدا و روز
آخرت ایمان دارند» اینان گروه دوم از بادیه‌نشینان هستند «و آنچه را انفاق
می‌کنند» در راه خدا Ψ «سبب تقرب نزد خدا می‌شمارند» قربات: آنچه که
انسان به سبب آن به خدا Ψ تقرب و نزدیکی جوید «و صلوات پیامبر را» یعنی:
دعاهای نیک و آمرزش‌خواهی پیامبر را نیز مایه تقرب نزد خدای سبحان
می‌شمارند، از آن رو که به خدا Ψ و پیامبرش ایمانی نیرومند و باوری راسخ
دارند «آگاه باش که بی‌گمان این» انفاق و صدقاتشان و نیز دعاها و
آمرزش‌خواهی پیامبرص «قربتی است» مقبول و پذیرفته‌شده «برای آنان» نزد
خدای متعال «به‌زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش در می‌آورد»
رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و
بهشت آخرت به ایشان عنایت می‌کند «همانا خداوند آمرزنده است» و عیب
مقصران را می‌پوشاند «مهربان است» و تلاش و کوشش اندک‌مایه‌گان را
می‌پذیرد.

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (100)

«و سابقون الاولون از مهاجران و انصار» سابقون الاولون از مهاجران: پیشگامان
و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی
سابقه آنها در اسلام به عهدی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند

که شاهد «بیعت‌الرضوان» بوده‌اند. یا اهل «بدر» اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آن‌گاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آن‌گاه اهل «بیعت‌الرضوان» در «حدیبیه». و سابقون الاولون از انصار: نخستین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول خدا ص در «بیعت عقبه اول و دوم»، بیعت کرده‌اند، که تعدادشان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه ۱۷ و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: «خدا از ایشان خشنود شد» و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ایشان نیز از او خشنود شدند» بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد «و برای آنان» همراه با رضای خویش «باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ».

پس این آیه، گواهی و مژده و بشارتی است از سوی خدای منان به بهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پیامبر ص چنان‌که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این که پروردگار متعال سابقه داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاقشان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (101)

در اینجا با مجموعه دیگری از آیات روبرو می شویم که به ما زوایای بیشتری از اوصاف و روشهای منافقان را روشن ساخته و در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می کند: «و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند، منافقاند» این گروه، منافقانی بودند که پیرامون مدینه سکونت داشتند «و نیز بعضی از اهل مدینه» مردمانی منافقاند که «بر نفاق خو گرفته اند» یعنی: بر نفاق پایداری کرده، در آن مهارت کسب نموده و شدیداً بر آن سرسختی نشان می دهند و از آن منصرف نگشته اند. شایان ذکر است که مهارتشان در نفاق تا بدانجا بود که نفاقشان حتی بر رسول خداص نیز مخفی ماند، چه رسد به سایر مؤمنان «تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم» یعنی: ای محمدص! تو آنان را به اشخاص و اعیانشان نمی شناسی؛ زیرا آنان در نفاق ماهرند و از آنچه که موجب شک و شبهه در ایمانشان گردد، دوری می گزینند به طوری که نفاقشان بر انسان مخفی مانده و جز برای خدای سبحان بر دیگران آشکار نیست «ما به زودی آنان را دو بار عذاب می کنیم» مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاقشان و دیگری عذاب نمودنشان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جانهایشان و دیگری عذاب قبر

است «آن‌گاه به‌سوی عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند» یعنی: به‌سوی درک اسفل در دوزخ.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (102)

در این آیه، خداوند Ψ به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می‌پردازد که تخلفشان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است: «و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند» یعنی: از اهل مدینه گروهی دیگرند که در واقع امر مؤمن بوده اما از غزوه تبوک بی‌هیچ عذر موجهی تخلف کردند و بعداً از این کار خود پشیمان شدند ولی برای توجیه تخلف خویش نزد رسول خداص، به پیش‌کشیدن عذرهای دروغین متوسل نگشته بلکه در عوض امیدوار بودند که خداوند Ψ برآنان توبه‌پذیر شود «عملی نیک را» یعنی: اعمالی را که قبلاً انجام داده بودند؛ از پایبندی به احکام و برنامه‌های اسلام و رفتن به جهاد در سایر غزوات «با عمل دیگر که بد است درآمیخته‌اند» مراد: تخلفشان از غزوه تبوک است. ولی ایشان یک‌بار دیگر این عمل بد را با عمل نیکی دنبال کردند که عبارت از: اعترافشان به آن عمل بد و توبه‌شان از آن است «نزدیک است که خداوند توبه آنان را بپذیرد» زیرا اعترافشان به گناه، خود توبه است «که‌همانا خداوند آمرزنده مهربان است» گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش بزرگوارانه می‌بخشد.

ابن عباس τ در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه در شأن ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که از همراهی با رسول خداص در غزوه تبوک تخلف کردند و

چون آن حضرت ص از تبوک بازگشتند، آنان خود را به ستونهای مسجد بسته، سوگند خوردند که جز رسول خدا ص کسی دیگر نباید از ستونها بازشان کند. و بعد از نزول این آیه، رسول خدا ص شخصا آنها را از ستونهای مسجد باز کردند. ولی حکم آیه کریمه درباره همه مؤمنان خطاکار، عام است.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (103)

«از اموال آنان صدقه‌ای بگیر» که کفاره گناهانشان باشد. به قولی: مراد از آن، ادای زکات فرض است. به قولی دیگر: مراد؛ دادن صدقه مخصوصا از سوی این گروهی است که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش توبه‌شان اموال خویش را تقدیم رسول خدا ص کردند، همان بود که این آیه نازل شد و آن حضرت ص را به گرفتن بعضی از اموالشان - نه کل آن - دستور داد «تا آنها را با آن» زکات، یا صدقه‌ای که از آنان می‌گیری «پاک و پاکیزه سازی» تطهیر: از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود. تزکیه: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است.

آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

«و برای آنان دعا کن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموالشان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، در حق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است» سکن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد «و خدا شنوای داناست» شنوای

دعایت، یا شنوای اعتراف به گناه و دعای آنان است، داناست به آنچه که در نهادشان از اندوه و پشیمانی بر گناه وجود دارد. عبدالله بن ابی اوفی τ می گوید: «چون زکات قومی را نزد رسول خداص می آوردند، رسول خداص برایشان دعا می کردند...».

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (104)

آن گاه ایشان را به رو آوردن به سوی توبه و دادن صدقه برانگیخته می فرماید: «آیا ندانسته اند که تنها خداوند است که از بندگانش توبه را می پذیرد» زیرا او از اطاعت مطیعان بی نیاز است و از معصیت عاصیان، پروایی ندارد «و صدقات را می گیرد» یعنی: می پذیرد «و» آیا ندانسته اند «که خداست که خود توبه پذیر مهربان است» به کسانی که صدق و راستگویی شان را در توبه و انابت بدانند؟. این آیه، گرمی داشت و تشریفی بزرگ برای عمل صدقه و انجام دهندگان آن است و مفید این معنی است که پذیرفتن توبه و صدقه، در حوزه اختیارات رسول خداص یا دیگران نیست بلکه فقط مخصوص خداوند Ψ می باشد پس صدقه دهندگان باید فقط رضای او را مدنظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند صدقه را پذیرفته و آن را با دست (بلاکیف) راستش می گیرد، آن گاه برای شما آن را چنان پرورش می دهد که یکی از شما کره اسبش را پرورش می دهد تا بدانجا که یک لقمه از صدقه او، همانند کوه احد می شود».

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (105)

«و بگو» ای محمدص! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: «عمل کنید که به‌زودی خدا و رسول وی و مؤمنان در عمل شما خواهند نگرست» پس به‌سوی اعمال خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان را برای خدای عزوجل بی‌آلایش گردانید. و عمل اگر نیکو و شایسته باشد، مؤمنان آن را می‌شناسند «و به‌زودی» پس از مرگ «به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید» یعنی: به‌سوی خدای بزرگی که هیچ چیز بر وی پنهان نیست و تمام دانستنی‌ها نزد وی یکسان است، چه آن را آشکار سازید، چه پنهان دارید «آن‌گاه شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» و در برابر آن، شما را جزا خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خداص فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را - هرچه که باشد - برای مردم بیرون خواهد افگند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفایتان عرضه می‌شود پس اگر اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر غیر از این باشد، می‌گویند: بارخدا! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنان‌که ما را هدایت کردی».

وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
(106)

آن‌گاه حق تعالی به ما از گروه دیگری از متخلفان مؤمن سخن می‌گوید که همچون گروه اول، در توبه سعی و مجاهده نکردند و خداوند Ψ قبول توبه آنان را به تأخیر افگند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت: «و دیگرانی هستند که

به امر الهی وا گذاشته اند، یا این است که آنان را عذاب می‌کند» اگر بر حالی که در آن قرار دارند، باقی بمانند «و یا توبه آنها را می‌پذیرد» اگر توبه راستینی کرده و در توبه‌شان به اخلاصی تمام آراسته گردند «و خدا دانای حکیم است» داناست به راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیرافگندن پذیرش توبه از ایشان.

در بیان سبب نزول آمده است: ایشان سه تن از انصار به نامهای؛ کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع بودند که از غزوه تبوک تخلف کردند و هرچند همانند گروه ابولبابه، از این کار پشیمان بودند ولی خود را به ستونهای مسجد نبسته و در توبه جدیت نکردند پس در چنین حالتی، کارشان به فرمان الهی موقوف ماند. در آخر سوره خواهد آمد که خداوند Ψ سرانجام توبه آنان را نیز پذیرفت.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (107)

در این آیه خداوند متعال از گروه دیگری به ما سخن می‌گوید که از عوامل نفوذی و به اصطلاح معاصر، «ستون پنجم» دشمن‌اند: «و آنهایی که مسجدی برای زیان رسانیدن ساختند» تا به مسلمانان زیان برسانند. این گروه، منافقانی بودند که به رهبری شخصی به نام ابوعامر راهب، در جوار مسجد قبا مسجدی بنا کردند که به نام «مسجد ضرار» لقب گرفت. ضرار: یعنی: به قصد ضرر رساندن به مؤمنان و آزارافگنی در میانشان. «و» آن مسجد را «برای کفر» ساختند زیرا از ساختن آن مسجد، قصدی جز تقویت اهل کفر و نفاق نداشتند «و برای

تفرقه‌افگندن میان مسلمانان» همین‌گونه آن منافقان خواستند تا به بهانه ساختن «مسجد ضرار»، درمسجد «قبا» حاضر نشوند و در نتیجه، جماعت مسلمانان کم شود، که این کارشان، زاینده اختلاف، از بین برنده الفت و محبت و دارای چنان ابعاد خطرناکی بود که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست «و» آن مسجد را بنا کردند جهت «کمینگاه ساختن برای کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از ساختن مسجد ضرار «با خدا و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند» که آنان همان گروه نفاق، به رهبری ابوعامر راهب بودند «و البته سوگند می‌خورند که» از بنای این مسجد «هدفی جز نیکی و خیر» یعنی: ذکر خدا Ψ و مهربانی به مسلمانان «نداشتیم. ولی خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغگویند» در این سوگند خود.

در بیان سبب نزول آمده است: ابوعامر راهب، مردی از اشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبرص به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من آهنگ قیصر - شاه روم - را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به آن، نزد پیامبرص آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید! آن حضرتص فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان‌شاءالله از سفر بازگشتیم، به میان

شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. همان بود که وحی نازل شد و آن حضرت ص را از راز توطئه و نیرنگشان آگاه کرد. پس چون از سفر بازگشتند، دو تن از اصحاب Ψ را فراخوانده به ایشان فرمودند: به سوی این مسجدی که اهل آن ستمگرند، بروید و آن را ویران کنید و آتش بزنید. آن دو، شتابان به آن مسجد رفتند و در حالی که منافقان طراح آن توطئه در میان آن بودند، مسجد را آتش زدند و ویران کردند و سپس از آنجا رفتند.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (108)

«هرگز در آن نایست» مراد: نهی پیامبر ص از نمازگزاردن در مسجد ضرار است «هرآینه مسجدی که از روز نخست بنیادش بر تقوی نهاده شده» که مسجد «قبا» و به قولی: مسجدالنبی ص است. مراد از **(مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ)** روز تأسیس آن است «سزاوارتر است که در آن» یعنی: در مسجد تقوی «ایستاده شوی» یعنی: اگر حتی نمازگزاردنت در مسجد منافقان جایز می بود، بی گمان ایستادنت به نماز و ذکر خدا Ψ در مسجدی که بر بنیاد تقوی تأسیس شده، سزاوارتر بود «در آن، مردانی اند که دوست دارند خود را پاک سازند» از همه پلیدی ها - به وسیله وضو و غسل - و بر پاکسازی خود در هنگام عارض شدن موجب آن، حریصند «و خداوند پاکیزگان» از نجاسات و گناهان «را دوست می دارد» و از آنان راضی است. درباره فضیلت مسجد «قبا» احادیثی آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «گزاردن نمازی در مسجد قبا، همانند انجام دادن یک عمره است».

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می گوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قباء نازل شد. رسول خداص از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می کنیم.

آیه کریمه، دلیل بر استحباب نمازگزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نمازگزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است. در حدیث شریف آمده است: روزی رسول خداص برای یاران خود نماز بامداد را اقامه کردند و در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده می شود، [علت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز می خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمی دهند پس هر کس همراه ما در نماز حاضر می شود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (109)

«آیا کسی که بنیاد خود را بر خداترسی و خشنودی الهی نهاده بهتر است، یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرومی افتد؟» یعنی: کسی که بنیاد کار خود را بر زیربنای قوی و محکم که همانا تقوای الهی و خشنودی اوست پی ریزی کرده - چون تأسیس مسجد قباء - بهتر از آن کسی است که به خلاف این، بنایش را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط گذاشته است که آن ساختمان با بانی خود یکجا در آتش جهنم فرو می افتد؟ پس ساختن آبادی براساس تقوی؛ کنایه از اخلاص در اعمال است و ساختن بنا بر کناره رودخانه مشرف به سقوط؛ کنایه از ریا و

عجب و داشتن نیت ناخالص در اعمال است. جرف: کناره و لبه وادی ای است که در معرض هجوم آب و سیل بردگی قرار دارد. هار: یعنی: مشرف به سقوط «و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی کند» یعنی: به آنان - به عنوان مجازاتی بر نفاقشان - توفیق خیر نمی دهد.

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
(110)

«همواره آن ساختمانی که بنا کرده اند، در دل‌هایشان سبب شک» و برانگیزاننده شبهه و نفاق «است» زیرا بنیان مسجد ضرار، منافقانی شکاک بودند که بعد از ویران ساختن آن مسجد و ختنی شدن نیرنگ و توطئه‌شان، به تصمیم خود بر کفر و دشمنی و کینه علیه اسلام، افزودند «تا آن‌که دل‌هایشان پاره پاره شود» یعنی: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان؛ یا با مرگ، یا با شمشیر پاره پاره شود و فقط در این هنگام است که شک و شبهه از دل‌هایشان رخت برمی‌بندد. یا مراد این است: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان به وسیله توبه و پشیمانی از نفاق، پاره و پریشان شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به نیت‌هایشان، صاحب حکمت است در جزا دادن آنها به سبب جرایم‌شان.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
(111)

بعد از آن که خداوند متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا فضیلت جهاد را بیان می‌کند: «همانا خداوند از مسلمانان جانها و مالهایشان را به این که بهشت برایشان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جانهایشان را به‌خداى متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مالهایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خداى متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است «همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند» یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش می‌تازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته‌شدن، کشته هم نشدند «این به‌عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست» خداى سبحان خبر می‌دهد که استحقاق بهشت برای مجاهدان، وعده راستین و ثابتی از سوی او در کتابهای تورات و انجیل است، همچنان که این وعده در قرآن نیز هست «و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟» مسلماً هیچ‌کس! زیرا حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی‌کند «پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید» و اظهار مسرت و بهجت نمایید زیرا در آن چنان سودی کرده‌اید که هیچ یک از مردم در هیچ معامله‌ای آنچنان سودی نمی‌کند - مگر کسی که به‌مانند شما عمل کند «و این همان کامیابی بزرگ است» زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجايند کسانی که با خداى خویش چنین معامله سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت ص در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه τ در بیان این رخداد می گوید: «در آنجا من به رسول خدا ص گفتم: هرچه می خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت ص فرمودند: «برای پروردگارم شرط می نمایم که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می نمایم که آنچه را از جانها و مالهایتان باز می دارید، از من نیز باز دارید». بیعت کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پادشمان چیست؟ رسول خدا ص فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می کنیم و نه طالب فسخ آن می شویم! همان بود که نازل شد: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...).

**التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
(112)**

اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده می کنند؟: «آنان توبه کنندگانند» یعنی: بازگشت کنندگانند از شرک و نفاق و معصیت به سوی طاعت خدا Ψ «عبادت کنندگانند» یعنی: قیام کنندگانند به عبادت خدای عزوجل همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده اند «حمدگویانند» که خدای متعال را در رنج و راحت و در سختی و آسانی، سپاس و ثنا می گویند «سائحانند» به قولی: سائحان؛ روزه داران و به اقوالی دیگر: مجاهدان، یا دانشجویان، یا سیر و سفر کنندگان در زمین به منظور پند و عبرت گرفتن از احوال مردم اند «رکوع و سجده کنندگانند» یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند «امر کنندگانند به

معروف» یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی کنندگانند از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند «و نگاه‌دارندگان حدود خدایند» یعنی: به احکام و برنامه‌های خداوند Ψ و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. «و مؤمنان را» یعنی: کسانی را که به اوصاف یاد شده موصوفند و به راستی شایسته وصف ایمان می‌باشند؛ «بشارت ده».

ابن عباس τ می‌گوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه خدا Ψ است».

پس اینها در مجموع، ده وصف است و دعوت‌گران و مربیان این امت، اگر می‌خواهند که نسلی را براساس ایمان و عقیده تربیت کنند، باید این اوصاف ده‌گانه را نصب‌العین خویش قرار دهند.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (113)

در بیان سبب نزول آمده است: چون ابوطالب به حال احتضار در آمد، رسول خدا ص - در حالی که ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز نزد وی بودند - بر سر بالین وی نشستند و به وی فرمودند: ای عم من! بگو: لااله الاالله تا با آن نزد خدا Ψ برایت حجت آورم. ولی ابوجهل و عبدالله بن امیه به وی گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطلب رو بر می‌گردانی؟! رسول خدا ص پیوسته این سخن را به ابوطالب تکرار می‌کردند و در مقابل؛ ابوجهل و ابن امیه او را به عناد و مخالفت برمی‌انگیختند، سرانجام، آخرین سخنی که ابوطالب به ایشان گفت، این بود: من بر آیین عبدالمطلب هستم! و از این که «لااله الاالله» بگوید، ابا ورزید. پس چون

رسول خداص از ایمان آوردن وی مأیوس شدند، فرمودند: «حالا که چنین است، من هم تا آن‌گاه که از آمرزش خواستن برایت نهی نشوم، برایت آمرزش می‌طلبم». همان بود که نازل شد: «بر پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند خویشاوندانشان باشند پس از آن‌که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ‌اند» بدان جهت که بر شرک مرده‌اند. این آیه متضمن قطع موالات با کفار، تحریم آمرزش‌خواهی برای آنان و تحریم درخواست چیزی برای آنهاست که آن درخواست، برایشان جایز نیست. همچنین نمازخواندن بر جنازه کافر، آمرزش‌خواهی برای وی است و از آن نهی به‌عمل آمده است. البته نزدیکی و خویشاوندی انسان مؤمن با کافری، هیچ سودی - در امثال این امور - به‌حال وی ندارد.

در روایت دیگری از ابن مسعود^۳ در بیان سبب نزول این آیه آمده است: «رسول خداص روزی به گورستان رفتند و بر سر قبری از مقابر نشسته زمان درازی را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من هم بر گریه ایشان گریستم، آن‌گاه فرمودند: این قبری که بر سر آن نشسته‌ام، قبر مادرم هست و من از پروردگارم اجازه خواستم که در حق وی دعا کنم، اما او به من اجازه نداد».

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (114)

آن‌گاه خداوند متعال، عذر ابراهیم^۴ را در آمرزش‌خواهی وی برای پدرش ذکر می‌کند: «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود» آن‌گاه که به پدرش گفت: (لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ) "ممتحنه: 4". همچنین وعده ابراهیم به پدرش قبل از آن بود که برایش از طریق وحی روشن شود که او

از اهل دوزخ و از دشمنان خدا Ψ است «ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست چرا که ابراهیم اواهی حلیم بود» اواه: زاری کننده فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می افتد و می گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می شوم! حلیم: شخص بردباری است که از اشتباهات درمی گذرد و بر آزارها صبر می کند.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بَكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (115)

«و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایت شان کرد، گمراه کند، مگر آن که چیزی را که باید از آن پرواکنند، برایشان بیان کرده باشد» یعنی: خداوند Ψ بعد از آن که گروهی را به سوی اسلام و تطبیق برنامه های آن هدایت کرد، گمراهی را بر آنان روا نمی دارد تا آن گاه که بر چیزی از محرّمات وی - بعد از آن که برایشان روشن شده باشد که آن چیز حرام است - قصد نکرده باشند؛ اما اگر قبل از آن که برایشان روشن شود که آن چیز حرام است، مرتکب آن کار حرام گردند، در این صورت گناهی بر آنان نیست و بدان مؤاخذه نمی شوند زیرا اطاعت و معصیت، بعد از بیان اوامر و نواهی است «همانا خداوند به همه چیز دانا است» و هیچ چیز از حیطة بیکران علم وی خارج نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (116)

«در حقیقت، فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است، زنده می‌کند و می‌میراند و برای شما جز خدا یار و یاور نیست» پس به نصرت خدا Ψ مطمئن و دلگرم باشید و از دشمنان وی نهراسید.

در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام τ آمده است: روزی رسول خدا ص در میان اصحابشان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من می‌شنوم، شما نیز می‌شنوید؟» اصحاب Ψ گفتند: ما چیزی نمی‌شنویم. رسول خدا ص فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می‌شنوم و نباید آسمان را بر این که ناله می‌کند، سرزنش کرد؛ در حالی که جای وجبی در آن نیست مگر این که بر آن فرشته‌ای یا سجده می‌کند، یا به عبادت ایستاده است».

آیه کریمه برانگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

**لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ
مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ
(117)**

«به یقین، خداوند بر پیامبر ببخشود» در این که به واپس ماندگان متخلف از غزوه تبوک اجازه تخلف داد، یا در این که برای مشرکان آمرزش خواست (و) نیز ببخشود بر «مهاجران و انصار» گناهانشان را بدان جهت «که در آن ساعت دشوار» که همانا غزوه تبوک بود «از پیامبر پیروی کردند» و از پیروی او تخلف نورزیدند «بعد از آن که چیزی نمانده بود که دلهای دسته‌ای از آنان از جای بروند» و از قید طاعت و اطاعت بگردد و منحرف شود.

انان گروهی بودند که به سبب دشواری جهاد و سختی بزرگی که در آن افتاده بودند، در اندیشه برگشت از جبهه جهاد فرورفتند.

«باز بر ایشان توبه پذیر شد» یعنی: بر کسانی که نزدیک بود تخلف کنند، یا بر همگی مؤمنان «چرا که او نسبت به آنان رئوف و رحیم است».

عمرؓ در وصف دشواری و سختی غزوه تبوک می گوید: «هنگامی بارسول خداصل به غزوه تبوک عازم شدیم که چله تابستان بود و هوا سخت گرم، روزی در منزلی فرود آمدیم و در آن به ما تشنگی سختی دست داد تا بدانجا که گمان کردیم گردنهای ما بریده خواهد شد... در این اثنا ابوبکرؓ گفت: یا رسول الله! خدای عزوجل شما را به دادن خیر در دعایتان عادت داده است لذا تمنا می کنم برای ما دعا کنید. رسول خداصل فرمودند: «آیا دوست داری که چنین کنم؟» ابوبکر گفت: آری! پس رسول خداصل دستانشان را به آسمان به دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین نیاورده بودند که آسمان باریدن گرفت و تند و پیوسته بارید، سپس آرام گرفت و اصحابؓ ظروفی را که به همراه داشتند، از آب پر کردند. در این اثنا رفتیم تا بنگریم که گستره و میدان بارش باران تا کجا بوده است؟ با کمال شگفتی دیدیم که باران از محیط قرارگاه ما فراتر نرفته است».

آری! پیروی اصحابؓ از پیامبرص در همچو ساعات دشواری ای بود که سبب بخشایش حق تعالی بر آنان گردید زیرا تصمیم قاطع ایشان به جهاد در تنگدستی و شدت گرما، با علم به نیرومندی دشمنی چون امپراطوری روم، تصمیمی بسیار سخت و توان فرسا بود که مؤمنان دشواری آن را با همه وجود خود لمس می کردند، اما آن همه سختی را در راه خداﷻ و نشر اسلام و تقویت دولت و صولت آن، تحمل کردند، هم ازین رو، شایسته برتری درجات شده و از توبه و مغفرت برخوردار گشتند و در نهایت، خدای عزوجل هم از ایشان راضی شد و هم راضی شان ساخت.

سبب نزول آیه کریمه، غزوه تبوک بود.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)

«و برآن سه کس که بازپس داشته شدند» یعنی: همچنین خداوند Ψ بر آن سه تنی که از پیوستن به جهاد در تبوک تأخیر کردند و توبه آنان همچون توبه گروه متخلف دیگر - از صاحبان عذر که ذکرشان گذشت - دردم پذیرفته نشد،^۱ نیز توبه پذیر گردید و رسول خدا ص توبه آنها را پذیرفته تلقی نکردند تا آن که این آیه و آیه بعدی در باره قبول توبه شان نازل شد «تا آنجا که زمین با همه فراخی اش برآنان تنگ گردید» به سبب روگردانی مردم از آنان و سخن نگفتن کسی با آنان چراکه رسول خدا ص مردم را از سخن گفتن با آنان نهی کرده بودند «و از خود به تنگ آمدند» یعنی: قبول توبه ایشان تا بدانجا به تعویق افتاد که آنان از خود هم به تنگ آمده و به سبب وحشت تنهایی و اندوه زیاد، سخت تنگدل شدند «و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست» یعنی: دانستند که هرگز هیچ پناهی از خدای سبحان جز به سوی خود او ندارند؛ آن هم با توبه و استغفار «سپس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند» یعنی: حق تعالی به رحمت خود برآنان بازگشت تا توبه کنند و در آینده با استقامت و استواری عمل نمایند و اگر از آنان کوتاهی و گناهی سر زد، از آن نادم گردند و با توبه، به سوی خدای سبحان بازگردند. «همانا الله رؤوف و رحيم است»

^۱ نگاه کنید به آیه «106»

داستان توبه این سه تن (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه) که به رسول خدا ص راست گفتند و عذرهایی دروغین پیش نینگنده بلکه به خطای خود در تخلف از غزوه تبوک اعتراف کردند، در کتب سیرت و در سبب نزول آیه کریمه^۱ آمده و داستانی معروف و مشهور است و در این داستان، برای مؤمنان عبرتها و موعظه‌هایی است بزرگ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (119)

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راست‌گویان باشید» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است.

نسفی با این آیه، بر حجیت اجماع استدلال کرده زیرا خداوند Ψ به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخنشان نیز هست.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْنُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (120)

در این آیه کریمه، خدای متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب را که از همراهی با رسول خدا ص در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد: «برای مردم مدینه و کسانی که پیرامون ایشانند از بادیه‌نشینان» چون قبایل مزینه، جهینه و اشجع «سزاوار نیست که از همراهی

^۱ همچنین در آیه « 106 » همین سوره.

رسول خدا باز پس مانند» یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول خداص خود به نفس نفیس و تن پاکیزه خویش به سوی جهاد می شتابد، آنان از همراهی آن حضرت ص - چه در غزوه تبوک و چه در غیر آن از غزوات - بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شک مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول خداص، سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر ص به غزوه تبوک بروند «و نه این» سزاوار آنهاست «که جان خود را از جان او عزیزتر بدارند» و فقط به حفظ جان خود و مصون نگاه داشتن آن از سختی ها حریص بوده اما به حفظ و صیانت جان جانان، سالار دو جهان، عزیز و گرامی ترین خلق پروردگار عالمیان و رسول خداص به سوی انس و جان، هیچ اشتیاقی از خود نشان ندهند بلکه بر آنها فرض است تا همراه با رسول خداص، رنجها و مشقتها را به جان خریده و جان خود را به پای جان آن حضرت ص بذل و نثار کنند «این» وجوب متابعت آن حضرت ص و نهی از تخلف «به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی ای در راه خدا» یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمی رسد» ظماً: تشنگی، نصب: رنج و تعب و مخمصه: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به گونه ای که گویی پنهان شده است «و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد، قدم نمی گذارند» یعنی: هیچ جایی از اماکن کفار را با گامهایشان، یا با سم اسبانشان نمی کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ درآورند «و هیچ دست بردی از دشمنی به دست نمی آورند» با کشتن، یا اسیر گرفتن، یا شکست

دادن و یا غنیمت گرفتن از آن «مگر این که به سبب آن، عمل صالحی برایشان نوشته می شود» یعنی: برایشان حسنه پذیرفته شده‌ای نوشته می شود که به سبب آن پاداش می یابند «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند» یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که خداوند Ψ پاداششان را ضایع نمی کند.

وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (121)

«و» این گروه مجاهد در راه خدا Ψ «هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی کنند و هیچ وادی را» یعنی: کوره‌راهی را در میان کوهها، یا پشته‌ای را «نمی پیمایند، مگر این که به حساب آنان نوشته می شود» یعنی: این عمل صالح‌شان در انفاق و جهاد، به حساب حسناتشان نوشته می شود «تا خدا آنان را» به سبب آن عمل صالح «در مقابل نیکوترین آنچه می کردند، پاداش دهد» یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمالشان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان بیونداند تا پاداششان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

امیرالمؤمنین عثمان τ از این آیه کریمه حظی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول خدا ص فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن عفان هیچ عملی زیان نمی رساند».

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (122)

«و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند» و مدینه را خالی گذارند «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند» تا دیگران در مدینه باقی‌بمانند «تا» آنان که در مدینه باقی مانده‌اند «در دین دانشمند شوند تا قوم خود را - وقتی به‌سوی آنان بازگشتند - بیم دهند، باشد که آنان بترسند» از کیفر الهی؟ یعنی: جمعی از یک فرقه باید به جهاد بیرون آیند و کسانی که از همان جمع در مدینه باقی مانده‌اند، برای طلب علم ماندگار شوند و چون مجاهدان از جنگ برگشتند، آن علم و دانش را به ایشان تعلیم دهند تا ایشان از کیفر الهی بترسند. همچنین احتمال دارد که معنی آیه این باشد: تا کسانی که با پیامبر صل رهسپار جهاد شده‌اند، با آنچه از قرآن و احکام دین که در مورد جنگ و معاملات و غیره از پیامبر صل می‌آموزند، در دین فقیه و دانشمند شوند و وقتی بر می‌گردند، آن دانسته‌ها را به قوم خویش تعلیم دهند تا آنها از کیفر الهی بترسند.

براساس این آیه طلب علم فرض کفایه است. ابن عباس τ می‌گوید: «چون خداوند Ψ بر تخلف‌کنندگان از جهاد سخت گرفت، مردم گفتند: دیگر هیچ یک از ما، از همراهی با هیچ غزوه یا سریه‌ای تخلف نخواهیم کرد. پس به مجرد اعزام سپاهی از سوی رسول خدا صل به مقصد، همه با آن سپاه همراه می‌شدند و رسول خدا صل در مدینه تنها باقی ماندند. ابن عباس ك اضافه می‌کند: لذا این آیه مخصوص به سریه‌ها (دسته‌های جنگی) است، اما نهی از تخلف به معنی عام آن، در مواردی است که رسول خدا صل خود به نفس نفیس خویش عازم غزوه‌ای گردند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (123)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید» خدای سبحان به مؤمنان فرمان می‌دهد تا در جنگ با کفاری که نزدیک ایشانند، سخت‌کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول خداص به جنگ مشرکان در جزیره‌العرب اولویت دادند «و باید که کافران در شما درشتی بیابند» یعنی: مسلمانان باید در جنگ با کفار، شیوه خشونت و درشتی را در پیش گیرند، چه با زبان و چه با سلاح. و هرچند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ با کفاری که به مجاهدان نزدیکند، مهمتر و مقدم‌تر می‌باشد، سپس در مرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه‌بندی می‌شود «و بدانید که خدا با متقیان است» با پیروز ساختن ایشان در جهاد.

آری! حرکت جهادی در قرنهای سه‌گانه اول اسلام که بهترین این امت در آن می‌زیستند، بر این منوال بود و همراه با حرکت جهادی، فتوحات اسلامی نیز پیوسته جریان داشت تا این‌که چون فتنه‌ها سربرآوردند و هواها و اختلافات در میان شاهان و امرای ممالک اسلامی بالا گرفت و جهاد با کفار به خاموشی گرایید، دشمنان در بلاد اسلام طمع کردند و بر بسیاری از سرزمین‌های آنان مسلط شدند.

پس این رهنمودهای قرآن، برای حرکت‌های جهادی دارای اهمیت خاصی است.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (124)

«و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان» یعنی: از میان منافقان «کسی است که می‌گوید» به برادرانش در نفاق «این» سوره نازل شده «ایمان کدام یک از شما را افزود؟» منافقان این سخن را از روی انکار و به استهزا کشاندن مؤمنان می‌گویند. خداوند متعال در رد سخنشان می‌فرماید: «اما کسانی که ایمان آورده‌اند، قطعاً بر ایمانشان افزوده است» یعنی: نزول آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، بر ایمانشان به خدای متعال و تصدیقشان به کتاب و اخبار وی افزوده است، از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیفشان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عباداتشان، ایمانشان نیز افزون می‌شود «و آنان شادمان می‌شوند» یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که بر آن مترتب است، شادمان می‌شوند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ (125)

«و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری» شک و نفاق «است پس» سوره نازل شده «پلیدی‌ای بر پلیدیشان» یعنی: کفری بر کفرشان «افزود» بنابراین، در این کفر و فساد سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تا دم مرگ بر کفر قرار دارند.

أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ (126)

«آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند» یفتنون: آزموده می‌شوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم ص «باز هم توبه نمی‌کنند» از نفاق خویش و به خود نمی‌آیند به سبب این آزمایش «و پند و عبرت هم نمی‌گیرند» تا در روش خود تجدید نظر کنند؟

این آیه از حال منافقان و تعصب و سرسختی‌شان در نفاق، به تعجب وامی‌دارد.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (127)

«و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند» و از روی انکار وحی و تمسخر به آن، به سوی همدیگر چشمک می‌زنند در حالی که می‌گویند: «آیا کسی» از مؤمنان «شما را می‌بیند؟» تا اگر نبیند، از جایی که وحی در آن نازل می‌شود به در رویم زیرا ما تحمل شنیدن آیات را نداریم و باید به جایی برویم که فارغ‌البال به طعن و تمسخر مشغول گردیم و بر مؤمنان بخندیم «سپس باز می‌گردند» مخفیانه از مجلس وحی به سوی منازل خود، یا باز می‌گردند از آنچه که مقتضی هدایت و ایمان است، به سوی آنچه که مقتضی کفر و نفاق می‌باشد «خدا دل‌هایشان را بازگردانیده است» از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است «زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند» آنچه را که شنیده‌اند، از آن رو که تدبر نمی‌کنند و انصاف ندارند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (128)

«قطعا، برای شما» ای گروه عرب، یا ای مسلمانان، یا ای بنی آدم! «پیامبری آمده است» که خداوند Ψ او را به سوی شما فرستاده است، پیامبری جلیل القدر و عظیم الشأن «از خودتان» از جنس تان در این که عرب و بشر است.

بایسته یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این که با رسول خداصل نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول خداصل در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است. اما زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی آدم است که خداوند Ψ وی را به‌عنوان رحمتی به‌سویشان فرستاده است «دشوار است بر وی رنج شما» یعنی: هر رنجی که شما می‌برید، بر این پیامبر سخت و سنگین است. عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است «بر شما حریص است» یعنی: حریص است بر این که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما «ونسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است» پس شما را چه شده که حق خدا Ψ را درباره وی ادا نمی‌کنید و همراه وی به جهاد بر نمی‌خیزید؟!

به روایت ابی‌بن‌کعب، این آیه از نظر ترتیب نزول، آخرین آیه قرآن کریم است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (129)

«پس اگر روی برتافتند» از تو ای محمدص! و به آنچه که به همراه آورده‌ای، عمل نکردند و آن را نپذیرفتند «بگو: خدا برایم بس است، هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: خدایی که در الوهیت یکتاست، برایم بس است و من نیازمند اتکا بر غیر وی نیستم، یا به‌سوی کسی جز وی التجا نمی‌کنم «بر او توکل کردم» یعنی: تمام امورم را به او تفویض نمودم «و او پروردگار عرش عظیم است» و هر کس صاحب عرش عظیم - که بزرگترین مخلوقات است - باشد، بی‌گمان توکل بر او، آدمی را از تمام خلق بی‌نیاز می‌گرداند.

از ابوالدرداء τ روایت شده است که فرمود: «هر کس در صبح و شام، هفت‌بار: حسبى الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم - را بخواند، خدای عزوجل هر مهمی را از وی کفایت و هر حاجتی را برایش برآورده می‌کند».

﴿سوره یونس﴾

مکی است و دارای (109) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر داستان یونس پیامبر صل در آن؛ «یونس» نامیده شد.

موضوع آن همانند موضوعات سوره‌های مکی دیگر، بر محور اثبات توحید، ویران‌سازی مبانی شرک، اثبات نبوت و معاد، دفع شبهات گمراهان و پایدار ساختن روح تقوی در ضمیر مؤمنان می‌چرخد.

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (1)

«الف، لام، راء» سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیتی که سوره یونس متضمن آن است «آیات کتاب» یعنی قرآن «حکیم است» یعنی: کتابی که با بیان حلال و حرام و حدود و احکام؛ محکم و استوار ساخته شده. اما به قولی: (حکیم) در اینجا به معنی حکمت آموز است زیرا قرآن کریم مشتمل بر حکمتهاست. به قولی دیگر: (حکیم) در اینجا به معنی حاکم است چنان‌که این آیه شاهد مدعا است:

(وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) : (و با پیامبران، کتاب را به راستی فرود آورد تا آن کتاب، میان مردم در آنچه پیرامون آن اختلاف کرده‌اند، حکم کند...) «بقره / 213».

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا
أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (2)

در این آیه، خداوند متعال تعجب و شگفتی در امر رسالت پیامبرص را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیت و سرزنش قرار می‌دهد: «آیا برای مردمان شگفت‌آور است» یعنی: چگونه برای آنان مایه شگفتی است «که به‌سوی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را بیم ده؟» یعنی: پیامهای حق را که در قرآن و در این سوره می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالی که در وحی فرستادن به‌سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، فقط اهل همان جنس می‌تواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابراین، فقط چنین کسی می‌تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می‌بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می‌گردید چرا که انسانها به او انس نمی‌گرفتند.

این در صورتی است که تعجب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرتص پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، اما اگر سبب تعجب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول خداص باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ‌وجه شگفت‌آور نیست.

واقعیتی مسلم است که حضرت محمدص قبل از آن‌که از سوی خدای متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف و خصلت‌های کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «امین» می‌نامیدند. «و

مؤمنان را به این که ایشان را نزد پروردگارشان قدم صدقی است بشارت ده»
 قدم صدق: یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی:
 «قدم» به معنی «متقدم» است. یعنی برایشان در صدق و راستی سابقه شرف
 است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است.
 بنابراین، معنی چنین می‌شود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را
 پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند «کافران گفتند: همانا این مرد» یعنی
 محمدص «جادوگری آشکار است» پس ای پیامبر! بر این سخنانشان شکبیا
 باش و به راه دعوت پایدارانه ادامه بده.

**إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ
 الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا
 تَذَكَّرُونَ (3)**

«همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز
 آفرید» یعنی: از روزهای دنیا. که قول صواب در نزد جمهور همین است. اما به
 قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار
 سال در مقیاس دنیاست چنان‌که در آیه کریمه (47) از سوره «حج» آمده است:
 (و بی‌گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که
 می‌شمیرد). «سپس بر عرش مستقر شد» و این ترجمه شاه ولی‌الله دهلوی است.
 در برخی از ترجمه‌های دیگر آمده است: (سپس بر عرش استیلا یافت). عرش:
 بزرگترین مخلوقات خدای متعال و سقف همه آنهاست و چنان‌که در تفسیر
 ابن‌کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ‌فام¹ «امر را تدبیر می‌کند» یعنی: حق

¹ تفسیر استوا بر عرش، قبلا گذشت.

تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان می‌دهد «هیچ شفاعتگری مگر بعد از اذن او نیست» یعنی: به کسی این امکان داده نمی‌شود که نزد خداوند متعال در امری از امور - جز بعد از اذن و دستور خود وی - شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب داناتر است. البته این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست «این است خدا پروردگار شما» با این‌صنع بدیع و اقتدار عظیمش «پس او را پرستید» به یگانگی؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او «آیا پند نمی‌گیرید؟» زیرا کسی که کمترین استعدادی برای پندآموزی و پایین‌ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی‌ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟.

حاصل سخن این است: چگونه فرستادن رسولی به‌سوی مردم از جنس خودشان بر خداوندی که همچو اقتدار عظیمی دارد، محل تعجب خواهد بود؟!

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (4)

«بازگشت همه شما یکجا به‌سوی اوست» پس با ره‌توشه‌ای از پیروی وحی حق تعالی برای ملاقات وی آماده شوید. این از جنس همان هشدار است که در آغاز سوره به اجمال مطرح گردید و بعد از آن به مؤمنان بشارت داده شد.¹

¹ نگاه کنید به (آیه/2).

«وَعَدَهُ خُودَا حَقَّ اَسْت» یعنی: بازگرداندن همگی تان به سوی او، وعده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند «بِیْ گَمَانِ هَمُوسْت که آفرینش را آغاز می‌کند» از خاک پس همو که آغازگر و ایجادگر است، به طریق اولی امکان بازآفرینی نیز در حوزه قدرت مطلقه وی می‌باشد «سپس آن را باز می‌گرداند» به سوی حیات اخروی بعد از مرگ آن «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به قسط» یعنی: به عدالتی که در آن هیچ ستمی نیست «پاداش دهد و کسانی که کافر شدند، برای آنها آشامیدنی‌ای از حمیم است» حمیم: آب نهایت داغ و جوشان است «و» آن کافران «به سزای کفرشان عذابی دردناک در پیش دارند».

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (5)

«او کسی است که آفتاب را ضیاء و ماه را نور ساخت» ضیاء: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، اما نور: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به وسیله پرتوافگنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آئینه. و از آنجا که نور ماه از نور خورشید پدید می‌آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است. «و» هموست که «برای ماه منزهایی معین کرد» یعنی: مسیر ماه را در منزهایی، مقدر و معین کرد. منزل ماه: مسافتی است که ماه آن را

با حرکت مخصوص به خود در یک شبانه روز طی می‌کند و منازل آن جمعا بیست و هشت منزل است که ماه هر شب در یکی از آنها فرود آمده و از آن تجاوز نمی‌کند به طوری که در اولین منزل خود بسیار کوچک نمایان گشته و سپس کم‌کم بزرگ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که به کمال خود رسیده و به شکل ماهی تمام می‌درخشد و چون به سوی آخرین منازل خود حرکت کند، باز در یک سیر نزولی، باریک و مقوس و ضعیف و ضعیف‌تر نمایان می‌شود تا بدانجا که در آخر ماه، دو یا یک شب از انظار پنهان می‌گردد. آری! حق تعالی برای ماه منزهایی معین کرد «تا شمار سالها و حساب را بدانید» و اگر این برنامه معین و مقدر الهی برای سیر ماه و خورشید نبود، مردم شمار سالها و حساب امور خویش را نمی‌شناختند و بالطبع، بسیاری از مصالح و منافعشان را که به شمار حساب سال و ماه مربوط است، نمی‌دانستند. این آیه به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند «خداوند اینها را جز به حق نیافریده است» یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را نیافریده و در آنها نیکوترین برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی نکرده، مگر برای آن که عظمت و قدرت و حکمت و حقانیت او دانسته شود و لذا مورد پرستش قرار بگیرد. «نشانه‌های خود را» یعنی: دقایق و باریکی‌های نظام هستی را «برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کند» پس هرگاه خدای عزوجل از بیان چنین اموری غفلت نمی‌کند، دیگر چگونه امری به عظمت وحی و رسالت را فرومی‌گذارد؟ لذا شگفتی شکاکان از فرود آوردن وحی، کاملا بی‌مورد است.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ (6)

«به راستی در آمدورفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای گروهی که پرهیزگاری می‌کنند» از حق تعالی با اجتناب از عذاب و خشم وی «نشانه‌هاست» بنابراین، تقوای پیشه‌گان از ترس این که مبادا در ورطه‌ای درافتند که با رضای خداوند Ψ مخالف باشد، در مخلوقات وی به امعان و دقت نظر می‌اندیشند. البته این تفکر و اندیشه ایشان بدان جهت نیز هست که ایشان، فرجام و عاقبت کار و آنچه را که در معاد به صلاح‌شان است، مورد توجه قرار می‌دهند. تفسیر در پی یکدیگر آمدن و آمدورفت شب و روز، در سوره «بقره/164» گذشت.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (7) أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (8)

«همانا کسانی که به لقای ما امید ندارند» نه از آن ترس و بیمی دارند و نه طمع و امیدی به آن بسته‌اند «و به زندگی دنیا خشنود شده‌اند» به جای آخرت، با برگزیدن اندک فانی بر بسیار باقی «و بدان اطمینان یافته‌اند» یعنی: به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفسهایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرم شده است به طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است «وهم کسانی که از آیات ما» یعنی: از دلایل و نشانه‌های وحدانیت ما «غافل‌اند» و در آنها تفکر و تأمل نمی‌کنند؛ «اینان جایگاهشان» محل اقامتشان «آتش است، به سبب آنچه می‌کردند» از کفر به کتاب و رسالت و تکذیب معاد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (9)

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: میان ایمان و عمل صالح جمع کرده‌اند «پروردگارشان به ایمانشان آنان را هدایت می‌کند» یعنی: آنان را به سبب ایمانشان به سوی عمل صالح و شاهره هدایت رهنمون می‌شود پس بدین وسیله «به باغهای پر ناز و نعمت» واصل می‌شوند در بهشت برین «که جویباران از فرودست آنان جاری است» یعنی: از فرودست باغهای بهشتیان، یا از پیشروی آنان جویباران جاری است زیرا ایشان بر تختهای برافراشته‌ای قرار دارند.

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (10)

«دعایشان در آنجا» یعنی: دعا و ندا و نیایش بهشتیان در بهشت این سخن است: «سبحانک اللهم: خداوندا! پاکی تو راست» پس دعایی که بهشتیان آن را زمزمه می‌کنند، تسبیح و تقدیس خدای سبحان است «و تحیتشان در آنجا سلام است» یعنی: درود و دعایشان در میانشان، یا تحیت و درود خداوند Ψ یا فرشتگان برایشان، سلام گفتن است «و پایان دعایشان این است که: الحمد رب العالمین» یعنی: پایان بخش دعایشان که تسبیح الهی است، این است که می‌گویند: همه ستایشها از آن خداوند، پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف آمده است: «براهل بهشت تسبیح و تحمید همان گونه الهام می‌شود که نفس کشیدن به آنان الهام می‌شود». یعنی بهشتیان از گفتن حمد و تسبیح خدای عزوجل، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد خدا Ψ آرام بخش جانها و روانهایشان است.

**وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنذُرُ الَّذِينَ لَا
يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (11)**

«و اگر خداوند به همان شتابی که مردم خیر را می‌طلبند، شر را به آنها به شتاب می‌رسانید» یعنی: اگر خداوند Ψ عذاب را برای مردم به شتاب می‌رسانید، همان‌گونه که آنها به سوی خیر و پاداش شتاب می‌ورزند؛ «قطعا اجلشان فرامی‌رسید» یعنی: قطعا نابود ساخته می‌شدند ولی حق تعالی به آنان مهلت می‌دهد. به قولی معنی این است: اگر خداوند Ψ دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکانشان، همانند دعاهای خیرشان زود اجابت می‌کرد، قطعا هلاکشان می‌ساخت زیرا بسیاری از مردم در حق خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین می‌کنند و برآورده شدن این نفرین‌ها را به شتاب می‌طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی‌رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعاهای بدشان را به تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغه او به بندگان است. از همین‌رو در حدیث شریف آمده است: «لا تدعوا علی أنفسکم، لا تدعوا علی اولادکم، لا تدعوا علی أموالکم، لا توافقوا من الله ساعة فیها إجابة فیستجیب لکم: در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندانان دعای بد نکنید، در حق امواتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا Ψ در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می‌شود، موافق نیفتید». چنان‌که مشرکان مکه دعا می‌کردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/32». ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

«پس کسانی را که به دیدار ما امیدی ندارند، در پیراهن‌شان سرگردان و امی گذاریم» یعنی: نامؤمنان را در گردن‌کشی و تکبر و حق‌ناباوری و حق‌ستیزیشان، متحیر و سردرگم فرو می‌گذاریم؛ زیرا آنان خواهند گفت که ما از خداوند Ψ خواستیم تا بر ما سنگ بباراند پس اگر قرآن حق می‌بود، او این کار را می‌کرد و چون این کار را نکرد، دیگر مسلم شد که قرآن بر حق نیست! بگذار که در این خیال سرگردان باشند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لَجْنِبَهُ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (12)

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد، ما را» برای دورساختن آن رنج «به پهلو یا نشسته یا ایستاده می‌خواند» گویی فرمود: به بارگاه ما در تمام حالات یاد شده و غیر آن از حالات دعا می‌کند و به هیچ حال از دعا دست بر نمی‌دارد «و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، به راه خود می‌رود، گویی ما را برای دفع کردن رنجی که به او رسیده، نخوانده بود» یعنی: چون گرفتاریش را برطرف کنیم، همان راه و روش کفرآلود و ناسپاسانه‌ای را در پیش می‌گیرد که قبل از رسیدن رنج و آسیب بر آن روان بود و حالت سختی و بلا و محل دعا و تضرع را فراموش می‌کند و به آن باز نمی‌گردد، گویی اصلاً با آن حال، هیچ سابقه و آشنایی‌ای نداشته است.

این حالت برای بسیاری از مسلمانان نیز اتفاق می‌افتد زیرا زبانهایشان در هنگام نزول مصایب و رنجها و آفتها، به دعا و نیایش و زاری نرم می‌شود، اما چون خدای متعال آن رنج و آفت را از ایشان برطرف کرد، دیگر غافل می‌شوند و واجب شکر نعمت در برابر اجابت دعا و برطرف ساختن رنج و آسیب و بدی

از خود را از یاد می‌برند در حالی که این کار لایق شأن مؤمنان نیست. در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة: خداوند Ψ را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد». پس بار خدایا! ما را بر شکر نعمتهایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاهایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگه بدار تا شکر تو را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، اما ما سخت به آن نیازمندیم. «این‌گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است» یعنی: اعراض و رویگردانی از دعا، غفلت از شکر و سرگرمی و اشتغال به شهوات، در نظر اسرافکاران آراسته ساخته شده است.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (13)

«و هرآینه قرن‌های پیش از شما را» یعنی: امتهای پیشین را «هلاک کردیم، آن‌گاه که ستم کردند» با تکذیب و جرأت و جسارت علیه پیامبران ما و تطاول و درازدستی‌شان در گناهان و نافرمانی‌ها «و پیامبرانشان» که ما به سویشان برانگیخته بودیم «با نشانه‌های روشن» و معجزاتی که بر صدق و راستگویی آن پیامبران دلالتی آشکار و روشن داشت «به‌سوی آنان آمدند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند» راه ایمان به‌روی آنان بدان جهت هموار نشد که برای آن آمادگی نداشتند و نیز الطاف الهی از آنان سلب شده بود «این‌گونه مردم مجرم» یعنی کافر «را جزا می‌دهیم» و این هشدار است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر خاتم‌ص.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (14)

«آن‌گاه شمارا» ای کسانی که محمد ص به سویتان به رسالت مبعوث شده است «بعد از آنان در زمین خلیفه ساختیم» یعنی: بعد از آن امتیابی که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را می‌نگرید، شما را در زمین جانشین ساختیم «تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید» آیا اعمال خیر انجام می‌دهید، یا اعمال شر؟ و بدانید که با شما بر حسب عملتان رفتار می‌کنیم و بدانید که شما زیر نظر ما قرار دارید پس می‌نگریم که آیا عمل شما به گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت گرفته‌اید، یا این‌که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟ در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند ﷻ جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».

وَإِذَا تُلِيهِمْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا
أَوْ بَدِّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي
أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (15)

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» مراد آیاتی در کتاب مجید الهی است که بر اثبات توحید و ابطال شرک دلالت می‌کند «کسانی که به دیدار ما امید ندارند» یعنی منکران معاد «می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور» که در آن پرستش بتان مورد نکوهش قرار نگرفته باشد «یا آن را عوض کن» با منسوخ ساختن و از میان برداشتن بخشی از آیات یا کل آیات آن و نهادن آیاتی دیگر به جای آن که با اهداف ما سازگار باشد «بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود

تغییر دهم» بلکه این در حوزه فرمان خدای متعال است که اگر بخواهد، به تغییر قرآن فرمان می‌دهد پس این کار هرگز در توان و امکان من نیست «جز آنچه را که به من وحی می‌شود» از نزد خدای سبحان «پیروی نمی‌کنم» بی هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تحریفی «در حقیقت اگر من پروردگارم را نافرمانی کنم» بر فرض و تقدیر - با انجام دادن آنچه که شما از من می‌طلبید «از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» که همانا روز قیامت است.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (16)

«بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم» یعنی: اگر خدا Ψ می‌خواست که قرآن را بر شما نخوانم و آن را به شما ابلاغ نکنم، قطعاً آن را بر شما نمی‌خواندم زیرا خواندن کتابی اعجازگر از سوی شخص امی‌ای چون من، کاری فراتر از مرز عادت است «و» اگر خدا Ψ می‌خواست «خود او هم شما را بدان آگاه نمی‌گردانید» یعنی: شما را از قرآن به زبان من آگاه نمی‌گردانید «قطعاً پیش از آن» یعنی پیش از نزول قرآن «عمری در میان شما به سر برده‌ام» یعنی: زمان درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابراین، کتابهای نازل شده بر پیامبران ﷺ را نخوانده‌ام و علومی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آن‌گاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌ای همانند آن عاجز و از معارضه با آن

درمانده‌اید در حالی که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید «آیا تعقل نمی‌کنید؟» تا این حقیقت را بدانید که صدور همچو قرآنی از شخصی مانند من با آن پیشینه، ممتنع است؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ
(17)

«پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بربندد، یا آیات او را تکذیب کند؟» چون مشرکان از رسول خدا ص خواستند تا قرآنی غیر از این قرآن را به آنها بیاورد، یا آن را تبدیل کند، آن حضرت ص برایشان روشن ساخت که اگر چنین کند، بر خدای عزوجل دروغ بسته است و ستمی بزرگتر از این وجود ندارد «به‌راستی مجرمان رستگار نمی‌شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به مرادی نمی‌رسند.

خدای عزوجل با این سه آیه، بر این حقیقت که قرآن از سوی وی است، حجت اقامه کرد.

عبدالله بن سلام ؓ می‌گوید: چون رسول خدا ص به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت ص رمیده و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان رمیده بودند ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اطعام کنید، صله ارحام را برقرار کنید و در شب - هنگامی که مردم در خوابند - نماز بگزارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می‌شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (18)

«و» در حالی که مشرکان پرستش خداوند Ψ را به طور کلی ترک هم نمی‌کنند، اما «به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند» اگر آنها را نپرستند «و نه به آنان سود می‌رساند» در صورتی که آنها را بپرستند. در حالی که معبود راستین کسی است که هرگاه بخواهد، سود و زیان برساند و اگر چنین نباشد پس فایده پرستش وی چیست؟ «و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند» مشرکان می‌پندارند که بتان برای آنها نزد خداوند Ψ شفاعت می‌کنند و او بر اثر این شفاعت، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نمی‌کند، همچنان می‌پندارند که خدایانشان نزد الله Ψ در اصلاح احوال دنیایشان نیز برایشان واسطه می‌شوند! این است منطق سخیف و ابلهانه شرک «بگو: آیا خداوند را از چیزی که در آسمانها و زمین نمی‌داند، آگاه می‌کنید؟» یعنی: خدای سبحان برای خود از تمام مخلوقاتش که در آسمانها و زمین وی به سر می‌برند، هیچ شریک و شفيعی را سراغ ندارد پس شما این شریکان را از کجا برای وی یافته‌اید؟! «پاک و برتر است از آنچه شریک وی قرار می‌دهند».

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (19)

آن‌گاه حق تعالی از این واقعیت خبر می‌دهد که پدیده شرک در میان مردم امری نوپیدا است و بشریت در اصل همگی بر یک دین بوده‌اند: «و مردم، جز امتی واحد نبودند» امتی موحد و یکتا پرست برای خدای سبحان و مؤمن به وی. این

یگانگی دینی، یا در عهد آدم و قرنهای ده‌گانه بعد از وی بوده است، یا بعد از طوفان نوح که بر روی زمین هیچ کفاری باقی نگذاشت «پس اختلاف پیدا کردند» بعد از آن، یعنی بعضی کافر شدند و بعضی دیگر همچنان مؤمن باقی ماندند و در نتیجه، بعضی با بعضی دیگر در دین اختلاف پیدا کردند «و اگر کلمه‌ای که سابقاً از سوی پروردگارت صادر شده است نبود» آن کلمه این است که خداوند متعال در مورد این اختلاف، جز در روز قیامت میانشان داوری نخواهد کرد. آری! اگر این کلمه نبود: «قطعاً فیصله می‌کرد» خدای سبحان «میان آنان» در دنیا «در آنچه که در آن اختلاف دارند» و در نتیجه، محق را از مبطل جدا می‌ساخت ولی پروردگار متعال، نظر به آن کلمه‌ای که هرگز برگشت‌پذیر نیست، از این کار امتناع کرد.

نسفی می‌گوید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مؤاخذه نمی‌کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/15».

نتیجه سخن این است که: برانگیختن پیامبران ﴿و فرودآوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدیشان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (20)

«و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او فرودستاده نشده است؟» گوینده این سخن مردم مکه بودند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول خداص نازل شده بود، هیچ اهمیتی نداده و از آن حضرت ص خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند «بگو: جز این نیست که غیب فقط مخصوص خداوند است» یعنی: فرودستادن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود خداوند Ψ اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم خدا Ψ را درباره خود و درباره شما.

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر خداوند Ψ می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابتشان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را در عناد و لجاجتشان واگذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبر ص و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجت بر پا کرد و شبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

امام ابو محمد بن حزم اندلسی، بخشی از معجزات رسول اکرم ص را که به تواتر نقل شده است، چنین بر می‌شمرد:

1 - قرآن کریم.

2 - شق القمر که به درخواست قریش در مکه روی داد.

3 - اطعام گروهی بسیار با غذایی اندک در منزل جابر π و در منزل ابوطلحه τ در روز جنگ خندق و اطعام سپاهی که تعدادشان نهصد تن بود از خرمایی چند که از بس اندک بود، دختر بشیربن سعد آن را به دست خود آورد و همه از آن خوردند تا سیر شدند و هنوز هم از آن خرما چیزی باقی ماند.

4 - فواره زدن آب از میان انگشتان آن حضرت و نوشیدن و سیراب شدن تمام یک لشکر از آن. همچنان، ریختن از آب وضوی آن حضرت ν در چشمه خشک تبوک و جوشیدن آب از آن و نوشیدن تمام لشکر تبوک که هزاران تن بودند از آن چشمه و سیراب شدن آنها و آب دار شدن این چشمه تا روز قیامت. همین طور از آب وضوی ایشان در چاه حدیبیه ریخت و در حالی که آن چاه قبلا خشک بود و آب نداشت، آب از آن جوشیدن گرفت به طوری که هزار و چهارصد تن از آن نوشیدند و همه سیراب شدند.

5 - زدن سپاه مشرکان در بدر با مستی خاک و رسیدن آن خاک به چشم همه آنها و تارومار شدنشان که آیه (17) سوره «انفال» مبین آن است.

6 - ناله ستونی در مسجدالنبی که رسول اکرم ν در پای آن خطبه می خواندند بعد از ساختن منبر و شنیدن تمام حاضران صدای ناله آن را که چون آواز شتر می نالید و مویه می کرد - که بعد از آن، رسول اکرم ν او را در بغل گرفتند و آرام شد.

7 - دعوت ایشان از یهودیان که اگر بهشت مخصوص آنهاست و در این ادعاراستگو هستند، آرزوی مرگ کنند و عجز یهودیان از این امر - که قرآن این ماجرا را حکایت کرده است.

8 - خبر دادن ایشان از غیب، از جمله در موارد آتی:

• خبر دادن ایشان از این که عمار τ را گروهی باغی به شهادت می‌رسانند - و چنین شد.

• خبر دادن ایشان از این که به عثمان τ بلوایی می‌رسد و در قبال آن بهشت از آن وی است - و چنین شد.

• خبر دادن ایشان از این که حسن بن علی رضی‌الله عنهما سید و سالاری است که خداوند Ψ به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان صلح پدید می‌آورد - و چنین شد.

• خبر دادن ایشان در مورد دوزخی بودن مردی که در جهاد حاضر بود و بعدا آن مرد خودکشی کرد - و چنان شد که خبر داده بودند.

9 - سراقه بن مالک بن جعثم در راه هجرت ایشان به مدینه، ایشان را دنبال کرد تا با دستگیر نمودنشان، جایزه مشرکان مکه را از آن خود کند ولی پاهای اسب وی در زمین فرورفت و به دنبال آن دودی او را دنبال کرد و التماس سراقه در این حال از آن حضرت ص و دعای ایشان و به راه افتادن مجدد اسب وی.

10 - خبر دادن ایشان از این که دستبندهای کسری شاه فارس، در دستان سراقه گذاشته می‌شود - و چنین شد.

11 - خبر دادن ایشان از کشته شدن اسود عنسی که به دروغ ادعای نبوت کرده بود، در شب قتل وی در حالی که او در صنعاء یمن بود و نیز خبر دادن ایشان در همان شب از این که چه کسی او را به قتل رسانده است - و چنان بود که خبر دادند.

12 - اعلام مرگ نجاشی از سوی ایشان در حالی که میان او و ایشان چندین روز راه فاصله بود و بیرون شدن ایشان و تمام اصحابشان به گورستان بقیع و

نماز جنازه خواندن بر او و صحت یافتن این خبر که او در همان روز وفات کرده بود.

13 - بیرون شدن ایشان از خانه خود در مکه از حلقه محاصره دوازده تن از افراد قریش که منتظر ایشان بودند تا ایشان را به زعم خود بکشند و پاشیدن خاک بر سر آنان و در نتیجه ندیدن آنها ایشان را.

14 - شکایت شتر نزد ایشان و توافق آن در برابر ایشان در حالی که اصحابشان نیز حاضر بودند.

15 - دعوت ایشان از دو درخت که نزد ایشان بیابند و آمدن هر دو درخت و یکجا شدن آنها، سپس دستوردادن ایشان به رفتن آن دو درخت و رفتن آنها.

16 - آن حضرت ص بیشتر میانه بالا بودند ولی چون با قد بلندان راه می‌رفتند، از آنها بلندتر دیده می‌شدند.

17 - آن حضرت ص نصاری را دعوت به مباحله کردند و خبردادند که اگر آنان مباحله کنند، همگی نابود می‌شوند و نصاری با اطمینان از صحت سخن آن حضرت ص، حاضر به مباحله نشدند - که قرآن کریم نیز شاهد این خبر است.

18 - خبر دادن ایشان از این که خود کشنده ابی بن خلف جمحی خواهند بود - و چنان شد زیرا آن حضرت ص در روز احد اندک خدشه‌ای بر او وارد کردند - که بر اثر آن هلاک گشت.

19 - سخن گفتن بازوی مسموم گوسفند با ایشان - که من را به سم آلوده اند و از من تناول نکنید.

20 - آن حضرت ص در روز بدر به اصحابشان خبر دادند که قتلگاه رهبران قریش در کجا و کجا از میدان بدر خواهد بود و چنان شد که فرموده بوند.

21 - آن حضرت ص خبر دادند که گروه‌هایی از امت ایشان در دریا به جنگ دشمن خواهند رفت و به ام حرام بنت ملحان گفتند: تو نیز از آنان هستی و او نیز از ایشان گردید.

22 - زمین برای آن حضرت ص درهم پیمانده شد به طوری که مشارق و مغارب آن را دیدند و خبر دادند که فرمانروایی امتشان به آن محدوده‌ها که دیده بودند، خواهد رسید - و چنان شد زیرا فرمانروایی امت ایشان از اول مشرق تا بلاد سند و ترک و تا آخر مغرب به اقیانوس اطلس و سرزمین بربر رسید، اما فرمانروایی آنها در جنوب و شمال به مانند مشرق و مغرب، گسترده نشد.

23 - به فاطمه دختر خود - رضی الله عنها - خبر دادند که او اولین فرد از اعضای خانواده ایشان خواهد بود که بعد از درگذشتشان به ایشان ملحق خواهد شد - و چنان شد.

24 - به همسران خویش خبر دادند که آن کسی که در انفاق از دیگران دراز دست‌تر است، زودتر به ایشان ملحق خواهد شد و زینب بنت جحش که در صدقه دادن دستی درازتر داشت، اولین همسر ایشان بود که بعد از درگذشت ایشان به ایشان پیوست.

25 - پستان گوسفندی را مسح کردند و بر اثر آن، پستان خشکیده آن لبریز از شیر شد، که همین معجزه سبب اسلام عبدالله بن مسعود ؓ گردید. بار دیگر در خیمه ام معبد خزاعی چنین معجزه‌ای از ایشان روی داد.

26 - در روز خیبر بر چشمان علی ؓ که ناراحتی داشت، از آب دهان خود مالیدند و چشمان وی در دم شفا یافت و بعد از آن دیگر هرگز او به چشم درد

مبتلا نشد و پرچم را به او دادند و فرمودند: جز فاتحانه بر نمی گردد - و چنان شد.

27 - اصحاب ۱۷، تسبیح گفتن غذا را در میان دستان آن حضرت ص می شنیدند.
28 - حکم بن ابی العاص، از روی استهزا راه رفتن رسول اکرم ص را تقلید کرد، فرمودند: همچنان باش! و تا مرد، بدنش مرتعش بود».

**وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضِرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ
أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (21)**

«و چون به مردم پس از سختی ای که به آنان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است» یعنی: چون خداوند متعال بر مردم با فرود آوردن باران و به عمل آوردن میوه‌ها و محصولات، نعمت ارزانی داشته و بر آنان در معیشت و ارزاق، وسعت و گشایش پدید آورد - بعد از آن که بر اثر خشکسالی و تنگی معیشت، رنجها به آنان رسیده است - آنها نعمت‌هایش را شکر نگزارده و چنان که باید، قدر آن را نمی‌شناسند بلکه مشرکان این نعمتها را به بتان بی‌جان ناتوان و غیر قادر بر رساندن سود و زیان نسبت داده و در آیات خدا Ψ طعن زدند و در جهت دفع این آیات، به هر حيله و نیرنگی متوسل گشتند «بگو: خداوند در مکر سریع‌تر است» یعنی: در مجازات کردن شتابان‌تر است «در حقیقت، فرستادگان ما آنچه را نیرنگ می‌کنید، می‌نویسند» مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (22)

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند» یعنی: شما در خشکی به وسیله پاهایی که حق تعالی برای بهره‌گیری‌تان آفریده است و به وسیله چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه‌ای که برای سواریتان خلق کرده است، راه می‌پیمایید و به شما فن ساختن کشتی‌هایی را که عرض و طول دریاها و اقیانوسها را بر آنها می‌پیمایید، نیز الهام کرد «تا وقتی که در کشتیها نشینید و آنها با بادی خوش» که کشتی‌ها را به جلو می‌راند و توفانی و ناپایدار نیست که کشتی‌ها را بشوراند «آنان را ببرند و آنان بدان باد موافق شاد شوند، بناگاه بر آنان بادی تند وزد» عصف: شدت وزش باد است «و موج از هر طرف» یعنی: از تمام جهات و از همه اطراف «بر آنان تازد و یقین کنند که از هر سو گرفتار شده‌اند» و در محاصره امواج سرکش افتاده اند، یعنی هلاکت و نابودی بر گمانهایشان غلبه کند «در آن حال به جناب الله دعا کنند» و خالصانه به سوی او متوجه شوند، از آن رو که می‌دانند: فقط او بر نجات دادنشان تواناست «در حالی که دین خود را برایش پاک و خالص کرده‌اند» یعنی: در این حال، دعایشان را به هیچ شائبه‌ای نمی‌آلایند چنان‌که عادتشان در غیر چنین تنگنایی بر آن بود که بتانشان را در دعا شریک می‌ساختند. و با تأکید و سوگند می‌گویند: «که اگر ما را از این بلا برهانی، قطعا از شکرگزاران خواهیم شد».

البته برگشت به آستان الله Ψ در هنگام سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که نهاد خلق، بر بازگشت به سوی خدای متعال سرشته شده و بشر فطرتا خداپرست و

خداشناس است. همچنین این آیه نشان دهنده آن است که دعای فرد مضطر و بیچاره مستجاب می‌شود، هر چند کافر باشد.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (23)

«پس چون نجاتشان داد» خداوند Ψ از این محنت و دعایشان را اجابت کرد «ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند» و بی‌آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمانها و عهدهایی را که با خداوند Ψ بسته بودند، فراموش می‌کنند «ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما فقط به زیان خود شماست» پس سرکشی و تجاوز انسان به دیگران، در واقع تجاوز و سرکشی بر خود وی است، به اعتبار این‌که فرجام و پیامد آن تجاوز - که چیزی جز مجازات و انتقام نیست - به خود وی برمی‌گردد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند». «بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست «سپس بازگشتان به سوی ماست» بعد از این زندگی گذرا و بهره‌مندی چند روزه دنیا «آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید» در دنیا از خیر و شر «باخبر خواهیم کرد» و شما را در برابر آن جزا خواهیم داد بنابراین، هر کس خیری می‌بیند؛ باید خدا Ψ را سپاس گوید و هر کس شری می‌بیند؛ باید جز خودش کسی دیگر را سرزنش نکند.

مکحول با استناد به حدیث شریف می‌گوید: «سه خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد، آن سه خصلت علیه خود وی‌اند: نیرنگ، تجاوز و پیمان‌شکنی».

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (24)

بعد از آن‌که خدای متعال از بهره دنیا یاد کرد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلى را می‌آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است: «جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است «پس با آن» آب «رستنیهای زمین درهم آمیخت» و بر اثر آن، رستنی‌ها به حد کمال خود رسید «از آنچه مردم و چهارپایان می‌خورند» از دانه‌ها و میوه‌ها و علوفه «تا آن‌گاه که چون زمین پیرایه خود را بر گرفت و آراسته گردید» یعنی: چون زمین با انواع رستنی‌ها و گلها و گیاهان رنگارنگ، طناز و زیبا و نگارینه شد و جلوه‌ها و آراستگی‌های خود را به تمام و کمال به نمایش گذاشت، رستنی‌هایی که بعضی از آنها مشابه رنگ طلا، بعضی مشابه رنگ نقره، بعضی مشابه رنگ یاقوت، بعضی مشابه رنگ زمرد و... است.

خدای متعال در این آیه، زمین را به زنی تشبیه کرده که جامه‌های زیبا و رنگارنگ و زیوراتی گونه‌گون بر خود می‌پوشد و خود را به انواع آرایش‌ها می‌آراید تا انظار را به خود جلب نماید. «و ساکنان آن پنداشتند که بر آن»

یعنی: برچیدن محصولات آن و بهره‌گیری از آن «توانا هستند، بناگاه فرمان ما»
 یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن
 بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده‌ای
 گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود نداشته
 است، این گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی:
 حجت‌ها و ادله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است «برای مردمی
 که اندیشه می‌کنند» و از این مثلها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی
 می‌برند و درس عبرت می‌گیرند، «به روشنی بیان می‌کنیم».

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (25)

آن‌گاه که خدای متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن
 را برای بندگانش بیان کرد، در اینجا آنان را به سرای آخرت ترغیب می‌کند: «و
 خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند» یعنی: سرای بهشت که
 سرای سلامتی از آفات است «و هر که را خواهد، به سوی راه راست هدایت
 می‌کند» یعنی: توفیق می‌دهد. آری! خداوند Ψ همه بندگان را به سوی سرای
 سلامتی فرا می‌خواند، اما جز هدایت‌یافتگان به آن وارد نمی‌شوند. در حدیث
 شریف به روایت جابر τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «در خواب
 دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به
 دیگری می‌گوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب
 به من می‌گوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امتت همانند مثل پادشاهی است
 که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن

خانه، سفره‌ای گسترده، آن‌گاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، خداوند Ψ است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هر کس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هر کس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هر کس به بهشت در آمد، از نعمتها بهره‌مند شد».

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (26)

«برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی‌ای است» یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را بازداشته‌اند، پاداش نیکویی است که همانا بهشت است «و زیادتى بر آن است» آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب π آمده است که رسول خداص این آیه را تلاوت کردند، آن‌گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی‌ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد خداوند Ψ وعده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می‌گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می‌زند و

ایشان به سوی او می‌نگرند. سوگند به خدای عزوجل که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای آنان، از نظرکردن به سوی خویش نبخشیده است.»
 «وچهره‌هایشان را هیچ غبار و ذلتی نمی‌پوشاند» نه روی آنان را سیاهی‌ای می‌پوشاند و نه دود و دخان دوزخ، گرد خواری و حسرت و ندامت و افسردگی را بر چهره‌هایشان می‌نشاند «اینان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود».

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرَهُمُ ظِلَّةً مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (27)

«و کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، بدانند که جزای بدی مانند آن است» یعنی: خداوند متعال جزای یک بدی را با یک بدی می‌دهد و بر آن نمی‌افزاید پس جزای بدی در کوچکی و بزرگی خود، همانند بدی است نه بیش از آن «و بر آنان غبار خواری نشیند» از اثر گناهانشان و ترس و دلهره‌ای که از آن دارند «برای آنان در برابر خداوند هیچ پشت و پناهی نیست» یعنی: هیچ کس آنها را از خشم و عذاب خدای قهار پناه نمی‌دهد «گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تار پوشیده شده است» از بس که دود و دخان آتش و سیاهی آن، چهره‌هایشان را فرو پوشانیده است «آنان اصحاب آتش اند که» هیچ جدایی‌ای از آن ندارند و «جاودانه درآند».

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَيْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ (28)

«و روزی که همگی آنان را حشر کنیم» یعنی: تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای بازپرسی

گردآوریم «آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند، می‌گوییم» به منظور سرکوب و سرزنش آنها در حضور اهل محشر و در حضور معبودانشان: «شما و شریکانتان» که آنها را همراه با خدای لاشریک به پرستش گرفته بودید «بر جای خود باشید» یعنی: در جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید «پس میان آنها جدایی می‌افکنیم» یعنی: معبودان را از عبادت‌کنندگان جدا می‌کنیم، یا مشرکان و مؤمنان را از یک‌دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم «و شریکانشان» به آنان «می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید» یعنی: ما شما را به پرستش خویش دستور نداده و فرا نخوانده بودیم بلکه شما هوس و گمراهی خود و نیز شیاطینتان را که گمراهتان کرده بودند، می‌پرستیدید زیرا آنان بودند که شما را به پرستش ما فرمان دادند و شما هم از آنان اطاعت کردید. بنابراین، معنی انکار پرستش عابدان از سوی معبودان، انکار این امر است که به آنان چنین دستوری داده باشند.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (29)

«پس خدا به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است» یعنی: خدای سبحان گواه است بر این‌که: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یا گواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم «همانا ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم» ما آگاه نبودیم که شما ما را می‌پرستید و نه هم این کار را از شما خواسته بودیم چرا که عقل و شعوری نداشتیم.

این سرزندی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (30)

«آنجاست» یعنی: در آن مکان یا در آن زمان است «که هر کسی آنچه را پیش فرستاده بود، در می‌یابد» یعنی: هر کس جزای عملی را که پیش فرستاده بود، می‌چشد و می‌آزماید؛ که آیا عملش زشت بوده یا زیبا، سودمند بوده یا زیانبار، مورد قبول بوده یا مردود؟ «و به‌سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند» یعنی: آنان که شرک ورزیده‌اند، به‌سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می‌شوند، نه به‌سوی معبودات باطلی که برگرفته‌اند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شد» خدایان باطلشان در آخرت ناپدید شده و هیچ سودی به آنها نمی‌رسانند و نه می‌توانند برای آنان میانجی‌گری و شفاعتی بکنند پس قبل از آن‌که چنین روزی در رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل دست بردارند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (31)

«بگو: کیست که به شما از آسمان روزی می‌بخشد» با فرستادن باران و بخشیدن نتایج و ثمرات آن «و» کیست که به شما از «زمین» روزی می‌بخشد؛ با رویاندن نباتات و پدید آوردن معادن؟ پس لابد اعتراف می‌کنید که خداوند Ψ، بخشنده و آفریننده اینهاست «یا کیست که مالک گوشها و دیدگان است» چه

کسی آنها را براین اوصاف عجیب و بر این خلقت شگفت‌انگیز آفریده است، بدان گونه که از آنها به چنین بهره‌مندی عظیمی برخوردار می‌شوید؟ «و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی انسان را از نطفه، جوجه را از تخم، سبزی را از دانه، عالم را از جاهل و مؤمن را از کافر بیرون می‌آورد؟ «و مرده را از زنده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی نطفه را از انسان، جاهل را از عالم و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد؟ «و کیست که کار جهان را تدبیر می‌کند» یعنی: آن را به نظم و نظامی بی‌مانند، اداره می‌کند و سامان می‌بخشد؟ «خواهند گفت: خدا» یعنی: اگر انصاف دهند و بر اساس ایجابات فکر صحیح و عقل سلیم قضاوت کنند، به زودی به این سؤال چنین پاسخ خواهند داد که: فاعل این امور، همانا خداوند Ψ است چنان‌که مشرکان به این حقیقت اعتراف داشتند «بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید» یعنی: با آن‌که این حقیقت را می‌دانید، چرا از خدایی که این پدیده‌ها را نظم و سامان می‌بخشد، پروا نمی‌کنید تا او را به یگانگی پرستش کنید.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ (32)

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید؟! «

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (33)

«این گونه» یعنی: به مانند این حقیقت، یا به مانند برگشتن این گروه از حق «کلمه پروردگارت» یعنی حکم و فیصله وی «بر کسانی که فسق ورزیدند» یعنی: از حق به سوی باطل خارج شده و از روی عناد و مکابره، در کفر خویش تمرد کردند «به حقیقت پیوست که: آنان ایمان نمی آورند» آری! این است آن حکم ازلی خداوند Ψ که: کافر معاند و فاسق، اهلیت و شایستگی هدایت را ندارد و خدای عزوجل او را هدایت نمی کند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَ تُؤْفَكُونَ (34)

بعد از آن که خداوند متعال بر ربوبیت خویش حجت برپا داشت، اینک با بیان عجز معبودان باطل، بر نفی شرک و محکومیت مشرکان، حجت برپا می دارد: «بگو؛ آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و باز آن را برگرداند» باآفریدن انسان و سپس برانگیختنش بعد از مرگ و بازگردانیدن شب بعد از روز و غیره؟ «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می کند و باز آن را بر می گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی توانید برای شریکان پنداری تان، چنین توانایی ای را ادعا کنید «پس چگونه بازگردانیده می شوید» از حق به سوی باطل؟.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (35)

«بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی دین حق راه نماید؟» یعنی: به سوی دین اسلام ارشاد کرده و مردم را به سوی حق دعوت نماید؟ طبعا پاسخ

آنان منفی است پس چون گفتند: نه! «بگو: خداست که به سوی دین حق راه می‌نماید» به وسیله فرستادن پیامبران ﷺ و نازل کردن کتابهایش و به وسیله نشانه‌هایی که در مخلوقات خویش آفریده و آنها را جلو چشم و عقل بشر قرار داده تا با تأمل و نگرش در آنها از طریق به‌کارگیری خرد و فهم خویش، به حق رهنمون شوند «پس، آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که خود، هدایت شود؟» یعنی: آیا کسی که مردم را به سوی حق هدایت می‌کند - که خدای سبحان است - سزاوارتر به پیروی و اقتدا می‌باشد، یا کسی که حتی خودش به پیروی خود هدایت نمی‌شود، مگر این که دیگری او را هدایت نماید، چه رسد به این که غیر خویش را هدایت کند؟ «شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟» این چه حکمی است که با شریک گرفتن این گروه برای خدای سبحان، بدان حکم می‌کنید؟ آخر چگونه میان خدا Ψ و خلقش تساوی قایل می‌شوید؟ مگر عقل‌هایتان پاک از بین رفته و خرد‌هایتان تباه شده است؟

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (36)

«و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند» یعنی: این شیوه پندار و عملشان، نه از روی خرد و بصیرت بلکه حاصل پندار و گمانی است که بر خاسته از گمان پیشینیانشان است، همانان که می‌پنداشتند: این خدایان دروغین، آنها را به خدای بزرگ نزدیک می‌سازند و نزد وی برایشان شفاعت می‌کنند. آری! این گمانشان هرگز بر حجت و سند و تکیه‌گاهی از خرد و بینش متکی نبوده بلکه صرفاً پندار

و خیالی باطل و بی‌اساس است «و گمان به هیچ وجه از معرفت حق بی‌نیاز نمی‌گرداند» زیرا کار دین بر علم و یقین مبتنی است، نه بر خیال و پندار و با علم است که حق از باطل متمایز می‌شود نه با گمان و تکهن «همانا خدا به آنچه می‌کنند» از پیروی گمان و فرو گذاشتن حق «دانا است» پس این کارهایشان بی‌کیفر نمی‌ماند.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (37)

«و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از خداوند به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: با منطق و عقل برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به خداوند Ψ باشد زیرا جز خدای عزوجل، هیچ کسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست «بلکه» خدای سبحان این قرآن را نازل کرده در حالی که «تصدیق‌کننده آنچه پیش از آن است، می‌باشد» از کتابهای منزل بر انبیاء ﷺ و آن کتابها قبل از نزول قرآن به آن بشارت داده‌اند پس قرآن آمده است تا آنها را تصدیق کند «و» احکام و قوانین بیان شده در قرآن «تفصیل کتاب است» یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرر گردیده چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماس است و حکم آنچه در میان شماس است». «در آن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است» بنابراین، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم ص کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَنْطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (38)

«یا می گویند» کفار مکه «آن را به دروغ ساخته است» پیامبر از نزد خود «بگو: پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» در بلاغت، حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی زیرا شما نیز در شناخت زبان عرب و بلاغت کلام آن، مانند من هستید «و فراخوانید هر که را می‌توانید» فراخوانید و به وی استعانت جوید از همیاران و پشتیبانان خود - اعم از قبایل عرب و خدایان باطلی که آنها را شرکای خدای سبحان می‌پندارید «اگر راستگو هستید» در این ادعای خود که قرآن به دروغ بر ساخته شده! پس اگر چنین کردید، آن وقت در اتهامی که به من نسبت می‌دهید، راستگو هستید. اما مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند.

ابن کثیر می‌گوید: «این سومین مورد از اعلام هم‌اوردطلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (39)

«بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند» یعنی: به تکذیب قرآن قبل از آن شتاب ورزیدند که آن را مورد تدبر قرار داده و معانی آن را بفهمند و بر آنچه که دربرگیرنده آن است، احاطه علمی داشته باشند و هر کس چیزی را قبل از آن که به آن احاطه علمی داشته باشد، تکذیب نماید بی‌گمان در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری

متمسک نشده و بنابراین، با این تکذیب به بلندترین صدا، منادی جهل و بی‌خردی و اثبات‌کننده کوتاه‌بینی و کوتاه اندیشی خویش از دریافت حجتها و برهانها شده است «و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است» یعنی: سرانجام اخبار غیبی‌ای که در قرآن وعده داده شده، هنوز برآنان روی نداده تا بدانند که آیا این اخبار راست است یا دروغ؟ پس چرا گزاف می‌گویند و سفسطه می‌بافند؟!

حاصل معنی این‌که: قرآن از دو جهت کتاب اعجازگری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آن‌که در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند «کسانی که پیش از آنان بودند» از امتها نیز «همین‌گونه» بی‌پشتوانه دلیل و برهان «تکذیب کردند» پیامبرانشان را و هنگامی‌که پیامبرانشان حجتها و برهانهای خداوند Ψ را برایشان آوردند، قبل از آن‌که به علم آن احاطه داشته و به تأویل اخبار آن برسند، آنها را تکذیب کردند «پس بنگر که عاقبت ستمگران» از امتهای پیشین «چگونه بوده است» و آنها با چه فرجام بدی روبرو شدند! چنان‌که قرآن داستانهایشان را بیان کرده. پس ای تکذیب‌کنندگان! از سرنوشتی همچون سرنوشت آنان حذر کنید، که مبادا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (40)

«و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد» یعنی: از آنان کسی است که در نهان و ژرفنای وجود خود به قرآن ایمان آورده و می‌داند که قرآن راست و بر

حق است ولی صرفاً به انگیزه مکابره و عناد، آن را تکذیب می‌کند «و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد» و در نهان وجود خود نیز، قرآن را تصدیق نمی‌کند بلکه به انگیزه جهل، آن را تکذیب می‌نماید «و پروردگار تو به حال مفسدان داناتر است» پس آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. مراد از مفسدان: کسانی‌اند که بر عناد خویش اصرار می‌ورزند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «حق تعالی به کسانی که مستحق هدایتند، داناتر است؛ پس هدایتشان می‌کند و به کسانی که مستحق گمراهی‌اند نیز داناتر است؛ پس گمراهشان می‌گرداند لذا حق تعالی عادل است که هرگز ستم نمی‌کند».

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (41)

«و اگر تو را تکذیب کردند» یعنی: اگر بر تکذیب خویش استمرار ورزیدند و از این‌که دعوت را اجابت کنند، نا امید شدی «بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد» یعنی: از آنان و از عملشان بی‌زاری بجوی و بگو: جزای عمل من به خود من و جزای عمل شما به خود شما اختصاص دارد زیرا من پیام حق را به شما ابلاغ کرده‌ام و جز این، بر عهده من هیچ تکلیف دیگری نیست «شما از آنچه من می‌کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می‌کنید بری و برکنارم» یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (42)

«و» ای پیامبرص! «از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرا می دهند»
آن گاه که قرآن می خوانی و احکام و برنامه های اسلام را تعلیم می دهی، اما چه
سود که به گوش هوش نمی شنوند «آیا تو می توانی به ناشنویان بشنوانی»
یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان
بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می دارد؟ پس هر کس ناشنوا
و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمی فهمد و سخنی را که به وی گفته شود،
نمی شنود «هرچند که تعقل نکنند؟» یعنی: آیا تو اصرار داری که به ناشنویان
بشنوانی، هرچند با وجود ناشنوایی، از عقل هم بی بهره باشند؟ زیرا ناشنوای
عاقل، چه بسا با فراست چیزی را دریابد، اما اگر نبود عقل و شنوایی هر دو با
هم یکجا شد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصِرُونَ (43)

«و از آنان کسی است که به سوی تو» به چشم حقارت «می نگرد، آیا تو
نابینایان را - هرچند نبینند - هدایت توانی کرد؟» و هر کس که کوری ظاهر و
باطن در او جمع شود، یقیناً از دریافت حق ناتوان است.

هدف این آیه، تسلیت و دلجویی از رسول اکرم ص است. آری! طبیب اگر
بیماری را ببیند که اصلاً علاج پذیر نیست، از وی رو بر می گرداند و از مشغول
شدن به وی صرف نظر می کند پس رسول اکرم ص نیز که طبیب دلهايند، باید از
این کوردلان بی بصیرت روی برگرداند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (44)

«در حقیقت، خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند» با سلب حواس و خرد از آنان «بلکه مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند» به سبب تعصب و لجبازی در برابر حق که در طبیعت‌هایشان نهفته است و در نتیجه، تباه ساختن حواس و خرد خویش پس این خود آنان هستند که با این تعصب و عناد، بر خویشتن ستم کرده‌اند و خدای عزوجل به هیچ‌وجه بر آنان ستم نکرده بلکه آنان را آفریده و برایشان مشاعر و ادراکاتی قرارداده که بوسیله آن بتوانند حقایق را به کاملترین شکل دریابند و حواسی را در آنها خلق کرده که به وسیله آن به خواسته‌های خود رسیده و مصالح و منافع دنیوی‌شان را برآورده سازند، همچنان او راه را میان آنان و مصالح دینی‌شان باز گذاشته تا غبار دیده و دل را بشویند و به جاده حق روان گردند، اما اسفا که هوسهای رنگارنگ، همچون پرنده براقش بر نفس‌هایشان برنشسته و دمام لحظه‌های غفلت‌شان را شکار می‌کند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (45)

«و روزی که آنان را حشر می‌کند، گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند» در دنیا، یا در گورهایشان. این مدت دراز را بدان جهت بسیار کم‌می‌پندارند که عمرهای خود را در دنیا ضایع کرده بودند، یا لذتهای دنیا را به سبب طول درنگ و توقف در محشر فراموش می‌کنند، گویی این لذتها اصلا وجود واقعی نداشته است «با هم اظهار آشنایی می‌کنند» یعنی: احساس می‌کنند که در دنیا جز زمانی اندک که بعضی با بعضی دیگر در آن آشنا شده و سپس از هم جدا گشته‌اند، به‌سر نبرده‌اند و این اظهار آشنایی هم، در هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در صحنه هولناک محشر از بین

می‌رود، از این رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک‌دیگر امیدوار نیستند «قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان‌کار شدند» و کدام زیان از باختن خود و کسان و نزدیکان خویش، بزرگتر است «و راه‌یافته نبودند» در راه و روشی که در پیش گرفته بودند زیرا پایان این راه، به دوزخ انجامید و چون برای جزا و حساب محشور شوند، به این حقیقت پی می‌برند.

وَأَمَّا نُرِّيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ (46)

«و اگر بعضی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنمایانیم» در زندگی‌ات، چون پیروز ساختن دینت با قتل و اسارت آنان «یا تو را بمیرانیم» قبل از آن‌که این وعده‌ها محقق گردد «به هر حال؛ بازگشتشان به سوی ماست» و آنان را در آخرت عذاب می‌کنیم، آن‌گاه در آنجا عذابشان را به تو می‌نمایانیم پس اگر به‌طور زودهنگام و عاجل از آنان انتقام نگیریم، قطعاً بدان که در آخرت از آنان انتقام می‌گیریم «سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است» یعنی: سپس خداوند Ψ در روز قیامت علیه آنان به آنچه که بعد از تو کرده‌اند، گواهی می‌دهد. نظیر آن این نقل قول قرآن از عیسی است: **(وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ):** (من تا آن‌گاه که در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم، اما چون مرا به سوی خود فراخواندی، تو خود بر آنان ناظر و گواه بوده‌ای) «مائده/117».

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (47)

«و برای هر امتی» از امتهای گذشته «پیامبری است» که خدای متعال او را به سوی آنان فرستاد و آن پیامبر احکام مشروع و وی را به آنان بیان نمود «پس چون پیامبرشان آمد» و پیامی را که خداوند Ψ او را برای ابلاغ آن فرستاده بود، به آنان ابلاغ کرد، آنها همگی تکذیبش کردند «میانشان به قسط» یعنی به عدل «داوری می شود» یعنی: میان آن امت و پیامبرش در دنیا داوری می شود پس پیامبر نجات می یابد و تکذیب کنندگان هلاک می گردند «و بر آنان ستم نمی رود» با این عذاب زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم خویش کیفر یافته اند. بعضی از مفسران برآنند که این رخداد در آخرت است. یعنی میان هر امتی و پیامبرش در روز قیامت داوری می شود... تا به آخر.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (48)

«و می گویند» بعد از آن که به آنان اعلام شد که عذاب در انتظارشان است «اگر راست می گویند» که وعده عذاب حق است پس «این وعده چه وقت است؟» این سؤال را از سر شتاب زدگی و استبعاد مطرح می کنند. پس رسول خداص مأمور شدند تا این گونه به آنان پاسخ دهند:

قُلْ لَا أَمَلُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (49)

«بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم» پس چگونه می توانم چنین اختیاری را برای دیگران داشته باشم؟ «مگر آنچه خدا خواسته است» لیکن آنچه که خدا Ψ از این سود و زیان در حق من خواسته است، تحقق می یابد زیرا

من هم بنده‌ای از بندگان خداوند Ψ هستم و فرمان و مشیت وی بر من جاری است.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول خداص را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصیبتی که جز خدای سبحان هیچ کس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت ص استغاثه بجویند. همچنین در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که از رسول خداص چیزهایی را می‌طلبند که جز خدای سبحان، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فرو گذاشته و به‌جای آن یا به جناب رسول الله ص یا به دیگر اموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لا اله الا الله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را راسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است **(وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)**: (آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) «کهف/104». پس بر این مصیبت عظمی انا لله و انا الیه راجعون می‌گوییم».

«برای هر امتی اجلی است» که آنچه را خدای سبحان در باره آن امت - از عذاب یا غیر آن - اراده کرده است، در آن میعاد معین بر آن امت فرود می‌آورد «و چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند» از این اجل و میعاد معین «و

نه» ساعتی از آن «پیش افتند» پس ای تکذیب کنندگان! به نزول عذاب شتاب نکنید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (50)
«بگو: به من خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، به هر حال، مجرمان چه چیزی از آن عذاب به شتاب می‌خواهند؟» زیرا عذاب امری منفور است که دلها از آن نفرت داشته و طبایع از آن می‌پرهیزد پس موجب شتابشان در طلب عذاب چیست؟ و در حالی که سزاوارشان مجرم این است که به سبب جرم خویش از عذاب بترسد، آنها چگونه عذاب را به شتاب می‌طلبند؟!

أَتُمِّ إِذَا مَا وَقَعَ أَمْنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (51)
«سپس آیا هنگامی که واقع شد، اکنون به آن ایمان می‌آورید؟» آیا بعد از آن‌که عذاب الهی بر شما فرود آمد و خشم و انتقام وی بر شما وارد شد، به او ایمان می‌آورید در حالی که این ایمان به‌حال شما هیچ سودی نداشته و هیچ زیانی را از شما دفع نمی‌کند؟ آری! «آیا اکنون» به آن ایمان آورده‌اید «در حالی که پیش از این آن را» یعنی عذاب را «به شتاب می‌طلبید» از روی تکذیب و استهزا؟!.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (52)
«سپس به کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر و تکذیب و شک و انکار «گفته می‌شود: عذاب جاوید را» که هیچ گسست و انقطاعی ندارد «بچشید، آیا جز

به کیفر آنچه می‌کردید» در زندگی‌تان از کفر و تکذیب و استهزا و نافرمانی «جزا داده می‌شوید؟» هرگز!

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلُ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (53)

آن‌گاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً حق است و شما عاجزکننده نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتماً گرفتار آن می‌شوید. ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ وَقَاضِي بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (54)

«و اگر برای هرکسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می‌بود، قطعاً آن‌را فدیهِ خود می‌داد» یعنی: اگر تمام آنچه در روی زمین از اشیا و اموال نفیس و ذخایر گران‌بها وجود دارد، در روز قیامت از آن هر کافری می‌بود، قطعاً دوست داشت تا آن را برای رهایی از عذاب، فدیهِ و بلا گردان خویش کند «و چون عذاب را ببینند، پشیمانی خود را پنهان دارند» یعنی: چون عذاب آخرت را که هیبت و وحشت آن، عقلهایشان را ربوده است، ببینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند تا از شماتت و سرزنش مؤمنان در امان بمانند و این پنهان ساختن ندامت، در هنگام دیدن عذاب است، اما بعد از ورود در عذاب

می‌گویند: **(يَا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا)**: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» (انعام/31) و بدین‌گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروانشان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود».

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (55)

«آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداوند است» پس او برآوردن آنچه که به آنان وعده می‌دهد، تواناست «آگاه باشید که در حقیقت وعده خدا حق است» یعنی: وعده او خواه‌ناخواه شدنی و تحقق‌یافتنی است «ولی بیشتر آنان» یعنی بیشتر کفار «نمی‌دانند» که صلاح و فسادشان در چیست تا خود را برای دیدار الهی آماده کنند.

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (56)

«او زنده می‌کند و می‌میراند» پس انتظار بکشید که با شما چه انجام می‌دهد «و به‌سوی او باز گردانیده می‌شوید» و قطعا شما را در برابر عقاید و اعمالتان جزا می‌دهد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (57)

«ای مردم! به یقین که برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است» یعنی: برای شما کتابی آمده است که مشتمل بر پند و اندرز به شیوه بیم و امید دهی است و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که همه معانی را به شیوه وعظ

و اندرز مطرح می‌کند «و شفایی است برای آنچه در سینه‌هاست» یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، درمان کرده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند. که این ویژگی دیگری از ویژگی‌های قرآن است «وهدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آن می‌اندیشند و راهنمای آنها به‌سوی راهی است که به بهشت می‌انجامد «و رحمتی است برای مؤمنان» پس قرآن برای مؤمنان سراسر هدایت و رحمت است. این نیز یکی از ویژگی‌های قرآن است که انسان به اندازه ایمان و استعدادش از آن بهره می‌گیرد، اما کافران و منافقان را در آن بهره‌ای نیست.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (58)

«بگو: به فضل و رحمت خداست که باید شادمان شوند» یعنی: باید مؤمنان به فضل و رحمتی که خدا Ψ در قرآن برایشان داده و ایشان را از اهل قرآن گردانیده است و نیز به غیر آن از فضل‌های بیکران و رحمت‌های بی‌پایان الهی شادمان شوند «این از هر چه گرد می‌آورند» از بهره‌های فانی دنیا «بهتر است» از ابن عباس τ روایت شده است که فرمود: «فضل خدا، قرآن و رحمت وی اسلام است».

در حدیث شریف به روایت انس τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «خدای عزوجل بر پیشانی کسی که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند - تا روزی که او را ملاقات کند - فقر را می‌نویسد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ).

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (59)

«بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده، چرا بخشی از آن را حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید» درحالی که حرام ساختن و حلال ساختن، فقط حق ویژه خداوند Ψ است؟ یادآور می‌شویم که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهارپایان اعمال می‌کردند و بعضی از حیوانات را بر مردان حلال و بر زنان حرام می‌گردانیدند¹ «بگو: آیا خدا به شما اجازه داده، یا بر خدا دروغ می‌بندید؟» اگر این حلال و حرام ساختن به صرف هوی و هوسهای شما باشد، این کار به اتفاق عقلا مردود است ولی اگر با این اعتقاد باشد که اینها حکم خداوند Ψ است، حکم خداوند Ψ فقط از جانب پیامبرانش شناخته می‌شود، درحالی که هیچ حجت و برهانی بر این امر ندارید که پیامبران \ddagger آنچه را که شما حرام ساخته‌اید، حرام کرده باشند بنابراین، شما در این حلال و حرام‌سازی فقط بر خدای عزوجل افترا می‌بندید.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه شریفه، هشدار می‌دهد به شتاب کنندگان در عرصه فتوی است، آنان که به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا Ψ در شریعتش فتوی صادر می‌کنند. آری! این آیه زنگ خطر را در بیخ گوش آنان به صدا درآورده و آنان را متوجه این حقیقت می‌گرداند که باید در حجت‌های خدا Ψ ژرف اندیشانه فروروند و آنها را چنان‌که باید از کتاب و سنت بفهمند و به این امر اکتفا نکنند

¹ نگاه کنید به سوره انعام «آیه/139» و ما بعد آن.

که مستند نهایی و تکیه‌گاه قطعی‌شان از علم، فقط نقل و حکایت قول قائلی از این امت باشد که از او در امر دین خویش تقلید کرده و به آنچه او از کتاب و سنت عمل کرده، عمل کرده‌اند و آنچه را که به آن شخص مجتهد نرسیده، یا رسیده ولی او چنان‌که باید آن را نفهمیده، یا این‌که فهمیده ولی در اجتهاد و ترجیح خویش در مورد آن به خطا رفته است، منسوخ تلقی کرده و حکم آن را از بندگان خدا Ψ مرفوع پنداشته‌اند.

آنها باید به این امر توجه داشته باشند که آن امام مجتهد مرجع تقلید، خود نیز مکلف و متعبد به این شریعت است، همان‌گونه که آنان مکلف و متعبدند و چنان نیست که او در مسند تقنین احکام و اصدار تکالیف و اوامر قرار داشته باشد و دیگران در جایگاه عمل و تقلید بلکه او اجتهادش را کرده و رأیش را ابراز داشته و در واقع آنچه را که بر عهده وی بوده انجام داده و در صورت رسیدن به حق، به دو پاداش و در غیر آن به یک پاداش دست یافته است لذا بر غیر وی از اهل علم که بر نگرش در دلایل کتاب و سنت قادرند، پیروی از وی بدون شناخت دلیل و اندیشیدن در حجتش شایسته نیست».

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (60)

«و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت چه گمان دارند؟» یعنی: می‌پندارند که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ «همانا خدا بر مردم صاحب فضل است» زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، پیامبران \ddagger را به سوی‌شان فرستاده و حلال و حرام را برایشان تبیین کرده «ولی» با

همه این فضل واحسانها «بیشترشان سپاسگزاری نمی کنند» و کفران نعمت کرده با دین خدا Ψ می ستیزند و شریعت وی را به بازی می گیرند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (61)

«و نمی باشی» ای پیامبرص «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می آید، «و نمی خوانی هیچ آیه ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امت نمی خوانی تا حکم آنها با خواندن دانسته شود «و شما هیچ عملی نمی کنید» خطاب برای رسول خداص و امت ایشان است «مگر این که ما بر شما گواهیم» شما را می بینیم و از شما می شنویم «آن گاه که بدان مبادرت می ورزید» به گفتار و کردار «و هم وزن ذره ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» ذره: موریانه سرخ رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچکتر از آن» یعنی: کوچکتر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) «و نه بزرگتر» از آن «چیزی نیست، مگر این که» آن چیز نزد خدا Ψ «در کتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می ماند؟!!

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارنده چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62)

«آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا):
نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند «و نه آنان اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سرگذاشته‌اند چنان‌که دوست‌داران دنیا بر از دست دادن آن اندوهگین می‌شوند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (63)

این گروه دوستان خدا Ψ «همانان» اند «که ایمان آورده‌اند» به آنچه که باید بدان ایمان می‌آوردند «و تقوی ورزیده‌اند» یعنی: از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی. آری! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند Ψ بر ایشان وضع کرده، عمل نموده‌اند و خود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌اند پس ایشان ضمن این‌که از اعتماد به نفس برخوردار بوده‌اند، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند. همچنین آنان، بر از دست دادن خواسته‌ای از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قدر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جان‌شان پرنشاط و دل‌هایشان شادمان و مسرور است. در حدیث شریف به روایت سعید بن جبیر τ

آمده است که از رسول خدا ص پرسیدند: «اولیای خدا Ψ کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدنشان خدا Ψ را به یاد انسان می آورد.»

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (64)

«برای ایشان» یعنی: برای اولیاءالله از جانب خداوند Ψ «در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است».

مفسران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده اند:

1 - این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیایش \ddagger در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می آورد و از ایشان خشنود می شود.

2 - این بشارت، با خوابهای نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژده نیک می دهد چنان که در حدیث شریف مرفوع آمده است: «بعد از من، از وحی جز مبشرات، یعنی رؤیای صالحه ای که مؤمن آن را می بیند، یا دیگران در حق وی می بینند، باقی نمانده است».

3 - این بشارت، فضل خداوند Ψ بر مؤمنان با اجابت دعاهایشان در دنیا است.

4 - این بشارت، مژده دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است: **(أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ)**: (بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می شد) «فصلت/30».

اما بشارت برای اولیاءالله در آخرت، عبارت است از: ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمتهای بهشت و به سلامت ماندنشان از عذاب دوزخ. «کلمات خدا را تبدیلی نیست» سخنان خدا Ψ را عموماً تغییر و تبدیلی

نیست و از جمله، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را. یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است «این» پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت «همان کامیابی بزرگ است».

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (65)

«و سخن آنان تو را غمگین نکند» سخنی که متضمن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست زیرا «عزت به تمامی از آن خداست» یعنی: غلبه و قهر در گستره ملک و فرمانروایی باری تعالی، فقط مخصوص اوست پس چگونه آنان را بر تو دستی است تا از سخنانشان اندوهگین شوی؟ «او شنوای داناست» سخنان بندگان را می‌شنود و به احوالشان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (66)

«آگاه باش که هر که» و هر چه «در آسمانها و هر که» و هر چه «در زمین است، از آن خداست» در عبودیت و در خلق و امر پس همه - از جمله این گروه مشرک - ملک حق تعالی هستند و او در آنان آن‌گونه که بخواهد تصرف می‌کند بنابراین، چگونه می‌توانند برخلاف اذن وی به پیامبرش آزاری برسانند؟ آیه کریمه متضمن هشدار نابودی کسانی است که بشر و فرشتگان و جمادات را به پرستش می‌گیرند زیرا آنها مملوک را پرستیده و مالک را فروگذاشته‌اند «و کسانی که جز خدا شریکانی را می‌خوانند، از آنها پیروی نمی‌کنند، اینان در حقیقت جز از گمان پیروی نمی‌کنند» یعنی: مشرکان هر چند معبودات باطل

خود را شرکای خداوند Ψ می‌نامند، لیکن این معبودات نیز مملوک خدای سبحان هستند پس در حقیقت امر، آنها شرکای وی نه بلکه نامهای بی‌مسمایی هستند که صلاحیت مشارکت با آفریننده خویش را ندارند لذا مشرکان نه از این معبودات باطل بلکه قطعاً از این گمان خویش که بتان خدایانی سزاوار پرستش هستند، پیروی می‌کنند و گمان هم که به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند «و آنان جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای خدای سبحان فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیه‌ای باطل و دروغی محض است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (67)

«اوست آن‌که شب را برای شما آفرید تا در آن بیارامید» یعنی: در آن از حرکت و خستگی به سکون و آرامش پیوسته و خود را از رنج کار و مشغله روزگار، فارغ‌بال و راحت گردانید «و روز را روشن» و روشنگر «گردانید» که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت می‌شوند و در نتیجه، انسانها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند «بی‌گمان در این امر، برای گروهی که می‌شنوند» آنچه را که بر آنان از آیات تنزیلی خوانده می‌شود و در آن اندیشه و تأمل کرده و به دیده عبرت می‌نگرند؛ «نشانه‌هایی است» زیرا این اندیشه و تأمل، خود از بزرگترین اسباب ایمان می‌باشد.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (68)

آن‌گاه خداوند متعال نمونه‌هایی از سخنان فاسد این مشرکان را بیان کرده و می‌فرماید: «کافران گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزّه است، او بی‌نیاز است» بدین‌گونه، خدای سبحان از این باطل آشکار تنزیه جسته و این حقیقت را که از چنین تعلقی بی‌نیاز است، روشن می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی نیازمندی خواسته می‌شود در حالی که بی‌نیاز مطلق، هیچ حاجتی ندارد که فرزند آن را برایش برآورده گرداند. همچنین، کسی محتاج فرزند است که خود در معرض انقراض بوده و خواستار فرزندی است که جانشین وی گردد در حالی که خدای عزوجل زنده پاینده‌ای است که بر او مرگ یا فنایی عارض نمی‌شود از این‌رو، او به این تعلق و تعلقاتی مانند آن هیچ نیازی ندارد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد «شما را بر این ادعا» که خداوند Ψ دارای فرزند است «هیچ حجتی نیست» و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید «آیا چیزی را که نمی‌دانید» بی‌پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا می‌بندید؟» این، تهدید و توییحی سخت برای آنان است.

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (69)

«بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند» با نسبت دادن فرزند و شریک برای وی «رستگار نمی‌شوند» به بهشت و نجات یافتن از عذاب دوزخ.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (70)

«متاعی است» فانی «در دنیا» یعنی: اگر هم صاحب این افترا به چیزی از خواسته‌های گذرای خود نایل شود، قطعاً آن بهره‌مندیی اندکی در دنیاست «سپس بازگشتشان به سوی ماست» با مرگ «آن‌گاه به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم» یعنی: افتراکنندگان را به سبب کفرشان که عللی چون دروغ بستن بر خدای سبحان در پشت سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب می‌کنیم.

**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي
بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ
غُمَّةً ثُمَّ اقضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ (71)**

«و خبر نوح را بر آنان بخوان» یعنی: داستان وی را با قومش که به پیام حق وی کفر ورزیدند چنان‌که کفار قریش با تو چنین کردند، بر آنان بخوان «آن‌گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در میان شما «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی «بر شما گران آمده است» و تاب تحمل آن‌را ندارید «پس» بدانید که من «بر خدا توکل کرده‌ام» بنابراین، روش شما را جز با توکل بر خدای عزوجل، به شیوه دیگری پاسخ نداده و بی‌باک از عملکرد شما، به‌راه دعوت خویش ادامه می‌دهم «پس عزم‌تان را جزم کنید» و تصمیم‌تان را استوار گردانید «همراه شریکان خویش» یعنی: آنها را در تصمیم‌گیری‌تان علیه من، یا یاری دادنتان علیه من، به همراهی فراخوانید «باز کارت‌ان بر شما پوشیده نباشد» یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان بگیرید «سپس

برسانید به من» یعنی: آن کاری را که در حق من اراده کرده و آن تصمیمی را که در باره من گرفته‌اید، به معرض اجرا بگذارید «و مهلتم ندهید» بلکه در کارت‌ان تعجیل کنید و آنچه می‌خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می‌دانم که شما هیچ کاره‌اید.

این سخن نوح U ، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی به نصرت پروردگارش و اهمیت ندادن و بی‌پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأَمِرتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (72)

«پس اگر روی گردانیدید» از پندها و موعظه‌های من و از پروای خدا Ψ و پیروی از من «بدانید که من از شما هیچ مزدی را نخواسته‌ام» یعنی: من در برابر پند و اندرز خویش، از شما هیچ مزد و پاداشی را نخواسته‌ام تا مرا در دعوت‌م، به چشمداشت‌های مادی متهم سازید «پاداش من جز بر عهده خدا نیست» و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، چه شما ایمان آورید و چه روی گردانید «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همه انبیای عظام U است، هرچند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (73)

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: قوم نوح U به تکذیب خود استمرار و برمخالفت و عناد خویش اصرار ورزیدند «آن‌گاه او و کسانی را که با او

بودند» از مؤمنانی که - به رغم عناد و ایدای قومشان - از او در دین پیروی کرده و در راه حق پایداری ورزیدند «نجات دادیم در کشتی» ای که نوح U را مأمور ساختن آن کردیم «و آنان را جانشینان گردانیدیم» در زمین، زمینی که قبلا از آن نابودشدگان در توفان بود «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند با نوح U «غرق کردیم» به وسیله توفان «پس بنگر» ای محمدص و ای مخاطب که: «فرجام کار بیم داده شدگان چگونه بود» یعنی: پایان کارشان چه عبرت انگیز بود؟ و ما با دروغ انگاران حضرات پیامبران، این چنین می کنیم. این تسلیت و دلجویی ای برای رسول خداص و تهدیدی برای مشرکان است. داستان نوح U قبلا در سوره «اعراف» نیز گذشت و این داستان و امثال آن از داستانهای قرآنی، در برخی از سوره های دیگر هم تکرار می شود پس راز و حکمت این تکرار در چیست؟

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» برای این تکرار، دو عامل را ذکر می کند: اول این که: داستانی که در یک سوره مطرح می شود، به سیاق آن سوره و جایگاه آن در ترتیب قرآنی کمک می کند. یعنی آن داستان، به عنوان بخشی از مضمون تبیین کننده آن سوره، به معانی مورد نظر آن، پیوند می خورد.

دوم این که: داستانهای قرآنی در چهارچوب اندرزه های مطرح شده در آن، نقش ویژه خود را در هر سوره ایفا می کنند و این داستانها بر اساس طول، توسط یا کوتاه بودن یک سوره، هماهنگ با آن عمل می نمایند». بنابراین، طرح داستان نوح U، به سیاق و موضوع عام سوره «یونس» کمک می کند و آن عبارت از نفی تعجب و شگفتی آنان از فرستادن پیامبر هشداردهنده ای است. چنان که طرح این

داستان، به شفای قلب بیمار دلان از بیماری شک نیز کمک کرده و مؤمن را بر در پیش گرفتن موضعی درست و محکم در برابر کفار تربیت می‌کند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (74)

«آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم» چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب ﷺ را «پس برای آنان» یعنی: برای قومشان «بینات را آوردند» یعنی: معجزات، ادله، برهانها و احکام دین را «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلا آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. یا معنی این است: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح و مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح و قبلا آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند «این‌گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران» از حد در کفر و فساد «مهر می‌نهیم» و در نتیجه، دل‌هایشان پذیرای ایمان نمی‌شود. بنابراین، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (75)

«سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امت‌هایشان «موسی و هارون را با آیات خویش به سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم» آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که در سوره‌های قبل ذکر شد «ولی آنان گردنکشی کردند» یعنی: از پذیرفتن آیات، تکبر ورزیده

و در برابر آن تسلیم نشدند و به آنچه که این آیات دربرگیرنده آن بود، اذعان نمودند «و قومی مجرم بودند» به سبب استکبار و گردنکشی از پیروی آنچه که موسی و هارون (علیهما السلام) با خود آورده بودند، به همین جهت، موضعی هماهنگ با طبیعت تبه‌کارانه و مجرمانه خود در پیش گرفتند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (76)

«پس چون حق از جانب ما به‌سویشان آمد، گفتند» از روی مکابره و عناد «بی‌گمان این سحری آشکار است» فرعونیان حق را با تأکید هر چه تمامتر، سحر و جادو خواندند، در حالی که می‌دانستند این سخنان دروغی بیش نیست.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (77)

«موسی گفت» اعتراض‌کنان برآنان «آیا وقتی حق به‌سوی شما آمد، می‌گویید این سحر است؟ آیا این سحر است؟» در حالی که همین معجزه حق بود که سحر ساحران را تماما بی‌اثر کرد پس این، دورترین چیز از سحر می‌باشد «و حال آن‌که ساحران رستگار نمی‌شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به خیری نمی‌رسند و از شر و بلایی نجات نمی‌یابند پس چگونه کسی که فرستاده الله Ψ و از اهل نجات و رستگاری است، به این وادی سراسر زیان در می‌افتد؟

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (78)

«گفتند» فرعونیان «آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم» یعنی از پرستش بتان «بازداری و تا کبریا در زمین برای شما باشد» ای موسی و هارون؟ مراد از کبریا: ریاست و پادشاهی است. پس فرعون

و فرعونیان، علت عدم پذیرش دعوت موسی را به دو امر مربوط ساختند: یکی تمسک به تقلید از پدرانشان و دیگری حرص بر ریاست، چه اگر آنان دعوت موسی را اجابت گفته و او را تصدیق می‌کردند، در این صورت، کلیدهای امر امت وی در اختیارش قرار می‌گرفت و برای فرعون، ریاست تام و کاملی باقی نمی‌ماند، چرا که تدبیر و اداره شئون مردم به وسیله دین، اداره فرعون را با سیاستها و روشها و منشهای وی، ملغی و بی‌اعتبار می‌گردانید. «و ما به شما دوتن ایمان نمی‌آوریم» این همان قرار نهایی و فیصله آخرینی بود که آن را اعلان کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ اِنْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (79)

و چون فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی را دید، برای این که موضع خویش در قبال دعوت موسی را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: «و فرعون گفت: هر جادوگر دانایی را پیش من آورید» زیرا او بر این باور بود که معجزات موسی از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغاسالاری، با پیام موسی معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی‌اثر کرد چنان که می‌فرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ (80)

«و چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه را اندازنده هستید، بیندازید» یعنی: آنچه را که با خود از ریسمانها و عصاها دارید به میدان افکنید.

دلیل این که موسی Ψ آنها را به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی توانند عصاها و ریسمانهای خود را در میدان واقعیت به مارها و اژدهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال افگنی هایشان را به میدان افگند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمانهایشان، جادویشان را محو و بی اثر می گرداند و بدین گونه، عجز و ناتوانی شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می شود چرا که او عصایش را می افگند و پس از تبدیل آن به اژدها، مجدداً آن را به حال اولش برمی گرداند و مردم هم آن را در دستش می بینند که موجود است، اما ریسمانها و عصاهای ساحران نابود می شود، از آن رو که تخیل افگنی ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّا أَلْقُوا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (81)

«پس چون افگندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید سحر است»
 یعنی: باطل قلبی ای است که به وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می افگنید، به خلاف آورده من که حق و واقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات خداوند Ψ می باشد
 «به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد» یعنی: خداوند متعال به زودی برساخته‌هایتان را محو و بی اثر خواهد کرد به طوری که مردم، بطلان آن را - با نشانه‌های اعجازگری که خدای سبحان بر دست من آشکار می گرداند - خواهند دانست و به حقیقت امر آن پی خواهند برد «خدا کار مفسدان را تأیید

نمی‌کند» و برنامه‌هایشان را به کرسی حقیقت نمی‌نشانند زیرا این سنتی از سنت‌های خداوند Ψ است که عمل مفسد، قابلیت اصلاح را ندارد. آن‌گاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (82)

«و خدا حق را ثابت می‌گرداند» یعنی: حق را به عرصه ظهور آورده و آن را به کرسی می‌نشانند و در زمین به آن تمکین می‌دهد. به قولی معنی این است: حق را تبیین کرده و آن را روشن می‌کند «با کلمات خود» که آنها را در کتابهایش بر انبیای خویش فرود آورده است، کلماتی که در برگیرنده حجتها و برهانهای او می‌باشند «هر چند مجرمان» از کسان فرعون و دیگران «را خوش نیاید» یا مراد از کلمات: فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمانها و عصاهایشان را فرو بلعد.

فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (83)

«سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد جز ذریه‌ای از قوم وی» از زاد و ولد بنی‌اسرائیل. به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعونند. یعنی جز شماری اندک از نژاد و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی ایمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت¹ و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار

¹ نگاه کنید به سوره «غافر/28».

وی که: «با وجود خوف از فرعون و ملأ آنها» یعنی: اشراف قومش «که مبادا آنان را در فتنه افکنند» یعنی: آنها را از دین حق با آزار و شکنجه برگردانند؛ به موسی و ایمان آوردند «و همانا فرعون در آن سرزمین گردنکش بود» یعنی: او در سرزمین مصر و بر مردم آن برتری جو، سرکش، متکبر و مستبد بود «و او از اسرافکاران بود» در کفر و در آنچه که از کشتن و به دار آویختن و انواع گوناگون شکنجه‌ها و عذابها بر مردم اعمال می‌کرد.

از برخی روایات تاریخی بر می‌آید که فرعون زمان موسی و، رعمسیس دوم بود که در مصر منشوری عام صادر کرد و در آن اعلان پروردگاری نمود. و در روشنی این روایات تاریخی، به عمق معنی این آیه پی می‌بریم.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ (84)

«و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید پس بر وی توکل کنید، اگر اهل تسلیمید» این فرمانی است به بنی اسرائیل که آنها را بر این امر برمی‌انگیزد که به خدای عزوجل توکل کنند و خود را به او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (85)

«پس گفتند» بنی اسرائیل: «بر خدا توکل کردیم» و این فرمان را پذیرا گشتیم. آن‌گاه به بارگاه حق تعالی رو آورده و چنین دعا کردند: «پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف

برگرداندن از دینمان شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به وسیله ما بفریبند، بدین گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه بر حق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی‌شدیم که این گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (86)

«و» نیز بنی اسرائیل گفتند: پروردگارا! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و این چنین‌اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّأَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (87)

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن، برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید» یعنی: برای قوم خود در مصر، مساجدی را به منظور عبادت خدای متعال بنا کنید. به قولی: مراد از مصر در این آیه، شهر اسکندریه است و به قولی دیگر: مراد مصر قدیم است که در جوار قاهره فعلی قرار داشت «و خانه‌های خود را رو به قبله بسازید» یعنی: مساجد خود را رو به قبله بسازید. به قولی: مراد خانه‌های مسکونی آنهاست که مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک همدیگر بسازند زیرا در این کار مصالحی وجود دارد که بر کسی پنهان نیست. بنابر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت‌المقدس، یا جهت کعبه است «و نماز را برپا دارید» همان نمازی که خدای متعال شما را به اقامه

آن فرمان داده است «و مؤمنان را بشارت ده» ای موسی به آنچه که خداوند Ψ از پیروزی و جانشین ساختنشان در زمین به آنان وعده داده است.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (88)

«و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف وی زینت و مالهای بسیار در زندگانی دنیا داده‌ای» زینت: نام هر چیزی است که ابزار آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیله سواری، زیورات، فرش، سلاح و غیره «پروردگارا! تا گمراه کنند از راه تو» یعنی: فرجام کارشان این بود که نعمت‌هایت را، در برگرداندن مردم از دین حقت مورد بهره‌برداری قرار دادند «پروردگارا! اموالشان را نابود کن» و بی‌برکت و محو گردان «و دل‌هایشان را سخت کن» یعنی: آنها را سنگدل گردان و بر دل‌هایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، به‌گونه‌ای «که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند» یعنی: ایمان آنها با دیدن عذابت همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

این نفرین‌های موسی \cup علیه آنان، حکایتگر خشم وی به خاطر خدا Ψ و دینش، علیه فرعون و سران قوم وی، یعنی کسانی بود که برای موسی \cup روشن شده بود که خیری در آنان نیست، به‌همین جهت بود که خدای متعال دعای او را اجابت کرد چنان‌که می‌فرماید:

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (89)

«خداوند فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد پس استقامت کنید» استقامت: ثبات و پایداری آنها بر تمسک به دین، عدم بیرون رفتن از دایره احکام آن و دعا و التجایشان به سوی خدای عزوجل است «و از راه جاهلان پیروی نکنید» یعنی: از شریعت خدا Ψ منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. و هرچند که دعاکننده موسی \cup بود، لیکن چون هارون \cup نیز به دعای موسی \cup آمین می گفت، در اینجا صیغه تثنیه به کار گرفته شد.

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این که کفر است، کفر می باشد، اما رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی \cup از همین مقوله دوم بود».

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْيَمَّانَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (90)

«و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم» خداوند متعال دریا را خشک کرد و بنی اسرائیل را از آن عبور داد و به ساحل رسانید¹ «پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند» بغی: ستم و عدو: تجاوز است «تا وقتی که» فرعون «در شرف غرق شدن قرار گرفت» و آب تا دهانش بالا آمد، «گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، نیست» زیرا هنگامی که فرعون و کسانی که در تعقیب موسی \cup و

¹ تفسیر این واقعه در سوره «بقره/50» گذشت.

قومش به دریا زدند تا از همان راه از دریا بگذرند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرقشان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به خدا Ψ ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوی الوهیت باقی مانده بود (و) گفت «من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان به امر خدا Ψ و از کسانی هستم که او را به یگانگی خوانده و ماسوایش را نفی می‌کنند. البته آن ایمان درچنان وقتی، به حال وی سودی نکرد چنان‌که خدای متعال فرمود:

الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (91)

«اکنون؟» یعنی: آیا اکنون ایمان می‌آوری «درحالی‌که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبهاران بودی؟» پس بدان که ایمان آوردن در هنگام دیدن مرگ، هیچ سودی به حالت ندارد. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل U بود.

اجماع امت بر آن است که ایمان فرعون پذیرفته نشد، به سبب این سنت الهی که: ایمان در حال فرود آمدن عذاب پذیرفته نمی‌شود.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (92)

«پس امروز تو را با جسدت می‌رهانیم» یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روح بیرون می‌آوریم. آری! دریا فرعون را مرده به ساحل افگند به طوری که همگان جسد وی را مشاهده کردند «تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، آیتی باشد» از آیات و نشانه‌های ما، که امت‌های آینده وقتی خبر این واقعه عبرت‌انگیز را

می‌شنوند، از آن عبرت بگیرند و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت
 اعلی شد، بدانند و در نتیجه از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان
 پرهیزند. آری! اینک این جثه بی‌جان وی است که در ساحل دریا در فضایی
 بازافکنده شده پس بروید و آن را ببینید؛ ببینید که او نه خداست و نه رب اعلی
 بلکه جسد بی‌جان بی‌نوایی است سپرده شده به ماسه‌های سوزان ساحل. بایسته
 یادآوری است که جسد فرعون تا به امروز هم در موزه آثار باستانی مصر در
 قاهره موجود است و در معرض بازدید عموم قرار دارد، که همه روزه،
 جهانگردان بسیاری از آن دیدن می‌کنند و اهل اعتبار از آن عبرت می‌گیرند «و
 بی‌گمان، بسیاری از مردم از آیات ما» یعنی: از نشانه‌های ما که موجب
 عبرت گرفتن و اندیشیدن است و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند «غافلند»
 و از آنها درس عبرت فرا نمی‌گیرند.

**وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى
 جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (93)**

«به راستی ما بنی‌اسرائیل را در جایگاه‌های نیکو منزل دادیم» یعنی: آنان را در
 سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است،
 اسکان دادیم و فرود آوردیم «و از چیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی حلال و
 پاکیزه در پیش طبع و شرع «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در
 امر دینشان و در آن به شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آن‌که بر راه و
 روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آن‌که علم برای آنان حاصل شد»
 یعنی: مگر بعد از آن‌که تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی
 معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که علم - یعنی قرآن - به آنان

آمد، آن‌گاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان درباره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند» از امور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به‌حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (94)

«و اگر از آنچه به سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی» خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبرص است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، پرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوت ایمان آورده‌اند - همچون عبدالله بن سلام - پرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق خداΨ است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعا حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک‌آوردگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.

از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما رسیده است که آن حضرتص بی‌درنگ پس از نزول این آیه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه «از اهل کتاب» سؤال

می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (از شک‌آورندگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم ص به کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت ص در این مورد شکی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند Ψ خود به این امر داناتر است که نه آن حضرت ص شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنان‌که به عیسی ص فرمود: «آیا توبه مردم گفتمی که من و مادرم را معبود خویش بگیرید؟» (مائده/116) در حالی که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفتم».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول خدا ص در قرآن شکی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم ص اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب می‌کنند در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاریه:

هدفم تویی، اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو». یادآور می‌شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم ص و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (95)

«و از زمره کسانی که آیات خدا را دروغ انگاشتند نباش، که از زیانکاران می‌شوی» این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر ص و امتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل پرستان است.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (96) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (97)

«همانا کسانی که حکم پروردگارت» به عذاب «بر آنان ثابت شده» و قضا و قدر الهی براین‌که آنان بر کفر اصرار می‌ورزند و بر کفر هم می‌میرند، بر آنان لازم گردیده «ایمان نمی‌آورند» پس از اینان به هیچ حالی از احوال، ایمان بر نمی‌آید «هر چند هرگونه آیتی برایشان بیاید» از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند Ψ زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند «تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است که ایمان می‌آورند چنان‌که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات‌بخش او بود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا خدای عزوجل توبه بنده را - تا آن گاه که او در غرغره جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند.

**فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً أَمِنَتْ فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (98)**

«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن گاه که عذاب را می‌بیند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟ مگر قوم یونس» که ایمانشان - به عنوان یک استثنا - در حال مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاکشان ساختیم، نبودند که ایمانی به‌هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای خدا Ψ خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان‌که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس \cup «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به‌ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس \cup نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره‌مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

داستان قوم یونس \cup ، سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی - علیهما السلام - است.

قتاده در تفسیر آیه، بنا را بر وجه اولی که در معنی آن ذکر کردیم، قرار داده و می‌گوید: «حالتی که برای قوم یونس \cup روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده

بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند - بجز ایمان قوم یونس U - سودمند واقع نگردید بنابراین، خدای عزوجل قوم یونس U را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثنا کرد. قتاده اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس U در نینوی از سرزمین موصل می‌زیستند پس چون پیامبرشان را گم کردند - زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب بر آنان بود - در این هنگام، خدای عزوجل گرایش به توبه را در دل‌هایشان افگند پس پوشاک‌های زیر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افگندند و چهل بامداد در این حالت به سوی خدای عزوجل بانگ ناله سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پرکرده بود پس چون خدای عزوجل صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه و ندامت راستینشان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن که عذاب بر آنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود. این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد».

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (99)

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعا هر که در زمین است همه یکجا ایمان می‌آوردند» به طوری که همه برایمان یکدل و یکدست می‌بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی‌داشتند ولی پروردگار تو این امر را نخواست زیرا

ایمانی این‌چنین، مخالف مصلحتی است که خدای سبحان آن را اراده دارد، این مصلحت؛ همانا حکمت بالغه پروردگار در این است که قضیه ایمان را به اختیار انسان واگذارد «آیا تو» ای محمدص! «مردم را به اکراه وامیداری تا مؤمن شوند؟» بدان که نه این کار در وسع و توان توسست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر پذیرفتن دین هیچ‌گونه اجباری نیست و سنت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگر متکبر و گردنکش را هدایت نکند.

**وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
(100)**

«و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا» و خواست وی «ایمان بیاورد» بنابراین، آنچه که خدا Ψ نخواهد هرگز روی نمی‌دهد «و بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد» یعنی: عذاب را، یا خواری و رسوایی‌ای را که همانا سبب عذاب است بر کفاری واقع می‌گرداند که در حجت‌های خدا Ψ تعقل نمی‌کنند و در آیات و ادله‌ای که باری تعالی برایشان بر پا کرده، تدبر و اندیشه نمی‌نمایند. چنان‌که از عدم تعقل آنان یکی این است که به این حقیقت که ایمان و هدایت در اختیار باری تعالی است پی نبرده‌اند، به همین جهت، به بارگاه وی التجا نکردند تا به راه راست خویش هدایتشان کند و نتیجه این شد که در پلیدیشان باقی‌ماندند، خواری و رسوایی بر آنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی گشتند.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (101)

«بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟» یعنی: در آفریده‌هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش‌اند، تفکر و اندیشه کنید «ولی» باید دانست که «نشانه‌های عبرت‌انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران ﷺ «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی‌بخشد» پس هر کس این چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سودبخش نیست و هیچ دافعی هم نمی‌تواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبیر در این دلایل نیز، برایشان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (102)

«پس آیا جز همانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟» یعنی: این گروه کفار معاصر محمدصل، با تکذیب خود، جز نظیر واقعات خدای سبحان بر کفاری را که پیش از آنان درگذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای پیشین ﷺ، کفار زمانشان را از پیش آمد ایامی که در برگیرنده انواع عذاب است هشدار می‌دادند، اما آنان، پیامبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می‌فشردند تا سرانجام، خدای عزوجل عذاب خویش را بر آنان فرود می‌آورد و انتقام خویش را بر آنان روا می‌داشت «بگو: انتظار بکشید» تحقق هشدار پروردگار خویش را «همانا من نیز با شما از منتظرانم» تحقق هشدار پروردگارم را در حقتان.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (103)

«سپس، پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم» یعنی: امتهای تکذیب پیشه را نابود می‌کنیم، آن‌گاه پیامبران خود و مؤمنان همراهشان را نجات می‌دهیم «بدین‌گونه نجات می‌دهیم مؤمنان» به محمد «از قریش و دیگران «را» از عذابی که برای کفار آماده کرده‌ایم «وعده داده‌ایم؛ وعده حق لازم بر خود» که چنین کنیم.

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (104)

«بگو: ای مردم! اگر از دین من» که عبادت خداوند و احد لاشریک است «در شک هستید» و حقیقت آن را درنیافته‌اید «پس بدانید که من کسانی را که شما بجای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم» در هیچ حالی از احوال و از پرستش آنها بیزارم «بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌گیرد» و شما را به سختی عذاب می‌کند «و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم» و دینم را برای او خالص گردانم.

این آیه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (105)

«و به من دستور داده شده که به سوی دین حنیف روی آور» یعنی: من فرمان یافته‌ام که در راه دین حنیف، استقامت و پایداری کرده و در آن به هیچ حالی از احوال تزلزل و تردیدی به خود راه ندهم. وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره آدمی شریف‌ترین اعضای اوست. حنیف: یعنی مایل از هر دینی به سوی دین اسلام «و» به من دستور داده شده که «زنهار از مشرکان مباش» نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (106)

«و» به من دستور داده شده که: «به جای خدا چیزی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، نخوان» زیرا پرستش کسی که نه سودی را جلب نموده و نه بر دفع زیانی قادر باشد؛ بدون شک کاری بیهوده است که هیچ عاقلی آن را انجام نمی‌دهد «که اگر چنین کنی» و آنها را بخوانی و مورد پرستش قرار دهی «در آن صورت، قطعاً از جمله ستمکارانی» بر خود زیرا ستمی بزرگتر از شرک نیست. پس خواندن اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به خدای متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد. آن‌گاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیت غیرش بکشاند:

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (107)

«و اگر خدا به تو زیانی برساند» یعنی: این فقط خدای سبحان است که زیان‌رسان نفع‌بخش است پس اگر به بنده خود زیانی برساند، یا وی را در جسمش به آفتی مبتلا گرداند «پس برطرف کننده‌ای برای آن جز خود او نیست» یعنی: هیچ‌کس - هر کس و هر نیرویی که باشد - نمی‌تواند آن شر و بلا را از وی دفع کرده و میان او و آن شر و بلا مانع گردد، بجز خود خدای یگانه و لاشریک «و اگر خیری برایت بخواهد» یعنی: اگر خداوند متعال بخواهد تا به تو خیری برساند «پس فضل او را هیچ رد کننده‌ای نیست» یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان می‌رسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می‌دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمتها را بی هیچ استحقاقی بر آنان می‌فرستد که آفرینش‌شان، نیکو ساختن شکل و شمایل‌شان، جای دادنشان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی می‌دارد، از جمله این نعمتهاست و از آن جمله است هدایت نمودنشان به راه راست و از آن جمله است نبوتی که محمدصل را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمتها جملگی از فضل خدای عزوجل است و هیچ‌کس قادر به بازداشتن آنها نیست.

«آن را» یعنی: فضل خود را «به هر کس از بندگان که بخواهد می‌رساند» به محض اختیار خود «و او آمرزنده مهربان است» و از جمله آنچه که می‌آمرزد، کوتاهی و قصور بندگان از شکر و سپاس نعمتهای وی است. پس حال که دانستید؛ خیر و شر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار خداوند Ψ است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اطلبوا الخیر دهرکم کله، وتعرضوا لنفحات ربکم، فإن لله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده، واسألوه أن یستر عوراتکم ویؤمن عوراتکم: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش‌های پروردگارتان پیش اندازید زیرا خدای متعال را وزش‌هایی از رحمت است که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب شما را بپوشاند و ترسها و نگرانی‌های شما را برطرف گرداند».

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (108)

«بگو: ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است و هر که گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه می‌شود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمی‌شود و خدا Ψ را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست «و من بر شما نگهبان نیستم» تا عهده‌دار و وکیل امور شما بوده و شما را به هدایت مجبورکنم، جز این نیست که من مژده‌رسان بیم‌دهنده‌ای هستم و بس.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (109)

«و» ای محمد ص! «از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن» و اوامر و نواهی ما را بجا آور «و شکبیا باش» در برابر آزارهای کفار و مشقتهای تبلیغ و بر

رنجهایی که از رنگارنگ بودن اخلاق مشرکان و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های آنها می‌بری «تا خداوند فیصله کند» یعنی: میان تو و آنان حکم کند؛ در دنیا با پیروز ساختن بر آنان و در آخرت؛ با عذاب نمودنشان در آتش دوزخ «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» لذا برای سزاوار نیست که در فرارسیدن این داوری نهایی عجله کنی زیرا این داوری حتما روی می‌دهد و هیچ شکی در آن نیست.